(کتاب)

مصائب النواصب

(در رد نواقض الروافض)

(تالیف)

قاضی سید نورالله شوشتری

شهید سنه ۱۰۱۹ قمری هجری

« ترجمه »

آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهار دهی نجفی

متوفی سنه ۱۳۳٤ قمری هجری

(نگارش وحواشی)

(آقای مرتضی مدرسی چهاردهی)

بسرمایهٔ :

آقای حاج سید احمد کتابچی مدیر

کتابفروشی وچاپخانهٔ اسلامیه

(تهران - خیابان بوذرجمهری)

تلفن ٦٩٦٦

چاپخانهٔ اسلامیه

فهرست مندرجات

۱ـ سر آغاز	صفحه ٦
۲ـ شرح احوال وآثار میرزا مخدوم شریفی	۷
۳ـ شرح احوال وآثار قاضی نورالله شوشتری	۲۲
٤ـ « « « آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی نجفی	۲٦
٥ـ مقدمه	٥
٦ـ مناظره مامون بامحدثین ومتکلمین	٥
۷ـ شبهه دردلالت حدیث ولایت	۱٥
۸ـ مناظره متکلمان بامامون	۱۷
۹ـ تعیین خلیفه باختیار رعیت نمیشود	۱۷
۱۰ـ وجه عدم دعوت تبلیغ حضرت علی ع	۲۰
۱۱ـ گفتگوی حضرت امام رضا ع باسمر قندی	۲٤
۱۲ـ در نزد غیر معتزله اقرار بشهادتین بااجراء احکام شرط صحت ایمان است	۲٥
۱۳ـ تحقیق ایمان کامل	۳۳
۱٤ـ فرقه ناجیه کدامند	۳۳
۱٥ـ قیاس باطل است	۳٥
۱٦ـ مسئله امامت وخواجه نصیر الدین طوسی	۳٦
۱۷ـ اشعریان چه گویند	٤۰
۱۸ـ ـ فخر رازی پیرو اشعری است	٤۱
۱۹ـ احادیثی از عامه در چگونگی احوال صحابه	٤۲
۲۰ـ سبب نام سنت وجماعت	٤٥
۲۱ـ سخن صاحب تفسیر کشاف درنام سنت	٤٦
۲۲ـ عقیده تفتازانی درباره صحابه	٤۷
۲۳ـ لعن یزید	٤۸
۲٤ـ احادیث اهل سنت وجماعت	٤۹
۲٥ـ مذهب اهل سنت	٤۹
۲٦ـ ابو هریره	٥۱

۲۷ـ مغیرة بن شعبه	۵۲
۲۸ـ ابو موسی اشعری	« «
۲۹ـ سعد ابن وقاص	« «
۳۰ـ عبدالله ابن عمر	« «
۳۱ـ کعب الاحبار	۵۳
۳۲ـ عامر شعبی	«
۳۳ـ انس بن مالك	« «
۳٤ـ مذهب امامیه مذهب خاندان نبوت است	« «
۳۵ـ لعن وتکفیر چیست	۵۹
۳٦ـ آیات قرآنی درفضیلت صحابه	٦۹
۳۷ـ ابوبکر درآغاز کاربینوا بود	۷۹
۳۸ـ خیر الامه قرنی	۸۲
۳۹ـ دلالت آیه السابقون برفضیلت علی ع	۸٤
٤۰ـ حدیث اصحابی کاالنجوم	۸٤
٤۱ـ حدیث چهارم درفضیلت اهل‌بیعت رضوان	۸۸
٤۲ـ مخالفت ابوبکر وعمر ازپیمان بهشت	۸۹
٤۳ـ دلالت آیه غار برخلاف ادعای اهل سنت است	۹۱
٤٤ـ سخن مفید درعدم نزول آرامش برابوبکر	« «
٤۵ـ طبری گوید ابوبکر حضرت محمد ص راآزار داد	۹۲
٤٦ـ کافران هم‌مصاحب پیامبران میشوند	۹۳
٤۷ ابوبکر بدون اجازه بغار رفت	۹۳
٤۸ـ وجه نامیدن ابوبکر بصدیق	« «
٤۹ـ تفاوت مابین لاتحزن خطاب بابوبکر و ولاتخف بموسی	۹٤
۵۰ـ سبب ترس موسی ازعصای خود	۹۵
۵۰ـ خلافت ابوبکر باجماع ثابت نشد	۹٦
۵۲ـ سخنان ابوسفیان باعلی درامر خلافت	۱۱۱
۵۳ـ وصیت ابوبکر خلافت عمر	۱۱۸
۵٤ـ کشتن فرزند درراه مرام.	۱۱۹
۵۵ـ نامگذاری حضرت علی ع	۱۲۰

٥٦ـ ملك نقاله	۱۲۳
٥٧ـ مباحثه فضال باابو حنیفه	۱۳۰
٥٨ـ اشعار حضرت علی ع درباره خلافت	۱۳۱
٥٩ـ فدك حضرت فاطمه س	۱۳۳
۷۰ـ اوث انبیاء	۱۳٤
۷۰ـ نادرستی سخنان قوشچی	۱۳۸
۷۱ـ عصمت حضرت فاطمه س	۱۳۹
۷۱ـ مباحثه یحی بن خالد برمکی باهشام	۱٤۰
۱٤۱ شاه‌اسمعیل صفوی	۱٤۱
۱٤۲ـ فضیلت مردم مدینه	۱٤۲
۱٤۳ حضرت علی ع چرا مهاجرت نکرد	۱٤٦
۱٤٤ـ فرقه ناجیه کدام است	۱٥۲
۱٤٥ـ چه‌نسبت هابشیعه دادند	۱٥٤
۱٤٦ـ مسئله بداء	۱٥۹
۱٤۷ـ تقیه چیست	۱٦۰
۱٤۸ـ چرا حضرت امیر معاویه رامعزول نمود	۱٦۳
۱٤۹ـ مناظره هشام بایکی ازدانشمندان خوارج	۱٦٤
۱٥۰ـ مسئله ازدواج ام کلثوم	۱٦٥
۱٥۱ـ مسئله رجعت	۱۷۰
۱۷۳ـ مرتکب گناه کبیره	۱۷۳
۱٥۳ـ حکایت سید اسمعیل حمیری	۱۷٥
۱٥٤ـ استدلال برثبون رجعت	۱۷٦
۱٥٥ـ مقام نبوت‌وولی	۱۸۰
۱٥٦ـ عصمت پیامبران وائمه	۱۸۳
۱٥۷ـ حدیث غدیر	۱۸٤
۱٥۸ـ ودشبهات انکار عصمت	۱۸٥
۱٥۹ـ دلیل برعصمت امام	۱۸٦
۱٦۰ـ دفع شبهات ازشرط عصمت	۱۸۸
۱٦۱ حدیث غدیر خم	۱۸۹
۱٦۲ـ تحقیق جواب اشکال حدیث غدیر	۱۹٥

۱۶۲- تحریف قرآن	۸۱۹
۱۶۳- کیفر آخرت	۲۰۱
۱۶۴- کتابهای رجال	۲۰۷
۱۶۵- فروع فقهی	۲۱۰
۱۶۶- تصوف	۲۱۸
۱۶۷- سجده	۲۲۰
۱۶۸- صیغه ازدواج	۲۲۲
۱۶۹- ثواب زیارت ائمه ع	۷۲۲
۱۷۰- نمازهای جمعه وجماعت	۲۲۸
۱۷۱- بزرگترین عید	۲۴۲
۱۷۲- نوروز	۲۴۴
۱۷۳- خرابی گورها	۲۴۵
۱۷۴- عید بابا شجاع الدین در کاشان	« «
۱۷۵- فتاوی فقهی	۱۴۵
۱۷۶- تالیفات نویسنده مترجم مصائب النواصب	۲۴۹

خدا رحمت کناد استاد علامه بزرگوار ما شیخ محمد جواد بلاغی مولف کتاب بسیار نفیس آلاء الرحمن وسایر کتابهای دیگر که افتخار شاگردی او را تقریباً درهفت سال اخیر عمر گرانبهایش درنجف اشرف داشتم نکات ودقایق علم کلام اسلامی وملل ونحل رابهتر ازهمه آشنا وعالم بود دریکی ازمجالس بحث‌ خ گفت تاریخ ادیانیکه فرنگیان مینویسند از برای آنست که مردم رابه بیدینی دعو کنند برخلاف تاریخ ملل ونحلی که دانشمندان اسلامی تالیف نمودند جامعه را بتوحید دعوت نمودند

براستی یکی ازشیرین‌ترین مباحث علم کلام اسلامی بحث درمسئله امامت است که از لحاظ تاریخی وآشنا شدن باوضاع واحوال عصر نبی‌ص‌ ع وخلفای راشدین باید مورد دقت ومطالعه قرارداد وقاضی‌نورالله شوشتری یکی ازدانشمندان مشهور دراین‌رشته کتابهای مهم ازخود بیادگار گذاشت که مورد توجه ودقت فضلا وهوشمندان قرار گرفت وکتاب حاضر یکی ازآنها است که‌در برابر انتقادات تند وسخت کتاب نواقض الروافض میرمخدوم شریفی وزیر شاه‌اسمعیل ثانی صفوی تالیف وبنام‌مصائب النواصب نامیده شـــده و جد بزرگوارم کتاب را بفارسی ترجمه نموده بود ومتاسفانه درترجمه فارسی آن بعضی جملات غیر مانوس دیده میشد واز طرفی هم باصل کتاب که عربی بود دسترس نداشتم بازحمات بسیاری سوادی ازآن برداشته وبامختصر اصلاحاتی بچاپ رسانیدم

تاصفحه هفتادکتاب‌را که مشغول چاپ بودیم حضرت آقای‌شیخ الاسلام مجتهد معروف زنجانی که از مشاهیر دانشمندان متتبع معاصرند کتاب عربی مصائب النواصب را اززنجان برای نگارنده بطهران فرستادند تاآخر ترجمه مصائب رابا اصل عر آن تطبیق واصلاح نموده وبچاپ رسید وچون نسخه عربی آن هم منحصر بفرد و ترجمه بعضی عبارات آنهم مبهم بود قطعاً دچار بعضی از نارسائی عبارت شده که بنام غلط نامه درآخر کتاب قرار دادیم دراین کتاب بسیاری ازمواد ودقایق تاریخی وکلامی‌را درهیچیك از کتابهای دیگرآن موضوعاترا متعرض نشدند دربردارد مانند سوزاندن استخوانهای قاضی بیضاوی وعین القضاة همدانی که ارزش تاریخی دارد و نویسنده ناچیز این سطور هم شرح احوال وآثار مولف نواقض وقاضی نور الله

شوشتری مولف مصائب وشرح احوال آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی مترجم آن را درمقدمه کتاب قرار داده ودر بعضی موارد پاورقی هائی اضافه نموده که از لحاظ تاریخ شیعه امامیه شاید مفید باشد وپس از ترجمه ونشر کتاب خاطرات سید جمال الدین افغانی دست بکار تصحیح ونگارش وحواشی ترجمه مصائب النواصب شدم واینك کتاب مزبور که بهمت وسرمایه جناب آقای حاج سید احمد کتابچی مدیر وصاحب کتابفروشی معروف اسلامیه بچاپ رسید به پیشگاه هوشمندان و دانشمندان اسلامی تقدیم میدارد

بدیهی است امروز خطر مادی گری جهان توحیدرا سخت به لرزه درآورده و بایدهمه درباره دعوت به یکتا پرستی کوشیده وازاختلافات فرقهٔ وانشعابات گوناگون مذهبی دست برداشته وبنام اتحاد عالم اسلامی یا جبهه توحید در برابر خطر الحاد مبارزه نمائیم.

ولی ازلحاظ تاریخی مسئله امامت و مذهب شیعه امامیه را که در حدود صد مليون نفر درجهان پیروان دارد نباید ندیده گرفته وندانیم شیعه چه گوید وديگران درباره ما چگونه قضاوت میکنند وازلحاظ منطق تاریخی درتاریخ صدر اسلام وآشنا شدن باحوال واوضاع فرق اسلامی نشر کتاب حاضر را لازم دانستیم تابدانند که شیعیان هم ازفرقه ناجیه خودرا دانسته واستدلال علمی وتاریخی برای خود دارند که شایان دقت وتوجه میباشند

البته نباید اختلافات را دامن زده وجنگ داخلی را آغاز کنیم چه همه خدای یگانه را پرستش نموده وپیرو قرآن وکعبه میباشیم و باید دست اتحاد داده وشعار خود را این جمله قرار دهیم

لا اله الا الله ـــ محمد رسول الله (ص)

طهران بتاریخ نیمه شعبان هزار وسیصد وشصت وچهار هجری قمری

(مرتضی مدرسی چهاردهی)

در کتاب تاریخ روضة الصفویه در باره میرزا مخدوم چنین نوشته شده است
شاه اسمعیل داخل دارالسلطنه قزوین شده برسریر خلافت متمکن گردید
وزارت دیوان اعلا را بمیرزا مخدوم شریفی که معلم خاصه بود مفوض داشت ولی
اراده وقوف آنجناب هیچ امری نیفتاد مقرون نمیداشت ودر خدمتش زمان سلطنت
باستفاده وتعلیم علوم مشغول بوده صدماتیکه از آن پادشاه متهور بخلاف آباء و
اجداد وعظام کرام بفعل آمده جمله ازاضلال وی منشی میدانستند وچون خاطر
خطیر پادشاه جلیلشاه اسمعیل ازهلاك شاهزادگان مرحوم بیگناه فراغت یافتهمت
والا نهمت وی چنان متقاضی گردید کهتسخیر معمور عالم نموده چون اسکندر و
امیر تیمور کورکان نامی برصفحه روزگار یادگار گذارد واین مطلب عظمی مدتی
درخاطر خطیر مسطور داشته باظهار آن لب نگشود تا وقتیکه باعتقاد همایونش
پادشاهی وی استقراری یافتهازهیچ محل گمان نقصی بدولت خود راه نمیبرد نخست
درخلوتی میرزای مخدوم شریفی را که منصب جلیل القدر وزارت بوی متعلق بود
طلبداشته غشاوه استتار ازچهره شاهد خلوت نشین ضمیر خویش رفع نموده درین
باب قرعه مشورت برصفحه خاطرش کشیده ازرای وی استکشاف نمود پس از آن
تقریر نمود کهاسکندر رومی بمعاضدت رای صایب ارسطو اقالیم سبعه درزیر فرمان
کشیده تا انقراض زمان نامش برصفحه لیل و نهار پایداراست وامیر تیمور کورکان
را اقبال رهبری نموده رای کوتاه شدت وی موافق تقدیر افتاده برمراد و مطلب
خویش کامکار گردید الحق آنچه اسکندر وامیر تیمور بعمل آورده روزگارمساعدت
نماید از صدمه تیغ جهان گشای مبارزان قزلباش واقبال دودمان علیه مکان صفویه
ازقوت بفعل میتوان آمد ازهیبت اما این کاریست بزرگ وبوساطت تدبیر واندیشه
نیکو صایب ارسطو فطنتی متمشی نیگردد ووجه درهر باب ازین مقدمات نخست
فکر صایب تدبیر مدبر مقدم نیکو واولی است وآنگاه زیرك صدور براه فضل بی
تکلف آنچه متعلق باندیشه صایب تدبیرست درعهده رای صوابنمای اوستادیستوانچه
موقوف برفعل وعمل آن برجد واجتهاد غازیان دلاور ومبارزان غضنفر اثر قزلباش
ودرازی آن ملاطفت واحسان وبذل نمودن خزاین واموال درعهده متصدی این امر
وبسیاری از ین امور سفسطه وهمه تقریر نموده خویش رادر تدبیر اسکندر خدمت

افادت پناهی ارسطو گمان برد میرزای مخدوم شریفی بمداق استماع این مقالات متامل گشته از جد واجتهاد پادشاه زمان متفرس بهمت عالیش گردیده گاهی عارضه سودا و مالیخولیان گمان میبرد ازروی منقولست که قتل شاهزادگان بیگناه نیز ستایش این فکر واندیشه بود پس از آن معروض داشت که در زمان اسکندر وامیر تیمور کورکان درمیان اهل عالم مخالفت مذهبی موجود نبوده ودرین زمان مذهب حق ائمه اثنی عشری مذهب اکثری اهل ایران است وآباء اجداد عظام شما باعلان آشکار و ترویج آن موفق گشته‌اند واکثر عالمان برمذهب اهل سنت وجماعت مفطورند و براعتقاد آشکار مذموم خود تمیز راسخ وغالی بنوعی که بقتل رضا میدهند وبتغییر مذهب راضی نمیشوند وچون پادشاه جهان میباشد جهان گیری کردند جمله عالم اجتهاد همایون رابر ترویج مذهب ائمه اثنی عشریه نموده ذکور واناث عالمیان تا جان در بدن دارند بواسطه تعصب مذهب کوشش خواهند نمود بالجمله این مطلب عظمی باختیار دوکار متمشی میگردد ویکی آنکه هرجا بتصرف دولت ابدی درآید قتل عام نمایند ودیگر تغییر مذهب هر کدام مختار پادشاه جهان است هرآینه صواب آنست پادشاه گیتی ستان این مقدمات بسمع همایون جای داده بمیزان اندیشه بسنجید وباز از رای ملازمان میرسد براستکشاف یکی ازاین دوکار نمود مرتبه دیگر میر مدبر برمتکلم فرمود که قتل عالمی ممکن نیست ومذهب امر است قلبی میشاید که پادشاه دیندار مذهب حق ائمه اظهار پنهان داشته باعلان شعار مذهب اهل سنت و جماعت فرماید وبعد ازحصول مطلب که اقتدار واستظهار سلطنت مضاعف گشته بنوعی که وقت اقتضا کند باز در ترویج مشیمین کوشیده رایت ولای ائمه اظهار بذروه فلک دوار رسانند چه هرگاه خبر تغییر مذهب درممالک انتشار یابد قلوب اهل جهان مایل بمحبت وداد خسرو باعدل وداد گشته درخلاف ستیزه نخواهنددر ملازید اکثر شرذمه قلیلی از اهل دولت بنابر حفظ فرماندهی و خواهش ملک رانی مخالفت برخیزد دفع ایشان باسهل وجوه نیز میپذیرد ومطلب پادشاه جهانگیر باسهل وجوه نیز خواهد پذیرفت پادشاه نوجوان را این اندیشه آسان موافق طبع اشرف اوفتاد بمضمون آنکه افسون دیو در دلهای کج میرود چون کفش درپای کج بر تمشیت این وسوسه شیطانی خاطر قرار داده صباحی که آفتاب چهان کرد عالم ظلمانی رالباس نورانی بخشیده خلاف آن پادشاه جهان قلوب نورانی کسوت ظلمانی اندوخته اعیان سپاه ومقربان درگاه راطلب فرمود غشاوه استتار ازچهره نازیباشاهد مطلب خویش کشف نموده اطاعت وتبعیت ایشانرا دراین باب طالب میشود و آن جماعت چون سطوت وپاس پادشاه خویش اندیشه ناک بودند بهلا ونعم زبان نمیگشودند

وهم درآن روز حکم برفع ولعن وطعن مخالفان دین امامیه نموده فرمان قضاجریان صادر گردید که تبرائیان ومداحان علی ابن ابی طالب ع من بعد سب ولعن شتم و خلفای ثلثه وآنانی که شیعه سب ایشان جایز میدارند برزبان نیاورند واحدی زبان بان نگشایند واز هر کس لعن وطعن صادر گردد تیغ بندان استان خلاف سرش از تن جدا سازند وبر آنموجب فرامین مطاعة مرقوم کلك تدبیر واندیشه گردیده بممالك فارس وعراق و کرمان وخراسان وآذربایجان قورچیان بهرام صولت محمول آن فرامین روان گردیدند وشیعیان علی‌ابن ابیطالب ع را از استماع این مقال حرمان و حلال روی‌داده اکثر ایران درلباس سوکواری قرین نوحه و زاری بسر بردند مناظره قدوة السماداة میر مرتضای طباطبا که‌در آن وقت بامیرزای مخدوم شریفی بعمل آمده ودر بحث امامت دست ازحجت کشیده بمباهله قرار داده و ازین جهت بمیر مباهله اشتهاریافته تاحال اولاد ایشان‌رانیز باسم میتامند در بوقوع‌آمده اثر مباهله وی برعالمیان ظاهر گردیده

در ۱۳ رمضان المبارك السنه ست وثمانین وتسع مأة ازاین جهان فانی بمقام جاودانی انتقال فرمود «۱»

عالم آرای عباسی درفصل مشایخ وعلماء وفضلاء خاصه چنین نوشت

ولد میرسد شریف شیرازی ودختر زاده قاضی جهان وزیر سیفی حسن قزوینی بود درگاه معلی بسر میبرد صاحب فضل و کمال بود وفهم فطرت عالی داشت مفسر ومحدث خوب بسیارخوش محاوره بود وعظ راخوب‌میگفت واکثر اوقات ایام متبرك در مسجد حیدریه قزوین قرب جوارخانه خود بگفتن وعظ اشتغال نموده جمعیتی عظیم دربای منبر وعظ اومیشد چون تهمت الود تسنن بود از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده توجه والتفاتی نمیافت اما بعضی اوقات پرتو توجه والتفات شاه زاده عالمیان شهزاده پریخان خانم بجهت قرب جوار همسایگی وبرجناب احوالش‌می تافت در زمان اسمعیل میرزا اعتبار تمام یافته نصف صدارت باو تفویض یافت اما بجهت غلوی که‌در مذهب تسنن مینمود وبملاحظه ومحابا پرده ازروی کار برداشته بود مغضوب گردید چنانچه درمحل خود مرقوم میگردد

ودر ذکر بعضی سوانح وحالات امام سلطنت اسمعیل میرزا تاوفات او در عالم آرای عباسی نکات دقیق درباره میر مخدوم نوشته‌اند که‌عینا دراینجا نقل میشود

۱ــ نسخه کتاب روضة الصفویه که قدیم‌ترین تاریخ دوره صفوی است متعلق بکتابخانه آقای جعفر سلطان القرائی تبریزی

ازاطوار اسمعیل میرزا وسخنانیکه ازعقاید شیعه درپرده میگفت مردمان او را در تشیع سنت اعتقاد یافته کمال تسنن باو بردند سبب مظنه اول آن بود که در طعن عایشه دغدغه کرده بجهت رفع دغدغه برسبیل تحقیق واعلا بعلماء اسلام که در ملازمت او بودند خصوصاً خواجه افضل ترکه اظهار نمود که آیا طایفه شیعه بچه دلیل طعن ولعن قوم محترم رسول خدایرا جایز داشته‌اند حال آنکه ایات عصمت و وطهارت در شان او نازل گشته وشرف فراش آنحضرت دریافته و خلوات صحیحه بفعل آمده‌محبوبه آنحضرت بوده‌وصاحب فراش ومحبوبه آنروز بود باکمال عصمت چگونه مستحق میزان عقوبات اخرت باشد وآنچه در بصره میانه او وحضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع باغوا وتحریك طلحه وزبیر صدور یافت حضرت امیر المومنین ع آنرا بضعف رای ونقصان عقل که زنان رامیباشد حمل نموده ازو عفو کرد دلیل آنکه اورا معزز ومحترم بمدینه فرستاده بملاحظه حرمت رسول خدا ص اورا طعن نکرد وچند منزل آنحضرت وحضرت حسین بتشییع اوقدم رنجه فرمودند وطعن باو کردن همانا راجع بآن سرور میشود علما شیعه درین باب چه میگویند واینحکایات رادر چند مجلس بعضی اوقات بکنایه وبعضی اوقات صریحا اظهار کرد علماء درمقام معارضه وجواب شافی برنیامده درهر مرتبه مناسب‌مقام درپرده حکایات میگفتند میرزا مخدوم شریفی که درزمان شاه جنت مکان تهمت زده تسنن بودمویه قول اسمعیل میرزا دلائل گفته روز بروز مورد تربیت گشت و از پرده بیرون آمده درتقویت مذهب اهل سنت وجماعت ورفع‌طعن ولعن خلفاء ثلثه باعلماء شیعه مباحثات ومناظرات مینمود وعلما اکثراوقات اغماض‌نموده کمتر طرف بحث اومیشدندروزی اسمعیل میرزا ببلغار خلیفه که‌نور علی خلیفه‌نام داشت باسم پدر مشهور بود وچنانچه درفوق مذکور شد بمنصب والا خلفای معزز سر بلند شده بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی زوجه ترا درمجمع نام برد ودشنام دهد ترا بد میآید یانه جوابداده بود که‌بلی گفت پس چگونه مردمان حرم محترم رسول خدارا لعن میکنند بلغار خلیفه درجواب گفت که‌دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خداونفرین است هر کس رانفرین کرده کار اورا بخدا حواله نمایند قصوری ندارد اسمعیل میرزا پرسید که مرد ترك ساده لوحی این حکایت راچه کس بتو تعلیم داده گفت درزمان شاه جنت مکان ازعلماء شنیده‌ام خوش گویان بعرض رسانیدند که خلاف میگوید چند روز قبل ازین درديوان شاهی درحضور سلطان ابراهیم میرزا میانه علماء این حکایت مذکور شد میرسید حسین مجتهد وخواجه افضل باو خاطر نشان کردند ازینمعنی برآشفته باعث‌غضب اوشد وبقورچیان وصوفیان اشاره کرد که‌خلیفه

بمرشد کامل دروغ گوید مستحق عفو نیست صوفیان هجوم نموده چندان لگد براو زدند که ازحیات نومید شد همه کس راگمان آن شد که فوت شده جسدش را در نمدی پیچیده بمنزل بردند که دفن نمایند اتفاقاً بعد از لحظه بهوش آمد و بعد ازدو سه ماه قوت حرکت یافت اسمعیل میرزا منصب اورا به ده خلفاء استاجلو داد و زبان اعتراض برعلما دراز کرده گفت که حضرات همه روزه مجلس منعقد ساخته به امثال این سخنان شناعت آمیز عقیده قزلباش رانسبت بمن فاسد میکرد وبشیادی و سالوسی پدرمرا بازی میداده بودند من ازیشان بازی نمیخورم وسخنان ناشایست نسبت بعلماء خصوصا میرسید حسین مجتهد واسترابادیان یقین التشیع اند میگفت علی رغم ایشان حکم کرد که رسم تبرا در کوچها ومحلات مسلوب بوده من بعد ترك آن امر نمایند ومیگفت طایفه تبرای که لعن راسرمایه معاش ساخته اند صفای نیست وازعلماء جمعیکه تهمت زده تسنن بودند سید میرزا مخدوم شریفی وعلامه العلمائی مولانا میرزا جان شیرازی و میر مخدوم لاله مورد تربیت و نوازش گشتند میرزا شریفی بعضی اوقات وعظ میگفت باسمعیل میرزا عرض کرد که تبرائیان در مجلس وعظ تبرا کرده نسبت بمن کنایه آمیزی گویند اسمعیل میرزا ودوازده نفر قورچی را تعیین نمودند که درمجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان تبرا گشاید تنبیه وتادیب نمایند درشب جمعه ازجمعات مجلس وعظ انعقاد یافته درآخر مجلس درویش قنبر تبرای این بیت خواند که

« علی وآل علی رازجان ودل صلوات　　　　که دشمنان علی رامدام لعنت باد

میرزا مخدوم حمل بر کنایه کرده اند که بر شرافت قورچیان اورا کتك بسیار زده سرش راچند جاشکسته ازوقوع اینحال شیعیانرا اشك حسرت ازدیده ها باریدن گرفت واز ظهور این مقدمات گمان مردم در باره اسمعیل میرزا بیشتر از بیشتر شد واین گفتگو درمیان خلایق افتاده باطنازبان تشنیع دراز کردند وعقاید قزلباش ازو فی الجمله نقصان پذیرفت اما کسی را جرات آن نبود که ازین مقوله حکایتی تواند گفت و اسمعیل میرزا بهمه علمابر مظنه شده بمیر سید حسین مجتهد ومیر سید علی خطیب استرابادیان که در تشیع تبرا غلو داشتند بیشتر ازدیگران بی التفاتی اظهار کرده بعضی راازاردو اخراج کرد و کتب علمی میر سید حسین رافرمود که مهر کردند واورا از منزلیکه داشت بیرون کرده خانه اورا نزول دادندومبلغی نذر علما وصلحاء اهل اسلام نموده بود که در مدت العمر بعشره مبشره لعن نکرده باشند میرزا مخدوم تفحص این قسم مردم میکرده بسیاری ازاهل طمع تهمت تسنن برخود نهادند اما مقبول نیفتاد جمعی ازمستحقان قزوین اسامی را بقلم

دادند که در مدت عمر زبان بلعن اصحاب خصوصا عشره مبشره نگشوده اند چون از اهل قزوین در ازمنه سابقه شافعی مذهب بوده اند واحتمال آن داشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند میرزا مخدوم تصدیق ادعاء ایشان کرده وجوه نذری را که قریب بدویست تومان بود بانجماعت دادند اما درآن زمان نواب سکندر شأن مسترد گشته پس گرفتند و بجز بد نامی تسنن نقدی در کیسه اعتبار ایشان نماند بالجمله میانه مردم از ترك وتاجیك قرار یافت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تمام دارد واز سطوت وصلابتیکه داشت احدیرا حد یارای آن نبود که زبان باظهار گشاد وبعضی ازعلماء در زمان شاه جنت مکان درتبرا غلو داشتند وبیانت شیوه را مرعی داشتند خفیف وبی اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشتند و بی طلب بخدمت نمیتوانستند آمد وبعضی دیگر کهاز روی عقل ومتانت سلوك نموده درپرده حکایت میگفتند بتحقیق خواجه افضل ترکه راه تردد در مجلس او داشتند اما روزی در اثنای محاوره گفتگو مذهب درحق ائمهاثنی عشر ع وبطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیدند غایتش ازلعن ومخالفت اصحاب ساکت بوده از آن مقوله حرفی نمیگفتند و برخی بهزار وقوع این مقدمات استبعاد نموده جمله مصلحتهای پادشاهی وتالیف قلوب طوایفایام میکردند واما داعیان قزلباش خود مطلقا احتمال نمیدادند که اینصورت وقوع داشته باشد تاآنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن ونوشتن درمساجد حرام است و در و دیوار مساجد قزوین مملو از شعر عاشقانه است کهمردم نوشتهاند اسمعیل میرزا میر زین العابدین محتسب که شبرا باوجود تشییع فطری همیشه مزاج کوهی میکرد فرمود کهبمساجد رفته شعر رااز سقفها وجدار مساجد محو نماید اومساجدرفته بجهت تسلی خاطر اسمعیلمیرزا اسم سامی حضرت امیر المومنین ع واشعار مدح ومناقب حضرات ائمه معصومین ص رانیز تمام حك کرد اینصورت نیز برطبایع گران آمده این گفتگو ازافواع والسنه عوام بمیان اتراك افتاده بعضی امر واعیان بتقریبی دردرگاه بال سعادت آبادمذکور ساختند که مردم در مذهب مرشد وولی نعمت ما که خلفا صدق شاه جنت مکانو فرزند شیخ صفی وازاولاد علی ابن ابی طالب ع واکملسخنان عجیب غریب میگویند واورا بدوستی معاندان شاه مردان متهم میدارند حاشا که چنین باشد نمیدانم که سبب گفتگوی مردم درین باب چیست وچه روی داده که مردم را این مظنه شده ودرطریق اخلاص وصوفیگری مارا مشگلی افتاده وجرأت آن نداریم که ازخدمت مرشد کامل استدعای حل مشگل خود نمائیم بعضی سفید ریشان وعقلا میگفتند که این مقدمه درآئین ارادت قزلباش نسبت باین خانواده کفر است چرا احتمال مظنه

میباید داد واگر بعضی امور ازجانب اشرف بظهور آمده باشد سبب طعن بدگویان شد بیمصلحتی نیست لب ازین گفتگو بستن اولی است زیرا که مابندگانرا اظهار این بمعنی درخدمت پادشاه کمال بی ادبی ودرطریق صوفیگری طالبانرا بگفته و کردار مرشد اعتراض کردن خلاف ارادت وشیوه پیرو مرید است وچه کس راحد ویارای آنست کهاین سوال تواند کرد وعدی خلیفه تکلو که ازصوفیان ومعتقدان اسمعیل میرزا بود ونوازش وتربیت او از کمال و ارادتی که داشت گفت حاشا که این صورت وقوع داشته باشد واگر خواهید خاطر شما اطمینان یابد جمعی غازیانو صوفیان امیر خانرا که ازامر بزرك است پیش انداخته نظر همایون آید من بـا آنحضرت حرف زده التماس حل مشگل وی نمایم بعضی ازمزاج گویان عزت طلب که در آن مجمع بودند فی الفور خود را بخدمت پادشاه رسانیده درخلوت معروض داشتند که جمعی ازامراء ترکمان وتکلو که سر کرده ایشان امیرخان وارد وخلیفه اند باهم اتفاق نموده میگویند کهپادشاه مائرك مذهب حق کرده وبایکدیگر اتفاق نمودهاند کهحضرت شاهرا ازمیان برداشته سلطانحسین میرزا راکه ولد نواب سکندر شان که در طهران است آورده پادشاه نمایند واردو عدی خلیـفه در میان مجمع قزلباش گفت امیر خان آمده حامی من باشد من پیش رفته باپادشاه حرف زنم جمعی گمان غرض اینحکایت را به خلیفه الضـار بردند که بتدارك مافات با اسمعیل میرزا اظهار یکجهتی کرد العلم عند الله تعالی اسمعیل میرزا از شنیدن اینحدیث بیهوده پریشان خاطر گشته شعله غضبش درباره آنجماعت اشتعال یافت وامیر خان را طلب نموده مخاطبات عنیف کرده گفت که شما مرا درمیان قزلباش بدنام کردهایـد کهمذهب تسنن دارم وعقیده مردم را بمن فاسد میشمارید امیر خان مردانه درمقام جواب برآمده گفت که حاشا که اعتقاد این باشد و بحضرت شاه گمـان غلط برده باشیم ومیگوئیم که اگر گاهی از نواب اشرف مسامحه درباب مذهب شده باشد به جهت امور ملك وتالیف قلوب مخالفان است اما میرزا مخدوم شریفی پرده ازروی کار برداشته نواب اشرف را بدنام کرده صریحا بمردم میگوید حضرت شاه میـل بمذهب تسنن دارد و با علماء شیعه درباب حقیقت آن مذهب مناقشه مینمایند هرگاه حضرت شاهازین حکایت احساس مینماید اورامتنبه سازد مارا چه گنـاه است واسمعیل میرزا اردو وعدی خلیفه را مخاطب ساخته گفت اینك امیر خان پس سر تو ایستاده حامی تست چه حکایتداری بگواوانکار صدق و کذب آن نرسیده مخلصان فدویراز اهل نفاق میشمارند اسمعیل میرزا گفت که مرا لیاقت پادشاهی قزلباش نیست هـم چنانچه بایکدیگر مواضعه نموده مخمر ساختهاید سلطانحسین داز طهـران آورد

پادشاه کنند امیر خان بیدهشت ومحابا عرض کرد که بیست سال کوس هواخواهی ودوستداری نواب اشرف زده حالا که بمطلب رسیده‌ایم در برابر آنچه تمتع یافته ومییابیم که ازسلطان حسین میرزا که پادشاهی اودر مخیله هیچکس نگذشته چه تمتع توقع داشته باشیم مجملا گفتگو بطول انجامید
درهمان ایام اسمعیل میرزا جهت فسخ اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی رادر معرض عتاب وخطاب درآورده گراینده عوام الناس و اجلاف که مشاهده اینحال کردند زبان بسفاهت ودشنام اوگشاده اوباش نهایت و فضیحت ورسواهی بظهور آوردند واین معنی مرغوب خلایق افتاده فی الجمله رفع مظنه مردم گشت ودیگر ازمقوله مذهب صوفی مذکور درمجلس اونشد وچون بغایت زر بنام خود نزده بود و بزر کهنه داد وستد میشد ضرابیان درتجدید زر ومنافع ضرابخانه مبالغه کردند اسمعیل میرزا درسکه لا اله الا الله ومحمد رسول الله وعلی ولی الله که‌در یکطرف نقش میشود تامل داشت ومیگفت که‌درم ودینار درسودا و معاملات بدست یهود وارامنه ومجوس دهند وسایر کفار درمیآید وعوام درحالت جنابت مس اسم الله که‌بعضی به مقتضای کلام قدسی انجام لا یمسه المطهرون منهی ومذموم‌است مینمایند مترود خاطر بود که درعوض آن چه عبارت نقش نماید که‌در نظر خلایق ناپسند نباشد روزی‌در میان مردم گفت که چون غرض از بر طرف کردن این عبارت آن بود که‌لفظ علیا ولی الله درسکه نباشد بعد از تامل بسیار درآخر قرار یافت که دریکطرف سکه این بیت نقش نمایند که

زمشرق تابمغرب گر امام است　　　علی وآل او مارا تمام‌است

واسمعیل میرزادرشب یکشنبه سیزدهم‌شهر رمضان‌المبارك با حسن که کمال تعشق میورزید وانیس وجلیس وهمصحبت شبانه روزی اوبود وچند نفر از مخصوصیان ازدولتخانه بعزم سیر بیرون آمده چهار دانك شب در کوچها ومحلات سیار بود و بعد ازآن بدولتخانه آمده درخانهاء حسن بیك مذکور که بدولتخانه انصال داشت ویکدر آن ازمیدان اسب شاهی گشوده میشد بخواب رفت چشمهایش را که در مشاهده ارزوهای ناپایدار دنیای غدار بهم نمیآید بر هم نهاده بشاد خواب نیستی حسن بیك درهارا ازاندرون
صدر الدین خان ولد معصوم بیك وبیك کمونه وجمعی کثیر ازهر طبقه محبوس بود سوی حسین بیك نور باشی که‌چند روز قبل ازین درسیاه چال بمرض اسهال فوت شده بود بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی نیز بیمن مرحمت نواب خانم که بنابراین قرب‌جوار بوالده اوشفقتی داشت طرد الباب خلاص شده امامجال

توقف درایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد واز جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقضی القضاة مکه معظمه گشت و موافق مذهب حنفی حکم میکرد بالاخره بقضاء مبرم اجل گرفتارُ آمده در مکه شریفه ودیعت حیوة بمقتضی اجل سپرد اما از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل تکفین وتدفین نمایند کهمن اثنا عشریم و دراین مدت بمحض دنیا وجاه طلبی ارتکاب بعضی امور ناصواب نمودم مستبعد میماند عند الله وهو عالم بحقایق الامور «۱»

بعد از نقل نوشته های کتابهای روضةالصفویه «۲» وعالم آرای‌عباسی کهمهمترین تاریخ عصر صفوی است آنچه را که در کتب رجالی شیعه امامیه بمناسبتی نامی از میرزا مخدوم شریفی برده‌اند دراینجا نقل مینمائیم

درکتاب بسیار نفیس ریاض العلماء«۳» درذیل شرح احوال شیخ عبدالعالی کرکی نوشته که‌این شیخ معاصر میرزا مخدوم شریف صاحب کتاب نواقض الروافض بوده ومابین آنان در امامت وچیزهای دیگر مناظرات ومباحثاتی شده بود

ودر روضات الجنات «٤» درشرح احوال امیر سید حسین کرکی اشاره‌به احوال میرزا مخدوم نموده ونوشته درزمانیکه شاه اسمعیل‌ثانی درقلعه قهقه بامیرزا مخدوم وقلندران نقشبندی حشیشی بود نقشه ضد مذهب‌شیعه امامیه راطرح میکردند که در اثر کرامات سید کرکی شهریار صفوی از بین رفت و مذهب حق انتشار پیدا کرد

چنانکه مولف ریاض العلماء نوشته

میرزا مخدوم باسید شریف جرجانی تفاوت زمانی بسیار دارد ونمی توان او را دختر زاده سید دانست مگر بگوئیم بچند واسطه از دختر زاده های اواست

۱- عالم آرای عباسی اسکندر بیك نسخه خطی که در هزار هشتاد و یك کتابت شده متعلق بدانشمند محترم آقای جعفر سلطان القرائی تبریزی

۲- روضة الصفویه تالیف امیرزا بیك گنابادی که‌در هزار وبیست وسوم‌هجری تالیف خودرا آغاز ودرهزار وسی شش هجری دربلده قاین بپایان رسانید نسخه آن متعلق بکتابخانه فاضل ارجمند آقای جعفر سلطان القرائی تبریزی در طهران میباشد

۳- جلد سوم ازقسم اول ریاض العلماء تالیف میرزا عبدالله اصفهانی متعلق به کتابخانه عالم جلیل و نسابه آل محمد (ص) آقای آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی متعنا الله بطول بقائه

٤-ص۱۸٦ جلد اول چاپ دوم طهران

وپسرش ابو الفتح شریفی ازدانشمندان شیعه امامیه بود و کتابی بنام تفسیر آیات الاحکام شاهی تالیف نموده که نسخهٔ از آن در کتابخانه ناچیز نویسنده این سطور است «۱»

در کتاب نوافض مولف آن کتابهائی از تالیفات خود نام برده بنام کتاب المطول یا المحیط و کتاب مرآة الوصال که بامراجعه به کشف الظنون اثری ازانها رادر جایی سراغ نداریم.

قاضی نورالله شوشتری درمقدمه کتاب مصائب النواصب درباره میرزا مخدوم مفصلا قلم فرسائی کرده که ترجمه خلاصه آن از لحاظ تاریخی این است پوشیده نماند که صاحب نواقض ازفرزندان دختر سید شریف علامه بود وسید جرجانی الاصل بود که مردمش ازصدر اول اسلام تاکنون شیعه امامیه بودند وسید در تحت تربیت حجة خاصه برعامه قطب ملت ودین محمد بویهی رازی صاحب کتابهای محاکمات و شرح مطالع وشرح شمسیه وحاشیه بر کشاف وحاشیه بر قواعد فقه امامیه پرورش یافت و کتاب قواعد را نزد مصنف آن حسن بن یوسف بن مطهر حلی درس خواند وشاهدکافی برتشیع او درخطبه شرح مفتاح تصریح نموده که مسافرت بدیار ماوراء النهر راگرفتاریها ودرد سرها دانست با آنکه میدانیم از زمان فتح اسلام تا کنون مردم آنجااز خالص‌ترین سنیان بودند چنانکه مردم جرجان‌هم ازهنگام انتشار اسلام مذهب شیعه امامیه دارند و سید شریف تنها باین هم اکتفا ننمود پیرو سید شریف علم‌الهدی شد که‌معتقد بود مردم یاامامی هستند یاکافر ودر ایامی که‌برای مردم آنجا سخن میگفت ازآیه مبارکه اقتباس نموده وگفت یااهل الکتاب زیادمبالغه درنادانی آنان نموده که محبت حضرت علی ع رافراموش نمودند واگر محبت دشمنان آنان رابااندازه حبه گندم یاخردلی دردل داشته باشند چیزی ازایمان ندارند ودیگر کار خوب کردن مفید نیست

چنانکه روایات صحیحی دراین قسمت وارد شده وشیخ فاضل عارف دربعضی ازرباعیات خود گفت

گرمنزل افلاك شود منزل تو   وز کوثر اگر سرشته گردد گل تو
چون مهرعلی نباشد اندردل‌تو   مسکین تو و رنجهای بیحاصل تو

آنگاه سید در طی سخنان خود گفت اگر محبت حضرت امیر ع را نداشته باشند درجرگه حزب شیطان وارد میشوند ومردم سمرقند بااین اشارت و کنایات

۱- برای تفصیل شرح احوال و آثار میر ابو الفتح شریفی به کتاب طبقات المفسرین من الشیعة الامامیة تالیف نویسنده این سطور مراجعه شود

ابلغ از تصریح او متوجه شدند که سید از آیه مذکور اقتباس نموده وهمان شان نزول رامقصود داشت چه آیه درباره کافران و وعید آنان نازل شده بود ممکن بود که سیدرا بهلاکت رسانند گفت درست است که من از آیه اقتباس نمودم نادانی شمارا در نظر گرفتم نه آنکه شمارا کافر بدانم و بدان وسیله از تهلکه رهائی یافت

هنگامیکه تعصبات ارباب مذاهب وتعرض های آنانرا در گفتگوهای و کتاب ها مشاهده کنیم خواهیم دانست که این طرز سخنان از سید شیعه استر آبادی نسبت به سنی ماوراء النهری نهروانی خارجی از لحاظ حب جاه ومقام و یا رد تو هم بر شیعه گری او بود که بنا به مقتضیاتی شرح مواقف وامثال آنرا تالیف نمود بلکه ظاهراً هر یك از افاضل و بزرگانی که فطرت درست وفهم عالی داشتند مانند خطیب رازی وغزالی که متظاهر بمذهب جمهور بودند باطناً مذهب حق را داشته و همراهی بآن مینمودند وبخاطر اغراضی که برهوشمندان پوشیده نیست پیرو آنان شدند چنانکه دو کتاب سر العالمین واربعین فخر رازی رامطالعه کنید خواهید دانست که آنان چه گونه بودند وعلامه حلی در کتاب منهاج کرامه خود گفت

« گمان ندارم که کسی که بمذهب ما و مذهب دیگران مطلع باشد دیگرانرا اختیار ومارا ترك كند اگر چه ظاهراً برای حب جاه ودنیا بااغیار باشد چه مدارس ورباطات واوقافی از زمان بنی امیه وبنی عباس تهیه شده و انواع و اقسام دعوت‌ها مینمایند تابدانها معتقد شوند اگرچه درباطن بسیاری ازمردم بمذهب امامیه هستند که برای حب دنیا ودرخواست ریاست ترك اظهار حق مینمایند چنانکه بعضی از بزرگان حنبلی رادیدم که میگفتند درمذهب شیعه امامیه آلودگی ندارد وبزرگان مدرسین شافعی درعصر مادر وقت فوت خود وصیت مینمودند که بعضی از شیعیان آنان را غسل وکفن ودفن در کنار مشهد حضرت موسی کاظم ع نمایند و گواهی دهند که بدین شیعه امامیه مردند »

ودیگر سید اجل اوحد امیر محمد درزمان خود ازمشاهیر اثنی‌عشری بود ودرشرح خطبه کتاب متوسط خود ایراد برمصنف گرفت که چرا درخطبه صحابه را برآل مقدم ذکر نمود ومانند این است که حرام رابر حلال تقدیم دارد وشریف ثانی صدرسلطنت بود وفتوی کشتن شیخ الاسلام مشهور بهروی را که رئیس اهل سنت وجماعت بود داد وشب وروزی بآن شیخ بدبخت مهلت نداد تااینکه شیخ علی بن عبد العالی فرا رسد واقامه دلیل وبرهان نموده که شاید شیعه میشد وشنیدم که برصدر مذکور ایراد گرفت که چرا در کشتن شیخ الاسلام بدون مباحثه مناظره اقدام نمود چه عجله در کشتن اوبدون مناظره ومباحثه ممکن بود شبهه درعوام تولید کند وهر گاه مهلتی

باوداده میشد وصحبت میکردند ممکن بود بیدار شده وبسیاری از مردم بااو شیعه میشدند «۱» و پدر سوم او گاهی امیر و زمانی وزیر شاه طهماسب بهادر خان بوده و حامی مذهب شیعه امامیه ومحو کننده آثار عثمانی بود تا آنکه وفات نمود و مولف نواقض در کتاب خود به پدران و اجداد خود فخر ومباهات نموده وشایسته است که این شعر درباره او گفته شود

لو افتخرت بآباء مضوا سلفاً قلنا صدقت و لکن نئس مأو

ومولف نواقض از بزرگان سخنوران وخطبائی بود که برسر منبر سب می کرد وهنگامیکه شاه اسمعیل ثانی صفوی درزندان قلعه ها گرفتار وبافیون آلوده بود وتمایلی برخلاف سیره پدران خود بمذهب سنت وجمعت پیدا کرد این شخص محرك او بود مانند سایر حواشی اوزین العابدین کاشانی برضد شیعه امامیه قیام نمودند تا آنکه اختلافی مابین آنان تولید شده عزل شاه اسمعیل و یا کشتن او را میخواستند

علامه بزرگوار آقای سید شهاب الدین نجفی مرعشی که گذشته از مقامات بزرك علمی وروحانی داناترین وپارساترین دانشمندان اسلامی دررشته علم انساب سادات میباشند که همه وقت نامه‌ها و یاداشتهای تاریخی ایشان مانند باران رحمت بهمه جای جهان تشنگان اطلاع بعلم رجال وانساب را سیراب مینماید درباره میرزا مخدوم شریفی در پاسخ نامه نگارنده ازقم چنین مرقوم داشتند

میرزا مخدوم بن میر شمس الدین محمد بن میر سید شریف حسینی جرجانی مخفی نماند آنکه دوطایفه در شیراز بودند معروف باولاد میر سید شریف یك دسته حسینی ودیگری حسنی حسینیها اباًاولاد شریف جرجانی بودند وحسنیها اولاددختر میر سید شریف مذکورند وهردوطایفه مشهورند باولاد میر سید شریف وحسنیها نسبشان منتهی میشود بمیر سید مرتضی حسنی مشهور شریف جرجانی واو پسر تاج الدین علی بوده واز جرجان بشیراز منتقل شده و در اسلاف این سلسله میر سید شریف علی‌ثانی حسینی استر آبادی است که‌مادر اودختر میر سید شریف جرجانی مشهور بوده وبهمین جهت اشتباه اکثر مورخین شده و این شریف ثانی که نواده دختری شریف جرجانی حسینی است در محاربه چالدران حاضر بوده و صدر اعظم شاه‌اسمعیل بود وشهیدشد وپسر اومیرزا اسمعیل کلانتر است که‌در سنه ۹۲۹ بمنصب

۱ــ سید محمد فرزند سید شریف رساله منطق فارسی پدر خود را که مکرر درکتاب جامع المقدمات چاپ شده بعربی ترجمه وبنام درة المنطق نامیده ونسخه‌از آن که‌در شوال نهصد وبیست ویکم هجری کتابت شده درکتابخانه این ناچیز است

کلانتری رسید واعقاب اورا طایفه کلانتر مینامند واز شریفهای حسنی زین‌الدین علی الباقی شریفی که‌ازعلماء وشعراء بوده وتخلص شریفی ودر ریاض العلماء و کتب دیگر اشتباه شده واورا ازاعقاب پسری شریف جرجانی مشهور گرفته وچنانچه اشاره‌شد اینان انتسابشان ازطرف مادر و حسنی هستند واعقاب میر سید شریف جرجانی سنی مشهور فعلا در شیراز میباشند وتولیت آستان قدس شاه چراغ باآنان و از مشاهیر آنان سید محمد مجد الاشراف بود که از اقطاب و سر سلسله ذهبیه در عصر خود بوده وقبر اودر ایوان حضرت شاه چراغ واقع وبر سر قبرش اشعاری نوشته بودکه ۲۹
مطلع آن این‌است

سپهر عاطفت دریای الطاف　　　جلال الدین محمد مجد الاشراف

که‌در سال ۱۳۵۰ درشیراز دیدم

ومیرزا مخدوم محققاً ازاعقاب همین سیدشریف سنی بوده بدون تردید وتالیف بسیار دارد ونامش محمد ودرسال ۹۸۵ وزارت شاه اسمعیل صفوی دوم رادارا بود وبسعی همین میر مخدوم شاه اسمعیل سنی مذهب شد چه از طفولیت در تحت تربیت میرزا مخدوم بود ومیرزا فوق العاده متعصب وثابت قدم درتسنن وبسیار عنود ولجوج‌بود وباامیر مرتضی طباطبائی مناظره نمود که‌آخرکار بمباهله انجامید و فردای آنروز قلب شاه اسمعیل سنی برمخدوم تغییر نموده واورا عزل وحبس نمود ومخفی نمانــد آنکه دربیشتر نوشته ها مخدوم راپسر میر شمس الدین محمد واو را پسر میر سید سید شریف شمردند که بنا بر این مخدوم نواده شریف‌است ودر بعضی از موارد بین مخدوم و شمس الدین واسطه ذکر نمودند باین ترتیب‌محمد مشهور مخدوم بن علی بن شمس الدین محمدبن علی شریف علامه جرجانی ابن محمد بن‌علی الحسینی الجرجانی اصلا شیرازی موطنا «فائده» میر شمس الدین محمد پدر مخدوم یاجد او ازاکابر علماء عامه بود واورا تالیفی است از جمله حاشیه پدر خود میر سید شریف‌را که‌بر کتاب متوسط است وناقص مانده بود اتمام نمود وازجمله تالیف اوحاشیه بر شرح مواقف پدر خود نوشت ومیرزا مخدوم علوم عقلی رااز جد وپدر وعموی خود سید مرتضی اقتباس نمود وریاضیات رااز مولانا تقی الدین ابن الخیر فارسی وحدیث رااز شیخ عبد الرحمن بن زیاد زبیدی مالکی وابن حجرمکی ودیگران اخذ وروایت مینمود و کتاب نواقض رابنام سلطان مراد سوم ازشهریاران آل‌عثمان تالیف ودر ۹۸۸ بپایان رسانید

ومیرزا مخدوم ملقب بمعین الدین‌شده ومتصدی قضاوت وفتوی درسال ۹۸۷ در بغداد شده وضمناً متولی تدریس مدرسه مرجان گردید و کتاب نواقض الروافض

درهمان سال دربغداد تالیف نمودوحنفی مذهب بود ودر ۹۹۵ یا ۹۸۸ هجری‌قمری وفات نمود

واز ردهائی که‌بر کتاب نواقض نوشتند

۱ـ کتاب عذاب الواجب علی الجاهد الناصب تالیف شیخ ابی علی رجالی مولف کتاب معروف رجال متوفی ۱۲۱۵ که‌در پنج باب تالیف نمود

۲ـ مصائب النواصب تالیف قاضی نورالله شوشتری است که در هفده روز تالیف وتاریخ پایان کتاب دررجب ۹۹۵ هجری قمری بود

۳ـ ردعلامه متکلم متتبع فاضل سید محمد بن علی حسینی حسنی اصفهانی که اجازه بخط اودیدم که‌تصریح نموده بود که روی بر کتاب نواقض نوشت ومعلوم میشود که ازبزرگان علماء وازشاگردان مولانامجلسی صاحب الانوار بود

٤ـ کتاب محق الباطل ازجد من علامه متتبع حاج سیدمحمد حسینی مرعشی متوفی ۱۲٦٥ فرزند علامه سید ابراهیم مرعشی وجای بسی تاسف است که کتاب مزبور را با تالیفات دیگر من که نتیجه عمرم بود مانند سه سفر نامه بسوی شیراز واصفهان وخراسان وحاشیه برکفایة الاصول وسایر تالیفات دیگرم درراه همدان دزدیدند

۵ـ ردعلامه اجل میر محمد بن محمد هادی حسینی مرعشی شوشتری که در اجازهٔ که به بعضی ازشاگردان خود داده بود درآن تصریح کرده که‌کتابی دررد نواقض مخدوم شریفی تالیف نمود

«پایان نوشته آقای آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی »

(قاضی نور الله شوشتری)

سید نورالله بن سید شریف ازفرزندان امام علی زین العابدین بن امام حسین بن امیر المومنین ع شوشتری مرعشی بود که‌در نهصد وپنجاه وشش متولد و در هزار ونوزده شهید شد. واز بزرگان دانشمندان عصر صفوی و معاصر شیخ بهائی بود که در ایام سلطنت اکبر شاه بهندوستان شتافت و شهریار هند او را قاضی القضاة نمود و سید قبول کرد بشرطیکه خودش اجتهاد نموده و از فتوای یکی از مذاهب چهار گانه اهل سنت وجماعت هم بیرون نرود شهریار هم قبول کرد وبعد اکبر شاه جهانگیر پادشاه هندشد واورا مجبور میکردند که‌ملتزم بیکی ازمذاهب اربعه شود سید قبول نکرده و در روز اول قضاوت شرط کرده بود که اجتهادش بیکی افتوای مذاهب اربعه تطبیق کند تاآنکه دانستند که کتابی بنام مجالس المومنین تالیف نموده واورا دراکبر آباد هند شهید نمودندوقبر سید درآن ناحیه مزار بسیار باشکوه وباعظمت میباشد

قاضی نورالله در جواب نامه اعتراض آمیز در باره کتاب های خود چنیین نوشت

واما آنکه نوشته‌اند که مصنفات شما موجب ضرر است جواب آنستکه فقیر نام خودرا درآن‌تصانیف ننوشته تاقربة الی‌الله باشد وایضا هرگز بکسی ازمخالفان اظهار نکرده که‌این تصانیف از فقیر است بلکه میگوید که طالب علمان عراق و فارس نوشته اند پس ضرر بفقیر چرا رسد وآنکه دیگری از فقرای مومنان آنرا نویسد وباو ضرر رسد خصوصیتی بتصنیف فقیر ندارد زیرا که مومنان لعنیه شیخ علی وسایر تصنیفات امامیه رامینویسند ونگاه میدارند کتاب انوار که در رد بعضی ازاهل سنت است وملا مقصود علی تبریزی پیش ازآمدن فقیر باین شهر داشت وبملا غیاث علی بدخشی وامثال ایشان میخواهند درمرتبه کمتر ازلعنیه شیخ علی وکتاب مناسب آن بودر که‌او رانیز نصیحت کند بلکه بخانهای مومنان ساکنان اگره‌رفته هر کسی کتابی درمذهب شیعه داشته باشد از او بگیرند بآتش اندازند و خدام در خراسان تشریف داشتند ومیر ابو الفتح شرح بر باب حادیعشر نوشتند وبولایت شام بخدمت مرحوم شیخ زین العابدین فرستادند وآخر رومیان بواسطه آنکه کتاب‌در میان کتب او پیدا شد شیخ را شهید ساختند میبایست غمخواری نموده ابو الفتح را

نصیحت کنند که آنچنان تصنیف نکنند و بجناب شیخ پیغام کنند که چنان کتاب را در میان کتب خود نگاه ندارند تا کشته نشوند دیگر باعتقاد ایشان همیشه زمان تقیه بوده پس بایستیکه هیچیك ازعلمای امامیه دررد مخالف تصنیف ننمودی وهذا دلیل علی انه باطل دیگری باعتقاد فقیر در دار الملك هند بدولت پادشاه عادل تقیه باشد بر امثال فقیر واجب نیست که کشته شدن امثال فقیر درنصرت مذهب حق موجب عزت دین است وصاحب شرع رخصت داده‌اند که چنین کسی تقیه نکند اما دیگری را در میان اهل دین اورا اسمی ورسمی نباشدودر نصرت دین معقول نتوانند گفت واجب است که تقیه کند والهذا شیخ علی دراول رساله تقیه فرمود که التقیه جائزة وربما وجبت یا بعضی اوقات بر بعضی کسان واجب میشود وآنکه نوشته‌اند که تصنیف خود را در کشمیر بیکی از شیعیان داده‌اند واحمد بیگ کابلی در مقام آزار اوشده جواب آنست که ظاهرا ملا محمد جامع درهم یافته وبخدام گفته حقیقت حال آنست که آن شیعی ملا محمد امین نام دارد ودر کشمیر بغیر ازاو صاحب نفس ناطقه نیست و در جمیع اقسام حیثیات مسلم مردم اهل سنت است وپادشاه شناس است غرض که از ملا محمد امین مذکور مقدور احمد بیگ نبوده خصوصاً حمزه بیگ ومحمد قلی سلطان که قزلباش‌اند ازجمله حکام کشمیرند ومرید ملا محمد مدین‌اند آری چون احمد بیگ فی الجمله طالب علمی دارد و بعضی طالب علمان خوب مثل ملا محمد لاهوری و قاضی منهاج بخاری باواو همراه بودند ومذهب ملامحمد امین رامیدانستند بواسطه‌ان در شیعه کشمیر هرگز تقیه نکرده اند ونمیکنند لاجرم گاهی ازمسئله امامت بحثی که میان میآورند چون ملا محمد امین در وقتیکه بکشمیر رفته بود بفقیر اختصاص میورزید آن ایام مسوده ردالنواقض رادیده بود ازفقیر طلبید وفقیر عذر گفت که بر بیاض نرفته وچون بلاهور آمدیم مکررا کنایات نوشته آنرا طلبیده ودر جواب همان عذر نوشته شد تا آنکه احمد بیگ بکشمیر رفت و میان ایشان مباحثات منعقد دراین مرتبه کتابتی بفقیر نوشت ودرآنجا مذکور ساخت که‌این چنین اجماعی و باحثه روی داده اگر کتاب ردالنواقض رانخواهید فرستاد فردای قیامت از شما شکایت خواهم کرد ودراین مرتبه چون ازتصحیح آن نخسه فارغ شده بود نسخه‌از آن باو فرستاد واز جمله دلائل آن قبول نسخه بدرگاه الهی ملامحمد مذکور بعد ازوصول آن نسخه کتابی بفقیر نوشته بود ودرآنجا مذکور نموده که‌سه روز پیش ازآنکه ردالنواقض برسد خواب دیدم که حضرت امیر المومنین ع ترکش پرتیر در میان بستند وبعد از سه روز آن نسخه رسید و از آن ترکش تیر های جانکاه بر مخالفان زدم وآنکه نوشته‌اند تصنیف باید پیش مخالف وموالف باشد بسیار بیوجه

است زیرا که اکثر تصانیف اهل سنت مقبول شیعه نیست و اکثر تصانیف شیعه مقبول اهل سنت نیست خصوصاً آنچه در مسئله امامت نوشته اند فی الواقع لعنیه شیخ علی مقبول اهل سنت آنرا شوم نام کرده متعرض درس و بحثشان نمیشوند و پس خواجه نصیرالدین علیه‌الرحمه تصنیف ندانسته دربحث امامت آن کتاب مطاعن خلفای ثلاث رانوشته اند و کتاب خود رااز قابلیت قبول طبایع اهل سنت بیرون برده اندودرطرز تالیف کتاب محتاج بنصیحت خدام بوده اند خلاصه کلام آنکه سخنی که مغز وجانی دارد ورتبه داردمقبول جمیع طبایع است اگر ازوجهی مردود طبع باشد از وجه دیگر مقبول طبع اوست زیرا که سخن بلند راهر که انصاف داشته باشد قبول دارد بلکه ازاهل انصاف گاه است شعر هجو خود راکه خوب واقع شده یاد میگیرند و میخوانند چنانکه در امالی شیخ ابو جعفر طوسی مسطور است که دعبل بن علی خزاعی که مداح حضرت امام رضا بود بعد ازشهادت آنحضرت قصیده درمرثیه او ومذهب مامون وسائر بنی العباس گفت وآنرا مخفی میداشت ومامون بر آن مطلع شد آرزوی شنیدن کرد ودعبل راطلبید امان داد وبخواندن آن امر کرد چون‌دعبل باین بیت رسید

آری امیة معذورین لوقتلوا وما اری لبنی العباس من عذر

مامون انصاف داد ودستار خود رااز سر برداشت وبر زمین زد ودعبل را نوازش نمود آنکه نوشته اند دراین وادی تصنیف کردن بیفایده است ودر معرض‌رد سخنان میر مخدوم شریفی درآمدن لازم نبود چه‌حقیقت حال برشیعیان واضح ولایح است جواب آنست که‌اگر این سخن شما معقول باشد لازم میآید که‌مدت هزارسال تصنیفی که‌علمای شیعه در روزگار مخالفان کرده باشند بیفایده باشد زیرا که حق همیشه بر اهل حق ظاهر بوده پس احتیاج بکتاب کشف الحق شیخ جمال الدین ابن مطهر و کتاب الفین و کتاب منهاج الکرامه و کتاب طرائف ابن طاووس ولعنه شیخ علی وامثال آنها مما لا تعد نباشد بلکه میگوئیم شکی نیست درآنکه وجود واجب تعالی لزجمیع مطالب کلامی ظاهرتر است ومع هذا همیشه متکلمان عصر دراثبات واجب تعالی رساله‌ها و کتابها تصنیف کنند پس بنابر زعم ایشان باید که جمیع آن کتب بیفایده‌تر باشد ودیگر درآن کتاب تنها اکتفا برد سخنان میر مخدوم شریفی نشده بلکه فوائد دیگر نیز ذکر شده

غنچه های حدیقه ناز است تازه گلهای گلشن راز است
آفتابست چشم بد وز دور آسمانست پر کواکب نور

تامل نماید که این قسم سخنان بغیر تیتال چیز دیگر هست واز ادای طالب

افادت پناهی ارسطو گمان برد میرزای مخدوم شریفی بعداز استماع این مقالات متامل گشته ازجد واجتهاد پادشاه زمان متفرس بهمت عالیش گردیده گاهی عارضه سودا و مالیخولیان گمان میبرد ازروی منقولست که قتل شاهزادگان بیگناه نیز ستایش این فکر واندیشه بود پس از آن معروض داشت کەدر زمان اسکندر وامیر تیمور کورکان درمیان اهل عالم مخالفت مذهبی موجودنبوده ودرین زمان مذهب حق ائمه اثنی عشری مذهب اکثری اهل ایران است وآباء اجداد عظام شما باعلان آشکار و ترویج آن موفق گشته‌اند واکثر عالمیان برمذهب اهل سنت وجماعت مفطورند و براعتقاد آشکار مذموم خود تمیز راسخ وغالی بنوعی که بقتل رضا میدهند وبتفسیر مذهب راضی نمیشوند وچون پادشاه جهان میباشد جهان گیری کردند جمله عالم اجتهاد همایون رابر ترویج مذهب ائمه اثنی عشریه نموده ذکور واناث عالمیان تا جان در بدن دارند بواسطه تعصب مذهب کوشش خواهند نمود بالجمله این مطلب عظمی باختیار دوکار متمشی میگردد ویکی آنکه هرجا بتصرف دولت ابدی درآید قتل عام نمایند ودیگر تفسیر مذهب هرکدام مختار پادشاه جهان است هرآینه صواب آنست پادشاه گیتی ستان این مقدمات بسمع همایون جای داده بمیزان اندیشه بسنجید وباز از رای ملازمان میرسد براسنکشاف یکی ازاین دوکار نمود مرتبه دیگر میر مدبر برمتکلم فرمود که قتل عالمی ممکن نیست ومذهب امر است قلبی میشاید که پادشاه دیندار مذهب حق ائمه اظهار پنهان داشته باعلان شعار مذهب اهل سنت و جماعت فرماید وبعد ازحصول مطلب که اقتدار واستظهار سلطنت مضاعف گشته بنوعی که وقت اقتضا کند باز در ترویج مشیمین کوشیده رایت ولای ائمه اطهار بذروه فلك دوار رسانند چه‌هر گاه خبر تغییر مذهب درممالك انتشار یابد قلوب اهل جهان حایل بمحبت وداد خسرو باعدل وداد گشته درخلاف ستیزه نخواهنددر ملازید اکثر شرذمه قلیلی از اهل دولت بنابر حفظ فرماندهی و خواهش ملك رانی مخالفت برخیزد دفع ایشان باسهل‌وجوه نیز میپذیرد ومطلب پادشاه جهانگیر باسهل وجوه نیز خواهد پذیرفت پادشاه نوجوان‌را این اندیشه آسان موافق طبع اشرف اوفتاد بمضمون آنکه افسون دیو در دلهای کج میرود چون کفش درپای کج بر تمشیت این وسوسه شیطانی خاطر قرار داده صباحی که آفتاب جهان کرد عالم ظلمانی رالباس نورانی بخشیده خلاف آن پادشاه جهان قلوب نورانی کسوت ظلمانی اندوخته اعیان سپاه‌ومقربان درگاه راطلب‌فرمود غشاوه استتار ازچهره نازبیاشاهد مطلب خویش کشف نموده اطاعت وتبعیت ایشانرا دراین باب طالب میشود و آن جماعت چون‌سطوت وپاس‌پادشاه خویش اندیشه‌ناك بودند بەلا ونعم زبان‌نمیگشودند

وهم درآن روز حکم برفع ولعن وطعن مخالفان دین امامیه نموده فرمان قضاجریان صادر گردید که تبرائیان ومداحان علی ابن ابی طالب ع من بعد سب ولعن شتم و وخلفای ثلثه وآنانی که شیعه سب ایشان جایز میدارند برزبان نیاورند واحدی زبان بان نگشایند واز هر کس لعن وطعن صادر گردد تیغ بندان استان خلاف سرش از تن جدا سازند وبر آنموجب فرامین مطاعة مرقوم کلك تدبیر واندیشه گردیده بممالك فارس وعراق و کرمان وخراسان وآذربایجان قورچیان بهرام صولت محمول آن فرامین روان گردیدند وشیعیان علی ابن ابیطالب ع را از استماع این مقال حرمان و حلال روی داده اکثر ایران درلباس سوکواری قرین نوحه و زاری بسر بردند مناظره قدوة السعادة میر مرتضای طباطبا که در آن وقت بامیرزای مخدوم شریفی بعمل آمده ودر بحث امامت دست ازحجت کشیده بمباهله قرار داده و ازین جهت بمیر مباهله اشتهاریافته تاحال اولاد ایشان‌رانیز باسم میتامند در بوقوع آمده اثر مباهله وی برعالمیان ظاهر گردیده

در ۱۳ رمضان المبارك السنه ست وثمانین وتسع مأة ازاین جهان فانی بمقام جاودانی انتقال فرمود «۱»

عالم آرای عباسی درفصل مشایخ وعلماء وفضلاء خاصه چنین نوشت

ولد میرسد شریف شیرازی ودختر زاده قاضی جهان وزیر سیفی حسن قزوینی بود درگاه معلی بسر میبرد صاحب فضل و کمال بود وفهم فطرت عالی داشت مفسر ومحدث خوب بسیارخوش محاوره بود وعظ راخوب‌میگفت واکثر اوقات ایام متبرك در مسجد حیدریه قزوین قرب جوارخانه خود بگفتن وعظ اشتغال نموده جمعیتی عظیم دریای منبر وعظ اومیشد چون تهمت الود تسنن بود از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده توجه والتفاتی نمیافت اما بعضی اوقات پرتو توجه والتفات شاه زاده عالمیان شهزاده پریخان خانم بجهت قرب جوار همسایگی وبرجناب احوالش‌می تافت در زمان اسمعیل میرزا اعتبار تمام یافته نصب صدارت باو تفویض یافت اما بجهت غلوی که در مذهب تسنن مینمود وبملاحظه ومحابا پرده ازروی کار برداشته بود مغضوب گردید چنانچه درمحل خود مرقوم میگردد

ودر ذکر بعضی سوانح وحالات امام سلطنت اسمعیل میرزا تاوفات او در عالم آرای عباسی نکات دقیق درباره میر مخدوم نوشته‌اند که‌عینا دراینجا نقل میشود

۱ـ نسخه کتاب روضة الصفویه که قدیمترین تاریخ دوره صفوی است متعلق بکتابخانه آقای جعفر سلطان القرائی تبریزی

ازاطوار اسمعیل میرزا وسخنانیکه ازعقاید شیعه درپرده میگفت مردمان او را در تشیع سنت اعتقاد یافته کمال تسنن باو بردند سبب مظنه اول آن بود که در طعن عایشه دغدغه کرده بجهت رفع دغدغه برسبیل تحقیق واعلا بعلماء اسلاء که در ملازمت او بودند خصوصاً خواجه افضل ترکه اظهار نمود که آیا طایفه شیعه بچه دلیل طعن ولعن قوم محترم رسول خدایرا جایز داشته‌اند حال آنکه ایات عصمت و وطهارت در شان او نازل گشته وشرف فراش آنحضرت دریافته و خلوات صحیحه بفعل آمده‌محبوبه آنحضرت بوده‌وصاحب فراش ومحبوبه آنروز بود با کمال عصمت چگونه مستحق میزان عقوبات اخرت باشد وآنچه در بصره میانه او وحضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع باغوا وتحریك طلحه وزبیر صدور یافت حضرت امیر المومنین ع آنرا بضعف رای ونقصان عقل که زنان رامیباشد حمل نموده ازو عفو کرد دلیل آنکه اورا معزز ومحترم بمدینه فرستاده بملاحظه حرمت رسول خدا ص اورا طعن نکرد وچند منزل آنحضرت وحضرت حسین بتشییع اوقدم رنجه فرمودند وطعن باو کردن همانا راجع بآن سرور میشود علما شیعه درین باب چه میگویند واینحکایات رادر چند مجلس بعضی اوقات بکنایه وبعضی اوقات صریحا اظهار کرد علماء درمقام معارضه وجواب شافی برنیامده درهر مرتبه مناسب‌مقام درپرده حکایات میگفتند میرزا مخدوم شریفی که درزمان شاه جنت مکان تهمت زده تسنن بودموید قول اسمعیل میرزا دلائل گفته روز بروز مورد تربیت‌گشت و از پرده بیرون آمده درتقویت مذهب اهل سنت وجماعت ورفع‌طعن ولعن خلفاء ثلثه باعلماء شیعه مباحثات ومناظرات مینمود وعلما اکثراوقات اغماض‌نموده کمتر طرف بحث اومیشدندروزی اسمعیل میرزا ببلغار خلیفه که‌نور علی خلیفه‌نام داشت باسم پدر مشهور بود وچنانچه درفوق مذکور شد بمنصب والا خلفای معزز سر بلند شده بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی زوجه ترا درمجمع نام برد ودشنام دهد ترا بد میآید یانه جوابداده بود که‌بلی گفت پس چگونه مردمان حرم محترم رسول خدارا لعن میکنند بلغار خلیفه درجواب‌گفت که‌دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خداونفرین است هر کس رانفرین کرده کار اورا بخدا حواله نمایند قصوری ندارد اسمعیل میرزا پرسید که مرد ترك ساده لوحی این حکایت راچه کس بتو تعلیم داده گفت درزمان شاه جنت مکان ازعلماء شیده‌ام خوش گویان بعرض رسانیدند که خلاف میگوید چند روز قبل ازین درديوان شاهی درحضور سلطان ابراهیم میرزا میانه علماء این حکایت مذکور شد میرسد حسین مجتهد وخواجه افضل باو خاطر نشان کردند ازینمعنی برآشفته باعث‌غضب اوشد وقورچیان وصوفیان اشاره کرد که‌خلیفه

بمرشد کامل دروغ گوید مستحق عفو نیست صوفیان هجوم نموده چندان لگد براو زدند که ازحیات نومید شد همه کس راگمان آن شد که‌فوت شده جسدش را در نمدی پیچیده بمنزل بردند که‌دفن نمایند اتفاقاً بعد از لحظه بهوش آمد وبعد ازدو سه ماه قوت حرکت یافت اسمعیل میرزا منصب اورا بـدہ ده خلفاء استاجلو داد و زبان اعتراض برعلما دراز کرده گفت که حضرات همه روزه مجلس منعقد ساخته به امثال این‌سخنان شناعت‌آمیز عقیده قزلباش رانسبت بـمـن فاسد میکرد وبشیادی و سالوسی پدرم‌را بازی میداده بودند من‌ازیشان بازی‌نمیخورم وسخنان‌ناشایست نسبت بعلماء خصوصا میرسید حسین مجتهد واسترابادیان یقین التشیع‌اند میگفت علی رغـم ایشان حکم کرد که رسم تبرا در کوچها ومحلات مسلوب بوده من بعد ترك آن امر نمایند ومیگفت طایفه تبرای که لعن راسرمایه معاش ساخته‌انـد صفای نیـست وازعلماء جمعیکه تهمت زده تسنن بودند سید میرزا مخدوم شریفی وعلامه العلمائی مولانا میرزا جان شیرازی و میر مخدوم لاله مورد تربیت و نوازش گشتند میرزا شریفی بعضی اوقات وعظ میگفت باسمعیل میرزا عرض کرد که تبرائیان در مجلس وعظ تبرا کرده نسبت بمن کنایه آمیزی گویند اسمعیل میرزا ودوازده نفر قورچی را تعیین نمودند که درمجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان تبرا گشاید تنبیه‌وتادیب نمایند درشـ جمعه ازجمعات مجلس وعظ انعقاد یافته درآخر مجلس درویش قنبـر تبرای این بیت خواند که

« علی وآل علی رازجان ودل صلوات　　که‌دشمنان علی رامدام‌لعنت باد

میرزا مخدوم حمل برکنایه کرده‌اند که بر شرافت قورچیـان اورا کتـك بسیار زده سرش راچند جاشکسته ازوقوع اینحال شیعیانرا اشك حسرت ازدیده ها باریدن گرفت واز ظهور این مقدمات گمان مردم در باره اسمعیل میرزا بیشتر از بیشتر شد واین گفتگو درمیـن خلایق افتاده باطنازبان تشنیع دراز کردند وعقاید قزلباش ازو فی‌الجمله نقصان پذیرفت اما کسی را جرات آن نبود که ازین مقـوله حکایتی تواند گفت و اسمعیل میرزا بهمه علما بر مظنه شده بمیر سید حسین مجتهد ومیر سید علی خطیب استرابادیان که‌در تشیع تبرا غلو داشتند بیشتر ازدیگران بی التفاتی اظهار کرده بعضی راازاردو اخراج کرد و کتب علمی میر سید حسین رافرمود که مهر کردند واورا از منزلیکه داشت بیـرون کرده خانه اورا نزول دادندومبلغی نذر علما وصلحاء اهل اسلام نموده بود که‌در مدت العمر بعشره مبشره لعن نکرده باشند میرزا مخدوم تفحص این قـسم مردم میکرده بسیاری ازاهل طمع تهمت تسنن برخود نهادند اما مقبول نیفتاد جمعی ازمستحقان قزوین اسامی را بقلم

دادند که در مدت عمر زبان بلعن اصحاب خصوصا عشره مبشره نگشوده اند چون از اهل قزوین در ازمنه سابقه شافعی مذهب بوده اند واحتمال آن داشت که ازآن طبقه جمعی مانده باشند میرزا مخدوم تصدیق ادعاء ایشان کرده وجوه نذری را که قریب بدویست تومان بود بانجماعت دادند اما درآن‌زمان نواب سکندر شأن مسترد گشته پس گرفتند و بجز بد نامی تسنن نقدی در کیسه اعتبار ایشان نماند بالجمله میانه مردم از ترك وتاجیك قرار یافت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تام دارد واز سطوت وصلابتیکه داشت احدیرا حد یارای‌آن نبود که‌زبان باظهار گشاد وبعضی ازعلماء در زمان شاه جنت مکان درتبرا غلو داشتند وبیان شیوه را مرعی داشتند خفیف وبی اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشتند و بی طلب بخدمت نمیتوانستند آمد وبعضی دیگر که‌از روی عقل ومتانت سلوك نموده درپرده حکایت میگفتند بتحقیق خواجه افضل ترکه راه تردد در مجلس او داشتند اما روزی در اثنای محاوره گفتگو مذهب درحق ائمه‌اثنی عشر ع وبطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیدند غایتش ازلعن ومخالفت اصحاب ساکت بوده از آن مقوله حرفی نمیگفتند و برخی بهزار وقوع این مقدمات استبعاد نموده جمله مصلحتهای پادشاهی وتالیف قلوب طوایف‌ایام میکردند واما داعیان قزلباش خود مطلقااحتمال نمیدادند که اینصورت وقوع داشته باشد تاآنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن ونوشتن درمساجد حرام است و در و دیوار مساجد قزوین مملو از شعر عاشقانه است که‌مردم نوشته‌اند اسمعیل میرزا میر زین العابدین محتسب که شبرا باوجود تشییع فطری همیشه مزاج کوهی میکرد فرمود که‌بمساجد رفته شعر رااز سقف‌ها وجدار مساجد محو نماید اوبمساجدرفته بجهت تسلی خاطر اسمعیل‌میرزا اسم سامی حضرت امیر المومنین ع واشعار مدح ومناقب حضرات ائمه معصومین ص رانیز تمام حك کرد اینصورت نیز برطبایع گران آمده این گفتگو ازافواع والسنه عوام بمیان اتراك افتاده بعضی امر واعیان بتقریبی دردرگاه بال سعادت آبادمذکور ساختند که مردم در مذهب مرشد وولی نعمت ما که خلفا صدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی وازاولاد علی ابن ابی طالب ع واکمل‌سخنان عجیب غریب میگویند واورا بدوستی معاندان شاه مردان متهم میدارند حاشا که چنین باشد نمیدانم که سبب گفتگوی مردم درین باب چیست وچه روی داده که مردم را این مظنه شده ودرطریق اخلاص وصوفیگری مارا مشگلی افتاده وجرأت آن نداریم که ازخدمت مرشد کامل استدعای حل مشگل خود نمائیم بعضی سفید ریشان وعقلا میگفتند که این مقدمه درآئین ارادت قزلباش نسبت باین خانواده کفر است چرا احتمال مظنه

میباید داد واگر بعضی امور ازجانب اشرف بظهور آمده باشد سبب طعن بدگویان شد بیمصلحتی نیست لب ازین گفتگو بستن اولی است زیرا که مابندگانرااظهار این بمعنی درخدمت پادشاه کمال بی ادبی ودرطریق صوفیگری طالبانرا بگفته و کردار مرشد اعتراض کردن خلاف ارادت وشیوه پیرو مرید است وچه کس راحد ویارای آنست که این سوال تواند کرد وعدی خلیفه تکلو که ازصوفیان ومعتقدان اسمعیل میرزا بود ونوازش وتربیت او از کمال و ارادتی که داشت گفت حاشا که این صورت وقوع داشته باشد واگر خواهید خاطر شما اطمینان یابد جمعی غازیان و صوفیان امیر خانرا که ازامر بزرك است پیش انداخته نظر همایون آید من با آنحضرت حرف زده التماس حل مشکل وی نمایم بعضی ازمزاج گویان عزت طلب که در آن مجمع بودند فی الفور خود را بخدمت پادشاه رسانیده درخلوت معروض داشتند که جمعی ازامراء ترکمان وتکلو که سر کرده ایشان امیرخان وارد وخلیفه اند باهم اتفاق نموده میگویند که پادشاه مانرك مذهب حق کرده وبایکدیگر اتفاق نموده‌اند که حضرت شاه‌را ازمیان برداشته سلطانحسین میرزا راکه ولد نواب سکندر شان که در طهران است آورده پادشاه نمایند واردو عدی خلیفه در میان مجمع قزلباش گفت امیر خان آمده حامی من باشد من پیش رفته باپادشاه حرف زنم جمعی گمان غرض اینحکایت را به خلیفه الضار بردند که بتدارك مافات با اسمعیل میرزا اظهار یکجهتی کرد العلم عند الله تعالی اسمعیل میرزا از شنیدن اینحدیث بیهوده پریشان خاطر گشته شعله غضبش درباره آنجماعت اشتعال یافت وامیر خان را طلب نموده مخاطبات عنیف کرده گفت که شما مرا درمیان قزلباش بدنام کرده‌اید که‌مذهب تسنن دارم وعقیده مردم را بمن فاسد میشمارید امیر خان مردانه درمقام جواب برآمده گفت که حاشا که اعتقاد این باشد و بحضرت شاه گمان غلط برده باشیم ومیگوئیم که اگر گاهی از نواب اشرف مسامحه درباب مذهب شده باشد به جهت امور ملك وتالیف قلوب مخالفان است اما میرزا مخدوم شریفی پرده ازروی کار برداشته نواب اشرف را بدنام کرده صریحا بمردم میگوید حضرت شاه میل بمذهب تسنن دارد و با علماء شیعه درباب حقیقت آن مذهب مناقشه مینمایند هرگاه حضرت شاه ازین حکایت احساس مینماید اورامتنبه سازد مارا چه گناه است واسمعیل میرزا اردو وعدی خلیفه را مخاطب ساخته گفت اینك امیر خان پس سر تو ایستاده حامی تست چه حکایتداری بگواوانکار صدق و کذب آن نرسیده مخلصان فدوی‌راز اهل نفاق میشمارند اسمعیل میرزا گفت که مرا لیاقت پادشاهی قزلباش نیست هم چنانچه بایکدیگر مواضعه نموده مخمر ساخته‌اید سلطانحسین دااز طهران آورد

پادشاه کنند امیر خان بیدهشت ومحابا عرض کرد که بیست سال کوس هواخواهی ودوستداری نواب اشرف زده حالا که بمطلب رسیده‌ایم در برابر آنچه سمع شده ومیبابیم که‌ازسلطان حسین میرزا که‌پادشاهی اودر مخیله هیچکس نگذشته چه سمع توقع داشته باشیم مجملا گفتگو بطول انجامید

درهمان ایام اسمعیل میرزا جهت فسخ اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی رادر معرض عتاب وخطاب درآورده گراینده عوام الناس و اجلاف که مشاهده اینحال کردند زبان بسفاهت ودشنام اوگشاده اوباش نهایت و فضیحت ورسواهی بظهور آوردند واین معنی مرغوب خلایق افتاده فی الجمله رفع مظنه مردم گشت ودیگر ازمقوله مذهب صوفی مذکور درمجلس اونشد وچون بغایت زر بنام خود نزده بود و بزر کهنه داد وستد میشد ضرابیان درتجدید زر ومنافع ضرابخانه مبالغه کردند اسمعیل میرزا درسکه لا اله الا الله ومحمد رسول الله وعلی ولی الله که‌در یکطرف نقش میشود تامل داشت ومیگفت که‌درم ودینار درسودا و معاملات بدست یهود وارامنه ومجوس دهند وسایر کفار درمیآید وعوام درحالت جنابت مس اسم الله که بمقتضای کلام قدسی انجام لا یمسه المطهرون منهی ومذموم است مینمایند مترود خاطر بود که درعوض آن چه عبارت نقش نماید که‌در نظر خلایق ناپسند نباشد روزی‌در میان مردم گفت که چون غرض ازبر طرف کردن این عبارت آن بود که‌لفظ علیا ولی الله درسکه نباشد بعد از تامل بسیار درآخر قرار یافت که دریکطرف سکه این بیت نقش نمایند که

زمشرق تابمغرب گر امام است علی وآل او مارا تمام‌است

واسمعیل میرزادرشب یکشنبه سیزدهم‌شهر رمضان‌المبارك با حسن که کمال تعشق میورزید وانیس وجلیس وهمصحبت شبانه روزی او بود وچند نفر از مخصوصیان ازدولتخانه بعزم سیر بیرون آمده چهار دانك شب در کوچها ومحلات سیار بود و بعد ازآن بدولتخانه آمده درخانهاء حسن بیك مذکور که بدولتخانه اتصال داشت ویکدر آن ازمیدان اسب شاهی گشوده میشد بخواب رفت چشمهایش را که در مشاهده ارزوهای نا پایدار دنیای غدار بهم نمیآید بر هم نهاده شاد خواب بیستی حسن بیك درهارا ازاندرون

صدر الدین خان ولد معصوم بیك وبیك کموبه وجمعی کثیر ازهر طبقه محبوس بود سوی حسین بیك نور باشی که‌چند روز قبل ازین درسیاه چال بمرض اسهال فوت شده بود بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی نیز بیمن مرحمت نواب خانم که بنابراین قرب‌جوار بوالده اوشفقتی داشت طرد الباب خلاص شده امامجال

توقف درایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد واز جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقضی القضاة مکه معظمه گشت و موافق مذهب حنفی حکم میکرد بالاخره بقضاء مبرم اجل گرفتار آمده در مکه شریفه ودیعت حیوة بمقتضی اجل سپرد اماازجمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل تکفین وتدفین نمایند کهمن اثنا عشریم و دراین مدت بمحض دنیا وجاه طلبی ارتکاب بعضی امور ناصواب نمودم مستبعد میماند عند الله وهو عالم بحقایق الامور «۱»

بعد ازنقل نوشته های کتابهای روضةالصفویه «۲» وعالم آرای‌عباسی کهمهمترین تاریخ عصر صفوی است آنچه را که در کتب رجالی شیعه امامیه بمناسبتی نامی از میرزا مخدوم شریفی برده‌اند دراینجا نقل مینمائیم

درکتاب بسیار نفیس ریاض العلماء«۳» درذیل شرح احوال شیخ عبدالعالی‌کرکی نوشته کهاین شیخ معاصر میرزا مخدوم شریف صاحب کتاب نواقض الروافض بوده ومابین آنان در امامت وچیزهای دیگر مناظرات ومباحثاتی شده بود

ودر روضات الجنات «٤» درشرح احوال امیر سید حسین کرکی اشاره‌به احوال میرزا مخدوم نموده ونوشته درزمانیکه شاه اسمعیل‌ثانی درقلعه قهقه بامیرزا مخدوم وقلندران نقشبندی حشیشی بود نقشه ضد مذهب‌شیعه امامیه راطرح میکردند که در اثر کرامات سید کرکی شهریار صفوی از بین رفت و مذهب حق انتشار پیدا کرد

چنانکه مولف ریاض العلماء نوشته

میرزا مخدوم باسید شریف جرجانی تفاوت زمانی بسیار دارد ونمی توان او را دختر زاده سید دانست مگر بگوئیم بچند واسطه از دختر زاده های اواست

۱- عالم آرای عباسی اسکندر بك نسخه خطی که در هزار هشتاد و یك کتابت شده متعلق بدانشمند محترم آقای جعفر سلطان القرائی تبریزی

۲- روضة الصفویه تالیف امیرزابك گنابادی کهدر هزار و بیست وسوم‌هجری تالیف خودرا آغاز ودرهزار وسی شش هجری دربلده قاین بپایان رسانید نسخه آن متعلق بکتابخانه فاضل ارجمند آقای جعفر سلطان القرائی تبریزی در طهران میباشد

۳- جلد سوم ازقسم اول ریاض العلماء تالیف میرزا عبدالله اصفهانی متعلق به کتابخانه عالم جلیل و نسابه آل محمد (ص) آقای آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی متعنا الله بطول بقائه

٤- ص۱۸٦ جلد اول چاپ دوم طهران

وپسرش ابو الفتح شریفی ازدانشمندان شیعه امامیه بود و کتابی بناء تفسیر آیات الاحکام شاهی تالیف نموده که نسخهٔ از آن در کتابخانه ناچیز نویسنده این سطور است «۱»

در کتاب نوافض مولف آن کتابهائی از تالیفات خود نام برده بنام کتاب المطول یا المحیط و کتاب مرآة الوصال که بامراجعه به کشف الظنون اثری ازانها رادر جایی سراغ نداریم.

قاضی نورالله شوشتری‌درمقدمه کتاب مصائب النواصب درباره میرزا مخدوم مفصلا قلم فرسائی کرده که ترجمه خلاصه آن از لحاظ تاریخی این است پوشیده نماند که‌صاحب نواقض ازفرزندان دختر سید شریف علامه‌بود وسید جرجانی الاصل بود که‌مردمش ازصدر اول اسلام تاکنون شیعه امامیه بودند وسید در تحت تربیت حجة خاصه برعامه قطب ملت ودین محمد بویهی رازی صاحب کتابهای محاکمات‌و شرح مطالع وشرح شمسیه وحاشیه بر کشاف وحاشیه بر قواعد فقه امامیه پرورش یافت و کتاب قواعد را نزد مصنف آن حسن بن یوسف‌بن مطهر حلی درس خواند وشاهدکافی برتشیم او درخطبه شرح مفتاح تصریح نمود که مسافرت بدیار ماوراء النهر راگرفتاریها ودرد سرها دانست با آنکه میدانیم از زمان فتح اسلام تا کنون مردم آنجااز خالص‌ترین سنیان بودند چنانکه مردم جرجان‌هم ازهنگام انتشار اسلام مذهب شیعه امامیه دارند و سید شریف تنها باین هم اکتفا ننمود پیرو سید شریف علم‌الهدی شد که‌معتقد بود مردم یاامامی هستند یاکافر ودر ایامی که‌برای مردم‌آنجا سخن میگفت ازآیه مبار که اقتباس نموده وگفت یااهل الکتاب زیادمبالغه درنادانی آنان نموده که محبت حضرت علی ع رافراموش نمودند واگر محبت دشمنان آنان رابااندازه حبه گندم یاخردلی دردل داشته باشند چیزی ازایمان ندارند ودیگر کار خوب کردن مفید نیست

چنانکه روایات صحیحی دراین قسمت وارد شده وشیخ فاضل عارف دربعضی ازرباعیات خود گفت

گرمنزل افلاك شود منزل تو   وز کوثر اگر سرشته گردد گل تو
چون مهرعلی نباشد اندردل‌تو   مسکین تو و رنجهای بیحاصل تو

آنگاه سید در طی سخنان خود گفت اگر محبت حضرت امیر ع را نداشته باشند درجرگه حزب شیطان وارد میشوند ومردم سمرقند بااین اشارت و کنایات

۱ــ برای تفصیل شرح احوال و آثار میر ابو الفتح شریفی به کتاب طبقات المفسرین من الشیعة الامامیة تالیف نویسنده این سطور مراجعه شود

ابلغ ازتصریح اومتوجه شدند که‌سید از آیه مذکور اقتباس نموده وهمان شان نزول رامقصود داشت چه آیه درباره کافران و وعید آنان نازل شده بود ممکن بود که سیدرا بهلاکت رسانند گفت‌درست‌است‌که‌من ازآیه اقتباس نمودم نادانی شمارا در نظر گرفتم نه‌آنکه شمارا کافر بدانم وبدان وسیله ازتهلکه رهائی یافت

هنگامیکه تعصبات ارباب مذاهب وتعرض های آنانرا درگفتگوهای و کتاب ها مشاهده کنیم خواهیم دانست که‌این طرز سخنان از سید شیعه استرآبادی نسبت به سنی ماوراء النهری نهروانی خارجی ازلحاظ حب جاه ومقام و یا رد تو هم بر شیعه گری او بود که‌بنا به‌مقتضیاتی شرح مواقف وامثال آنرا تالیف نمود بلکه ظاهراً هر یك از افاضل و بزرگانی که فطرت درست وفهم عالی داشتند مانند خطیب رازی وغزالی که‌متظاهر بمذهب جمهور بودند باطناً مذهب حق را داشته‌و همراهی بآن مینمودند وبخاطر اغراضی که برهوشمندان پوشیده نیست پیرو آنان شدند چنانکه دوکتاب سر العالمین واربعین فخر رازی رامطالعه کنید خواهید دانست که آنان چه‌گونه بودند وعلامه حلی درکتاب منهاج کرامه خود گفت

« گمان ندارم که کسی که بمذهب ما و مذهب دیگران مطلع باشد دیگران‌را اختیار ومارا ترك کند اگر چه‌ظاهراً برای حب‌جاه ودنیا بااغیار باشدچه مدارس ورباطات واوقافی از زمان بنی امیه وبنی عباس تهیه شده و انواع و اقسام دعوت‌ها مینمایند تابدانها معتقد شوند اگرچه درباطن بسیاری ازمردم بمذهب امامیه هستند که‌برای حب دنیا ودرخواست ریاست ترك اظهار حق مینمایند چنانکه بعضی ازبزرگان حنبلی رادیدم که‌میگفتند درمذهب شیعه امامیه آلودگی ندارد وبزرگان مدرسین شافعی درعصر مادر وقت فوت خود وصیت مینمودند که بعضی از شیعیان آنان را غسل وکفن ودفن در کنار مشهد حضرت موسی کاظم ع نمایند وگواهی دهند که بدین شیعه امامیه مردند »

ودیگر سید اجل اوحد امیر محمد درزمان خود ازمشاهیر اثنی‌عشری بود،ودرشرح خطبه کتاب متوسط‌خود ایراد برمصنف گرفت که چرا درخطبه صحابه را بر آل مقدم ذکرنمود ومانند این است که‌حرام رابر حلال تقدیم دارد وشریف ثانی صدرسلطنت بود وفتوی کشتن شیخ الاسلام مشهور بهروی را که رئیس اهل سنت وجماعت بود داد وشب وروزی بآن شیخ بدبخت مهلت نداد تااینکه شیخ علی بن عبد العالی فرا رسد واقامه دلیل وبرهان نموده که شاید شیعه میشد وشنیدم که‌برصدر مذکور ایراد گرفت که‌چرا در کشتن شیخ الاسلام بدون مباحثه مناظره اقدام نمود چه عجله در کشتن اوبدون مناظره ومباحثه ممکن بود شبهة درعوام تولید کند وهرگاه مهلتی

باوداده میشد وصحبت میکردند ممکن بود بیدار شده وبسیاری از مردم باراو شیعه میشدند «۱» و پدر سوم اوگاهی امیر و زمانی وزیر شاه طهماسب بهادر خان بوده و حامی مذهب شیعه امامیه ومحو کننده آثار عثمانی بود تا آنکه وفات نمود و مولف نواقض در کتاب خود به پدران و اجداد خود فخر ومباهات نموده وشایسته است که این شعر درباره او گفته شود

لو افتخرت بآباء مضوا سلفاً قلنا صدقت و لکن بئس مأو

ومولف نواقض ازبزرگان سخنوران وخطبائی بود که برسر منبر سب می کرد وهنگامیکه شاه اسمعیل ثانی صفوی درزندان قلعه ها گرفتار وبافیون آلوده بود وتمایلی برخلاف سیره پدران خود بمذهب سنت وجمعت پیدا کرد این شخص محرك اوبود مانند سایر حواشی اوزین العابدین کاشانی برضد شیعه امامیه قیام نمودند تا آنکه اختلافی مابین آنان تولید شده عزل شاه اسمعیل و یا کشتن او را میخواستند

علامه بزرگوار آقای سید شهاب الدین نجفی مرعشی که گذشته از مقامات بزرك علمی وروحانی داناترین وپارساترین دانشمندان اسلامی دررشته علم انساب سادات میباشند که همه وقت نامه‌ها و یاداشتهای تاریخی ایشان مانند باران رحمت بهمه جای جهان تشنگان اطلاع بعلم رجال وانساب را سیراب مینماید درباره میرزا مخدوم شریفی در پاسخ نامه نگارنده ازقم چنین مرقوم داشتند

میرزا مخدوم بن میر شمس الدین محمد بن میر سید شریف حسینی جرجانی مخفی نماند آنکه دوطایفه در شیراز بودند معروف باولاد میر سید شریف یك دسته حسینی ودیگری حسنی حسینیها اباًاولاد شریف جرجانی بودند وحسنیها اولاددختر میر سید شریف مذکورند وهردوطایفه مشهورند باولاد میر سید شریف وحسنیها نسبشان منتهی میشود بمیر سید مرتضی حسنی مشهور شریف جرجانی واو پسر تاج الدین علی بوده واز جرجان بشیراز منتقل شده و در اسلاف این سلسله میر سید شریف علی ثانی حسینی استر آبادی است که‌مادر اودختر میر سید شریف جرجانی مشهور بوده وبهمین جهت اشتباه اکثر مورخین شده و این شریف ثانی که نواده دختری شریف جرجانی حسینی است در محاربه چالدران حاضر بوده و صدر اعظم شاه‌اسمعیل بود وشهیدشد وپسر اومیرزا اسمعیل کلانتر است که‌در سنه ۹۲۹ بمنصب

۱ــ سید محمد فرزند سید شریف رساله منطق فارسی پدر خود را که مکرر در کتاب جامع المقدمات چاپ شده بعربی ترجمه وبنام درة المنطق نامیده ونسخه‌از آن که‌در شوال نهصد وبیست ویکم هجری کتابت شده درکتابخانه این ناچیز است

کلانتری رسید واعقاب اورا طایفه کلانتر مینامند وازشریفهای حسنی زین‌الدین علی الباقی شریفی که‌ازعلماء وشعراء بوده وتخلص شریفی ودر ریاض العلماء و کتب دیگر اشتباه شده واورا ازاعقاب پسری شریف جرجانی مشهور گرفته وچنانچه اشاره‌شد اینان انتسابشان ازطرف مادر و حسنی هستند واعقاب میر سید شریف جرجانی سنی مشهور فعلا در شیراز میباشند وتولیت آستان قدس شاه چراغ باآنان و از مشاهیر آنان سید محمد مجد الاشراف بود که از اقطاب و سر سلسله ذهبیه در عصر خود بوده وقبر اودر ایوان حضرت شاه چراغ واقع وبسر سر قبرش اشعاری نوشته بودکه مطلع آن این‌است

سپهر عاطفت دریای الطاف جلال الدین محمد مجد الاشراف

که‌در سال ۱۳۵۰ درشیراز دیدم

ومیرزا مخدوم محققاً ازاعقاب همین سیدشریف سنی بوده بدون تردید وتالیف بسیار دارد ونامش محمد ودرسال ۹۸۵ وزارت شاه اسمعیل صفوی دوم رادارا بود وبسعی همین میر مخدوم شاه اسمعیل سنی مذهب شد چه از طفولیت در تحت تربیت میرزا مخدوم بود ومیرزا فوق العاده متعصب وثابت قدم درتسنن وبسیار عنود ولجوج بود وباامیر مرتضی طباطبائی مناظره نمود که‌آخرکار بمباهله انجامید و فردای آنروز قلب شاه اسمعیل سنی برمخدوم تغییر نموده واورا عزل وحبس نمود ومخفی نماند آنکه دربیشتر نوشته ها مخدوم راپسر میر شمس الدین محمد واو را پسر میر سید سید شریف شمردند که بنا بر این مخدوم نواده شریف است ودر بعضی از موارد بین مخدوم و شمس الدین واسطه ذکر نمودند باین ترتیب‌محمد مشهور مخدوم بن علی بن شمس الدین محمدبن علی شریف علامه جرجانی ابن محمد بن‌علی الحسینی الجرجانی اصلا شیرازی موطنا «فائده» میر شمس الدین محمد پدر مخدوم یاجد او ازاکابر علماء عامه بود واورا تالیفی است از جمله حاشیه پدر خود میر سید شریف‌را که‌بر کتاب متوسط است وناقص مانده بود اتمام نمود وازجمله تالیف اوحاشیه بر شرح مواقف پدر خود نوشت ومیرزا مخدوم علوم عقلی راازجد وپدر وعموی خود سید مرتضی اقتباس نمود ورياضيات رااز مولانا تقی الدین ابن الخیر فارسی وحدیث رااز شیخ عبد الرحمن بن زیاد زبیدی مالکی وابن حجرمکی ودیگران اخذ وروایت مینمود و کتاب نواقض رابنام سلطان مراد سوم ازشهریاران آل‌عثمان تالیف ودر ۹۸۸ بپایان رسانید

ومیرزا مخدوم ملقب بمعین الدین‌شده ومتصدی قضاوت وفتوی درسال ۹۸۷ در بغداد شده وضمناً متولی تدریس مدرسه مرجان گردید و کتاب نواقض الروافض

درهمان سال در بغداد تالیف نمودو حنفی مذهب بود ودر ۹۹۵ یا ۹۸۸ هجری قمری وفات نمود

واز ردهائی که بر کتاب نواقض نوشتند

۱ـ کتاب عذاب الواجب علی الجاهد الناصب تالیف شیخ ابی علی رجالی مولف کتاب معروف رجال متوفی ۱۲۱۵ که در پنج باب تالیف نمود

۲ـ مصائب النواصب تالیف قاضی نورالله شوشتری است که در هفده روز تالیف وتاریخ پایان کتاب دررجب ۹۹۵ هجری قمری بود

۳ـ ردعلامه متکلم متتبع فاضل سید محمد بن علی حسینی حسنی اصفهانی که اجازه بخط اودیدم که تصریح نموده بود که روی بر کتاب نواقض نوشت ومعلوم میشود که ازبزرگان علماء وازشاگردان مولانامجلسی صاحب الانوار بود

٤ـ کتاب محق الباطل ازجد من علامه متتبع حاج سیدمحمد حسینی مرعشی متوفی ۱۲٦۵ فرزند علامه سید ابراهیم مرعشی وجای بسی تاسف است که کتاب مزبور را با تالیفات دیگر من که نتیجه عمرم بود مانند سه سفر نامه بسوی شیراز واصفهان وخراسان وحاشیه بر کفایة الاصول وسایر تالیفات دیگرم درراه همدان دزدیدند

۵ـ ردعلامه اجل میر محمد بن محمد هادی حسینی مرعشی شوشتری که در اجازهٔ که به بعضی ازشاگردان خود داده بود درآن تصریح کرده که کتابی دررد نواقض مخدوم شریفی تالیف نمود

«پایان نوشته آقای آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی»

(قاضی نور الله شوشتری)

سید نورالله بن سید شریف ازفرزندان امام علی زین العابدین بن امام حسین بن امیر المومنین ع شوشتری مرعشی بود که‌در نهصد وپنجاه وشش متولد و در هزار ونوزده شهید شد. واز بزرگان دانشمندان عصر صفوی و معاصر شیخ بهائی بود که در ایام سلطنت اکبر شاه بهندوستان شتافت و شهریار هند او را قاضی القضاة نمود و سید قبول کرد بشرطیکه خودش اجتهاد نموده و از فتوای یکی از مذاهب چهار گانه اهل سنت وجماعت هم بیرون نرود شهریار هم قبول کرد وبعد اکبر شاه جهانگیر پادشاه هندشد واورا مجبور میکردند که‌ملتزم بیکی ازمذاهب اربعه شود سید قبول نکرده و در روز اول قضاوت شرط کرده بود که اجتهادش بیکی افتوای مذاهب اربعه تطبیق کند تاآنکه دانستند که کتابی بنام مجالس المومنین تالیف نموده واورا دراکبر آباد هند شهید نمودندوقبر سید درآن ناحیه مزار بسیار باشکوه وباعظمت میباشد

قاضی نورالله در جواب نامه اعتراض آمیز در باره کتاب های خود چنیین نوشت

واما آنکه نوشته‌اند که مصنفات شما موجب ضرر است جواب آنستکه فقیر نام خودرا درآن‌تصانیف ننوشته تاقربة الی‌الله باشد وایضا هرگز بکسی ازمخالفان اظهار نکرده که‌این تصانیف از فقیر است بلکه میگوید که طالب علمان عراق و فارس نوشته اند پس ضرر بفقیر چرا رسد وآنکه دیگری از فقرای مومنان آنرا نویسد وباو ضرر رسد خصوصیتی بتصنیف فقیر ندارد زیرا که مومنان لعنیه شیخ علی وسایر تصنیفات امامیه رامینویسند ونگاه میدارند کتاب انوار که در رد بعضی ازاهل سنت است وملا مقصود علی تبریزی پیش ازآمدن فقیر باین شهر داشت وبملا غیاث علی بدخشی وامثال ایشان میخواهند درمرتبه کمتر ازلعنیه شیخ علی وکتاب مناسب آن بودر که‌او رانیز نصیحت کند بلکه بخانهای مومنان ساکنان اگره‌رفته هر کسی کتابی درمذهب شیعه داشته باشد از او بگیرند بآتش اندازند و خدام در خراسان تشریف داشتند ومیر ابو الفتح شرح برباب حادیعشر نوشتند وبولایت شام بخدمت مرحوم شیخ زین العابدین فرستادند وآخر رومیان بواسطه آنکه کتاب‌در میان کتب او پیدا شد شیخ را شهید ساختند میبایست غمخواری نموده ابو الفتح را

نصیحت کنند که آنچنان تصنیف نکنند وبجناب شیخ پیغام کنند کهچنان کتاب را در میان کتب خود نگاه ندارند تا کشته نشوند دیگر باعتقاد ایشان همیشه زمان تقیه بوده پس بایستیکه هیچیك ازعلمای امامیه دررد مخالف تصنیف ننمودی وهذا دلیل علی انه باطل دیگری باعتقاد فقیر در دار الملكهند بدولت پادشاه عادل تقیه باشد برامثال فقیر واجب نیست که کشته شدن امثال فقیر درنصرت مذهب حق موجب عزت دین است وصاحب شرع رخصت دادهاند کهچنین کسی تقیه نکند اما دیگری را در میان اهل دین اورا اسمی ورسمی نباشدودر نصرت دین معقول نتوانند گفت واجب است کهتقیه کند والهذا شیخ علی دراول رساله تقیه فرمود که التقیه جائزة وربما وجبت یا بعضی اوقات بر بعضی کسان واجب میشود وآنکه نوشتهاند که تصنیفخود را درکشمیر بیکی از شیعیاندادهاند واحمد بیگکابلی در مقام آزار اوشده جواب آنست که ظاهرا ملا محمد جامع درهم یافته وبخدام گفته حقیقت حال آنست که آن شیعی ملا محمد امین نام دارد ودر کشمیر بغیر ازاو صاحب نفس ناطقه نیست و در جمیع اقسام حیثیات مسلم مردم اهل سنت است وپادشاه شناس است غرض که از ملا محمد امین مذکور مقدور احمد بیگ نبوده خصوصاً حمزه بیگ ومحمد قلی سلطان کهقزلباشاند ازجمله حکام کشمیرند ومرید ملا محمد امیناند آری چون احمدبیگ فی الجمله طالب علمی دارد و بعضی طالب علمان خوب مثل ملا محمد لاهوری و قاضیمنهاج بخاری بااو همراه بودند ومذهب ملامحمد امین رامیدانستند بواسطهان در شیعه کشمیر هرگز تقیه نکرده اند ونمیکنند لاجرم گاهی ازمسئله امامت بحثی که میان میآورند چون ملا محمد امین در وقتیکه بکشمیر رفته بود بفقیر اختصاص میورزید آن ایام مسوده ردالنواقض رادیده بود ازفقیر طلبید وفقیر عذر گفت که بر بیاض نرفته وچون بلاهور آمدیم مکررا کنایات نوشته آنرا طلبیده ودر جواب همان عذر نوشته شد تا آنکه احمد بیگ بکشمیر رفت و میان ایشان مباحثات منعقد شد دراین مرتبه کتابتی بفقیر نوشت ودرآنجا مذکور ساخت کهاین چنین اجتماعی ومباحثه روی داده اگر کتاب ردالنواقض رانخواهید فرستاد فردای قیامت از شما شکایت خواهم کرد ودراین مرتبه چون ازتصحیح آن نخسه فارغ شده بود نسخهاز آن باو فرستاد واز جمله دلائل آن قبول نسخه بدرگاه الهی ملامحمد مذکور بعد ازوصول آن نسخه کتابی بفقیر نوشته بود ودرآنجا مذکور نموده کهسه روزپیش ازآنکه ردالنواقض برسد خواب دیدم که حضرت امیر المومنین ع ترکش برتیر در میان بستند وبعد از سه روز آن نسخه رسید و از آن ترکش تیر های جانکاه بر مخالفان زدم وآنکه نوشتهاند تصنیف باید پیش مخالف وموالف باشد بسیار بیوجه

است زیرا که اکثر تصانیف اهل سنت مقبول شیعه نیست و اکثر تصانیف شیعه مقبول اهل سنت نیست خصوصاً آنچه در مسئله امامت نوشته اند فی الواقع لعنیه شیخ علی مقبول اهل سنت آنرا شوم نام کرده متعرض درس و بحثشان نمیشوند وپس خواجه نصیرالدین علیه‌الرحمه تصنیف ندانسته دربحث امامت آن کتاب مطاعن خلفای ثلاث رانوشته اند و کتاب خود رااز قابلیت قبول طبایع اهل سنت‌بیرون برده اندودرطرز تالیف کتاب محتاج بنصیحت خدام بوده اند خلاصه کلام آنکه سخنی که‌مغز وجانی دارد ورتبه داردمقبول جمیع طبایع است اگر ازوجهی مردود طبع باشد از وجهٖه دیگر مقبول طبع اوست زیرا که سخن بلند راهر که انصاف داشته باشد قبول دارد بلکه ازاهل انصاف گاه است شعر هجو خود را که خوب واقع شده یاد میگیرند و میخوانند چنانکه در امالی شیخ ابو جعفر طوسی مسطور است که دعبل بن علی خزاعی که مداح حضرت امام رضا بود بعد ازشهادت آنحضرت قصیده درمرثیه او ومذهب مامون وسائر بنی العباس گفت وآنرا مخفی میداشت ومامون بر آن مطلع شد آرزوی شنیدن کرد ودعبل راطلبید امان داد وبخواندن آن امر کرد چون‌دعبل بـاین بیت رسید

آری امیة معذورین لوقتلوا — وما اری لبنی العباس من عذر

مامون انصاف داد ودستار خود را از سر برداشت وبر زمین زد ودعبل را نوازش نمود آنکه نوشته اند دراین وادی تصنیف کردن بیفایده است ودر معرض‌رد سخنان میر مخدوم شریفی درآمدن لازم نبود چه‌حقیقت حال برشیعیان واضح ولایح است جواب آنست که‌اگر این سخن شما معقول باشد لازم میآید که‌مدت هزارسال تصنیفی که‌علمای شیعه در روزگار مخالفان کرده باشند بیفایده باشد زیرا که حق همیشه بر اهل حق ظاهر بوده پس احتیاج بکتاب کشف الحق شیخ جمال الدین ابن مطهر و کتاب الفین و کتاب منهاج الکرامه و کتاب طرائف ابن طاووس ولعنه شیخ علی وامثال آنها مما لا تعد نباشد بلکه میگوئیم شکی نیست درآنکه وجود واجب تعالی ازجمیع مطالب کلامی ظاهرتر است ومع هذا همیشه متکلمان عصر دراثبات واجب تعالی رساله‌ها وکتابها تصنیف کنند پس بنابر زعم ایشان باید که جمیع آن کتب بیفایده‌تر باشد ودیگر درآن کتاب تنها اکتفا برد سخنان میر مخدوم شریفی نشده بلکه فوائد دیگر نیز ذکر شده

غنچه های حدیقه ناز است — تازه گلهای گلشن راز است

آفتابست چشم بد وز دور — آسمانست پر کواکب نور

تامل نماید که این قسم سخنان بغیر تیتال چیز دیگر هست واز ادای طالب

علمی لایق است که چنین سخن کند چون فقیر تصیف تصیف ایشانرا جنب تصانیف شیخ سعدی کلونده پای منار گفته بود خواسته اند که عوض آن قدحی در تصانیف فقیر کنند و ندانسته اند که این کلونده پای منار است اما تمیز کار اهل استبصار است نه کار هر غبی بیکار دیگر نوشته اند که تصنیف از زاده طبع خود باید کرد که صدق «لکل جدید لذة» طبع بآن مایلست تصنیفی که مشتمل باشد بر آثار واخباری که بکرات و مرات گوشزد اهل معنی شده چه لطافت دارد جواب آنستکه مسلم نمیداریم که تصنیف وتالیف باید که تمام زادهٔ طبع مولف باشد بلکه اینچنین تصنیف در عالم پیدانمیشود چه علوم بتلاحق افکار یافته و گاه هست که علما بمجرد طبع سخنان خوب ومسائل ضروری اکتفا مینمایند چنانکه اکثر کتب اهل سنت وشرح ملاجامی بر کافیه ومجموعه های اخبار وحکایات از آن قبیل است

دیگر مقدمه مشهوره لکل جدید لذة کلیه نیست (الی ان قال بعد الکلام فی عدم کلیتها) دیگر از کجا دانسته اند که تصنیف فقیر مشتمل بر آثار واخباری است که بکرات ومرات گوشزد اهل معنی شده خصوصا که خود راداخل اهل معنی میدانند دیگرمجرد ذکر اخبار وآثار دلیل چیزی نمیشود تا کسی برهمان اکتفا تواند نمود زیرا که دلیل نقلی صرف محال است چنانکه علما بآن تصریح نموده‌اند بلکه اخبار و آثار که از جمله نقل اند بضم مقدمات عقلیة دلیل میشوند وظاهر است که تحصیل مقدمات عقلیه وتالیف وتر کیب آن بمقدمات نقلیه بتصرف عقل نظر میشود واگر آنچه فقیر دررد کتاب میرزای مخدوم نوشته زاده طبع فقیر نباشد بلکه سخنان کهنه دیگران باشد لازم میآید که سخنان میرزای مخدوم کهنه‌تر باشد وهر گاه میرزای مخدوم سخنان کهنه‌تر را که بزعم خدام متقدمین علمای شیعه باخبار وآثار دفع کرده اند در مقام رد بر متاخرین علمای شیعه مذکور سازند و آن را تصنیف نام نهند بطریق اولی فقیر را رسد که سخنان کهنه واخبار وآثار شیعه را در رد سخنان اومذکور سازد وتصنیف نام نهد اما حال نه بر آن است که خدام تصور نموده اند بلکه اگر طالب عالم صاحب تتبع نظر درتصنیف میرزای مخدوم اندازد داند که آن مردود مطرود بمقتضای طبع یا بواسطه مصلحت جذب قلوب رومیان بجانب خود چه مقدار فکر دقیق تازه درآن کتاب دارد ولهذا درمیان علمای روم متد اول شده ومردمیکه ازمکه بهند میآمدند تاالحال قریب بصدنسخه از آنجا آورده‌اند وعلمای هند آنرا از همدیگر میربایند و همچنین آن کس که کتب متقدمین امامیه دیده باشد ونظر برآن کتاب فقیر اندازد واندك فهم ومعرفتی داشته باشد میداند که فقیر نیز درآن تالیف چه جفا کشیده وتصرفات خاصه فقیر درآنجا چند و چونست و

مرحوم شیخ مبارك دانشمند زمان خود بود وتتبع کتب شیعه نموده و کتاب میرزای مخدوم رانیز داشت چون مطلع شد که‌فقیر بر آن ردمینویسم مجال نداد که‌بر بیاض رود روز بروز نسخه مسودهٔ آنرا از فقیر میگرفت وبکاتب خود میداد که بنویسد ومیگفت اگر توفیق‌بیاض شود یکبارآنرا نیز خواهم نویسانید وچون آن تصاییف راقربة الی الله نموده نه‌از برای اظهار فضل وخود نمائی زیاده ازاین در مدح آن سخن ممیگوید واین نیز که گفته شد ازباب تحدیث بنعم الهی است نه‌اظهار فخر و تزکیه نفس که‌مودی بنامه سیاهی است تاآخر نامه «۱»

قاضی نور الله درحدود نود وهفت تالیف دارد که کتابهای مجالس المومنین وصوارم مهرقه وترجمه مصائب النواصب «کتاب حاضر» بچاپ رسید

هنگامیکه در آثار قاضی دقیق شویم خواهیم دید درمبحث امامت که یکی ازمشکل ترین وپر پیچ ترین مباحث کلامی است بعد از شیخ مفید وشیخ طوسی و سید مرتضی علم الهدی وعلامه حلی قاضی دربین دانشمندان اسلامی ممتاز ویکتاست وبسیاری ازقضایای تاریخ صدر اول‌اسلام ومطالب امامت رابا شواهد آیات قرآنی تطبیق میکند که‌گوئی آن آیه درباره همان موضوع وارد ویا تفسیر شده و تفسیر های قاضی شرح مسئله امامت است و شرح و اثبات امامت او هم تفسیر آیات قرآنی است

وعلامه جلیل آقای آقاسید شهاب الدین مرعشی‌نجفی در باره خاندان قاضی درپاسخ نامه نگارنده ازقم چنین مرقوم داشتند

سید محمد شاه جد قاضی شهید راسه پسر بودزین الدین علی وسید نورالله اول ومیر مائده وهر سه از اعلام علماء عصر خود بودند و در دوره صفویه بمناصب عالیه نائل شدند. قبور اعقاب واولاد قاضی شهید غالبا دراطراف قبرخودش میباشد قاضی شهید تلامیذ بسیاری‌داشت ازعامه وخاصه ازجمله آنان پسران خودآن مرحوم است و از میر محسن شهید که برادر قاضی بوده و در حمله ازبك بخراسان شهید شد.

قاضی نور الله شهید را سه برادر بود ربود میر اسمعل ومیر محسن ومیر

۱ـ آقای سید جلال‌الدین حسینی محدث ارومیهٔ که از فضلای محدث و متتبع معاصرند رساله بسیار نفیسی بنام (فیض الالهٔ فی ترجمة القاضی نور الله) بعربی و فارسی‌تالیف وبضمیمه کتاب صوارم مهرقه قاضی بتازگی‌درطهران چاپ نمودند وچون اطلاعات دقیق ومبسوطی درباره مولف مصائب در آن کتاب نوشته شده برای تفصیل بدان مراجعه شود

محمد که با قاضی هر چهار برادر ابوینی بودند وپدرشان میرشریف ووالده ایشان ایضا ازمرعشی‌ها بودند وقاضی نور الله شهید یك عمو داشت مسمی بمیر حبیب الله واز جمله ادباء وشعراء وزهاد بود

وقاضی خواهرانی داشته ازجمله بی‌بی‌شریفه خاتون که از ادبیات وشاعرات وسالکات وعارفات زمان خود بوده وطبع شعر عالی داشته

واز جمله اعقاب قاضی مرحوم میر عبد الکریم اول اصفهانی میباشد که‌سادات دولت آبادیها از نسل میر عبد الکریم اول میباشد واز جمله آنها آقای آقا حسین بن محمود بن میرزا احمد بن حاج میرزا هادی بن‌عبد الکریم ثانی ابن‌میر محمدهادی ابن میر عبد الکریم اول میباشند خلاصه آنکه یك رشته از نسل قاضی سادات دولت آبادی است که بعضی ازآنان ازمشاهیر عصر اخیر بودند

آقا میرزا محمد علی مدرس چهاردهی رشتی

(۱۲۵۲ – ۱۳۳٤ ه.ق)

پدر میرزا ملا محمد نصیرالدین مدرس چهاردهی (۱) فرزند حاج زین العابدین چهاردهی از بزرگان علماء ومدرسین معروف مقیم رشت بود که سالها در اصفهان مشغول تحصیل علوم معقول ومنقول بود

کتاب شرح تجرید عبد الرزاق لاهیجی که در ایام تحصیلی خود در اصفهان در سنوات هزار ودویست وسی ونه وهزار ودویست وچهل وسه هجری قمری بخط خود نوشته است در نزد نتیجه پسری ایشان که نویسنده این سطور باشد موجود بود که بکتابخانه آستان قدس رضوی مشهد تقدیم شد ملا نصیر چهاردهی ثروت زیادی از پدر خود حاج زین العابدین چهاردهی که از اعیان گیلان بود بمیراث برد وچون در آن ایام حاج امین دیوان نامی حاکم گیلان شده بود بقول همه دست تعدی و تصرف در املاك ضعفا دراز نمود واملاك ملا نصیر رانیز در چهارده تصرف نمود و ملا نصیر الدین هرچه کوشش نمود که شاید بتواند حق خود رابستاند موفق نشد و ناچار گوشه گیری اختیار وبکار های علمی وبحث وتدریس وعبادت اوقات خود را در رشت بپایان رسانید و در آن ایام معروف به ملا نصیر الدین مدرس چهاردهی بود و گویند در حدود پنجاه و اندی سال عمر نمود وجنازه اش را پسر بزرك ایشان آقا میرزا محمد علی بنجف اشرف برد و در وادی السلام نجف اشرف دفن نمود از آثار قلمی ملا نصیر مدرس چهاردهی حواشی مختصری است بشرح تجرید وشوراق عبد الرزاق لاهیجی وحواشی برمعالم الاصول

آقا میرزا محمد علی

عالم جلیل آقای شیخ آقا بزرك تهرانی مولف کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه شرح مبسوطی در باره احوال وآثار استاد خود آقا میرزا محمد علی در کتاب بسیار نفیس (مصفی المقال فی مصنفی الرجال) مرقوم داشته‌اند وخلاصه کتاب مزبور را بنام (المشیخة اوالاسناد المصطفی) تالیف ومنتشر نمود که ترجمه فارسی آن در باره آقا میرزا علی چنین است

۱– چهارده یکی ازدهات خوش آب وهوای گیلان است که درمسیر راه رشت به لاهیجان ودر کنار رود معروف (سفید رود) قرار گرفته وگویند تاچند سال قبل تلمباری درچهارده بود (انبار برنج) که از بناهای صد سال قبل بود و مردم برسم یادگار چیزهائی برآن نوشته بودند ازآن جمله (هزار تخم مرغ بقیمت یك قران در چهارده بفروش میرسد) برآن نقش کرده بودند

چهارمین نفر از مشایخ اجازه من

شیخ ماعلامه فقیه مدرس شیخ میرزا محمد علی بن ملا محمدنصیر چهاردهی رشتی نجفی متولد درسنه هزار ودویست وپنجاه دومتوفی در نجف درآخرمحرم سنه هزار وسیصد وسی وچهار است والقاء دروس متعدد نمود ازسطح فقه واصول فقه بر بسیاری ازمحصلین درتمام طول عمر خودتا نزدیك وفات وتالیفاتی دارد ازجمله تعلیقات برمنهج المقال است که در یك مجلد بخط خود ایشان مدون است وروایت میکند از شیخ خودعلامه حاج ملا علی بن میرزا خلیل تهرانی که استادش درمشیخه شیخ محمد طه مذکور است «چاپ نجف»

وبازهم در رساله اجازه روایتی که بنام نگارنده تالیف وبنام «مرتضی عقدالئال فی مسند مصفی المقال» که دراواخر ماه ۱۳۵۱ هجری تالیف نموده نوشته که درحدود شش ماه قسمتی از کتاب مکاسب شیخ انصاری را باتمام طلاب درنزد میرزا بیاموختم

درجلددوم کتاب احسن الودیعه چاپ بغداد درذکر مشایخ شیخ علی مازندرانی چنین نوشته شده .فقیه ربانی وعلامه ثانی وزاهد تارك دنیای فانی مولانا میرزامحمد علی رشتی چهاردهی نجفی آن مرحوم ازبزرگان علما محققین واعاظم فقها راشدین وازبزرگان مدرسین کتب سطح درنجف اشرف بود

ودرمحضر بحث درس او بسیاری ازفضلاء نجف شرکت میکردند ونذر کرده بودکه تدریس سطوح را مانند کتاب شرح لمعه وقوانین الاصول وفصول را ترك نکند و قدرت تامی درآن داشت ویکی ازمراجع امامیه بود وازاوست حاشیه برقوانین ورساله درشرح وقت وقبله ازشرح لمعه چاپ / ۱۳۲٤ درطهران ورساله در اصول دین در همان سال چاپ شده ودیگر رساله عملیه درروز چهارشنبه محرم الحرام سال ۱۳۳٤ وفات نمود

چنانکه برروی سنگ قبرش نوشته شده ودر حجره جنوبی قبله صحن مدفون و ازحاج ملا علی بن حاج میرزا خلیل رازی نجفی روایت نمود

حاج شیخ ابو الحسن مرندی مولف کتاب نور الانوار در چند مجلد چاپ طهران که از شاگردان آقا میرزا محمد علی بود در کتاب دلایل براهین فرقان خود نوشته که میرزا محمد علی رشتی صاحب رساله عملیه کبیره معتقد بود که بلاد کفر جائی است که علنا مشروبات الکلی خرید وفروش شود وبرهر مسلمانی واجب است که از آن دیار مهاجرت کند

دانشمندان بزرگ شیعه امامیه درهندوستان آقای سید علینقی نوی لکنهوئی درمجلد دوم شماره ششم ۱۳۵۵ مجلة الرضوان چاپ لکنهو در زیر عنوان طبقات

اصولیین ازشیعه چنین نوشته دراین قرن ازجمله علمای علم اصول فقه میرزا محمد علی رشتی نجفی است که حاشیه مبسوطی بر قوانین الاصول تالیف و در ۱۳۳٤ وفات نمود

وعلامه جلیل آقای آقا سید شهاب الدین نجفی مرعشی در مجلة الرضوان مجلد سوم شماره چهارم وپنجم چاپ لکنهو هند در زیر عنوان طبقات مفسرین من الشیعه الامامیه نوشت شیخ ما استاد میرزا محمد علی ابن محمد علی نصیر الدین چهاردهی متوفی ۱۳۳٤ کهمدرس سطوح درنجف‌اشرف بود تالیفات بسیاری‌داشت از آنجمله رساله درشرح مبحث قبله ووقت از شرح لمعه کهدر طهران بچاپ رسیده وشرح برقواعد علامه درچند مجلد وتفسیر بزرگ که بپایان نرسید واوشیخ مادر روایت و درایه بود که از عدهٔ روایت میکرد که از آنان علامه حاج سید حسین کوه کمری تبریزی معروف بود

وباز هم دریکی ازیاد داشتهای دیگر خود درباره میرزا بعربی مرقوم داشتند که ترجمه فارسی آن چنین است

علامه حجت باهره شیخ میرزا محمد علی بن محمد نصیر چهاردهی گیلانی نجفی‌فقیه وحکیم ومحدث وریاضی‌ومفسر وقاری وعابد ومولف ومصنف‌بود کهشرح احوالش بسیار است قرآن را با تجوید قرائت میکرد ودر ایام ماه مبارك رمضان دو ساعت پیش ازظهر روزها مجلسی درقرائت داشت کهحضور بهمرسانیده وبهقرائت قرآن شاگردان خود گوش میداد وازعلم تجوید اواستفاده کردم واو نخستین استادی‌بود کهقرآن را با تجوید در نزد او خواندم خداوند او را باأجداد طاهرینم ع محشور گرداناد واو قرآن شریف رادرنزد شیخ میرزا احمدهندی حائری مشهور باخباری صاحب قیصریه «تیمچه» درکربلا ودرنزد دیگران بیاموخت وخدا رحمتش کناد که هر روزه جزوهٔ ازقواعد علم تجوید که بخط خود نوشته بود درمجلس درس میآورد وظاهراً ازتالیفاتش بود وحیاء مانع ازآن بود که جویا شوم کهتالیف اواست یااز استنساخ های وی میباشد

آقا میرزا محمد علی درحدود یازده سالگی بود کهپدرش وفات نمودودچار مشکلات خانوادگی شد وهرچه کوشید کهشاید بتواند داد خودرا ازامین دیوان ستمگر بستاند موفق نشد ناچار بعد ازیکسال ازتاریخ وفات پدرترك گیلان راگفت وبرای ادامه تحصیلات خود بقزوین رفت ودوسالی در آن مدرسه صالحیه قزوین مشغول تحصیل‌شد وازقزوین بکربلا شتافت وچند سالیرا در مدرسه هندیه ساکن‌شد و بعد بنجف اشرف مشرف شد و در اواخر حیات شیخ مرتضی انصاری بفیض درس

شیخ انصاری موفق گردید قضا را شیخ انصاری وفات نمود و ریاست حوزه علمیه نجف اشرف به‌آقا سید حسین کوه کمری معروف به‌ترك منتقل شد

تا وفات سید کوه کمری (هزار و دویست ونود ونه هجری قمری) مرتبا بحوزه درس سید میرفت وتقریر درس آقا سید حسین رابخط خود در دوسه مجلد نوشته اند وازاساتید دیگری مانند حاج ملا علی جلیلی تهرانی که اززهاد معروف بود بهره ها برد ودرعلوم معقول ومنقول جامع واستاد شد

گویند آقا میرزا محمد علی میدید که‌غالب طلاب که‌بنجف اشرف میروند برای تحصیل علوم نیست بلکه اصراری دارندکه‌عنوانی بدست آورده ودرشهرخود مقامی پیدا کنند وغالبا بیسواد بدیار خود مراجعت مینمایند و اساتید عالیمقام نجف اشرف حاضر نیستندکتب متوسط وعالی فقه واصول‌را تدریس نمایند وبهمان عنوان خارج در مباحث فقه و اصول میپردازند و غالب طلبه ها هم از فهم آن دروس عالی عاجزند

بنابر این مقدمات آقا میرزا محمد علی نذر شرعی نمودند که‌بعد ازتکمیل تحصیل دروس خارج نگویند وتدریس را منحصر نمایند بکتب درسی که‌طلبه هاهم چون دیدند که‌یك مجتهد بزرك ومعروفی باصطلاح طلبه ها سطح کتب را درس میگویند مرتبا بدرس ایشان خواهند رفت تاطلبه‌ها بتوانند کتابها رادرست بخوانند وازفهم مراد مولفین کتب اسلامی دور نشوند

آقا میرزا محمد علی تا آخرین ساعت زندگانی خود وفای به نذر نمود و غالب کتابهای فقه واصول فقه وکلام وریاضیات راکه متد اول آن عصر بودتدریس میکرد وشبها وظهرها وصبحها دررواق بالای مرحوم حضرت امیر المومنین ع نماز جماعت میخواند وغالب زهاد وپرهیزکاران وطلاب مقیم نجف درنمازجماعت بایشان اقتداء مینمودند و صبحها و عصرها در یکی از حجرات فوقانی قسمت جنوب شرقی صحت حضرت امیر المومنین علیه السلام درس میداد و بقیه اوقات را بعبادت و تالیف میگذرانید

آقا سید علی مجتهد نوری که ازبزرگترین اساتید مقیم نجف اشرف واز شاگردان میرزا بود حکایت کرد مرا که میرزای چهاردهی در طی دروس خود طرایف و ظرایفی را برای شاگران خود میگفت که فائده آنها کمتر از دروس نبود در یکی از درسها گفت که استادی داشتم که میگفت در ایام تحصیل در یکی از حجرات فوقانی صحن مطهر حضرت امیر (ع) ساکن بودم در یکی از شبهای‌مهتابی در شبستان حجره خود نشسته ومشغول مطالعه وعبادت بودم دیدم که رفیق همدرس

من که حجره دیگری است شبی تابامداد هر چند دقیقه بحجره خود میرود ودوباره بر میگردد ودر مهتابی مشغول مطالعه میشود مانند کسی که در حجره حالت‌انتظاری را در حجره داشته باشد ومن خیلی از حالت دوست خود نگران شدم فردای آن شب ماجرای آن شب را پرسیدم گفت

راستش این است که دیروز یك پول سیاه اضافه داشتم هوس کردم که انجیری بخرم انجیری خریده ودر حجره گذاشتم و چون خلاف عادت و بیشتر از مخارج روزانه من بود تاصبح با نفس اماره خود در کشمکش بودم که چه باید کرد ؟

گاهی تصمیم برخوردن انجیر میگرفتم وناگهان ازحرکت نفس اماره خود شرمنده میشدم که ممکن است فردا کار دیگری راانجام دهم منصرف میشدم ومشغول مطالعه وعبادت میشدم ناگهان باخود حدیث نفس میگفتم که یك پول سیاه چه ارزش دارد خوب است انجیر را بخورم وکار حرامی را هم مرتکب نشده‌ام تا بالاخره با هزار کشمکش بانفس خود نزدیك اذان صبح انجیر را بدور انداخته وشکر خدارا نمودم که‌مرا ازمقدمات هلاکت نفس نجات داد وبرنفس خود غالب شدم

آقا میرزا محمد علی میگفت که ماچنین استادی‌را داشتیم که چنین شده‌ایم نمیدانم شما چه خواهید شد وشاگردان شما چه‌بلاهائی خواهند شد ؟!

بازهم سید علی مجتهد نوری حکایت کرد مرا که‌در یکی ازروزهای تابستان که بقول عرب‌ها قلب‌الاسد بود ظهر درخانه‌ام رابشدت میکوفتند رفتم دررا باز نمودم دیدم یکی ازطلبه‌ها وازهمدرسان من است که‌با یك حالت پریشانی آمده است‌گفتم چه اتفاقی افتاده است گفت ازگرسنگی به‌تنگ آمده زن وبچه‌ام را بتو واگذار و خود بایران میروم که‌شاید خداوند گشایشی درزندگانی من فراهم سازد هرچه‌خواستم که‌بخانه آید ودمی رااز شدت گرما آسوده شود شاید بحالت طبیعی باز گشت‌کند وراه حلی برای زندگانی اودر نظربگیرم رفیق پریشان حال ماقبول نکرد واصراری بحرکت ایران داشت گفتم با کسی صحبت ویا مشورتی نموده اید ؟ گفت نه گفتم خوب است الساعه بحرم حضرت امیر ع مشرف شوید وآقا میرزا محمد علی هم‌در آنجا مشغول عبادت است استخاره از قرآن بنمائید هر چه استخاره کلام الله گفت همان راقبول میکنیم همدرس ما که ارادت قریبی باستاد خود داشت رفت و بعد از ساعتی باز گشت دیدم میخندد گفتم چه شده ؟ ؟ گفت نزد میرزا رفتم بعد از نماز جماعت استخاره خواستم میرزای چهاردهی قرآن را باز نمود گفت آقا شیخ از حضرت امیر ع خجالت نمیکشید که‌زن وبچه خود رابیسرپرست در نجف میگذارید

کتاب

(مصائب النواصب)

در رد نواقض الروافض

تألیف :

قاضی سید نورالله شوشتری

شهید سنه ۱۰۱۹ قمری هجری

ترجمه

آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی نجفی

متوفی سنه ۱۳۳۴ قمری هجری

نگارش :

آقای مرتضی مدرسی چهاردهی

بسرمایهٔ :

آقای حاج سید احمد کتابچی مدیر

کتابفروشی اسلامیه

تهران - خیابان بوذرجمهری - تلفن ۶۹۶۶

بسم الله الرحمن الرحیم

(مقدمه)

حمد و ثنا و درود و ستایش بی‌منتها وجودی را سزد که از پرتو وجودش نیستی‌ها لباس هستی پوشیدند وفروتنی‌وکوچکی باید نمود ازجهت ذاتی که‌پرورش نباتات وحرکت جنبندگان وتجسم جسمانیات ازکوچکترین صفات افعال اواست و اطاعت و ستایش و پرستش باید نمود پروردگاری را که از مهربانی و مرحمتش مو الیدی از عناصر چهارگانه در جهان سفلی که نزدیك بفسادند در کمال آرامش درجایگاه خود استوار شده‌اند وستایش خداوندی را سزد که خدایان بی دینان و شریکان مشرکان دربرابر قدرتش نیست و نابود میشوند و اعتراف بصفات جلال و جمال پروردگاری را سزد که سراسر موجودات علوی و سفلی وجودیافتگان درگاه کبریائی اویند مدح وحمد وشکر منحصراً قیومی را رواست که کفالت وپرستاری و نظر مرحمت ایزدیش برگل وخار ومور ومار بلکه بر هر ذره بیمقدار از سراسر خاك تانهایت افلاك یکسان‌است خوف وترس ازجهت کبریائی اوست که اگر نازی کند سررشته موجودات از هم گسسته وتار و پود کائنات گسیخته شود« اگر نازی کند ازهم فرو ریزند قالب ها » و عجز و انکسار و شگفتی و اضطراب هرعارف هوشمند وخردمندی را دربرابر معرفت قدس وجلال وخدائی خداوندیش دست دهد ومعرفت به یگانگی ووحدانیت یزدان باکمال خفا بلکه درهر موجودی ازموجودات هویدا و آشکار است راستی خداوند چه اندازه آشکارا پاك و لطیف و دانا و مهربان است که انسانی را به بهترین طرزی ونیکوترین وجهی بساخت واز روی کمال عطوفت واتمام‌نعمت برای هدایت بندگان وبراه‌آوردن گم‌گشتگان از جنس بشر راهنمایانی براَنگیزانید که تربیت آدمیان کنند و جمله تشنگان‌را بسر چشمه زلال عبادت ومعرفت راهنمائی نمایند

رحمت ودرود فراوان باد بر قافله سالار راهنمایان وپیشرو پیامبران و برگزیده ایزد منان افتخار آفرینش و سرچشمه دانش وبینش بزرگی و حشمت و احترام وعظمت را رسد برآن سید و سرور خواجه‌گان مهتر بزرگانی که تمام پیغمبران درعالم دعوت و ارشاد و درجهان خلقت و ایجاد هریک گسترانندە بساط شریعت وآورنده مقدمات برای ظهور آن سرخیل کائنات بوده‌اند آیین او بسی والا وشفاعتش در روز جزا درحق گناهکاران مورد قبول ایزد یکتا است.

رحمت وسلام ومهربانی و بخشش و لطف ومرحمت باد بر حامی دین و بر گوهر های تابناکی که حافظ شریعت پاك اومی‌باشند خصوص بر داناتر وپرهیزکار بر واقعه واورع واقضی تا هنگامیکه آفتاب درگردش شبانه روزی خود می باشد و وآسمان بلند وزمین پست و کوه‌ها ساکن وآبهای جاری ومهتاب تابان باقی‌است

ومکافات وآزار بر دشمنان او که دختر پیغمبر و داماد ونواده و نتیجه‌اش را آزار رسانیدند تا زمانیکه حق مقابل باطل وصدق برابر کذب و زشتی برابر نیکوئی است چنین بوده وخواهد بود

و بعد چنین گوید محمد علی بن ملا محمد نصیرالدین مدرس بن‌حاج میرزا زین‌العابدین منسوب بچهارده گیلان که هرگاه هر هوشمندی اندك تفکر نماید میداند که بنی آدم مخلوق وممکن ونیازمند وازنیستی بهستی آمده وذات ووجودی هست که او را ازنیستی تبدیل بوجود نمود ومتاسفانه در تعیین وی بشماره نفس‌هاواندیشه‌ها اختلافات شدیدی پدید آمده اززمان آدم تاکنون درتعیین مبدء اول خیالات گوناگون نمودند باآنکه صدوبیست وچهار هزار نفر پیغمبر وبعدد آنان هم اولیاء و اوصیاء آمده که نفوس را درمعرفت خداوندی تکمیل نمایند وبا آنکه آیاتی‌هم درآفاق و وانفس قرارداد باتمام اینهمه نشانی ها و دلیل ها نفس خبیثی که شیطان باشد مانع مقتضیات و جلوگیر تاثیر مؤثرات شد وبسیاری ازمردم را ازپیروی اولیاء بیرون نمود وبگمراهی کشانید مانند بزرگان سقیفه وخراب کنندگان خانه نبوت که بعداز کمال دین و اتمام نعمت خداوندی درمقام کفران نعمت وترك شکرگذاری افتادند وشاید این فرقه گمراه در ردیف دسته دوم باشند زیرا نارواست که بعد از آنکه پرده حجاب پاره گردید و راه نشان داده شد گمراهی را بجای حقیقت اختیار کنند. خصوصا درصدر اسلام که مردم بشیوه ناپسند نیاکان کافر وراه و رسم مردم فاجر راغب بودند وکوششی در راه حق ننمودند. خلاصه کلام طریق معرفت‌حق ازاصول و فروع آنست که انسان نفس خود را ازتمام شبهات پاك سازد و مانند آنکه تازه بدنیا آمده اجتهاد وتفکر نماید وذهن خود را بیکی از دوطرف ازطریق برهان و

دلیل متوجه سازد تا مشاهده کند که کدام یك از آنها مطابق میل و طبیعت میباشد آنگاه در آن رشته وارد شده و مستقیم شود واگر یقین براهی پیدا کرد گرچه آن راه خلاف حقیقت بود بنا بحکم عقل سزاوار مکافات نیست؟ چه استعدادش زیاده بر این راه نداشته است واگر علمی نداند دربیابان شگفتی سرگردان شود و نمیتواند غواص وار خودرا ازگرداب چاه ودریا نجات دهد دراین‌صورت باید بصاحبان نفوس کامله مراجعه کند وهرگاه ازدلایل روشن ومستقیم آنان‌هدایت‌شد چه بهتر وگرنه ویرا تکلیفی نیست ودرشمار مردمی است که درجهان تماشاگرند !! ولی در آن عالم مرده خواهندبود!!

این روش پاك کردن نفس که یاد آور شدم تفاوتی ندارد در کیفیت تحصیل مسائل اصول دین ویا مذهب بکار آید از جمله مسائل اصول مذهب شبهات خلافت است که آیا علی بن ابی‌طالب خلیفه رسول خدا بود؟ یا ابوبکر بن‌ابی‌قحافه؟!!!

جنك وجدال مسلمانان درتعیین یکی ازآن دو نفر تاکنون بطول انجامید و وکشت و کشتار مابین پیروان هردو فرقه اتفاق افتاد که میتوان گفت ازاوائل خلقت بنی آدم تازمان خاتم پیغامبران چنین جنك وستیز وعداوت ونفاقی مابین دوفرقه از یك دیانت رخ نداده کتابها ورساله‌ها ودفترها در ردیکدیگر نوشتند وبزرگترین علت اختلاف پاك نکردن نفوس ازشبهات‌می باشد وگرنه چگونه شاید و کدام عقل سالمی حکم مینماید که پسر ابی‌قحافه داناتر ازشاه ولایت باشد؟!!

صاحب نقض‌الروافض هم از اینگونه مردم بود. هرگاه در مطالب کتابش اندك دقتی شود دانسته خواهد شد که مؤلف آن میرزا مخدوم شریفی پیروی‌ازاجداد خود نمود وشاید لجاجتش باعث چنین تالیف کتابی شد. و احتمال قوی دارد که دنیا دوستی باعث تالیف چنین کتابی شده باشد وچنان معلوم است که تعصب بسیاری با اهل‌بیت عصمت پیغمبرص داشت

بنابراین نقض الروافض تالیف میرزا مخدوم شریفی و رد آن را که مصائب النواصب نام دارد وتالیف قاضی نورالله شوشتری است بفارسی ترجمه نمودم تا برادران دینی ازآن بهره‌مند شوند ودر دیانت خود ثابت و برقرارگردند وچنانچه در اثر مطالعه وترجمه کتاب‌مزبور کمال ایمان درمذهب مرتضوی برای‌مترجم‌حاصل شد قسمتی از حشو وزوائد کتاب حذف و مطالبی را اضافه نمودم و ترجمه آن را به پیشگاه آستانه مبارك شاهنشاه جهان قطب عالم امکان و دوحة هاشمیه وسلاله نبویه شمس رفعت و اقتدار فخر بنی آدم سبب عزت جن وانس و انتظام موجودات

حضرت امام محمد بن حسن بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صاحب العصر والزمان ع تقدیم نمودم امیدوارم که کتابم شرف قبول خاندان نبوت و چاکران و نواب و خدمتگذاران حضرتش افتد و شفاعت نزد صاحب شفاعت نماید.

هرگاه در بیان مطلب اشتباهی و یا درفهم مقاصد کوتاهی شده باشد عفو فرمایند چون بیشتر مراد و مقصود صاحب مصائب النواصب و نقض الروافض با بسیاری مطالب دیگر از روایت عیون اخبار الرضا استفاده میشد بجهت کمال بصیرت روایت را ترجمه نموده و مقدمه کتاب قرار داد چه روایت رضوی درمقام استفاده مطلب کلامی سر آمد همه دلیل‌ها است گرچه ظاهرا یك دلیل است ولی هزاران رشته‌دارد.

(مناظره مأمون با محدثین و متکلمین)

در باب چهل و چهارم از کتاب عیون اخبار الرضا در مجادله نمودن مامون با مخالفان درباره امامت روایت شد که خبرداد مرا پدرم ومحمد بن حسن بن احمد بن ولید گفتند این دو نفر خبر دادند ما را محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری که گفت خبر داد ما را ابوالخیر صالح بن ابی حماد رازی از اسحق بن حاتم از اسحق بن حماد بن زید گفت جمع نمود ما را یحیی ابن اکثم قاری و گفت امر نمود مرا مامون که جماعتی از اهل حدیث و گروهی از اهل علم کلام و نظر را حاضر سازم هردو دسته را از جهتش جمع آوری نمودم که چهل نفر میشدند وبهمراه آنان رفته و در مجلس حاجب حضور بهمرسانیدیم وتا به مامون اعلام نمایم که جماعت در آن مجلس حاضرند وخبر بمأمون دادم وامر نمود که همه حضور یابند ایشان داخل شده و سلام نمودند ومامون ساعتی با ایشان صحبت نمود تا مانوس شدند وسپس گفت اراده نمودم که امروز مابین من وخدا حجت شوید وهریك از شما حاجتی داشته باشد بسوی حاجت خود روانه شده وسبك بال شوید وهرکاری دارید انجام دهید دسته‌ای برخاسته وقضا حاجت بجای آورده ودوباره بازگشت نمودند مامون گفت البته شما را حاضر ساختم تا اینکه نزد خداوند متعال از شما استدلال نمایم. ازخداوند بترسید ونظر نمائید به نفوس خود وبزرگی وجاه وجلال من مانع سخنان شما نشود هرچه حق یا باطل است بگوئید واز آتش جهنم بترسید وتقرب بدرگاه خدا یابید و آنکه تقرب مخلوق را بخواهد بخالق خود گناهکار است مگر آنکه خداوند بر او مسلط نموده باشد. با تمام عقول خود مباحثه و مناظره نمائید چه مردی هستم که اعتقاد دارم بعداز پیغمبر ص علی علیه السلام بهترین مردم است هرگاه اعتقاد خوبی دارم

تصویب کنید واگر خطا گفته‌ام رد نمائید مایلید من پرسش کنم؟! ویا میخواهید شما سئوال کنید؟؟

(مناظره مأمون با محدثین)

اهل حدیث گفتند ماسئوال می کنیم: مامون گفت بگوئید ولی واگذار سازید بیك نفر از خودتان پس‌از آنکه گفتارش تمام شد هرگاه زیاده بر آن سخن دارید البته بگوئید واگر سستی در گفتار داشت اصلاح سخنانش نمائید(۱)

یکی از اهل‌حدیث گفت مارا اعتقاد آنست که بهترین مردم‌بعدازرسول خدا ابوبکراست‌وروایت‌مجمع علیها از پیغمبرشده (اقتدو بالذین بعدی‌ابی‌بکروعمر) که فرموده اقتداء کنید بدو کس بعدازمن ابوبکر وعمر هنگامیکه پیغمبر رحمت‌ص امر نمود که بایشان پیروی نمائیم چنین فهمیدیم که امر نموده به خوب ترین مردم پیرو شویم.

مأمون گفت روایات بسیاری است یا همه آنها حق‌است یا باطل ؟! یابعضی حق وبرخی باطل است اگر همه حق باشد همه‌اش باطل خواهد بود (۲) چه بعضی بعض دیگر را می‌شکنند ومناقض همدیکرند واگر همه باطل باشد دراثر بطلان آنها دین مندرس وشریعت حضرت رسول باطل میگردد. در هنگامیکه این‌دو وجه باطل شد قسم سوم خواه ناخواه ثابت میشودکه بعضی حق ودستهٔ باطل‌است وبعداز آنکه چنین شد ناچار بر خبری که حق است ازآن روایات که اعتقاد شود ونقیض‌خلاف او نماید وپس اگر دلیل خبر بخودی خود(۳) صحیح ودرست باشد نخستین‌چیزیست که اعتقاد نمایم وآن روایت را دریافت میدارم واین روایت از روایات و اخباری است که دلایل آن بخودی خود باطل است.

از کجا چنین است چه پیغامبر حکیم ترین حکیمان وبرترین مردم راستگو بود وازامر محال دوری میکرد تا مبادا مردم را بخلافی ایمان آورند اگرروایت درست باشد این دو مرد خالی ازآن‌نیستند یا آنکه از هرجهت متفقند ویا مختلف اگر متفقند درهرجهت صورت و جسم که چنین نبودند اگر دو جنبه داشته باشند اقتداء بآنان ازقدرت انسانی بیرون است.

---

(۱) غرض مأمون آن بودکه قیل وقالی نشود «مترجم»

(۲) بیان ملازمه هربعضی رفع بعض دیگررا می‌نماید پس هردو بعض از بین می‌روند «مترجم»

(۳) یعنی مضمون روایت بنفسها امارت صدق باشد «مترجم»

زیرا اگر اقتدا بیکی نمائی مخالفت دیگری نمودی چه دلیل براختلاف آن دونفر این است که اهل رده را ابوبکر اسیر نمود وعمر آنان را آزاد بساخت عمر بابوبکر اشاره نمود که چون خالد مالك بن نوبره راکشته معزول شود ابوبکر خودداری کرد عمردو متعه حرام کرد ابوبکر چنین ننمود عمردیوان عطیه وبخشش وضع نمود ابوبکرچنین نکرد(۱) ابوبکر خلیفه تعیین نمود عمر جانشین نگرفت این گونه امور نظایر زیادی دارد مولف کتاب عیون اخبارالرضا گوید و دراین جا فصلی است که مامون ازجهت طرف خود یاد آورنشده که آنان ابوبکر وعمر را بجر روایت نکنند بلکه بعضی از ایشان به نصب روایت نمایند بنابراین اگر روایت صحیح باشد معنای قول پیامبر این است که اقتداء کنید.

بدو امری که بعدازمن است کتاب خدا وعترت من ای ابوبکر وعمرومعنی قول پیامبر درصورت رفع چنین است پیروی نمائید ای مردم وابوبکر وعمر بدو امر بعداز من کتاب خدا وعترت من - پایان»

یکی دیگر ازاصحاب حدیث گفت که پیغمبر فرمود که هرگاه دوستی اختیار مینمودم ابوبکر را دوست خود میکردم :« لوکنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا »

مأمون گفت این حدیث از محالات است ازجهت روایات شما که او برادری گذاشت ما بین اصحاب خود تأخیر انداخت علی ٤ را پس گفت بعلی که تأخیر نیانداختم تورا مگر ازجهت خود هریك ازاین دو روایت ثابت شود دیگری باطل گردد

یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت علی بالای منبر فرمود بهترین این امت بعداز پیامبر ابوبکر وعمر است!! مامون گفت این هم از محالات است چه اگر پیغمبر میدانست که آنان داناترند یك مرتبه عمروبن عاص و مرتبه دیگر اسامة بن زید را برایشان والی نمی‌نمود وچیزی که این روایت را تکذیب می کند سخن علی ٤ است درهنگامیکه پیغمبر از دنیا رفت علی گفت من سزاوارتر بجانشینی وی هستم از خودم به پیراهن خود ولی ترسیدم مردم بدیانت کافر شوند و کلام علی علیه السلام است چه زمانی ابوبکر وعمر خوب ترازمن بودند بحق بندگی نمودم خداوندرا پیش از آنان وبعد ازآنان خدا را عبادت نمودم.

دیگری ازاصحاب حدیث گفت ابوبکر درخانه خود بست و گفت آیا کسی هست که طلب گذشت خلافت از من نماید تاصرف نظر کنم

---

(۱) ظاهراً مراد بدیوان عطیه مستمری و وظایف باشد «مترجم»

علی فرمود رسول خدا تو را مقدم تر نمود کیست تو را بتاخیر اندازد ؟!
مأمون گفت این سخن باطل است چه علی از بیعت ابو بکر وعمر برنخاست و خانه نشست چگونه ابوبکر طلب گذشت نماید تا اینکه فاطمه ع از دنیا برفت و وصیت نمود که درشب دفن شود ابوبکر وعمر در جنازه‌اش حاضر نشوند وازدلایل بطلان این حدیث یکی این است اگر حضرت رسول ابوبکر را جانشین خودنموده چگونه آنرا بدیگری واگذار مینماید وبا نصار بگوید که برای شما یکی ازاین دومرد را. ابوعبیده وعمر را راضی شدم.

یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت عمروبن عاص خدمت حضرت پیغمبر عرض کرد ای رسول خدا خوب‌ترین زنان تو کیست فرمودعایشه وعرض کرداز مردان کدامیك ؟ فرمود پدر او مأمون گفت این روایت‌هم باطل است.

چه شما روایت می‌نمائید که‌مرغ بریانی نزد پیغمبر آوردند پیغمبر گفت خداوندا دوست‌ترین خلق تو نزد من آید!

ناگاه علی حاضر شد بنابراین کدامیك ازاین دو روایت قبول افتد!! دیگری از اصحاب حدیث گفت‌علی ع فرمود هر که برتری دهد مرا برابوبکر وعمر تازیانه افترا زنندهٔ زنم اورا مامون گفت چه گوئید جایز باشد که‌علی بگوید حدزنم آنکس را که‌حدی براو واجب‌نیست! بنابراین علی تعدی کننده است درحد خداوعمل کننده خلاف امر او است زیرا در تفضیل دادنش بر ابوبکر وعمر دروغ نیست وباآنکه شما روایت می نمائید از امام شما که گفت والی بر شما شدم ولی خوب شما نیستم ابوبکر شهادت برنفس خود داد که خوب نیست یا علی ع بر ابوبکر شهادت داد که او خوب است واین حدیث تناقض دارد (۱) که ابوبکر راست گواست از کجاراستی او شناخته شده واین راستی از راه وحی باو معلوم شد وحی که قطع شده‌یا به گمان بد خود که آن گمان بد کننده وسر گردان‌است ویقین ندارد ویابنظر واجتهاد نظر تحقیق وجستجو دارد واگر راستگو نیست محال است‌که امور مسلمانان و حدود آنان را رسیدگی ومباشرت نماید واحکامش تمام ازدروغ است.

یکی دیگر از اهل حدیث گفت بتحقیق آورده‌اند که پیغمبر فرمود ابوبکر وعمر دو آقای پیرمرد اهل بهشت‌هستند مأمون گفت این حدیث هم محال است‌زیرا در بهشت پیر نیست‌چه روایتی است که اشجعه خدمت پیغمبر بود حضرت فرمود عجوز وارد بهشت نمیشود اشجعه گریست.

---

(۱) زیرا هردو حدیث باهم جمع نشود یا یکی ازآن دو حدیث دروغ است «مترجم

پیغمبر فرمود خداوند می فرماید « **انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکاراً عرباً اترابا** (۱) » اگرشما اعتقاد دارید که ابوبکر وقتیکه وارد بهشت‌میشود خداوند اوراجوان بسازد باآنکه روایت مینمائید پیغمبر فرمود ازاولین وآخرین حسن وحسین دوآقایان جوانان بهشت هستند وپدر ایشان هم بهتر ازایشان است

دیگر از اهل حدیث گفت از پیغمبر رسیده است که فرمود اگر در میان شما مبعوث نمیشدم عمر مبعوث میشد !!

مأمون گفت این محال است زیرا خداوند می فرماید « **انا اوحینا الیك کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده** » و فرمود « **و اذا اخذنا من النبیین میثاقهم ومنك ومن نوح وابراهیم وموسی و عیسی بن مریم** » آیا جایز بود از کسیکه میثاق نبوت گرفته نشده مبعوث شود و کسیکه اخذ میثاق نبوت اوگرفته شده بتأخیر افتد ؟!

دیگری از اهل حدیث گفت : پیغمبر در روز عرفه نگاهی بعمر نمود و لبخندی زد و فرمود خدای عز وجل بتمام مردم عموماً فخر ومباهات مینماید و بعمر بتنهائی فخر میکند !!

مأمون گفت این محال است چه خدا مباهات بعمر کند و پیغمبر خود را واگذارد وعمر ازخواص باشد و پیغمبر در عموم نباشد ؟!

عجبتر از این روایت ، روایت دیگرشما است که پیغمبر فرمود وارد بهشت شدم بلال غلام ابوبکر را دیدم که در ورود ببهشت بمن پیشدستی نمود ! شیعه گویند علی ع خوب تر از ابوبکر است ، شما میگوئید عبد ابوبکر بهتر از پیغمبر است زیرا سابق افضل از مسبوق است و مانند این روایت شما که شیطان از سایه عمر فرار میکرد ولی شیطان بر زبان پیغمبر انداخت که اقرار نماید بت ها خدایانند (۲) بنا بر این شیطان از عمر فرار کرد ولی کفر را بر زبان پیغمبر القاء نمود ؟!!

یکی دیگر ازاهل حدیث گفت : پیغمبر فرمود هرگاه عذاب نازل شود

---

(۱) عرب زنی است که شوهر خودرا دوست دارد ــ اتراب جمع ترب هم سن را گویند «مترجم»

(۲) « تلك الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترجی » غرنوق مرغ آبی را گویند و اینجا مراد اصنام است یعنی ایشان بتهای بزرگانند و شفاعت نمودن ایشان را امیدوار است « مترجم »

نجات نمی یابد مگر عمر !!!!

مأمون گفت این هم خلاف صریح کتاب است زیرا خدا بپیغمبر فرماید چون تو درمیان ایشان هستی خدا عذاب نمینماید ، وشما عمر را مثل خدا و پیغمبر قرار دادید با آنکه ایشان استغفار کنندگان هستند

دیگری از اهل حدیث گفت : پیغمبر شهادت داد از برای عمر با نه نفر دیگر از صحابه بهشت را « یعنی از عشرهٔ مبشره است » ؟

مأمون گفت اگر چنان بود که اعتقاد در باره عمر داری پس چرا عمر بحذیفه گفت ترا قسم میدهم که آیا ازمنافقین هستم یا نه ؟ ! و اگر پیغمبر بعمر فرمود که از اهل بهشت است گفتهٔ پیغمبررا باور نکرد تا آنکه ازحذیفه تصدیق خواست و تصدیق حذیفه نمود و پیغمبر را باور نداشت ؟ ! !

اینها کردار اسلامی نیست یعنی کفر است و اگر پیغمبر تصدیق نمود پس چرا سؤال ازحذیفه نمود بنا براین خبر شهادت پیغمبر درحق عمر و خبر سؤال نمودن عمر از حذیفه تناقض ذاتی دارد

دیگری از اهل حدیث گفت : پیغمبر فرمود در کفهٔ از میزان مرا نهادند و در کفه دیگر امت من گذاشته شد از آنان زیادتی داشتم پس از آن ابوبکر را بجای من در میزان نهادند زیاده بر امت من بود و بعد عمر گذاشته شد زیادتی داشت پس از آن کفه ترازو برداشته شد ! ! !

مأمون گفت این محال است ، این موازنه یا بحسب اجسام یا بحسب کردار باشد ؛ اگر بحسب اجسام باشد محال خواهد بود ، زیرا برهر با روحی پوشیده نیست که اجسام آنان بر اجسام امت اسلامی زیادتی ندارد ! هرگاه بحسب کردار باشد کردار که هنوز معلوم نیست چگونه برتری میدهید بر چیزی که هنوز انجام نشده است ؟ خبر دهید مرا که مردمان بچه چیز ازهم برتری پیدا میکنند ؟ !

برخی از آنان باکردار نیك از یکدیگر برتری پیدا مینمایند ؟

مأمون گفت بنا براین زیادتی دارند برصاحب خود در زمان پیغمبر پس مفضول عمل نمود بعد ازوفات پیغمبر به بسیاری از کردار فاضل درزمان پیغمبر ، آیا اینها ملحق باومیشود ؟ بدیهی است ملحق نمیشود درزمان ما زیادتی ازحیث جهاد ـ حج ـ صوم ـ صلوة و صدقه گفتند راست میگوئید ملحق نمیشود فاضل زمان ما به فاضل زمان پیغمبر

مأمون گفت نظر نمائید درچیزی که روایت میکنند اورا ائمهٔ شما که دین شماهم از او گرفته شده ؛ فضائل علی بن ابیطالب را روایت مینمائید و مقایسه

کنید با فضائل تمام اصحاب ده گانه اگر فضائل آنان از اجزاء بسیاری است پس قول قول شما است (۱) و اگر در فضل علی بن ابیطالب ع از ائمهٔ شما زیاد تر روایت نمودید چیزی که روایت نمودند از آن تجاوز ننمائید ! ؟

راوی گفت اهل حدیث سر بزیر افکندند ؛ آنگاه مأمون گفت چرا خاموش نشسته‌اید ؟ گفتند مطلب را بپایان رسانیدیم

مأمون گفت آیا میدانید که پیش ازعلی بن ابیطالب چه کسی اسلام‌آورد گفتند او تازه پا بسن گذاشته بود اسلام آورد وهنوز حکم خدا دربارهٔاش جاری نشده بود ولی ابوبکر درپیری اسلام آورد وحکم خدا درحقش بود البته اینها تفاوت دارد !! مأمون گفت خبر دهید از اسلام‌آوردن علی که آیا بالهام خدا بود یا بدعوت پیغمبر اسلام آورد ؟ هر گاه بگوئید بالهام خدا بود برتری دادید علی را بر پیغمبر زیرا پیغمبر ملهم نشد بلکه جبرئیل ازطرف خدا آمد در حالی که شناساننده بود ، اگر گوئید بدعوت پیغمبر بود این دعوت از طرف خود بود یا بامر خدا بود اگر گوئید از خود بود اینهم برخلاف است که خدا وصف نبی خود نمود که فرموده « وما ینطق عن الهوی » ، اگر از طرف خدا بود پس امر فرمود خداوند پیغمبر خود که مابین کودکان مردم علی را بسوی اسلام بخواند وخداوند اورا بر دیگر کودکان برگزید وپیغمبر فرا خواند از اعتماد و اطمینانی که بعلی داشت ودانستکه علی بهمراه خداست ؛ خصلت دیگر درشأن علی ٤ است خبر دهید مرا ازحکیم که آیا جائز است تکلیف نماید خلق خود را بامری که طاقت انجام آن را نداشته باشند ؟ اگر گوئید آری ، شما کافر شدید وهر گاه گوئید نه ، پس چگونه جایز است که امر فرماید پیغمبر خود را بدعوت کسیکه ممکن نیست که قبول چیزی نماید که باو امر شده از جهت کودکی و کمی سن و ناتوانی که قبول دعوت نماید ؟ خصلت دیگر در شأن علی ٤ آیا دیده‌اید پیغمبری را که کودکی از خاندان خود یا از طوایف دیگر را بخواند تا اینکه مردم پیروی نمایند ؟ « مترجم گوید در دعوت کودکان فقط اختصاص

---

(۱) یعنی میشود مفضول فاضل شود پس در زمان ما یافت میشود افضل از اشخاص زمان پیغمبر درعمل پس ترجیح وسنگینی میزان ابوبکر دروغ است اگر گوئی نمیشود که زمان ما اهل او افضل شوند از زمان پیغمبر اگر کثرت کردار نیك از ایشان صادر شود گوئیم در زمان پیغمبر باتفاق روایات شما بیشتر از دیگران علی بن ابیطالب ٤ فضائل بسیاری داشت بنا براین باید میزان علی ٤ سنگین باشد نه ابوبکر این بود مقصود سخنان مأمون «مترجم»

بعلی ٤ داشت » اگر اعتقاد نمودید که پیغمبر غیر از علی ٤ دعوت ننمود پس این فضیلت در بارهٔ علی برتمام کودکان مردم شد

مأمون گفت بعد از پیشدستی باسلام کدامیك از کردار در نزد خدا برتری دارد ؟ گفتند جهاد در راه خدا

گفت آیا یافتید ازجهت یکی ازآن ده نفری که مژدهٔ بهشت بآنان داده شده جهادی کنند که ازجهاد علی٤ برتر باشد ؛ زیرا علی درتمام جنگهای پیغمبر بود ، درجنك بدر بیشتر ازشصت نفر ازکافران کشته شدند وعلی ٤ بیست وچند نفری از آنان راکشت وچهل نفر را دیگران کشتند !

یکی گفت درآن هنگام ابوبکر با پیغمبر درخیمه مشغول تدبیر بودند !

مأمون گفت امر عجیبی گفتی ؛ آیا تدبیر بدون پیغمبر مینمود یا باپیغمبر شریك بود ، یا نیازمند بابوبکر بود ؟ هر یك از این سه ترا دوست تر باشد بگوی !! گفت پناه میبرم بخدا از اینکه اعتقاد نمایم ابو بکر بدون پیغمبر تدبیر مینمود یا بشراکت او یا نیازی بوی داشت !

مأمون گفت چه برتری در خیمه بودن داشت ، اگر فضیلت ابوبکر در تخلف ازجهاد بوده و هر سرپیچی برتری باشد از مجاهد شدن با آنکه خـدا فرماید « **لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم و فضــل المجاهدین علی القاعدین درجة وعد الله الحسنی و فضل المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً** »

اسحق بن حماد بن زید گفت که مأمون گفت بمن سوره « هل اتی » را قرائت نما ، سوره را خواندم تا رسیدم به « کان سعیکم مشکور »

مأمون گفت این آیات دربارهٔ کدام کس نازل شده ؟ گفتم درحق علی

گفت آیا در چه وقت علی ٤ بود ؟ گفتم هنگامیکه یتیم و اسیر ومسکین را اطعام مینمود « **انما نطعمکم لوجه الله** » بر آن روشی که خدا در کتاب خود وصف نمود ؟ گفتم آری ؛ گفت خدا دانست سیرت و نیت او را که برای خوراکی خود محتاج بود و بدون ارادهٔ ثنا و مدح خالصاً لوجه‌الله اطعام نمود و خداوند این معنی را در کتاب خود ابراز داشت از باب تعرض بردیگران که امر الهی را چنین انجام دهند

آیا دانستی که خدا وصف چیزی کند که آن تعریف دربهشت باشد قواره

هائی ازنقره در این سوره است ؟ گفتم نمیدانم گفت این برتری دیگری است ؛ چگونه خواهد بود این قواره های نقره ؟ گفتم ندانم گفت اراده نمود آن قواره ها را ازجهت صفای نقره که درونش از بیرون دیده شود ، این سخن مانند سخن پیغمبراست که به بعضی فرمودند بیائید بسوی من که برانم ترا بقواره‌های نقره ومقصود ایشان زن بود که‌گوئی که مثل قواره هائی است از نقره در نازکی ولطافت و قول پیغمبر که فرمود سوار براسب آبی طلحه‌شدم و مانند دریائی دیدم از زیاد تند روی وجاری بودن در صحرا و مانند گفتار خداوند متعال « **و يأتيه الموت من كل مكان و ما هو بميت و من ورائه عذاب غليظ** » یعنی مرك ازهرجا اورا فرا رسید ، و اگر مرك ازیکجهت‌هم میآمد او میمرد بعد گفت ای اسحق آیا تو ازآن کسانی نمیباشی که‌گواهی میدهند اصحاب ده‌گانه دربهشت می باشند ؟ گفتم آری گفت برایم بگو اگر مردی بگوید ندانم این‌حدیث درست یا نادرست‌است در نزد توکافر بشمار آید یا نه ؟ گفتم نه ! گفت بگو از برای من هرگاه کسی گوید که ندانم سورهٔ « هل اتی » از قرآن است یا نه کافر می باشد ؟ گفتم آری

مأمون‌گفت اعتقاد دارم که برتری علی هویدا و آشکار است خبر بده مرا ای اسحق که حدیث مرغ بریان در نزد تو درست است یانه ؟ گفتم آری

گفت بخدا دشمنی تو آشکار شد زیرا این مطلب خالی از این نیست که این شخص علی بود و بهمان طرزی که پیغمبر خواست شد یا مردود بود یا خداوند ازخلق خود فاضل‌را بر او شناسانید ومفضول نزد او واجب بود یا اعتقاد داری که خدا فاضل را از مفضول نمیشناخت ؟ بگو کدامیك از این سه حالت نزد تو واجب است ؟

اسحق گفت ساعتی سر بزیر انداختم و بعد گفتم ای امیر مؤمنان ، خدا در حق ابوبکر فرماید « **ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا** » خدا نسبت مصاحبت نبی ص را بوی داد !

مأمون‌گفت سبحان الله ، چه اندازه بکتاب و لغت دانائی تو اندك‌است !! آیا کافر همنشین مؤمن نمیشود ؟! چه برتری است در این همنشینی ! آیا هیچ نشنیده اید که خداوند می‌فرماید « **قال له صاحبه وهو يحاوره اكفرت بالذي خلقك من تراب ثم سواك رجلا** » خدا کافررا همنشین مؤمن قرار داد !! مانند **قال الهذلی** (ولقد غدوت وصاحبی وحشیته تحت‌الرداء بصیرة بالمشرق) **قال الازدی** (ولقد دعوت‌الوحشی فیه وصاحبی محض القوایم من

هیجان هیکل) اسب خودرا همنشین گردانید اما قول او « ان الله معنا » خدا با هر بد وخوبی می باشد هیچ نشنیده‌اید قول خداوند را

« ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلك ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا »

اما قوله «لاتحزن» خبر بده مرا از اندوه ابوبکر ، آیا طاعت بود یامعصیت اگر گوئی طاعت بود چرا تو پیغمبر را گردانیدی که نهی طاعت شود و این بر خلاف صفات حکیم خواهد بود ؛ اگر بگوئی معصیت بود ، چه فضیلتی است از جهت گناهکار خبر بده مرا ازقول خداوند **« فانزل الله سکینة علیه »** که این آرامش برای کدام کس نازل شد ؟

اسحق گفت بر ابوبکر زیرا پیغمبر نیازی بآرامش نداشت !

مأمون گفت خبر بده مرا از قول خداوند و روز حنین «اذ اعجبتکم الی قوله ثم انزل الله سکینة علی رسوله وعلی المؤمنین » آیا میدانید مؤمنانی که خداوند در این خصوص اراده نموده چه مردمی هستند ؟ گفتم نه ! گفت مردم روز حنین فرار میکردند و درآن هنگامه بجز هفت نفر از بنی هاشم باقی نماندند علی ٤ شمشیر میزد ، عباس لجام استر پیغمبر را نگاه میداشت و پنج نفر دیگر اطراف پیغمبر را محیط بودند از ترس آنکه مبادا ازاسلحهٔ کفار صدمهٔ بپیغمبر برسد تا آنکه خداوند فتح بپیغمبر عطا فرمود و در اینجا علی و سایر افراد بنی‌هاشم حاضر بودند ؛ اینك کدام برترند ؟ آیا کسیکه با پیغمبر بود ؛ یا آرامش بر کسیکه همراه پیغمبر بود واهلیت آن‌را نداشت ازجهت نزول آرامش برای او تا تسلی پیدا کند ؟

ای اسحق ؛ برتر کیست ؟ آنکس که با پیغمبر در غار بود یا کسیکه در جایش خفت و خودرا بجای او فدا کرد ؟ ! تا آنکه پیغمبر آنچه را عزم داشت از مهاجرت تمام نمود زیرا خداوند امر نموده بود که پیغمبر بعلی امر فرماید که در بسترش خفته اورا نگاهداری نماید و پیغمبر هم بعلی امر فرمود و علی٤ عرضکرد ای رسولخدا خدا فرموده ؟ پیغمبر فرمود آری ، عرضکرد بچشم و گوش اطاعت میکنم ، آنگاه علی در جایگاه رسولخدا خوابید و لباس خود را بخود پیچید ؛ کافران اورا فراگرفتند و شکی نداشتند که رسولخدا خفته است و از هر قبیلهٔ مردی آنجا آمده وجمع شده بودند تا هریك آزاری برسانند و بدین وسیله خون رسولخدا را قریش مطالبه نتوانند نمود و خونش باطل گردد حضرت علی٤ سخنانشان را میشنید که قصد کشتن دارند وتصمیم کافران باعث‌ترس

علی نشد ولی ابوبکر با آنکه همراه پیغمبر بود درغار میترسید ، ولی علی تنها بود و هراسی بدل راه نداد و همیشه شاکر وصابر بود و خداوند هم فرشتگان را فرستاد تا جلوگیر کافران قریش شوند

چون بامداد شد علی برخاست کافران دیدند که علی ع است گفتند محمد کجا است ؟ ! گفت ندانم و با وی نیستم ؛ گفتند مارا مغرور نمودی

مأمون گفت از فضیلت حضرت علی ع آنچه را اراده نموده بودیم بخوبی ظاهر شد و خداوند اورا بسوی خود برد ومحمود و آمرزیده شده‌است •

مأمون گفت : ای اسحق آیا حدیث ولایت را روایت نمینمائید « **من کنت مولاه فهذا علی مولاه** » ؟ گفتم آری گفت از برای من روایت نما چگونگی روز غدیر را روایت نمودم •

گفت آیا نمی بینید که از برای علی به ابوبکر وعمر واجب نمود که اطاعت علی نمایند وحق را بابوبکر وعمر واگذار نکرد ؟

گفتم مردم میگویند بسبب زید بن حارثه ، یعنی او اطاعت کند !

مأمون گفت در کدام مکان پیغمبر حدیث ولایت را فرمود ؟ گفتم در روز غدیر خم بعد ازحجةالوداع که مراجعت نموده بود گفت درکدام زمان زید بن حارثه کشته شد ؟ گفتم در واقعه موته (۱) !

گفت آیا زید بن حارثه بعد ازغدیر خم کشته نشد

(شبهه در دلالت حدیث « ولایت »)

گفت بمن خبر دهید اگر پسر پانزده ساله ات بتو گوید مولای من مولای پسر عموی منست ابراز این مطلب خوشایندت هست ؟ ! (۲)

گفتم آری ! گفت منزه نمائی پسر خودت را ازچیزی که پیغمبر گفت وحکم بر آن مینمائید ؟ آیا فقیهان خود را خدایان قرار میدهید (۳) زیرا خدا

---

(۱) موته اسم مکانی است که جعفر درآنجا کشته شده‌است «مترجم»

(۲) مقصود آنستکه زید بن حارثه مولای او بود در میان مردم و در آن هوای گرم بفرماید هرکه مولای من بود مولای پسر عموی من هم هست وتمام مردم ازاین سخن سرزنش او نمایند «مترجم»

(۳) چونکه اسحق گفت «مردم چنین میگویند» مقصودش فقهاء بود مأمون گفت تو آنان را اطاعت نمودی وخدای خود قرار دادی «مترجم»

فرماید « **اتخذوا اربابهم و رهبانهم ازباباً من دون الله** »
بخدا سوگند یهود برای بزرگان و رهبانان خود نماز و روزه بجای نیاورده و اطاعت ننمودند

مأمون گفت آیا روایت نبی‌را درحق علی که فرمود «**انت منی بمنزلة هرون من موسی**» میگوئید؟ گفتم آری!

گفت آیا دانستی که هارون برادر پدر ومادری موسی بود؟ گفتم بلی

گفت علی هم چنین بود نسبت بپیغمبر گفتم نه!

گفت هارون پیغمبر بود و علی آن سمت را نداشت، علی برادر پدر و مادری محمد صع نبود وپیغمبر هم نبود در این دوجهت منزلت هرون را نداشت تنها جهت خلافت باقی میماند که منزلت سوم باشد و بعد از باطل شدن آن دو سمت وهمچنین‌است و ثابت شده زیرا منافقان دیدند که رسولخدا علی را درمدینه گذاشت و باخود درجنك نبرد نزد خود گفتند پیغمبر چون از علی خوشش نمی آید باخود همراه نبرده بود، اندك چیزی برعلی عارض شد و ماجری را عرض نمود، پیغمبر فرمود خوشا بتوکه در مدینه جانشین خود قرار دادم چنانکه موسی هرون را خلیفهٔ خود نمود

اینها مانند حکایت خداست که موسی بهرون میگوید

« **اخلفنی من قومی و اصلح ولا تتبع سبیل المفسدین** »
و سپس بوعده‌گاه خداوند رفت

هنگامیکه پیغمبر بجنك رفته بودند علی را جانشین خود قرار داد

مأمون گفت خبر بده مرا از داستان موسی هنگامیکه هرون را خلیفهٔ خود قرار داد وبمیعادگاه برای عبادت میرفت از اصحابش کسی بهمراه بود؟
گفتم آری! گفت آیا هرون را بر تمام آنان جانشین نمود؟ گفتم آری
گفت، جانشینی علی هم همچنین است

حضرت رسول صع که بجنك میشتافت زنان و کودکان و ناتوانان را بعلی میسپرد و بیشتر مردم با او بودند و بعد ازآنکه خلیفه بود خلیفه بر همه بود و جانشین رسول بود چه درزمان غیبت وچه بعد ازفوت او؛ وباستناد گفتار پیغمبر که « **انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی** » علی وزیر پیغمبر است زیرا موسی درمناجات خود بخداوند عرضکرد « **واجعل لی وزیرا من اهلی اشدد به ازری واشرکه فی اری** » بعد از آنکه علی بمنزلهٔ هرون شد پس او وزیر پیغمبر خواهد بود چنانکه هرون وزیر موسی بود

بعد از آنکه علی بمنزله هارون شد پس اووزیر پیغمبر خواهد بود چنانکه‌هرون وزیر موسی بود علی هم خلیفه رسول خدا بود.

(مناظره متکلمان با مامون)

پس از آن مأمون باصحاب نظر و کلام توجه نمود وآنگاه گفت من پرسش کنم یا شما !؟ متکلمان گفتند ما سؤال مینمائیم مامون گفت بگوئید .یکی از آنان گفت امامت علی بن ابی طالب ع یا در حکم آنست که آنچه پیغمبر از خدا نقل نموده مانند فرایض که نماز ظهر چهار رکعت است ویا دویست در هم مساویست با پنج در هم وحج بخانه خدا رفتن است و مانند آنها.

مامون گفت آری چنین است متکلم گفت چه سبب شد که هیچیك از فرایض را مسلمانان اختلاف ننمودند وتنها در خلافت اختلاف نمودند مامون گفت چون امامت ریاست است مردم به طمع افتاده ورغبت در این گونه کار ها زیاد داشته و دارند وجای آن دارد که برسر ریاست جدال ونزاع شود ولی درسایر چیز ها چون اختلافی نیست توجهی ندارند !!!

دیگری گفت که شما منکر آن نشدید که از راه محبت پیغمبر امر فرمود که یکی‌را ازمیان خود انتخاب سازند بدون‌آنکه‌خود حضرت برگزیند مسلمانان خودشان انتخاب نمایند تا اگر گناهی نمودند عذاب نازل نشود چه حضرت‌رسول جانشین خود را معین نفرموده بود. (۱)

(تعیین خلیفه باختیار رعیت نمیشود)

مأمون گفت این گونه‌مهربانی ها آشکار است زیرا خدا میدانست که‌امت سرپیچی مینماید و کمتر اطاعت میکنند با این وصف مانع از فرستادن رسول نشد علت دیگر تعیین باختیارامت نمیشودزیرا اگر امر نماید که اطاعت شخصی‌را نمائید و این دستور از دوحال بیرون نیست یا امر کلی یا جزئی اگر امر به‌همه باشد بنابراین‌چه شخصی مختار است اگر برای‌بعضی دون دیگر باشد این‌امر باید معلوم باشد اگر گوئی امر مخصوص بفقها است باید فقیه و نشانه‌آنرامعلوم نماید دیگری گفت روایت از پیغمبر است که اگر مسلمانان چیزی را نیکو

---

(۱) بعبارت روشن اختیار تعیین خلیفه بدست رعیت لطف ورأفت نسبت بایشانست برخلاف اینکه اگر پیغمبر خلیفهٔ خودرا معین سازد زیرا درمخالفت با منصوب حضرت رسول‌ص مستوجب عذاب میشوند « مترجم »

بدانند خدا هم آنرا نیك میداند اگر زشت دانند در نزد خدا ثبت است مأمون گفت بدیهی است یا تمام مؤمنان یا بعضی مومنان اراده مینمایند اگر همه باشد اینکه نمیشود.

زیرا تمام مومنان ممکن نیست که بر چیزی اتفاق نمایند که خوب است اگر برخی باشد پس هر که خوبی را از صاحب خود روایت مینماید.

مانند روایت شیعه در باره علی و حشویه درباره غیراز علی بنا براین چه زمانی ثابت میشود که امامت روایت کند(۱)

دیگری از اهل کلام گفت سزاوار است عقیده نمائی که جایز باشد امت محمدی اجماع برچیز خطائی نمایند.

مأمون گفت چگونه اعتقادمیشود که خطا نموده‌باشند وبر گمراهی‌اجتماع کرده باشند وحال آنکه مسئله خلافت‌را نه واجب میدانند ونه مستحب یعنی خدا واجب ننمود پس چگونه اجتماع برخطا نموده اند با آنکه درنزد شما امامت نه واجب است نه مستحب دیگری از اهل کلام گفت ادعا مینمائید امامت را برای حضرت علی پس دلایل خود را بگوی مأمون گفت من مدعی نیستم ولی اقرار به امامت میکنم و براقرار کننده دلیل لازم نیست مدعی کیست که دعوی آنرادارد که نصب امام وعزل آن بدست‌اوست که هر که را اختیار نماید سنت آوردن‌در مسئله امامت ممکن نیست زیرااگر دلیل از شریکان خصم ومدعی باشد آنان که دشمن وخصم میباشند وشهادت آن‌قبول نخواهد شد اگر ازغیر مذهب‌مدعی‌باشد چون دلیل ندارد چگونه دلیل آورده میشود.

دیگری از متکلمان گفت بعداز پیغمبر بر علی ٤ چه واجب بود مأمون گفت هرچه را بجای آورد همان تکلیفش بود متکلم گفت آیا برعلی٤واجب نبود که بگوید ای مردم من امامم مأمون گفت امام بودن نه‌کار او بود و نه کار مردم چه از راه اختیار و یا برتری یا غیر ازآن چه امام بودن از کار های خداوند است چنانچه بابراهیم فرمود.

انی جاعلك للناس اماما. وبداود فرمود **انا جعلناك خلیفة فی الارض** وبملائکه فرمود **انی جاعل فی الارض خلیفة** بنابراین امام خواهد امام شد از طرف خدا وازطرف خداوند ابتداء برای امامت او را برگزید چه درشرافت‌نسب وپاکی مولد وعصمت از خطا درآینده‌اگر امامت بجای آوردن کاری بودهر که

---

(۱) غرض مستدل تمسك باجماع دراثبات خلافت ابوبکراست و مقصود مأمون نفی تحقق اجماع است « مترجم »

آنکار را انجام دهد امام است و اگر ترك آن را نماید معزول میشود بنابراین آن کس که نایب آن کار است نه جانشین خدا وخلیفه او است (۱)

دیگری گفت که ادعا مینمئید کهامامت امام با آن صفاتش از خدا است چرا علی را بعداز پیغمبر خلیفه نمود؟! مأمون گفت (۲) زیرا علی از کودکی اسلام آورد ومانند پیغمبر که از کودکی بسوی اسلام و ایمان رفت وازگمراهی مردم زمان خود دور وهمیشه ازگمراهی جامعه بیزار بود وهرگز پیغمبر کافر نبود زیرا کفر و شرك ظلم است و ظالم امام نمیشود وآنکس که بت را پرستش کرد باتفاق همه شرك بخدا آورده ودر شمار دشمنان خدا خواهد بود تا آنکه اتفاق دیگری مانند آن شود زیرا کسی برضرر او حکم شده باشد یك دمه جایز نباشد که حکم شود چه محکوم شده پس فرق ما بین حاکم ومحکوم علیه نخواهدبود

دیگری از اهل کلام گفت علی چرا همان طوریکه با معاویه جنك نمود با عمر وابوبکر جنك نکرد ؟! مأمون گفت سؤال محالی بود زیرا چرا بجای نیاورد چرا سؤال از اقتضا وعلتاست وجنك نکرد عدم ونفی است وازجهت اوعلت نیست علت از جهات اثبات است و عدم محتاج بعلت نیست بلکه آنچه برما است که علی وخلافت او از جانب خد است یا ازجهت دیگری اگر ازجانب خدا است شك درامر جنك ننمودن او کفر باشد زیرا جنك وعدم آن ازبرای خدا استچنانکه پروردگار میفرماید

«فلا وربك لایؤمنون حتییحکموك فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیماً »

---

(۱) غرض مأمون از این سخنان آنستکه امامت جعل خلیفه ازطرف خداست که واجد آن صفات باشد ، خلیفه دایرمدار فعلی نیست تابگوئی چرا بمردم اعلام ننمود مقصود مأمون در جواب خصم اعلام او استکه امامت کار نیست تا بگوئی چرابمردم خبر نداد آیامیشود امام شود وکاری انجام ندهد گذشته از اینها حضرت علی ع مکرر اعلام امامت خود فرمود متأسفانه کسی گوش نداده است «مترجم»

(۲) یا مراد آن باشد پس حکم در عدم شهادت دادن بر چیزی است که اجماع امت برآن شده باشد بر بدی تا اینکه اجماع دیگری بر خوبی پیدا شود «مترجم»

بنا براین این کردار کننده تابع اصل اوست اگر برخاست امرش از خداو کردارش از خداوند است ولازم است برمردم که هرچه را بجای آورد راضی و تسلیم شوند. هنگامیکه مشرکان در روز حدیبیه مانع پیغمبر شدند که قربانی نماید پس از آنکه یاران جمع شده وحضرت قوی شد خدا

خبر داد که مشرکان را بکشند وفرمود فالنصح الجمیل و بعد فرمود **اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم واحصروهم و اقعدوا لهم کل مرصد.**

«وجه عدم دعوت تبلیغ حضرت علی علیه‌السلام»

دیگری ازاهل علم کلام گفت شما اعتقاد دارید که امامت علی از خدااست واطاعتش فرض باشد چرا جایز نبود که پیامبران دعوت را ترک نمایند ولی چیزیکه بعلی امر شده بود که مردم را دعوت بخود نماید ترک نموده بود مأمون گفت اعتقاد نداریم که علی مأمور به تبلیغ بوده باشد تا اینکه رسول باشد لکن خدااو را علم راهنمائی مابین خود ومردم قرار داد وهرکه با اوبود مطیع خواهد بودو هرکه مخالفت نماید گناهکار است واگر یارانی پیدا نمود جهادی کند و اگر یاورانی نیافت ملامت بر مردم است نه بعلی ع مأمور هستند که اطاعت حضرت علی را درهر حال بنمایند وعلی ع مامورجهاد نبود مگر به نیروی مردم چه علی بمنزله کعبه است وبر مردم است که درپیرامونش حج نمایند.

وهرگاه اداء حج نمودند واجب خود را بجای آوردند واگر انجام‌ندادند ملامت برمردم است نه بر کعبه؟!

دیگری از اهل کلام گفت بعذر اینکه فرض است که اطاعت‌امام رانمایند بنابراین از کجا آن امام علی باشد ودیگری نباشد.

مأمون گفت خدا واجب نکرده که شخص مجهولی را اطاعت نمایند

امر ممتنع مجهول ممتنع است که امام باشد پس لابد است که بوسیله پیغمبر خود امام را معین سازد بهانه‌ای ما بین مردم وخدا نباشد اگر خدا واجب نماید که یك ماه را روزه بگیرند وماه را معلوم نفرماید که کدام یك از دوازده ماه است واز برای مردم هم نشانی آن ماه را معلوم نکرده باشد ومردم به‌عقل خود هر یك ماهی را معین سازند تا آنکه آن ماهی که خدا فرموده روزه بگیرند وتا آنکه مستغنی از پیغمبر که بیان‌کننده احکام بشوند واز امامی که به خبر پیغمبر

معلوم میشود و بی نیاز شوند(۱)
دیگری از اهل علم کلام گفت از کجا ثابت نمودی که هنگامیکه پیغمبر او را دعوت نمود بالغ شده بود زیرا مردم عقیده دارند که در آن هنگام علی کودك بود وحکم بر او جاری نشده وباندازه مردم بزرك نرسیده بود.
مأمون گفت اگر گوئی که علی کودك بود ومانند سایر مردم نرسیده بود ورسول خدا در آن هنگام مأمور بود که او را دعوت نماید پس علی قابلیت و نیروی آنرا داشت که تکالیف راانجام دهد واگرقابل نبود و پیغمبر علی رادعوت نمود پس العیاذبالله پیغمبر جرئت در معصیت نموده ودروغ بخدا گفته و لازم آید بر او گفتار خداوند وعلاوه بر آن لازم آید که رسول خدا تکلیف مالایطاق نموده باشد واین هم از پیغمبر حکیم روا نباشد خداوند بزرگتر از آنست که امر بمحال نماید ورسول او امر بخلاف چیزی نماید که در حکمت حکیم باشد مردم همه ساکت شدند ونتوانستند جواب دهند مأمون گفت سئوال نمودید و از عصبیت خودتان ابراز داشتید آیا من از شما سئوال کنم گفتند آری پرسش فرما مأمون گفت آیا روایت ننمودید.
مگر اجماع امت روایت ننمود که پیغمبر فرموده هر کس بمن دروغ ببندد وبمن نسبت دروغ دهد جایش در جهنم است گفتند آری مأمون گفت روایت امت را می گوئید که پیغمبر فرمود هر که عصیان خدا کند و گناه چه بزرك باشد یا کوچك و آنرا شعار خود قرار دهد در طبقات جهنم همیشه خواهد بود. گفتند آری گفت خبر دهید بمن که آیا سزاوار است مردیکه جامعه اورا بخلافت نصب نمودند بگویند خلیفه خدا وجانشین پیغمبر است در صورتیکه نه خداوند ونه پیغمبر او را جانشین خود اختیار نکرده‌اند اگر گوئید جایز است مکابره مینمائیدوراه لجاجت را می پیمائید و اگر بگوئید جایز نیست ثابت شده که ابوبکر جانشین پیغمبر وخدا نبود چه شما دروغ بر پیغمبر وخدا نسبت داده‌اید وشمامتعرض شدید که از مردمی باشید که علامت گذاشته است کهایشان بآتش‌میروند.
خبر دهید مرا که درکدام گفتار خود راسگو هستید آیا دراینکه پیغمبراز دنیا برفت و جانشین نگذاشت؟ ویا در اینکه ابوبکر خلیفه پیغمبر بود؟! هرگاه راستگو باشید هردوقول راست نمیشودوبا هم تناقض دارد واگر دریکی‌راستگو باشید دیگری باطل باشد بنا براین از پروردکار بترسید و از شبهات اجتناب

---

(۱) استفهام انکاری است که امام معین خواهد او نیست مگر علی علیه السلام
« مترجم »

نمائید واز تقلید دست بردارید خدا از بنده قبول میکند که بفهمد و بخداسو گند اگر نداند وشك نماید مورد قبول خدا نیست چه شك شرك ومرادف کفر است و مشرك در آتش خواهد بود !!

مأمون گفت خبر دهید مرا که آیا جایز است یکی از شما بندهٔ بخرد و بعدها بنده مولی شود وآنگاه مشتری بنده گردد گفتند چنین نمیشودمأمون گفت چگونه جایز شود کسی شما اجتماع نمودید وخلیفه‌اش گردانیدید وحال آنکه شما او را خلیفه نموده‌اید نمیشودکه بر شما خلیفه شود مگر آنکه شما بر او خلیفه باشید چه شما اورا خلیفه نموده‌اید وپس براو غضب نموده و بکشیدش چنانکه عثمان‌بن عفان‌را که بعبارت دیگر زیر دست وبندتان بود خلیفه‌اش نمودید او آقا شد وشما بنده؟!

یکی از متکلمان گفت امام وکیل مسلمانان است اگر از امام‌راضی باشند والی ایشان است واگـر براو خشمگین شوند معزولش مینمایند!! مامون گفت‌مالك همه مسلمانان وبندگان وشهرستانها و کشورها کیست!؟ گفتند خدا ! مأمون گفت خدا اولی تر از دیگران است که وکیل کندوعزل‌نماید در ملك خودتادیگران زیرا اجماع امت است که کسی احداث امری در ملك دیگری کند ضامن‌خواهد بود وغیر مالك نمی تواند دخالت درملك‌دیگری کند واگرچاهی کندبایدجبران آنرا کند.

مأمون گفت خبر دهید مرا که پیغمبر خواست از دنیا برود و کسی رابجای خود قرار داد یا نه!؟ گفتند نه ! مأمون گفت ترك‌خلیفه نمودنش‌از راه‌هدایت‌بود یا گمراهی!!! گفتند از راه حق بود که خلیفه قرار ندهند مأمون‌گفت پس برمردم است که هدایت شوند وترك گمراهی کنند گفتند مردم هم چنین کردند مأمون گفت چرا مردم خلیفه بساختند واگر ترك کردارش کنند به‌گمراهی است و این محال است که برخلاف راست هدایت باشد چه بعداز آنکه ترك‌خلیفه‌قرار دادن هدایت باشد پس‌چگونه‌ابوبکر عمر را خلیفه خود نمود با آنکه بقول شماپیغمبر خلیفه نداشت چرا عمر امر شوری را در بین مسلمانان قرار داد و ابوبکر را خلیفه نمود وعمر هم ترك آن‌سیره ننمود وپیغمبر ترك این قسم خلیفه‌را قرار نداد با این حال کردار پیغمبر وابوبکر وعمر با یکدیگر مختلف بود !!

مرا خبر دهید که کدام یك ازاین کارها را معتقد هستید هرگاه فعل پیغمبر صواب است ابوبکر را تخطئه نمودید وهم چنین دیگران را بگوئید که خلیفه

قرار دادن ویا خلیفه ننمودن کدام یك افضلند.

مرا خبر دهید آیا جایز است که ترك هدایت از پیغمبر شوند واز دیگری راهنمائی رهبری شوند بنا براین هدایت برضد هدایت خواهد بود در کجا چنین خواهد بود که بعداز حق ضلالت آید.

مرا خبر دهید که آیا باختیار صحابه از زمان فوت حضرت رسول ص تا کنون کسی والی شده است یانه؟ هرگاه بگوئید چنین نباشد پس ثابت نمودید که تمام مردم بعداز پیغمبر بگمراهی رفته‌اند واگر گوئید آری والی شده‌اند تکذیب امت نمودید وقول شما را باطل میکند بطوریکه نمی توان آنرا رد کرد مأمون گفت مرا خبر دهید از قول خداوند **قل لمن ما فی السموات والارض قل لله...** اینها راست است یا دروغ ؟! گفتند راست است.

مأمون گفت آیا همه هستی از خدا نیست یا آنکه خدا محدث وموجد آنست گفتند آری همه از آن خدا است مأمون گفت این گفته شما چیزیکه قبلا ثابت نموده بودید باطل مینماید! باختیار خودتان خلیفه واجب دانستید اطاعت او را و خلیفه رسول ص هم اسم او را گذاشتید وحال آنکه شما اورا خلیفه نمودید اگر براو خشم نمودید معزولش مینمائید واگر خلاف محبت شما نمود مقتول خواهد شد واگر گوشه گیری نماید وای برشما دروغ نسبت ندهید وقتی که به پیغمبر وخدا وارد شدید چه فرموده‌اند هر که بمن عمدا دروغ گوید بآتش میرود. وآنگاه مأمون توجه بقبله نمود ودو دست خود را بلند نموده و گفت ای خدای من ایشان را راهنمائی کردم وآنچه بر گردن من واجب بود اداء نمودم و پروردگارا ایشان را در شك و حیرت نگذاشتم وای خداوند بزرك بسویت تقرب می جویم که علی را بعد از پیغمبر برمردم خلیفه میدانم .وهمان طوریکه پیغمبر تو در باره علی ع امر فرمود او را جانشین حضرت رسول ص میدانم راوی گفت ما پراکنده شدیم ودیگر جمع نشدیم تا آنکه مأمون از دنیا برفت محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری گفت درخبر دیگر آمده است که مردم خاموش شدند مامون گفت چرا خاموش شدید گفتند نمیدانیم چه بگوئیم مامون گفت برشما حجت رامینمایانم پس از آن امر نمود که آنان را بیرون نمودند.اسحق گفت آنگاه از دربار مامون بیرون رفتیم وسر گردان وشرمنده بودیم وآنگاه مامون نگاهی به فضل بن سهل نموده و گفت تنها چیزیکه در نزد مردم بود که توهم کنندگان گمان نمایند که بزرگی وجلالت من مانع سخنان آنان شده ونتوانستند نقض بر گفتار من نمایند.

انصاف آنست که هر گاه دقتی دراین سخنان ومناظرات شود خواهید دانست

ننمائید و از تقلید دست بردارید خدا از بنده قبول میکند که بفهمد و بخداسو گند اگر نداند وشك نماید مورد قبول خدا نیست چه شك شرك ومرادف کفر است و مشرك درآتش خواهد بود !!

مأمون گفت خبر دهید مرا که آیا جایز است یکی از شما بندهٔ بخرد و بعدها بنده مولی شود وآنگاه مشتری بنده گردد گفتند چنین نمیشودمأمون گفت چگونه جایز شود کسی شما اجتماع نمودید وخلیفه‌اش گردانیدید وحال آنکه شما او را خلیفه نموده‌اید نمیشودکه بر شما خلیفه شود مگر آنکه شما بر او خلیفه باشید چه شما اورا خلیفه نموده‌اید وپس براو غضب نموده و بکشیدش چنانکه عثمان‌بن عفان‌را که بعبارت دیگر زیر دست وبندتان بود خلیفه‌اش نمودید او آقا شد وشما بنده؟!؟

یکی از متکلمان گفت امام وکیل مسلمانان است اگر از امام‌راضی باشند والی ایشان است واگر براو خشمگین شوند معزولش مینمایند!! مامون گفت‌مالك همه مسلمانان وبندگان وشهرستانها وکشورها کیست؟! گفتند خدا ! مأمون گفت خدا اولی تر از دیگران است که وکیل کندوعزل‌نماید در ملك خودتادیگران زیرا اجماع امت است که کسی احداث امری در ملك دیگری کند ضامن‌خواهد بود وغیر مالك نمی تواند دخالت درملك‌دیگری کند واگرچاهی کندبایدجبران آنرا کند.

مأمون گفت خبر دهید مرا که پیغمبر خواست از دنیا برود وکسی رابجای خود قرار داد یا نه!؟ گفتند نه ! مأمون گفت ترك‌خلیفه نمودنش‌از راه‌هدایت‌بود یا گمراهی!!! گفتند از راه حق بود که خلیفه قرار ندهند مأمون‌گفت پس‌برمردم است که هدایت شوند وترك گمراهی کنند گفتند مردم هم چنین کردند مأمون گفت چرا مردم خلیفه بساختند واگر ترك کردارش کنند به‌گمراهی است و این محال است که برخلاف راست هدایت باشد چه بعداز آنکه ترك‌خلیفه‌قرار دادن هدایت باشد پس‌چگونه‌ابوبکر عمر را خلیفه خود نمود با آنکه بقول شما‌پیغمبر خلیفه نداشت چرا عمر امر شوری را در بین مسلمانان قرار داد و ابوبکر را خلیفه نمود وعمر هم ترك آن‌سیره ننمود وپیغمبر ترك این قسم خلیفه‌را قرار نداد با این حال کردار پیغمبر وابوبکر وعمر بله یکدیگر مختلف بود !!

مرا خبر دهیدکه کدام یك ازاین کارها را معتقد هستید هرگاه فعل پیغمبر صواب است ابوبکر را تخطئه نمودید وهم چنین دیگران را بگوئید که خلیفه

قرار دادن ویا خلیفه ننمودن کدام یك افضلند.
مرا خبر دهید آیا جایز است که ترك هدایت از پیغمبر شوند واز دیگری راهنمائی رهبری شوند بنا براین هدایت برضد هدایت خواهد بود در کجا چنین خواهد بود که بعداز حق ضلالت آید.
مرا خبر دهید که آیا باختیار صحابه از زمان فوت حضرت رسول ص تا کنون کسی والی شده است یانه؟ هرگاه بگوئید چنین نباشد پس ثابت نمودید که تمام مردم بعداز پیغمبر بگمراهی رفته‌اند واگر گوئید آری والی شده‌اند تکذیب امت نمودید وقول شما را باطل میکنند بطوریکه‌نمی توان آنرا رد کرد مأمون گفت مرا خبر دهید از قول خداوند **قل لمن ما فی السموات والارض قل لله...** اینها راست‌است یا دروغ ؟! گفتندراست‌است.
مأمون‌گفت آیا همه هستی از خدا نیست‌یا آنکه خدا محدث وموجدآنست گفتند آری‌همه از آن‌خدا است مأمون‌گفت این گفته شما چیزیکه قبلا ثابت‌نموده بودید باطل مینماید! باختیار خودتان خلیفه واجب دانستید اطاعت او را و خلیفه رسول ص هم اسم او را گذاشتید وحال‌آنکه شما اورا خلیفه نمودید اگر براو خشم نمودید معزولش‌مینمائید واگر خلاف محبت‌شما نمود مقتول خواهدشدواگر گوشه‌گیری نماید وای برشما دروغ نسبت ندهید وقتی که به پیغمبر وخدا وارد شدید چه فرموده‌اندهر که بمن‌عمدا دروغ گوید بآتش میرود. وآنگاه مأمون‌توجه بقبله نمود ودو دست خود را بلند نموده و گفت ای خدای من ایشان را راهنمائی کردم وآنچه برگردن من واجب بود اداء نمودم و پرروردگارا اینان را در شك و حیرت نگذاشتم وای خداوند بزرك بسویت تقرب می جویم که علی‌را بعد از پیغمبر برمردم خلیفه میدانم .وهمان طوریکه پیغمبر تو در باره علی‌ع امر فرمود او را جانشین حضرت.رسول ص میدانم راوی گفت ما پراکنده شدیم ودیگر جمع‌نشدیم تا آنکه مأمون از دنیا برفت محمد بن احمدبن یحیی‌بن عمران اشعری گفت‌درخبر دیگر آمده است که مردم خاموش شدند مامون گفت چرا خاموش شدید گفتند نمیدانیم چه بگوئیم مامون گفت برشما حجت رامینمایانم پس‌از آن امر نمودکه آنان را بیرون نمودند.اسحق گفت آنگاه از دربار مامون بیرون‌رفتیم‌وسرگردان وشرمنده بودیم وآنکاه مامون نگاهی به فضل بن سهل نموده وگفت‌تنها چیزیکه در نزد مردم بود که توهم کنندگان گمان نمایند که بزرگی‌وجلالت من‌مانع سخنان آنان شده ونتوانستند نقض برگفتار من نمایند.
انصاف آنست که هرگاه دقتی دراین سخنان ومناظرات شود خواهید دانست

که تمام سخنان گفته شده و نیکوترین بحثی در امامت شده بود وازجمله کتابهائی که دراین‌خصوص نوشته شده این کتاب‌است واکثر مطالب صاحب نواقض الروافض و مصائب النواصب در آن مندرج است گمانم آنست که صاحب نواقض الروافض این سخنان راندیده بود وگرنه اقدام بتالیف چنین کتابی نمیکرد که‌اینهمه‌اشتباهات را دربر داشته باشد.

«گفتگوی حضرت امام رضاع با سمرقندی»

بهتر از سخنان‌مأمون سخن حضرت امام هشتم علی‌بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام است که درپاسخ یحیی‌بن‌ضحاك سمرقندی که درخراسان بی‌مانند بودفرموده‌است وآن این است که حضرت امام هشتم به‌یحیی گفت هرچه خواهید سؤال کنید یحیی سمرقندی گفت درامامت سخن میگوئیم چگونه ادعا برای کسی مینمائید که امام نشده وآنکس که امام شده ترك آنرا گوئید؟! حضرت فرمود مرا خبر دهید از کسیکه راستگو است وتکذیب نفس خود نموده یا آن‌کس دروغگو است که‌تصدیق وجدان خود نموده آیا حق با اوست که‌مصیب بود یا آنکس باطل کننده و خطا کار است.

یحیی خاموش‌شد مأمون گفت پاسخ‌بگوی یحیی گفت ای امیرمومنان‌معذورم بدار ازپاسخ گفتن مأمون عرض کرد ای ابوالحسن مقصود از این‌مسئله‌را دانستیم حضرت فرمود یحیی سمرقندی خبر دهد که ازپیشوایان خود که دروغ گویانند و بقول خودشان میخواهند راست بگویند یا دروغ از جواب این سخن درنزد یحیی‌چه می‌باشد؟! مأمون تعجب نمود وعرض کرد ای ابوالحسن غیراز شما کسی‌درسرزمین نیست که جواب‌این‌سخن‌رابداند

ای خواننده گرامی خداوند شما را توفیق‌دهد تا بدانید که مترجم‌این‌کتاب از برکت الطاف خداوندی بدون دلائل وبراهین تفصیلی وتقلید ازپدران ومادران خود بعلم اجمالی قناعت نمود وشکر خدایرا که اصول دین و مذهب را باندازه توانائی خود بدست نیاورد مگر بعداز آنکه اثبات نبوت خاصه وولایت حضرت‌علی بن‌ابی طالب را که امام مفترض الطاعة و وصی حضرت رسول نموده باشد وبرهان عقلی ونقلی این معنی وا ثابت میکندوانشاءالله تعالی در ترجمه کتاب یادآورخواهد شد خصوصا دلایل نقلی را تذکر داده میشود چه اگر اندك تامل وتوجهی شود به حقیقت ولایت اعتراف میکنند مگر آنکه عقل وخردی نباشد و این ناصبی مولف نواقض الروافض وارد بحث امامت شد واز لجاجت وعصبیت سخنانی بافت که بسا

مردم نادان هم آنرا نخواهند گفت نظر بمقالات او نموده کمال یقین در دیانت اسلامی برای من بدست آمد.

بنا بر این با تایید خداوند متعال آغاز ترجمه هر دو کتاب نقض الروافض و مصائب النواصب را نمودم و بعضی از مطالب آن را از حشو و زوائد حذف نموده و مطالب دیگری را اضافه نمودم انشاءالله تعالی مورد قبول حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه خواهد شد.

«در نزد معتزله ایمان تصدیق با عمل است»

صاحب کتاب نواقض گفت کسانیکه باسلام منسوبند در معنی اسلام و ایمان اختلاف نمودند معتزله گفته‌اند ایمان تصدیق به بهشت و اقرار بزبان و کردار بارکان است چنانکه خداوند فرموده **واولئك كتب الله في قلوبهم الايمان** و درجای دیگر فرموده **افمن شرح الله صدره الاسلام** و آیات دیگری هم دلالت بر این مطلب دارد و فرمایش حضرت محمد صلی الله علیه و آله **یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینك** دلیل است و گذشته از اینها کردار نیك بیرون از ایمان است بفرموده خداوند در چند جا مانند **ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات** و آیاتی که دلالت بر اجتماع ایمان با معاصی دارد مانند **الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم و الذين آمنوا ولم يهاجروا مالكم من ولايتهم من شي** و مانند **وان طايفتان من المؤمنين واقتتلوا** و این معنی را تایید می کند چیزیکه روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله شده که در خبر صحیح است که هنگامیکه جبرئیل از ایمان سؤال نمود حضرت فرمود ایمان بخدا و ملائکه و کتابها و رسولان و روز جزا پس در نزد برخی از انبیاء که گناه کوچك را جایز دانسته‌اند مومن نباشند تا چه رسد بدیگران محققین اهل سنت گویند ایمان تصدیق بآنچه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده به تفصیل در چیز هائی که مفصلا آورده و باجمال در چیزهائی که اجمالا وارد شده است اینها را دلیل ایمان گویند ایمان در لغت تصدیق است و غیر از اینها اگر معانی دیگری نقل شده بود برای ما حکایت میکردند.

در نزد غیر معتزله اقرار بشهادتین با اجراء احکام (شرط صحت ایمان است)

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب جبرئیل فرمود که ایمان تصدیق بخدا و رسول و

ملائکه وروز جزا است .بدلیل آیات قرآنی محل ایمان قلب می باشد و بعدها آنها دوفرقه شدند دسته‌ای گفتند ایمان تصدیق بقلب واقرار شرط اجراء احکام در دنیا خواهد بود وعلامه تفتازانی درشرح عقاید نسفیه گوید باین مطلب جمهور محققین رفته‌اند فرقه دیگر گفته‌اند اقرار شرط صحت ایمان است و علامه دوانی در کتاب شرح عقاید عضدیه گفت تلفظ به شهادتین با قدرت شرط باشد وهرگاه اخلال کند کافر شده وهمیشه درآتش خواهد بود

«دربیان اینکه‌اسلام وایمان مترادفند یا اعم اخص»

وبعد ها در معانی اسلام وایمان اختلاف نموده وگفتند دو چیز یا یك چیز میباشد برخی از اشعریان برانند که اسلام وایمان یك چیز است زیرا اسلام خشوع وانقیاد یعنی قبول نمودن احکام و باور نمودن آنست واین هم حقیقت تصدیق و معنی ایمان می باشد. **بگواهی «ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه»**

هرگاه ایمان بجز اسلام باشد لازم آید که درمعرض قبول واقع نگردد وباز هم « **یمنون علیك ان اسلموا قل لاتمنوا علی اسلامکم بل‌الله یمن ان هداکم للایمان** »

برخی دیگر از اشعریان گویند که ایمان واسلام بحسب‌مفهوم متحد نیستند بلکه بمعنی اینکه هیچیك از یکدیگر جدا نمیشود می باشد بنابراین درست نیست بگوئیم ایمان آورده واسلام نیاورد ویا اینکه گفته شود اسلام آورد وایمان‌نیاورد.

واگر گوئی خدا فرمود اعراب گفتند ایمان آورده‌ایم بایشان بگو که‌ایمان نیاوردید بلکه‌اسلام آوردید پس انفکاك یکی از دیگری شده میگوئیم درشرح‌اسلام بی‌ایمان را اعتباری نیست وهم چنین برعکس (۱) اسلام بمعنی حفظ نفس نمودن و رهائی دادن بمعنی‌اطاعت ظاهری است وغیرازاطاعت باطنی ونفسانی است‌چنانکه خدا فرماید «**ولمایدخل‌الایمان فی قلوبکم**»

خلاصه اهل سنت وجماعت اتفاق نمودند ایمان غیر مسلمان ویامسلمان غیر مومن درست نیست ودلیل آوردند که ازپیشینیان چنین نقل شده وقرآن هم براین معنی گواه است چنانچه در سوره والذاریات فرماید « **ماخرجنا من‌کان فیها من المومنین** »

۱- یعنی خدا اثبات اسلام و نفی ایمان بر ایشان نماید و مراد از اسلام حفظ نفس نمودن بحسب ظاهر است «مترجم»

« فرشتگان بابراهیم گویند مارا فرستادند که عذاب قوم لوط نمائیم عالی آنان را پست گردانیدیم بآن نشانی که مومنانی در آنان نیافتیم مگر یك خانه از مسلمانان »

تعجب در آنست که شیعه سخن تازه‌ای آوردند و گویند اسلام باور نمودن بآن چیزی است که در تعریف ایمان گفته شد وایمان اخص از اسلام میباشد زیرا در تحقق ایمان معتبر است که تصدیق بامامت دوازده نفر بترتیبی معین و بدون فاصله هم از پیغمبر آغاز شد و اعتقاد مینماید بتمام معتقدات شیعه مانند زندگانی محمد بن حسن ع وعصمت ائمه وغیراز اینها.

بنابراین مسلمان درنزد شیعه غیراز مومن است وبیشتر اصحاب امامیه گویند که غیر مومن همیشه درآتش خواهد بود.

درباطل بودن اینگونه عقاید شیعیان بسیاری ازمسلمانان هم صدا هستند و اگر در روز های نخست کسی چنین سخنی میگفت مجازاتش مینمودند و چنین سخنانی را منکر میشدند و بلکه حکم بکفرش میدادند و لازمه این سخن است که حضرت رسول ص کسی را بایمان دعوت ننموده زیرا اکتفا بشهادتین نمود و ازمردم درخواست نفرمود که معتقد بائمه شوند و هرگاه حضرت رسول ص چنین ایمانی میخواست بماهم نقل میشدوهمه ازچنین ایمانی بهره‌مند میشدند ولازمه‌اش این است که معنی ایمان تبدیل شده باشد چه بعداز ظهور حضرت رسول ص ایمان ادیان گذشته نسخ شد ومعنای دیگری زمان پیغمبر اسلام پیدا کرد وایمان تازه که شیعیان میگویند از کجا پدید آمده با آنکه در نزد هرخردمند پارسائی چنین ایمانی نیست که معتقدباشد بعداز وفات حضرت محمد ص کلام خداوند وحضرت رسول ص را باصطلاح تازه تعریف کنند «پایان»

مؤلف کتاب مصائب‌النواصب گفت که اینگونه سخنان ازچند راه مورد انتقاد باشد:

نخست مذهبی که بمعتزله نسبت داد اختصاص بآنان نداشت چنانکه تفتازانی درکتاب شرح عقاید تصریح نموده که این معانی مذهب جمهور متکلمین و محدثین و فقهاء است.

بنابراین تمام ایرادات بر مؤلف کتاب نقض‌الروافض خواهد بود دوم آنچه از آیاتی که در مقام رد ونقض آورده متوجه برشیعیان نیست چه‌درآیه اولی‌ایمان بر معنی لغوی که بمعنی تصدیق است میباشد وسخنان جمهور در ایمانی بود که از خشم خداوندی رها شوند وظاهرا ایمان مرکب باشد ازاعتقاد وگفتار و کردار

مگر گفته شود که درحقیقت ایمان‌عمل مطلقا داخل است ومعتزله استدلال نموده‌اند تارك کردار در نزدشان نه مومن است ونه‌کافر که این سخن بمنزله بین‌المنزلتین می‌باشد دراین نکته دقت نمائید !! گذشته از این تنها نقش بردل دلیل نمیشود که ایمان تنها باور نمودن باشد چه ممکن است تصویر ایمان واحداث آن در دل ها ماهیت مرکب باشد وهم چنین درآیه دوم وسوم هم این سخن وارد میشود.وبازهم مانند این آیات دلالت بر مطلب طرف میکند در صورتیکه ایمان از نام‌هائی نباشد که اطلاق کل بر جزء شود مانند قرآن یا نامیدن بر امر قلبی ازراه‌نام گذاردن بر اشرف اجزاء نباشد ناچارند که نفی این دو احتمال از راه دلیل شود ولی آیه چهارم عطف جزء بر کل لازم دارد وهرگاه گویند کردار داخل در ایمان است مطلقا چنین نیست چنانچه گذشت واگر هم قبول نمائیم لازم می‌آید اگرجزءایمان باشد عمل کثیر می باشد چنانکه درآیه است(۱) وحال آنکه چنین نیست زیرا آنچه جزء ایمان فی‌الجمله کردار نیك است یعنی لابشرط الوحده و الکثره ولی مقصود خدا دعوت بندگان به بسیاری از کارهای نیك ویا ستایش بانجام کار آنست چنانچه براین مطلب گواهی میدهد وعده به بهشت وبهره‌مند شدن ازآنست وخدا کردار نیك را به صیغه جمع آورد که دلالت بر بسیار نماید و هرگاه خدا اکتفا بکلمه آمنوا می فرمود شماره بخصوص فهمیده نمیشد زیرا عام‌دلالت برخاص ندارد آنچه گفته شد مانند مطلبی‌است که قاضی بیضاوی در تفسیرآیه «وبشرالذین آمنوا وعملواالصالحات ان لهم جنات» گفته است عطف عمل بر ایمان مرتب است وبرحکم ایشان اشعار دارد وسبب استحقاق‌این‌دو بشارت مجموع دوامر ودو وصف باشد «پایان» چرا گفتیم جزء کردار لابشرط وحدت و کثرت است زیرا مختلف باشد ووقوع جزء بحسب اختلاف احوال مکلفین قدرت وعدم قدرت ایشان تفاوت دارد زیرا باطل است اعتبار وحدت در حق کسی که قدرت بکثرت وهم چنین عکسی از بابت کوتاهی زمان تکلیف بواسطه‌این‌مطلب صاحب کتاب کشاف در تفسیر آیه مذکور گوید که مراد بصالحات در مواهب تکلیف وبرحسب حال مومن جمله کردار درست واستقامت در دین است «پایان» ودر نزد معتزله از جمله بدیهیات است که‌کسی‌که قدرت انجام نمازی را بیشتر داشته باشد وآنرا هم انجام ندهد پس‌نه مومن‌ونه کافراست !!! اگر گوئی‌چگوئید درباره کسی که ایمان آورد واجل مهلت نداد که‌کار نیکی انجام دهد گوئیم که

۱ــ فرمود «عملوا الصالحات» نفرمود «عملوا صالحاً»

«مترجم»

معتزله گویند چنین شخصی بعرف شرع مومن نیست گرچه احتمال دارد در اخوت رستگار باشد چنانکه دربسیاری از این گونه‌موارد گفته‌اند وبر روشی که نوشتیم در سخنهای معتزله نتوان ایراد گرفت چنانکه خدا فرماید **واما من آمن وعمل صالحا** تا آخر آیه

زیرا قوت آیات مقید بوحدت یا کثرت است و کلمه صالحا تنوین او ممکن است از کمی وزیادی را دربر دارد وروی هم رفته رد صاحب کتاب نواقض از بین میرود وخوب دقیق شوید وباین آشکاری که گفتم خالی ازدقت نخواهد بود.

ولی آیه پنجم وششم وهفتم وارد است درصورتیکه شرط باشد ودر صدق مشتق بقای معنی ومبدء واین هردو ممنوع خواهد بود زیرا جایز است تلبس بظلم وعدم هجرت ومقاتلت بعداز ازبین رفتن ایمان باشد بنابراین مومن براعتبار گذشته درست باشد سوم میشود گفت‌جواب پیغمبر به جبرئیل از راه خلاصه مطلب باشد براینکه اعتماد بعلم جبرئیل واحاطه او داشت وبشنیدن اقرار پیغمبروظهور عصمتش وچهارم که گفت اگر اطاعت جزء ایمان باشد به بعضی از انبیاء انتقادمیشود گرفت که کسی که گناه کوچك وا بر پیغامبران جایز داند در نزدش گناه کوچك مخل ایمان نباشد.

تایید مطلب را می کند چه سخن در ایمان رهاننده ومنجی‌است و کار کوچك موجب هلاکت نشود.

پنجم مذهب سنت وجماعت را قبول نمودن عیب است زیرا اگرتصدیق قلبی درایمان کافی باشد ازکسی که تصدیق کلی قلبی در اونیست سلب ایمان‌نباید بشود تالی باطل هم چنین مقدمه‌هم.

بعبارت دیگر تصدیق یقینی باکفر جمع نشود ولی درگفتار خداوند که می فرماید **وجحدوا استیقنتها انفسهم** جمع‌شده زیرا ازجهت کافران تصدیق قلبی‌را ثابت نمود واگر ایمان تنها تصدیق قلبی بود لازمه‌اش این است‌که کفر با ایمان جمع شود با آنکه شکی نیست که کفر وایمان تضادند واگر گوئی ازجهت نبودن شرط است که تلفظ بشهادتین باشد زیرا دراین جا دو امر است یکی تلفظودیگری تصدیق قلبی وبرای آنکس که یکی از آن دو را دارا است قرآن ایمان را در او نمیداند.

بنابراین حکم نمودن شرط غیراز اینها ترجیح بلامرجح می‌باشد. ششم آنچه گفته است که اسلام وایمان بحسب مفهوم‌یگانگی دارند صلاحیت چنین‌سخن‌راندارد بشهادت قاضی بیضاوی شافعی که درتفسیر خود استدلال بآیه مزبور نموده که هر

دینی مغایرت با اسلام داشته باشد نفی کرده وشاید دیانت‌هم از راه کردار باشد و هفتم آنچه‌را گفته است رد شده چه قاضی در تفسیر خود گفته که‌در روش آیه‌لطف است بمفر اینکه آنچه برایشان صادر شده ایمان‌بود ومنت گذاردند وخداوند‌پس‌از آن نفی ایمان نمود وبجایش اسلام گذارد و فرمود برتو منت میگذارند که‌درحقیقت اسلام است وسزاوار نیست‌که منت برخدا گذارند‌بلکه اگر دعوی ایشان‌درست‌باشد از راه ایمان پس بر خداست که بهدایت ایمان منت گذارد نه آنکه مردم بخدا منت گذارند.

وهشتم درتفسیر قالت‌الاعراب گفته« که مراد نگاهداری نفس و رستگاری است » چنین‌نیست زیرالازم‌است‌که اعراب مذکور منافق باشند با آنکه‌چنین نبود

نهم گفته است (باتفاق اهل سنت وجماعت) از محل نزاع بیرون وشاهد در غیر محل خود است چه بحث دریگانگی اسلام وایمان وبا عدم اتحاد آنها است جمهور علما در کتابهای خود استدلال نمودند بر اتحاد بگواهی آیه مذکور

سید شریف جرجانی در کتاب شرح مواقف بر این گفته ایراد نموده که استثناء دراین آیه دلالت بر مصداق ایمان واسلام دارد نه یگانگی چه مفهومات مختلف بریك ذات مصداق مینماید مولف کتاب نقض‌الروافض سخن سید شریف را تحریف نموده تا از دوجهت فرار کند.

اول بر فرقه اهل سنت ایراد وارد میشود که خود ازجرگه‌آنان‌وازیاوران اهل جماعت می‌باشد دوم فرار از ایرادیکه بجدش سید شریف وارد است و اگر سخن سید شریف را بیان مینمود استدلال بر تشیع سید ثابت میشد وآنگاه ناچار بود که ازجدش بیزاری جوید واینهم ناگواربود !!

دهم آنچه را که شیعیان درباره ایمان و اسلام میگویند مولف کتاب نقض الروافض تعجب نموده وچنین معتقداتی را تازه پنداشته‌است . باآنکه شیعیان تعریفی که از ایمان مینمایند همان معنی را اهل سنت از ابو حنیفه حکایت کرده‌اندچنانکه شارح جدید این مطلب را تصریح نموده است.

مولف کتاب نقض بی خوابیها کشید تا مذهب شافعی را کنارگذارده و حنفی شد و چگونه کوتاهی کرده ونسبت بدعت وتازگی را در تعریف ایمان به‌شیعیان داده است وگذشته از اینها کفران نعمت نموده وقضاوتی که خاندان عثمانی ببرکت تبدیل مذهب باو دادند و دیگر آنکه‌عاق پدران علوی وسید خودشد وکفران‌دولت صفویه نمود واکنون در دیار حنفی بسر می برد وخیال دارد که آراء باطله خودرا در آنجا انتشار دهد ومصلحت آن نیست که دیگر باره کفران نعمت نموده وخودرا

به هلاکت کشانند !!!

یازدهم که گفت ایمان در پیش همه امامیه چنانست که گفته شد. این سخن را مولف کتاب نواقض درست نیست چه بعضی از شیعیان مانند شیخ مفیـد مثل پیشنیان اهل سنت ایمان را اعتقاد بقلب واقرار بزبان و کردار بارکان دانند جمعی گفته‌اند ایمان باور قلبی بانچه از حضرت پیغمبر ص آمده از گفتار و کردار و زبان آنرا بروز میدهد می باشد وسایر عبادت ها میوه‌ها وتاکیدات آن بشمار میرود چنانکه محقق طوسی در رساله های فصول واوصاف‌الاشراف خود وشهید ثانی در رساله شرح‌الفیه‌اش معانی ایمان را روشن ساخته‌اند.

دوازدهم گفت که بسیاری از شیعه امامیه گویند بجز مومن دیگران برای همیشه درآتش خواهند بود برفرض آنکه آیات قرآنی هم این نظریه‌را باطل‌ندانند وهم چنین باور نداریم چیزی که مستلزم آتش همیشگی باشد تا بگوئیم بسیاری از مسلمانان درآتش باشند زیرا بسیاری از کافران از جرگه مسلمانان هستند و کسی هم نگفته که اینها باطل است

آنچه مولف کتاب نواقض گفت تنها بعید بودن آنرا یاد آور شده و گفت اگر شیعیان درصدر اول اسلام چنین سخنانی میگفتند مجازات میشدند از کجامعلوم که این سخنان‌را نگفته باشند

این گونه ایرادات برشیعیان مانند تیر درتاریکی انداختن است. هرگاه قبول نمائیم مراد بصدر اول در زمان حضرت پیغمبر است از کجا چنین‌سخنانی نگفته‌باشند واگر مقصود زمان خلفا باشد بدیهی است قضاوت گفتار و کردارشان با هوشمندان خواهد بود !!

سیزدهم که گفت حضرت رسول ص از هیچکس درخواست ایمان ننمود !!! چنین نیست چه بروایت صحیح ثابت‌شد که از حضرت پیغمبر روایت نموده اند که هرکس بمیرد وامام زمان خود را نشناسد بمرك جاهلیت خواهد مرد!! و ازابوبکر که تمسك نمود خلافت را که امام از قریش باشد واین‌روایت درنزد خودشان‌ثابت بود که از گفتار حضرت پیغمبر ص روایت کنند که خلافت بعدازمن سی‌سال خواهد بود کافی است ولو باجمال درتحقیق آن مطالبه نمود نهایت‌الامر درزمان‌خودش حضرت ص دوطلب بقیه قرین نگردانید چه برگزیدن امام درآن زمان واجب ولازم نبود ومعرفت درآن هنگام هم بر امام نبود وبازهم مانند آن بر پیشینیات اهل سنت وارد است که قائل بودند تمام کردار جزء ایمان میباشد چه کردار پنجگانه نماز زکوة - روزه - حج - جهاد درآغاز بعثت حضرت رسول ص وجوب آنها اتفاق نیفتاد

وحتی ابوالحسن بصری وجماعتی گفتند که در مدینه نماز پنجگانه واجب شد پس لازم شد که اول بعثت از کسی ایمان درخواست نکرده باشد زیرا در آن روز ها ایمان تکلیف نشده بود ودر آغاز بعثت برخی از کار ها واجب نبود در مقام معارضه این پاسخ کافی است بدیهی است که شهادتین به تنهائی کافی نیست مگر با ملتزم شدن بحکم کتاب وسنت واعتقاد بآنچه که درآنها است وحضرت محمد ص جز انجام آن تکالیف از مشرکان کافر چیزی قبول نفرمود هنگامی هردو معنی خواسته شده مومن بلکه مسلمان هم نیست چنانکه غلاة و خوارج چون شهادت ادا کردند از فرق مسلمان می باشند بنابراین اینان ازکافرانند که کارها وعقاید آنان آشکار است ومنکر ضرورت دین هستند!! چگونه چنین نباشد که ازشرایط ایمان واسلام اعتراف بمعاد خواهد بود گرچه چنین کسیکه شهادتین را اعتراف کند و معاد باشد کافر خواهد بود واز حضرت امام رضا ع روایت شده هر آنکسیکه بشهادتین اعتراف نماید معاد را تایید میکند وازطریق ما ازحضرت امام رضا ع روایت‌شده که فرمود هر کس کلمه لااله الاالله بگوید وارد بهشت‌میشود وحضرت اندکی خاموش شد وبعد فرمود بشرایطی که من از جمله شرایط میباشم

واز طریق عامه اهل سنت حدیث قهقرائی است که یاد آور میشویم بدیهی است که شیعه شهادتین وشرائط آنرا منکر نیست یاد آوری مینمائیم که روایت ابن مغازلی مرفوعه بسوی ابن‌عباس است که گفت در خدمت حضرت محمد ص بودم که ناگهان حضرت علی بن ابی طالب ع خشمناك وارد شد رسول خدا فرمودای علی ترا چه میشود حضرت علی ع گفت پسر عموهایت آزارم میدهند وحضرت پیغمبر ص برافروخت ورفت وفرمود ای گروه مردم هر که علی ع را آزار رساند مرا آزار رسانیده از لحاظ ایمان علی از شما اول است وبا وفاتر از شماست ودر راه خدا بعهد خود وفا نمود وهر کس علی را آزار رساندرروز جزاء یهودی ویانصرانی مبعوث خواهد شد وجابر به حضرت محمد ص عرض کرد انا اشهدان‌لااله‌الاالله و انك رسول‌الله حضرت ص فرمود ای جابراینها کلمه‌ایست که با آن خون خود را نگاهداری می کنید تا جزیه ندهید وباز هم روایت شده که فقیه شافعی ازحضرت محمد ص نقل نمود که فرمودند بعلی ع هرگاه‌تونبودی بعدازمن مومن شناخته‌نمیشد وچهاردهم که گفت تبدیل ایمان لازم نیست گوئیم که اقرار بامامت‌درزمان‌حضرت رسول ص واو اجمالا ثابت شده ودربعضی از زمان به شخص معینی محقق میشود بنابراین تبدیل ایمانی نشده است

بازهم مانند اینگونه ایرادات برپیشینیان سنت و جماعت وارد میشود چه

گفته‌اند که ایمان مرکب از تصدیق و کردار میباشد وازطرفی هم در آغاز بعثت اسلام از خداوند وجوب آن بر مکلفان نبوده بلکه تدریجا واجب شد چه درهنگام وجوب نماز تصدیق بکردار نماز از ایمان باشد.

وهرگاه گوئید تبدیل ایمان حسب ترکیب های تازه بتازه از برای یك نفر شرط های ایمان زیادتر میگردد این گونه سخنان زورگوئی آشکاری است

(تحقیق ایمان کامل)

در باره صاحب ایمان کامل تحقیق چند مقدمه لازم است.

(فرقه ناجیه کدامند ؟)

در حدیث درازی که حافظ محمدبن موسی شیرازی از دوازده کتاب تفسیر بیرون آورده ودر کتاب خود روایت نمود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله خطاب بحضرت علی ع فرمود که ای ابوالحسن امت حضرت موسی ع بهفتاد فرقه پراکنده شدند ویك فرقه از آنان رستگار شد و بقیه درآتش خواهند بود و امت حضرت عیسی ع بهفتاد ودو فرقه جدا شدند ویك فرقه از آنان رستگار وبقیه درآتش خواهند بود.

وامت من هفتاد وسه فرقه خواهندشدیك فرقه رستگار وبقیه درآتش خواهندبود

عرض کردم ای رسول‌خدا رستگاران کیانند ؟! حضرت ص فرمودند آنانیکه به پیوندند بچیزی که تو ودوستانت برآن هستند ودربرخی از روایات است که امت من بهفتاد وسه فرقه خواهند شد همه درآتش هستند مگر یك فرقه و آن فرقه‌ایست که پیروی ازوصی من حضرت علی ع بنمایند.

از جمهور مروی‌است‌بجای (پیروی از وصی من) (کسانی هستند که بروش اصحاب من میباشند) روایت شده باز هم نتیجه یکی است زیرا مراد باصحاب‌در روایت اهل سنت گفته شده ۱ـ یا تمام اصحاب هستند ۲ـ یا ازراه یك یك آنان ۳ ـ یا برخی مبهم ٤ـ یا بعضی مبین برسبیل اجمال ذکر شده است اولی نیست زیرا معنی عبارت حدیث این میشود که هرکه پیرو امری نماید که جامعه بر آن اتفاق دارند تنها آنان رستگارند نه دیگران اینها معنی اجماع است وچنین معنای مدخلیتی ندارد که فرقه رستگار حتما اهل‌سنت باشند واین دلیل بردرستی اجماع وحجیت آنست گفتگو وخلافی درآن نیست کجا را بکجازده‌اند؟ !!

هرگاه گوئید پیروی از اجماع مخصوص به سنت است نه بدیگران اینهم زورگوئی است چه بعداز اثبات اجماع هیچیك از مسلمانان‌درآن خلاف ننموده‌اند ودیگر آنکه هرگاه کسی پیرو برخی از اصحاب‌شد وترك دیگران‌را نمودچنین

شخصی رستگار نخواهدبود ؟! این روش خلاف بعضی از اهل سنت و جماعت می باشد که میگویند گفتار خلفاء سه‌گانه حجت میباشد ولازمه‌اش این است که‌اگر خلافت ابوبکر را معتقد شد از مردم رستگار نیست چه عموم اصحاب اتفاق بر خلافت ابوبکر ننمودندو برخی از برگزیدگان اصحاب مانند حضرت علی ع وسایر خاندان بنی هاشم وابوذرومسلمان وعمارومقدادوسعدبن عباده ودیگران باابوبکر بیعت ننمودند وراویان اهل‌سنت وجماعت وشیعیان این معنی را تصریح نموده‌اند

اتفاق برخی دون دسته دیگر هم حجت نیست واین گونه پیروان از جرگه رستگاران بیروننند از راه یك یك آنان‌هم نیست وگرنه متابعت واطاعت محال بود که لازم میشد تاخیر بیان از وقت حاجت شده باشد !!

برخی مبهم یا بعضی باجمال معین شده باشد اینهم نیست که اراده شود هر بعضی را که‌بخواهد چنانچه حدیثی براین معنی دلالت‌میکنند که اهل‌سنت‌ازحضرت رسول‌ص روایت می کنند که حضرت فرمود یاران من مانند ستارگانند بهر کدام پیروی نمودید رستگاری را قبول نمودید بعدها درباره این حدیث گفتگومیکنیم بر فرض آنکه حدیث مزبور را باور نمائیم ناچار گفتار برخی از اصحاب نادان وفاسق را پیروی نموده وترك سخنان بعضی از پرهیزکاران ودرستکاران راکه ازمردم رستگاری بودند نموده‌ایم بطلان این سخنان بدیهی‌است چه کسی که‌پیرو کشندگان عثمان شد و عثمان را یاری نه‌نمود بر حق باشد و کسیکه‌پیرو طلحه وزبیر ومعاویه شد بر حضرت امیرالمومنین علی ع خروج نموده وستم بر او روا داشت برحق باشد واز هر دوطرف کشته شدگان در بهشت باشند وهرگاه کسی نیمروزی با معاویه جنك نمود ونیمروزدیگر را باعلی ع باید درهر دوحال‌برحق وهدایت باشد؟! بدیهی‌است باتفاق‌همه این ها باطل است. از تمام اینهاقسمت‌چهارم که بعضی معینی را باید پیروی نمود ناچار آن بعض متصف بمزایا دانش وسخن باید باشند تا پیروی از آن‌راه رستگاری شود ودرجه های انسانی زیادتر گردد واگر اصحاب پیغمبر ص برابر یکدیگر باشند ترجیح بدون برتری خواهد بودو تنها حضرت‌امیرالمومنین‌علی ع وفرزندان پـاکش ما بین تمام هم‌نشین‌های‌حضرت محمدص دارای صفات برجسته می‌باشند وشکی‌نیست که هر که پیرو خاندان‌علی مردم رستگار خواهد بود بنابراین فرقه ناجیه دسته‌ای از مسلمانانند که در عقاید اسلامی پیروی از حضرت امیرالمومنین علی ع مینمایند(۱)

---

۱ ــ فرقه ناجیه کسانی هستند که در کردارو گفتار واعتقاد مانندحضرت‌محمد باشند واینهم در پیروان حضرت علی‌بن ابی‌طالب ع موجوداست « مترجم »

از فرمایش حضرت رسول ص‌ا تبادری که بوحدت دلالت‌میکند تنها وحدت نوعی حقیقی است که درتحت او دونوع یاانواع دوصنف یا اصنافی رامشتمل نباشد میگوئیم که این سخن بچند راه مورد نظر است

نخست احادیث واخباری که اشعری بر آن تمسك نموده تا مذهب خود را اثبات کند بسیاری از آن اخبار دروغ و از موضوعات است و در زمان بنی‌امیه خبرهائی پدید آمد تا آثار حضرت محمد ص‌ا و خاندانش را ازمیان بردارند

«قیاس باطل است»

گذشته از اینها از سایرفرقه های اسلامی کسی را! مانند ابوحنیفه‌ویارانش پیدا نخواهی نمود که بسیاری از خبر ها را دور ریزند واندکی را باورنمایند نتیجه اینکه ابوحنیفه از جرگه رستگاران نباشد !! اگرگوئید ابوحنیفه اخباری که مخالف قیاس بود ترك کرد با آنکه قیاس اصلی از اصول دین میباشد ! گوئیم آیا حضرت پیامبر ص‌ا آشنا بقیاس بوده وحجت قیاس را اعتراف داشت یا نه ؟! هرگاه اعتراف‌به حجةقیاس نداشت پس‌قیاس را ارزشی نیست باید دورش‌انداخت وهرگاه قیاس درعصر بنی ص‌ا بود چگونه برخلاف قیاس حکم می‌فرمودند ؟؟! و چگونه سنت ابوحنیفه برخلاف اصل دیانت‌بود؟!

دوم گفته‌اید که اشعری از ظاهرنص تجاوز نمی کند گوئیم این عدم‌تجاوز موافق با عقل یا برخلاف آنست

این روش ازسنت حضرت پیغمبر بیرون است واز راه ورسم خردمندان‌دور باشد !! چگونه میشود که حکم عقل قطعی مخالف ظاهر باشد آنگاه همان ظاهر را انجام داد.

وهرگاه تصمیم گیرد که باعدم مخالفت عقل از ظاهر روایت یا کتاب‌تجاوز نکند بدیهی است اختصاصی باشعری ندارد.

سوم شیعیان را سرزنش کنند که چرا پیرو خاندان حضرت علی می‌باشند وچرا عصمت را درباره امامان خود معتقدند گویم اینها سرزنش نیست بلکه بر خلاف این عقاید درآخرت مورد سرزنش میباشد.

چهارم مقصود مخالفت علامه وخواجه نصیر دراموریست که درایمان و کفر مدخلیت‌داشته باشد وسائلی که اشعریان برآن تنهارفته ومخالف سایر فرقه‌هستند

چنانکه معلوم میشود باتفاق همه مدخلیتی در ایمان و کفر ندارد. بر خلاف منفردات امامیه مسئله امامت‌را که‌در کفر وایمان دخالت دارد شاهد سخن‌دانشمندان همان بود که گفتیم.

«مسئله امامت و خواجه نصیرالدین طوسی»

محقق طوسی در بعضی از تصنیف های خود یاد آور شد که تمام مذهب ها را تفتیش نموده و آشنا براصول وفروع آنها شدم وبجز مذهب امامیه سایرین‌را در اصول معتبره ایمان مشترك دیدم گرچه اختلافاتی درامور دارند که بود ونبود آن در نزد ایمان برابر است بنابراین بدست آوردم طایفهٔ که دراصول کلی‌مخالف آنان هستند پس اگر فرقه‌ای رستگار شوند باید همه‌آنان ناجی شوند وآنهم‌فرقه شیعه امامیه است

گذشته از مسئله امامت از مسائلی که فاضل دوانی ذکر نموده که مدخلیتی درایمان و کفر ندارد دلیلی است که صاحب کتاب مواقف آورده که‌مسائلی که اهل قبله درآن اختلاف نموده‌اند مانند اینکه خدا دانا بعلم است یا اینکه ایجاد کردار بنده را می‌نماید که بعضی ازبعض دیگر جدا شوند اینها ازاعتقادات اشعریان‌نیست ولی شیعه دوازده امامی بر آنها عقیده‌دارد.

پس سه نوع پیدا مینماید ومعلوم‌شد که‌حد شی که حکایت کنند درعقاید عضدی بآن دلیل آورده‌اند که اهل سنت رستگارند به زبانشان تمام شده نه به‌نفع‌آنانست

دیگر آنکه دلیلی نیست که اهل سنت وجماعت بهمان روش حضرت محمد می باشند چه همه فرقه ها این ادعا را دارند وخود را فرقه ناجیه پندارند «**کل حزب بمالدیهم فرحون**» بنا براین هر که گوید که فرقه ناجیه‌اهل‌سنت است ناچار دلیلی خواهد آورد که طریقه اهل سنت ومعتقدات آنان موافق‌روش خدا و رسول خواهد بود وخوب میدانید' که حدیث مزبور دلیل بیکی ازدلالات‌مدعی‌نیست وهر گاه سخنان دانشمندان اهل سنت را گواه آورند بقول طلاب مصادره برمطلوب خواهد بود

فاضل دوانی در شرح عقاید عضدیه گوید در تقریب استدلال روش حدیث گویا است که فرقه ناجیه آنانی هستند که اعتقاد کنند بچیزهائی که از حضرت محمد ص‌ع ویارانش روایت شده واین هم با اشعریان درست‌آید که درعقیده خود ازحدیث درستی که از حضرت محمد ص‌ع ویارانش روایت شده پیروی مینمایندواز ظاهر آن حدیث ها هم بیرون نرفته مگر از ناچاری ومانند معتزله به‌عقل پیروی نمی کنند !!!

وبجز اصحاب حضرت محمد ص‌ع بدیگری پیرو امامان خود بوده و معتقد به عصمت آنان می‌باشند.

این مطهر حلی در برخی از تصنیفات خود گوید با استاد خواجه نصیرالدین طوسی(۱) درباره حدیث بحث نمودم که مراد از فرقه ناجیه کیست رای چنین قرار گرفت که فرقه ناجیه با سایر فرقه ها باید مخالفت داشته باشد و فرق با یکدیگر اختلاف زیادی ندارند تنها شیعیان بافرقه های دیگر اختلاف دارند و سایر فرق در بسیاری از اصول باهم نزدیك هستند !!

درجواب گفتم شیعه دراصول با معتزله موافقند ومخالفتی با بسیاری از اصول آنان ندارند مگر در اندك مسائلی و بسیاری از آن مسئله ها به فروغ شبیه ترند تا باصول دین بلکه اشعریان در مخالفت بسیار سزاوارتر از سایر فرقند چه اصول دین اشعریان با اصول دین بسیاری از مسلمانان تفاوت دارد و در مسئله ها بادیگر فرق موافقتی ندارند مانند مسئله کسب. آیاخدا دیده میشود؟ یا آنکه جسم نیست ومنزه از جهت است بلکه تجویز نمایند دیدن هر موجودی از جواهر واعراض را تاآنجا اشعریان روادارند که هرگاه کوری درچین بوده باشد میتواند بارگاهی را دراندلس مشاهده کند چه ممکن ها در آغاز همه از خداست صفات خدا عین ذات نیست ونه غیر او و بسیاری از مسائل دیگر که مخالفانشان خورده گرفته و سرزنش اشعریان نمودند و کتابهای آنان این گونه مطالب را دربر دارد که آیا خدا دیده میشود ومانند این سخنان درحقیقت اسلام زشت نیست (بپایان) گذشته از اینها هرگاه بگوئیم که این امور ازامور معتبری درایمان و کفرباشدمیگوئیم توافق امامیه دربسیاری از اصول با معتزله دروغ آشکار است بلکه برعکس آن درست است که امامیه مخالف معتزله می باشند مانند مسائلی ازمبدء ابطال ونفس احوال وتفویض وشباهت خدا وبسیاری دیگر از این گونه سخنان و در بسیاری دیگر ازمسائل معاد مانند نفی احباط وتکفیر واثبات واثبات عذاب صاحب گناه کبیره که مومن باشد عفو جایز است وخدا دوست دارد امر بمعروف ونهی از منکر بهشت و دوزخ اکنون موجودند یانه ؟! اثبات عصمت تام بر تمام پیامبران که آیا بر فرشتگان برتری دارند یا نه ؟! ومانند آنها

پنجم گفت که مسئله امامت بفروع شبیه تر است .!!! چنین سخنی به زور گوئی شبیه باشد وشگفت تر آنکه گفته‌اند در باره امام جستجو لازم نیست تاحق را خواستار شود بلکه درامامت تقلید کافی است بنا براین به گمان خود مخالف

۱ــ برساله شرح احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی بقلم نگارنده این سطور در شماره های مسلسل سال هیجدهم مجله ماهیانه ارمغان چاپ تهران مراجعه شود «مرتضی»

را کافر ندانسته فاسق می پندارند واین نظریه را اهل سنت وجماعت ملتزم شدند تا چیزی که پیش خود درست نموده اند فراهم شود براینکه ثبوت امامت باختیار است نه بنص واعتبار.

تا آنکه بفساد خلافت وحقوق امامان را نمودند واحادیثی که درنزدآنان منسوب به حضرت رسول ص است متوجه نشدند وتا نقض نمودند که خلافت از شاخه است وتقلید آن جایز باشد ازطرفی هم اهل سنت وجماعت تصریح دارند که حقوق نبوت از نگاهداری اسلام خواهد بود.

ونگاهداری شرع ونصب درفش اسلامی واعلام جهاد باکافران وسرکشان و دادخواهی از ستمدیدگان و نفوذ امر بمعروف و نهی از منکر از توابع منصب نبوت از جهت امامت است زیرا امام خلیفه پیغمبر است بگواهی فرموده خداوند (اطیعوالله واطیعواالرسول واولی الامرمنکم)

بنا براین حضرت علی ع باتفاق همه امام است باصالت نه از راه مقدمه و بعلت دیگر اینکه اهل سنت وجماعت مانند حمیدی درجمع بین صحیحین از پیغمبر روایت نمود که هر که بمیرد وامام زمان خود را نشناسد بنادانی مرده‌است این نص صراحت دارد که‌امامت ازاصول‌می‌باشد زیرا بدیهی است که‌آنکس‌درفروع احکام اسلام نادان باشد نادان مرده وسرزنشی بدیانت نمی‌تواند نماید ومراد از امام زمان چنانکه معتقد شدند قرآن نیست چه اگر مقصود قرآن بود واجب بود که همه مردم آنرا بیاموزند وحضرت محمد ص نسبت بزمان داد وفرمود (امام زمان) واین اضافه دلیل است که اختصاص مردم هرعصری امامی را بشناسند و اعتراف بوی کنند واگر گوئید که امام زمان تمام قرآن یا فاتحةالکتاب است دراین تخصیص فایده‌ای نیست واین‌گونه تاویلات باحدیث درست نیاید !!!

(نظریه مولف کتاب موافف وشرح آن) مولف کتاب مواقف وشرح آن دلیل آوردند که امامت از فروع است وبرجامعه واجب است که‌امامی رامنصوب گردانند بدو دلیل سمعی نخست درصدر اول اسلام که بعداز وفات‌حضرت محمد مسلمانان تواتر واجماع نمودند که هیچگاه از امام خالی نباید باشدحتی‌ابوبکر گفت محمد ص از دنیا رفت ناچار کسی باید جانشین وی.شود و کارها را اداره نماید همه مسلمانان سخن ابوبکر را باور نمودند وچیز های مهمی رامانند دفن و کفن پیغمبر ص وسوگواری وتسلیت بخاندان نبوت را ترک نمودند و این روش همیشه بوده وخواهدبود که امامی‌را اختیار می کنند که‌پیرو او باشند.

دوم در برگزیدن امام گمان زیان را از بین می‌برد و اجماعا امام واجب

است ومیدانیم که بدیهی است مقصود شارع از شریعت خود مصلحت است که از راه معاد بمردم برسد (پایان)

گویم که دراین سخنان نظری است گفت که برگزیدن امام برامت واجب است این رامصادره بر مطلوب طلبه هاگویند زیرا وجوب برگزیدن امت اسلامی فرعی از فروع میشود چه وجوب سمعی بر کتاب وسنت و اجماع انحصار دارد حقیقت را باعتراف مخالفان زود روشن میسازیم ولی گفته او که ممکن نیست زمانی از امام خالی باشد این سخن عمومیت دارد که برگزیدن امام از خدا و رسول باشد یامردم انتخاب نمایند بدیهی است عام دلالت برخاص ندارد. بنابراین آنچه را که اهل سنت میخواهند از این سخنان ثابت نمیشود واجماعی که میگویند رد خودشان می باشد نه آنکه بهره از اجماع برند !! چه بسیاری از زمان هارا دیدیم که امام آنان جامع شرایط معتبری درنزد خودشان نبود چه کمتر اتفاق افتاده که درنزد اهل سنت امام قرشی داشته باشند گذشته از اینها اجتهاد وعدالت هم مورد گفتگوی آنان است وهرگاه گوئید مانند آنان در هر زمانی امامی در یکی از نقاطمجهول میباشد این دعوی هم زورگوئی است !! وگفت که تمام مردم بگفتار ابوبکر مبادرت نمودند باتفاق همه مردم آنان تمام جمعیت نبودند

این گونه اتفاق نبوده چه دلیل برزبان همه مردم بود با اینکه ممکن بود که مردم درجستجوی امامی بودند که از خداوند وحضرت محمدص برگزیده شده بودند وگفت که دسته‌ای از ایشان چیزهائی را دست برداشتند گوئیم که ترك آنها ستمکاری ونادانی وبی دینی بود نه دانائی ودادگری رراستگوئی واین گفتارشان آنچه را میخواهند نمیرساند.

چه احتمالی میدهند که شیعیان برکار زشت وگناهکاری آنان دلیل آورند بلکه شیعیان بگویند آنانیکه دفن و کفن پیغمبر ص را ترك نمودند کافر بودند و آخرت را بدنیا فروختند چه اهل سنت از پیغمبر روایت نمودند که هر کس ر آمرزیده‌ای نماز گذارد خدا از گناهانش خواهد گذشت.

راستی اگر حضرت محمدص وآنچه را که آورده باور داشتند این گونه خوش بختی ها وآمرزش بزرك را کنار نمیگذاشتند با اینکه در این دو روزه مصلحت ومشورت امور دنیائی ودیانت فوت نمیشدوهرگاه برای آنان ایمان وپیروائی بود چند روزی برای نماز وتسلیت خاندان نبوت ص صبر نموده وخانواده حضرت محمد ص را در مشورت دخالت میدادند؟!!

حضرت امیرالمومنین‌علی ع چگونه‌درشورای بود با آنکه‌مشورت کنندگان غایب بودند وگفت که در برگزیدن امام گمان زیانی از بین رفت گوئیم گمان زیان بلکه یقین بود چه زیان بر اختیار امام بعداز پیغمبر و در برخی از اوقات قطعی است.

وگفت که میدانیم مقصود شارع از شریعت خود مصلحت بمردم است‌این‌سخن دلیل مقصودشان نیست چه اعتراضی‌است که کردار خدا باغراضی علت‌ها داردزیرا تفاوتی مابین غرض ومقصود نیست و گفتن اینکه مقصود ازغرض خداوند را درکارها موجبی ندارد زورگوئی آشکار است

« اشعریان چه گویند »

ششم گفتارش درمخالفت اشعریان با معتزله مرام ویرا نمیرساند ولی درمسئله کسب ریشه اش از جهمیة جهنم بن صفوان که از معتزله بود ریشه گرفت‌ومعتقدشد تمام چیز ها را خدا انجام میدهد ؛ ونیروئی از بنده درکار هانیست ومتاخران آنان مانند نجاریه وضراریه دیدند که این‌گونه سخنان زشت‌است و فائده تکلیف ها و وعده ها ووعید ها ازبین میرود مثبت شدند در رد آن باضافه مسئله کسب و قدرت غیر موثری راوشیخ اشعری تابع‌آنان شد وگمان نمود که مذهبی است که بامذهب جهمیه تفاوت دارد وبعدهاروشن میسازیم که این اضافه تاثیری درزشتی این‌سخنان ندارد وخلاصه اشعری در این مسئله یا جهمی است یا نجاری‌وضراری روی‌هم رفته از اعتزال بیرون نخواهد بود ولی در بحث رویت متاخران از محققین اشعریان بر انتقاد خودداری نمودند تا مبادا سخن زوری گویند وگفتار معتزله را باور نمودند بالاخره از پا فشاری پیشنیان که در سالیان دراز محل ستیزه آنان معلوم‌نبود عذر خواهی نمودند وگفتند که ستیزگی با معتزله لفظی بود وهم چنین در کلام خدا زشت وزیبای عقلی فخرالدین رازی وحنفیه وماتریدیه وبسیاری از محققان اشاعره رفته‌اند بدون آنکه ایشان بگویند گفتگوی آنان لفظی است ولی گفتار او بدیدن اعراض وصدائی گویا سخنان زیادی او باشد ومربوط باصول عقاید اسلامی نداشته وفائده‌ای دریاد آوری آنها نیست بدانید که این مسئله های زشت که اشعری بآن یکتا است بنیانش مقدمات مشکل ودشواری نیست تا گفته‌شود که شیخ اشعری با دقت نظر وتمرین فنون عقلی ونقلی آنها را آگاه شده است زیرادرنزد خودشان بتواتر آشکار شد که اشعری ارزش این گونه سخنان را نداشت و از دانشمندانی نبود که بر قانون حد و برهان آشنا باشد بلکه تنها مخالفت با معتزله این راه

بیموده ودوست داشت که درسخن یکتا باشد تا بر نادانان ریاست کند ! ! !

« فخرالدین رازی پیرو اشعری است »

بهمین جهت حکیم شمس‌الدین سهروردی فخر رازی را که پیرو مذهب اشعری شده بود هوش و شعور امام رازی را نکوهش کرده و اشعری بودن فخر را دلیل بر کوتاهی کمال وپائین تر از مرتبه حکیمان میدانست و شیخ شهاب‌الدین شگفت تر ازهمه کتابهای بسیاری را درحکمت تالیف نمود وگمان کرد که از دانشمندان ممتازی بوده که بآخرین مطلب ها رسیده است با آنکه بآن‌مراتب نرسیده بلکه کمتر ازآن هم نرسید تا بازگشت بمذهب اشعری نمود ونداننست که کدام یک از دوطرف بلند پایه تر است چه از حکمت بحثی و ذوقی بیگانه بود و نمیدانست ترتب حدود ونه اقامه نمودن برهان را بلکه شیخ بینوا وسرگردان درمذهب‌های نادانان بود.

مرا گمان آن بودکه شیخ سهروردی در مقام‌عصبانیت ولجاجت نقض مذهب شیخ اشعری رانمود تا اینکه به رساله سید معین‌الدین اشعری شافعی ایجی صاحب کتاب تفسیر مطلع شدم که درآن کتاب در مقام‌سرزنش گفتار شیخ سهروردی را تصدیق نمود وگفت مسائلی که باومنسوب است با صراحت قرآن واحادیث صحاح منافات دارد مانند آنکه گوید کردار خدا بعلت غرض نیست‌زیرا لازم آیدمتاخر شدن خدا از شعورش بمردم باآنکه میدانید علم‌خدا به ممکن ها ازراه صفت‌ذاتیه او است وکردارش توقف داود برصفت پائین تر بنا براین تاثر از کجا است واز شرح جمع‌الجوامع فهمیده میشود که بسیاری از مسائل را که شیخ اشعریان بآن یکتا است از زبان قصد گویان وگویندگان دریافت نموده بود

مقدمه دیگر

آیا صحابی بودن وجوب ایمان وعدالت را لازم‌است یا اینکه حکم بایمان وعدالت و رهائی‌از مجازات آتش و خشم خداوندی تنها با قلب خالص و یقین بمایان فراهم میشود؟

نظر دوم‌درست است زیرا شکی‌نیست که صحابی کسی بود که‌حضرت‌محمد‌ص‌را با ایمان دید وبر اسلام وفات‌کرد اسلام وعدالت‌دو امر اکتسابی است‌نه فطری چه صحابی در بی ایمانی مانند دیگران بودند مگرآنکه ایمان‌را دریافت‌کرده‌باشد با آنکه درعصر حضرت محمد ص منافقان صحابه بودند و درمجلس نبی ص می نشستند وباوی صحبت میداشتندومردم هم آنان‌را صحابه می‌نامیدند وبه دوروئی

مشهور نبودند وظاهرا از دیگران تمایزی نداشتند چنانکه خداوند می‌فرماید.

«ولو نشاء لاریناکهم فلنعرفنهم بسیماهم ولنعرفنهم فی لحن القول» و برفرض که گوئیم تنها صحابی بودن ایمان را ثابت کند ولی ممکن است کـه از بین برود خدا درباره مصاحب موسی ع فرمود

« واتل علیهم نباء الذی آتیناه فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین تا آخر آیه

وعلم بعضی از کتابهای آسمانی واسم اعظم را بیاموخت وبعد کافر شد.

ناچاریم تتبع در احوال و کردار و گفتار صحابه چه درزمان حضرت محمدص و بعداز وفات او نمائیم تا روشن شود کـه کدام یك از صحابه با ایمان باقی ماندند مانند ابوبکر که ازصحابه بود دعوی امامت نمود با آنکه نص کتاب گویا است که امامت حق حضرت علی‌بن ابی طالب ع بود و دیگر آنکه حضرت فاطمه س ع را از ارث محروم داشت با آنکه کتاب خدا صریح است که فاطمه س ع وارث بود وعمر دعوای خلافت نمود با آنکه قباله حضرت زهرا«س» را پاره کرد و دیـگر آنکه گفت دومتعه درزمان پیغمبر ص حلال بود من حرام نمودم و هر کس مرتکب شود مجازاتش مینمایم.

عثمان والی مسلمانان شد ودسته‌ای را بر جامعه اسلامی تسلط داد تا جور و ستم روا داشتند وحکم‌بن عاص راکه‌حضرت محمد ص‌رانده بود چون‌خویشاوندش بود پاس حرمت محمد ص را بجای نیاورد وپناه داده وزاد وتوشه بوی‌داد.

معاویه ستمکار سرکش حریرمی‌پوشید ومیگفت‌حریر را بد نمیدانم‌ابن‌عباس گفت که حضرت محمدص‌فرموده حریر برمرد حرام وبرزن مسلمان حلال‌است‌معاویه گفت عیبی درپوشش آن نمی یابم وابن عباس گفت من باوچه‌گفتم واو بمن‌چه‌گفت چه بسا کارهای زشتی بروز دادند که درکتابها مفصلا نوشته‌اند.

(احادیثی ازعامه در چگونگی احوال صحابه)

روایت کرد محمد بن اسمعیل بخاری که کتابش درست ترین کتابها در نزد اهل سنت است در تفسیر آیه«وکنت علیهم شهیدا مادمت‌فیهم. » گفت شعبه خبر داد مرامغیرة‌بن نعمان که گفت شنیدم ازسعیدبن‌جبیه که او ازابن عباس که گفت‌حضرت محمد ص خطبه خواند وفرمود ای گـروه مردم در روز محشر سروپابرهنه محشور میشوید و بعد فرمود کما بدائنا اول خلق نعیده وعد علینا انا کنافاعلین‌و بعد فرمود آگاه باشید نخستین کسیکه ازشما لباس می‌پوشد حضرت ابراهیم خلیل خواهدبود

آگاه باشید که مردانی ازامت‌من درطرف چپ من قرار می گیرند و گویم‌خداوند اینان از اصحاب من هستند؟! خداوند فرماید آیا نمیدانی که بعدازوفات‌توچه کارهائی که نکردند ؟ !!

آنگاه گویم همان سخن عبد صالح که گفت «و کنت‌علیهم شهیدا مادمت‌فیهم فلما توفیتنی کنت‌انت‌الرقیب علیهم وانت علی کل‌شی شهید» پس گفته‌میشود که اینان از اعقاب خود همیشه بعداز دوری شماهم مرتد بودند ودر صحیح‌مسلم هم همین مضمون روایت شده ولی در صحیح مسلم زیادتی دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود البته به حوض برگردانند مردانی که مصاحب من بودند تا زمانیکه مشاهده کنید که ایشان بسوی من بلند میشوند ویقین پیدا می کنند که درنزد من‌هستند و گویم پروردگارا اینان اصحاب من میباشند گفته میشود مگر نمیدانید که‌بعداز وفات‌تو چه کارها که نکردند ؟! وباز هم در روایت صحیح مسلم است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بعداز من خلفاء بهدایت من هدایت نمی یابند وبه سنت من پیروی نمی کنند ! !!

وزود است که درمیان آنان مردانی باشند که دلشان مانند دل شیطان‌ولی‌در جسم بشری باشند.

حذیفه عرض کردای رسول خدا هرگاه دیدارشان نمودم چکنم‌حضرت‌محمد صلی الله علیه و آله فرمود گوش کن واطاعت نما اگر چه پشت تو را زنند ومال تو راگیرند گوش کن واطاعت نما ! !

این روایت را درمشکات روایت‌نمود ودر جمع بین صحیحین تالیف‌حمیدی‌هم باین مضمون ها روایت شده است.

بعدز اینکه احوال صحابه بااین خصوصیات در اختلال وارتداد است نمیتوانیم بایمان وعدالت هیچیك حکم کنیم مگر آنکه به‌صفت ایمان وعدالت آراسته‌بوده و با آن حال وفات کرده باشند یکی از محققین گفته یقین بعدالت مخصوص کسی است که بر طریق تتبع مشهور باشد که ازحضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله اقتباس ها نموده وغیرازاین هم عادل وغیر عادل با دیگران تفاوتی ندارد فقیه شافعی گفت مقصود علماء از صحابه این بود که تمام آنان عادل باشند.

وتنها صحابی بودن شاهد عدالت ایشان است ودیگر ما را بی‌نیازازجستجو میکند وهرگاه یکی از آنان فاسق بود ازبرای نقش عادل نخواهد بود گروهی عبارت را تبدیل نموده وگفتند صحابه عادل بودند مگر ثابت نمائیم که مانعی در عدالتشان بود نه آنکه عادلی بودند که برخلاف عدالت رفتارشان محال باشد چه عصمت مخصوص پیامبران است.

از ابن حجر عسقلانی تعجب استکه در اول کتاب خود (اصابه) پا فشاری در رد وسرزنش برخی از دانشمندان اهل سنت نموده که چرا عدالترا برای صحابه ثابت ننمودند ومنکر همه شدند با آنکه خود درشرح احوال بسیاری از صحابه چیز هائی که دلیل فسق بودن مانندشراب خواری و کشتن ناحق و کفر گفتن وامثال آنرا یاد آوری نمود وگذشته از اینها کارهای زشتشان راهم تاویل ننمودچه مجال تاویلی هم نداشت چگونه میتوانست عدالت را درباره همه بنویسد با آنکه تمام مفسران حتی بیضاوی در تفسیر این آیه از سوره حجرات « یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق» تا آخر آیه

نوشته است که این آیه در شأن ولیدبن عقبه نازل شد که حضرت او را به بنی مصطلق فرستاد که زکوة بستاند قضا را مابین آنان وولید کدورتی بود و به استقبالش شتافتند ولید گمان کرد که بجنگش آمده‌اند برگشت و بخدمت حضرت محمد صا عرض کرد که همه مرتد شده وزکوة ندادند وپیغمبر تصمیم گرفت نبرد کند بلکه گفته شد که خالد را بسوی ایشان فرستاد خالد دید همه آنان نماز گذار وشب زنده دار بودند وزکوة خود را بخالد دادند وخالد برگشت (پایان)

عثمان ولیدرا حاکم عراق نمود ودرحال مستی درکوفه نماز صبح گذارد و گفت برای شما زیاد میخوانم ازترس سرزنش مردم ناچار ولید را معزول نمود این خلاصه‌ای بود از تفسیر کشاف صاحب روضه‌الاحباب نوشت که «سبب معزولی این بود که شراب خواری ولید بر سر زبانها افتاد وچنانکه گفته‌اند عاشقی ومستی و دیوانگی را درمردم نتوان نهفت !! وکوس رسوائی ولید را برسر بازارها نواختند تا دومرد از مردم کوفه به نزد عثمان شتافته وبدین مضمون شکوه نمودند

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما
چیست یاران طریقت بعداز این تدبیرما
ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون
رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما

عثمان ناچار شد که ولیدرا بمدینه خواست و جستجوی احوالش میکرد به بهانه اینکه آنچه درباره‌اش گویند گمانی بیش نیست واز کجا چنین بوده است در اجراء حد درنك نمود تا یقین پیدا کرده آنگاه اقدام بحد کند مردم ازخودداری خلیفه زبان به نکوهش گشودندوسخنانی بهم میگفتند عثمان ناچار دونفررابه حکومتی دعوت نمود.

واز ایشان پرسید که بچشم خود دیدند ولید شراب نوشید درپاسخ گفتند ما

شراب خواری او را ندیده‌ایم ولی بار ها دیدیم که ولید دربیهوشی و بیشعوری افتاده بود وشراب قی میکرد ! ! !

عثمان بحضرت امیر ع گفت که اجراء حد کند حضرت اشاره بامام حسن ع نمود که این مهم را کفایت نماید حضرت امام حسن ع پاسخ گفت که دلم توانائی حد زدن را ندارد حضرت امیر ع بعبدالرحمن بن جعفر فرمودوتا ولید را چهل تازیانه زدند خلاصه ولید حاکم کوفه بود ودر حال مستی بجای دورکعت نماز صبح چهار رکعت نماز گذارد وبعداز نماز گفت برای شما رکعات نماز را زیاد نمودم وابن مسعود که اقتداء بولید کرده بود گفت اول روزما با تو بود در زیاده روی بودیم تا آخرش چه باشد پوشیده نماند که عثمان اجرای حد را بحضرت امیر ع واگذاشت سیاستی بود تا حضرت وخاندان نبوت را در نظر بنی امیه متهم گرداند و خاندان هاشمی با بنی امیه دشمنی یابند !!!

همه میدانند که برخی از متاخران اهل سنت درستایش این خدا برگشتگان از پیشینیان خود داستانها حکایت نموده‌اند وهرگاه مرد سالك راه انصاف پیش گیرد وجدل وتعصب را کنار گذارد و باید ترکشان را گوید چه آنان دو فرقه بودند

(سبب نام سنت وجماعت)

یکی جرگه بنی امیه بودند که مرام خود را در سرزنش حضرت امیر ع قرار دادند وبر منبر ها ومناره‌ها سخن بزشتی میسرودند خصوصا معاویه که ملتزم بود که بعداز نماز خود پنج نفر مانند حضرت امیر ع و امام حسن ع وامام حسین ع وعبدالله بن عباس ومالك اشتر را لعن ودشنام دهد

چنانکه دریکی از روز ها خطیب ایشان بعداز نماز همهمه‌ای نموده وبخود میپیچید یکی بوی گفت ترا چه شده گفت سب علی را در خطبه فراموش کرده و میخواهم جبران کنم رفتار زشتشان شصت وسه سال بطول انجامید ایمان خودرا اهل سنت وجماعت نامیدند ومقصودشان از اهل سنت سب حضرت علی ع بود و مراد از جماعت بنی امیه بودند به بهانه اینکه درزمان بنی‌عباس دوستان اهل بیت راسرزنش ونکوهش نموده بودند ونیرنك زده وگفتند منظور از سنت نبی ص است و جماعت مقصود صحابه می باشند واین نام ها را تا کنون برخود گذاشتند وبدان فخر ومباهات کنند با آنکه بعلل این نام گذاری آگاه نیستند مترجم گوید درعصر بنی امیه نکوهش و لعن بر خاندان نبوت انتشار داشت تا اینکه نوبت بعمر بن عبدالعزیز رسیدمردم را از حرکات زشت بازداشت ومرتکب را مجازات مینمود ومردم جرئت آنرا نداشتند

که آشکارا از خاندان نبوت بدگوئی کنند ناچار بکنایه واشاره اکتفا میکردندو چون بیکدیگر میرسیدند بهم میگفتند تو از اهل سنت وجماعت هستی یانـه ؟! یعنی سنت معاویه که‌لعن ودشنام باشد واین نام تاکنون باقی‌مانده است متاسفانه علت‌نام گذاری آنرا ندانند !!

« سخن صاحب کتاب تفسیر کشاف در نام سنت »

زمخشری صاحب کتاب تفسیر کشاف در سوره اعراف در تحقیق رویت چه نیکو نوشت

تعجب از کسانی است که باسم اسلام نامیده میشوند و خود را اهل سنت و جماعت نام گذاردند چگونه این‌عظمت را برای مذهب خود اخذ نمودند‌پنهان‌نمودن وخودداری ایشان‌مغرورت نسازد واز منصوبات شیوخ آنان معنی آن چیزی‌است که عدلیه درباره ایشان گفته‌اند« کجاعة سموا هواهم سنته و جماعة حمرلعمری مو کفه قدشبهواه بخلعة وتحوفوا شنع الوری‌فتتر ویا البکفه» فرقه دیگر بنی‌عباس‌بودند که دشمنی با خاندان نبوت داشتند وهاشمیان را کشتند وبمردم جرئت دادند که‌خون اهل بیت نبوت‌ص را بریزند.

فرقه دیگر پیرو این گـروه بودند واز راه طمع مال بدنیاگوئی سخنان پروردگار را نشنیدند که خدا فرمود (آخرت ازآن‌کسانی است که‌اراده سروری وفساد را در دنیا ندارند آری بجزپیامبران ونیکوکاران بقیه مردم بسوی‌دنیارفتند وکارنیك را گذاشتند واز کردار زشتشان این بود که هرگاه آیه‌دربـاره حضرت امیر ع نازل میشد تاویل مینمودند تامدح را بذم تفسیر کنند و اگر مدح صـراحت داشت درباره دشمنان و کشندگان امامان می‌گفتند نازل شده است چنانکه‌ابن ابی الحدید درکتاب شرح نهج‌البلاغه این مطلب را یادآوری نمود که سمرة بن‌جندب صد هزار درهم گرفت و گفت‌آیه درنکوهش حضرت علی ع وارد شده و صدهزار درهم دیگر گرفت و گفت آیه مدح درحق کشنده حضرت علی‌بن ابی‌طالب ع وارد شده است.

ابن‌کثیر شامی که ازغلاة شیعه‌بود درتاریخ خود حکایت‌نمود که عبدالرحمن سلمی گفت برحاکم صاحب کتاب مستدرك وارد شدم دیدم که‌از کرامیه ترسناك و

---

۱ ــ در تحقیق روش تفسیری کشاف مراجعه شود به ملحقات کتاب‌طبقات‌المفسرین من‌الشیعة الامامیه تالیف نویسنده این سطور «مرتضی»

از ترس جرئت بیرون رفتن را نداشت گفتم هرگاه خواهی که بیرون آمده و آسوده شوید چند حدیث در فضلیت معاویه بگوی !!! حاکم گفت چنین حدیثی ز دل برنخیزد !!

سخن سلمی پایان رسید اینها گواه است که وضع حدیث در نزد سنیان بسیار ساده وآسان بود چه ابن جوزی سرزنشان نمود با این‌وصف‌هرگاه فضلیتی ویا برتری ازخاندان نبوت درکتابهای خود روایت نمایند.

فضلیت را یك مرتبه به‌ضعف راوی ومرتبه‌ای به تخصیص و دفعه دیگر به تعمیم و آخرین مرتبه بتاویل خبر را سست گردانند

با این کردار زشت وناهنجار خودروایات ائمه اطهار ع وذریه پاك نبی‌را چون بامرامشان موافق نبودند دور ریزند

(عقیده تفتازانی در باره‌صحابه)

ملاسعد تفتازانی درکتاب شرح مقاصد گفت چیزی که مابین صحابه ازجنك‌ها ونبرد ها اتفاق افتاد دلیل است که برخی از راه‌حق بیرون رفته و مرتبه‌ستم وفسق کشیده شدند وعلت آن حسادت ولجاجت وجاه طلبی وریاست وشهوت رانی وفرو رفتن به لذات مادی بود چه هرصحابی که‌بی‌گناه نیست وهرکس که‌پیامبر رادید به نیکی نامیده نشد وچون دانشمندان‌حسن ظن به‌صحابه‌داشتند تاویلات کارهای‌آنان را نموده وزشتی را ندیده انگاشتند وگفتند صحابه محفوظ ازگمراهی وفسق‌بودند تا آنکه عقاید جامعه اسلامی حفظ شده و منحرف از اسلامیت نشوند خصوصا در باره بزرگان صحابه ومهاجر وانصار که پیغمبر مژده بهشت بایشان داده بود بیشتر کارهای زشتشان را ندیده انگاشتند !!! «پایان»

ولی آنچه نسبت باهل بیت نبوت اجرا نمودند نتوان پوشیده نگاه داشت تا آراء بهم اشتباه نشود امید است که‌غیراز عرب هم گواه باشدزمین و آسمان هم شهادت دهد

مصیبتی که بخاندان نبی وارد نمودند کوه ها وسنك ها ازهم باشده‌میشد و خدا لعنت کناد آنانیکه کوشش کرده و راضی به‌آزار خاندان نبوت شدند امیدواریم که‌بعذاب آخرت گرفتارشوند

« لعن یزید »

هر گاه گوئید دانشمندان لعن یزید را جایز ندانند با آنکه همه میدانند که مستوجب عذاب بود جواب گوئیم از جهت حمایةالحمی تا اینکه بالاتر را لعن ننمایند چنانکه شعار شیعیان است که در دعاها وعبادتگاهای خودلعن یزید کنند بنا براین برمفتی دینی آنان لازمست که از توده جلو گیری کنند تاآنکه دراعتقادات میانه روی شده و لغزشی پیدا نکرده وفهمها گمراه نگردد و گرنه چگونه مخفی باشد که لعن را روا دارند وبر جواز اجماع نمایند و از سلف نقل شده تا دوری کنند از اهل گمراهی وسد طریق و ایمن نباشند که عاقبت بگمراهی کشیده شود با آنکه علم به حقیقت حال داشتند !؟

برای ما پریشانی احوال آشکار شد وناچار بخدا شکایت می کنیم (پایان) بعضی از فضلا چه خوب گفتند که برهر خردمند یا انصافی آشکار است که چون مسلمانان به مصیبت بزرگی مانند وفات حضرت محمدصم مبتلا کشتند وجامعه اسلامی باختلاف آراء وهوا وهوس گرفتار شدند این معنی برهمه آشکار وروشن گردید

برخی که بواسطه جاه وجلال وثروت دنیا آنچه از پیغمبر صم دیده و شنیده بودند ندیده انگاشتند وبه لباس ریا درآمده تا دل مردم کوته خرد رامتوجه خود سازند وبلباس سالوسان درآمده وشرم وحیا را برداشته وامر خلافت که جا نشینی نبوت ودرحق اهل بیت ع اختصاص داشت بخود روا داشتند و بسیاری از مردم هم برای ثروت دنیا پیروی از آنان نمودند ودرفش خلافت اسلامی‌را برافراشتند و با حضرت امام حسین درنبرد شدند وبرای بدست آوردن سلطنت وقدرت چندروزه با جگر گوشه پیغمبر ونور چشم حضرت علی مرتضی ع جنك نمودند چنانکه عمربن سعد وقاص زبان حالش این‌شعر بود.

(اشعار عمر سعد)

فوالله لاادری و انی لصادق
افکر فی‌امری علی خطرین

ا ا ترك ملك الری والری منیتی
او اصبح ماثو ما بقتل حسین

و فی قتله‌النار لاطبقها
ولکن‌لی فی‌الری قرة عین

وتولیتی للری ملك‌معجل
وما عاقل باع‌الوجود بدین

«احادیث اهل سنت و جماعت»

مقدمه دیگر در بیان خلاصه نادرستی احادیث عامه بسیاری از حدیث هائی که نامیده‌اند به صحاح مانند نامیدن چیزی بضد خود اوست چه اخبارشان از موضوعات زمان بنی امیه وبنی است که گمراه‌ترین مردم بودند .بدین قرار که بنی امیه در عصر خود از نقل حدیث سنت‌های نبوی که موافق مرامشان نبود جلو گیری نموده و دستور میدادند که حدیث هائی درستایش خود بر وفق نظر و مقتضیات زمانه جعل کنند خصوصا ابوهریره و عمرو عاص از برای خوراك بمعاویه اختصاص زیادی داشتند و کسانیکه درخانه پیغمبر ص پرورش شده بودند و کلیات دین خود را از برگزیدگان صحابه اختیار نموده بودند کشته شده و بعضی هم با کمال تقیه قدرت ابراز حقایق را نداشتند وشهرستانها و کشورهائی که در آن عصر فتح شده بود مردم از آشنائی بروش نبوی محروم بودند تنها دسته اندکی ترك شهر ودیارخود گفته تا سیره حضرت رسول را بدست آورند مانند بخاری که متاسفانه ازدستهٔ که وضع وجعل حدیث مینمودند اکتفا نموده و بهره‌مند میشدند.

وچون دسته از برگزیدگان خدائی در کمال تقیه بودند امثال بخاری نتوانستند از محضرشان دریافت حدیث کنند وناچار هرچه از گویندگان گرفتند آنرا درست پنداشتند با آنکه بیشترشان در اشتباه بودند.

تاریکی همه جا را فراگرفت و نورایشان از بین رفت ومانند مقلد ذمی شدند آیه انا وجدنا آبائنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون گوئی برایشان وارد شده است

(مذهب اهل سنت)

در زمان منصور عباسی درخدمت حضرت امام جعفر بن محمد ص چهار هزار وی گردآمدند که معارف الهی را ازوی اقتباس نمایند و احادیث نبوی را از حضرت روایت مینمودند از جمله راویان ابو حنیفه کوفی ومالك بن انس بود منصور چون اجتماع مردم را در پیرامون امام دید ترسید که مبادا مردم باو بگروند و سلطنت از خاندان بنی عباس بیرون رود ناچار بیرنگی زد وابوحنیفه کوفی ومالك را نزد خود فراخواند وهمه گونه مهربانی ها بجای آورد ودستور داد که از امام صادق ع کناره گیری کنند تا مذهب دیگری در برابر حضرت صادق ع ایجاد سازند وبرای ایشان و پیروانش کاخ ها ومدرسه‌ها وموقوفاتی قرار گذاشت و مردم هم همیشه که بنده دنیا ودور از آخرت هستند از امام صادق کناره گیری بودند و

در برابر حضرت صادق ع فتواها دادند تا جلب توجه خلیفه عباسی را نمودند و گفتند هر ستمکار فاجری هم میتواند امام وپیشوای مسلمانان شود.

دیگر عدالت شرط امامت نیست تا چه رسد بعصمت و گفتند مفضول برفاضل می‌تواند پیشی گیرد وبعضی از مردم که کسی‌را برای امامت برگزینند کافی‌است وهمین اثبات‌امامت میکنند وبسیاری از این‌گونه‌سخنان که‌نه کتاب و سنت‌دلیل آنست بلکه عقل سالم هم این یاوه بافی را مسخره نماید درزمان خلافت‌منصور وبعداز او مذاهب اربعه پدید آمد وشیعیان بر مذهبی که رضای رسول خدا و خاندان نبوت بود پیروی کرده وبهمان راه ورسم بنی باقی ماندند وبیش‌ازاین مذاهب‌هم مردم شیوه خلیفه خود را پیروی کردند چه کوشش نمودند که آثار نبوت‌را کهنه کرده وراه‌رسمی بدید آوردند وبعضی از علماء گفته‌اند سبب کهنگی آثار نبوت تغییرات عمر بود که با عصبیت زیادی کشور ها را فتح نمود ونمایندگانش‌راه‌و رسم او را ازترس ماموریت خوداجرا مینمودند چه بسا مردم‌ازترس شهادتین‌را ادا میکردند وبسیاری از کوچك وبزرك برآن مذاهب‌مردند ونمیدانستند که عمر سنت‌نبی‌ص‌را تغییر داد وهیچیك ازمسلمانان‌هم موافق تبدیل نبودندعمر نمایندگان ومامورانخود را گمراه نمود وآنان هم مردم را بگمراهی کشانیدند.

چه روز قیامت ووصف آن نزدیك است واین آیه ازقرآن مجید اذتبرءالذین اتبعوا من‌الذین ابتعوا تا آخر آیه این مطلب را دربر دارد.

تحریف واختلاف بزرك از آنجا است که عمر نگذاشت حضرت‌محمد ص در هنگام وفات چیزی بنویسد چه پیغمبر مقصودی داشت که اهل بیت ص خصوصا حضرت امیر ع را وصی خود گرداند بهانه آوردند وحقوق اورا منع نمودند تا حضرت سیدالشهداءع را درکربلا شهید کردند.

وآنچه توانستند دربارء خاندان نبوت ستم روا داشتند واین ستم کاریها تا آخر روزگار پایدار خواهد ماند وتمام فساد ها ریشه‌اش از عمر بود که حضرت رسول ص را نگذاشت وصیت‌خوددرامرفوم فرمایدبرحکمت‌بالغه الهی‌است که‌حضرت حجة ع‌ظهور فرماید تا جور وستم را ریشه کن سازد گواه سخنان مااست‌روایت ابوالصلاح ازبشیر که گفت پرسش نمودم ازحضرت امام محمد باقرع که ابوبکرو عمر چگونه‌بودند حضرت جوابم نفرمود بازهم‌پرسیدم پاسخ نفرمود چون‌روزسیم عرض کردم فدایت شوم از ایشان خبری دهید مرا حضرت امام باقر ع فرمود تا روز رستاخیز هر قطره ای از خون مسلمانان ریخته شود بعهده آن دو نفر خواهد بود !!!

(۱-ابو هریره)

از شگفتی های لجاجت و نفاق ایشان است که عمل به یك خبر را روادارند وهرگاه از پیشوایان ائمه اثنی عشری ع روایت شود باور ندارند و گواه و دلیل میخواهند روایت ابو هریره را باور دارند وبآن عمل می کنند بـا آنکه حضرت محمد صع دربارهاش فرمود« ان فیك لشعبته من الکفر » ودر زمان پیغمبر صع به حضرت افترا زد و همچنین روایت کرد که پیغمبر فرمود هرکس یك رکعت نماز در آن مزرعه مکه گذارد مانند آنست که دو رکعت در مکه بجای آورده حضرت که این سخن از ابوهریره شنید از وی بیزاری جست ابو هریره عرض کرد این حدیث را جعل کردم تا قیمت آنجا زیاد گردد وروایت شده که عمر گواهی داد که او دشمن خدا ومسلمانان است وچون والی بحرین شد خیانت نمود وحکم نمود که ده هزار دینار ازاو بستانند(۱)

صاحب کتاب طرایف گفت . همه میدانند که ابو هریره ازحضرت امیر ع و بنی هاشم دوری نموده وابراز دشمنی کردوبسوی معاویه شتافت اینها نیازی به روایت وحکایت نیست چه مورخین درتاریخ ها نوشته‌اند ودرنزد دانشمندان ثابت شده با این وصف در کتابهای صحاح از ابو هریره روایت حدیث نموده‌اند بـا آنکه متهم بدروغگوئی بود ودرنزد صحابه هم متهم بود مانند اینها است خبری که حمیدی درجمع بین الصحیحین درحدیث بعداز صد وشصت وشش روایت کرد که درمسند ابی هریره اتفاق دارند کـه از ابی زرین که گفت ابوهریره نزدمأ آمدو دست بر پیشانی خود می نواخت ومیگفت بزیان من گواه باشید که نسبت دروغ به پیغمبر صع داده‌ام !!!

روایت دیگر حمیدی درجمع بین الصحیحین درمسند عبدالله بن عمر در حدیث بعداز صدو بیست وچهار است که اتفاق دارند که حضرت رسول صع امر به کشتن سگان داد بجز سك شکاری وسك چوپان وسك پاسبان گفته شد ای ابن عمر هریره گوید سك کشت هم می باشد ابن عمر گفت از برای ابوهریره کشت باشد!!

روایت حمیدی درجمع بین الصحیحین درحدیث بعداز صد وشصت است که اتفاق دارند درمسند ابوهریره که روایت نمود از پیغمبر صع که فرمود هر که پیرو

۱ــ به کتاب ابوهریره تالیف آقای سید عبدالحسین شرف الدین چاپ صیـدا که دراین موضوع بهترین کتاب است مراجعه شود «مرتضی»

تابوت مردهٔ شود جزای قیراطدارداین عمر گفت ابوهریره تحقیقات بسیاری برای ما نموده ودروغ ها بما نسبت داده‌است

«۲- مغیرة بن شعبه»

وهمچنین باخبارمغیرة بن شعبه که روایت اورا عمل کنند جمعی در نزدعمر شهادت بزنایش‌دادند وخواست که چهارمین نفرشهادت‌دهد عمر تردید درشهادتش نمود وشهادت نداد مترجم گوید چهارمین نفر خواست شهادت خودراادانماید عمر گفت هر کس بعداز این‌ها گواهی دهد چنین وچنان خواهم نمود وچهارمین نفر جرئت‌اداءشهادت ننمود !!

«۳- ابو موسی اشعری»

ابو موسی اشعری فتنه برپاکرد ومردم را گمراه نمود وپیغمبر ص درباره وی فرمود امام‌الفرقة المرتده اهل سنت روایت اورا عمل کنند

«۴- سعد ابن وقاص»

سعد بن ابی وقاص که شهادت واقعه‌روز غدیر خم را کتمان نمود وحضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام نفرینش نمود تا مبتلا به بیماری برص‌شد وحضرت‌او را فرا خواند که‌با وی بجنك رودسعد خودداری نمود وعرض کرد که‌اگر شمشیری بمن دهید که مومن را ازکافر تمیز دهد وکافران راکشدومومن راآزاری‌نرساند بهمراه شما خواهم آمد !!

حشویه که از جرگه اصحاب حدیث بودند رفتار سعد را ستایش‌نموده و به گمان خود پرهیزکارش میدانستند !!!

این سخن کسی است که ایمان بخدا ورسول نداشته باشد چه‌اگر کافر را ازمومن نشناخته بود چگونه گواهی داد که ازحضرت‌محمد ص شنیده بوداللهم‌وال من والاه وعادمن عاداه.

«۵- عبدالله ابن‌عمر»

بروایت های عبدالله بن‌عمر عمل کنند با آنکه نمیدانست‌چگونه زن‌خودرا طلاق دهد !! واز پیمان حضرت امیر سرپیچی نمود وشبی به حجاج واردشدو گفت دستت را بیاور که برای امیرالمومنین عبدالملك پیمان گیرم چه‌شنیدم که پیغمبر فرمود هر که برامام پیمان بندد بمرك نادانی خواهدمرد حجاج باکفرش سخن ویرا باور نکرد وگفت‌دیروز به پیمان علی ع نشستی و امروز به نزد من‌آمدی‌و پیمان

عبدالملك را درخواست مینمائی دستم* مشغول است ولی پای من حاضر است

پیمان با یزید بن معاویه بست واوراخلع نکرد حمیدی درجمع بین الصحیحین روایت کرد که همه اتفاق دارند درمسند عبدالله بن عمر درحدیث هشتاد ویك از نافع که گفت هنگامیکه مردم یزید بن معاویه را معزول نمودند ابن عمر فرزندان و اطرافیان خودرا بدور خودگرد آورد و گفت از حضرت محمد ص شنیدم که فرمود هر نیرنك بازی را درفشی در روز قیامت است با این مرد به پیمان خدا و رسول بیعت نمودیم نمیدانم فردای قیامت بزرگتر از پیمان خدا ورسول چه خواهد بود پس از آن ازجهت کشتار نصب میشود بیعت ننمودم مگر فیصل مابین من و یزید حضرت علی ٤ ویا یکی ازبنی هاشم خواهدبود این داستان هم طرفه ای بود

«٦- کعب الاحبار»

روایات کعب الاحبار را عمل کنند با آنکه ابوذر درمجلس عثمان برخاست وبرسر کعب نواخت وسرش را شکست و گفت پسر یهودی درچه وقتی بود که سخنی از دین خدا گوید به پروردگار سوگند که مذهب یهود هنوز از دل تو بیرون نرفته است !!

«۷- عامر شعبی»

عمل بروایات عامر شعبی کنند با آنکه از حضرت امام حسین علیه السلام سر پیچی نمود وبا عبدالرحمن بن محمد اشعث بیرون شتافت حجاج باو گفت چه هستی گفت آری مانبودیم پرهیزکاران نیکوکار وفاجران پرهیزکار وهنگامیکه وارد بیت المال مسلمانان شد صد درهم دزدید ودرچکمه خود پنهان کرد !!!

«۸ انس ابن مالك»

عمل بروایات انس بن مالك مالك نمایند که حضرت امیر ازوی گواهی خواست که فضائلی که حضرت محمد ص درباره اش فرموده وانس شنیده بود بگوید انس خودداری از شهادت کرد وحضرت امیر ٤ انس را نفرین نمود تا به برص مبتلا شد ! آنگاه اعتراف کرد بیماری برص در اثر نفرین حضرت علی بن ابی طالب دچار شده بود که فضلیت علی ٤ را پنهان نموده بود وچنانچه در کتاب جمع بین الصحیحین روایت شده دروغ ها به حضرت محمد ص نسبت میداد عجب در اینجا است که ابوحنیفه که این گونه فساد ها را از این جماعت وراویان حدیث اهل سنت مشاهده نموده بود وبروی ثابت شده بود که اینان آلوده اند ازفقهاء اهل سنت وجماعت جدا شده ویکتاشده واخبارشان را رد میکرد وبمضمون خبر آنان درست مینمود بعد ها که شافعیه ودیگران آمدند به ابو حنیفه ناسزا گفتند تا آنجا که

امام‌الحرمین در رساله‌خود بنام‌مغیث‌الحلق ابوحنیفه راسرزنش کرد وگفت‌یکی از علل نکوهش ابو حنیفه‌این است که روایت عبدالله‌بن عمر وابوهریره‌وانس‌و مانند آنان را رد نمودبا آنکه ازبزرگان صحابه بودند ورواة این جماعت عادل وثقه بودند در نزد عامه اخبار وروایات ایشانرا بر احادیث وروایت ائمه اطهارع برتری دهند خلاصه رسوائی آنان برسر بازار افتاد. خداوند همه را بـراه راست رهبری فرماید(۱)

مقدمه دیگر از برای استدلال باخبار وارده درفضلیت وستایش‌اهل بیت‌و روایات وارده درنکوهش ائمه‌با آنکه راویان هردوقسمت یك طایفه‌می باشندقبول بعضی وطرح بعض دیگر چگونه میشود؟! گوئیم این دوصنف روایت مختلف که از اهل سنت وجماعت روایت شده هرگاه بهر دوعمل کنیم ویاهردو قسمت‌را دور ریزیم ممکن نمیشود ناچاریم‌که بگوئیم یکی از آن‌دوحال راست‌است‌ومجبوریم که اخبار راست را تعیین نمائتم ازراه برتری عقلی ونقلی خواهیم دید که‌رحجان عقل ونقل با آن قسمت ازروایاتی است که‌گواهی‌فضلیت‌مولای‌حضرت‌امیرالمومنین علیه‌السلام است

زیرا روایات درست وروشن درباره امامان ما ازبزرگان صحابه بیغمبر ص(۲) روایت شده است

۱- در کتاب تاریخ بغداد وتالیف خطیب چاپ مصر در حدود صدوپنجاه صفحه در زشتی احوال ابوحنیفه نوشته است
«مرتضی»

۲- دانشمندان اسلامی در مناقب و فضائل ائمه اثنی عشر کتابها و رساله های بسیاری تالیف نمودند که بیشتر آنها چاپ شده است مهمترین کتابی‌که در قرن اخیر تالیف شده عبقات‌الانوار میرسید حامدحسین نیشابوری‌هندی می‌باشد و کتابهای‌المراجعات وفصول‌المهمه آقای شرف‌الدین چاپ صیدا را نباید فراموش کرد «مرتضی»

مذهب امامیه مذهب خاندان نبوت است

بعضی از دانشمندان امامیه نوشته‌اند هر کس که پیروی از فتوی مالك ویا احمد بن حنبل نمود گرچه رای آنان مخالف آراء همه بوده وموافق ظاهر قرآن وسنت هم نباشد اهل سنت آن را صواب دانند.

گویند این مسئله را مجتهد ما گفت وباشتباه حکم نداده است ولی خاندان نبوت که هریك تقریبا چهارصد مجتهد که از آن جمله ابوحنیفه بود شاگرد داشتند منکر آراء وفتوای آنان شده‌اند گاهی گفته‌اند شکی نداریم که مذهب اهل بیت ع برحق بود ولی تاکنون مذهب شیعه را نقل ننموده‌اند این ایراد وارد نیست نخست این گواهی برنفی است وقابل قبول نیست چه میگویند نمیدانیم چنین مذهبی را حکایت کرده باشند ؟!

دوم این دعوی زورگوئی است زیرا بتواتر وشهرت رسیده که احادیث و عبادات در اصول وفروع مذهب شیعه ازآفتاب روشن تراست وبیشتر آنچه که در کتابهای صحاح سته اهل سنت نوشته شده باسند های معتبر تنقیح نموده و رجال اسانید را با نهایت دقت جرح وتعدیل نموده اند و فقط روایت ثقه عادل را قبول نمودند و گویند مجتهدان وائمه شیعه درهریك ازعصرها کمتر از ائمه و دانشمندان سایر فرق اسلامی نبودند بلکه‌در هرزمانی فضلای شیعه دانا تر از دیگران هستند (۱)

دوازده امام شیعیان ازعلم وعمل برتر ازدیگران بودند چورفتار و کردارشان از راه ظن واجتهاد نبود هریك علم حقیقی را دارا بودند واز پدر به پسر بمیراث بردند تا به پیغمبر ص و یا بکشف والهام فرا میگرفتند بطوریکه کوچك و بزرگ آنان در علم مساوی همدیگر بودند چنانکه شیخ شهاب‌الدین ابن حجر در کتاب فتح‌الباری درشرح صحیح بخاری باین معنی اعتراف نموده‌است.

روایتی‌است که هیچیك از امامان شیعه در نزد استاد یامعلمی استفاده نکرده بدون آنکه به کتابی مراجعه نموده ومایحتاج بفکر و تدبیری بوده باشد

پاسخ مناسبی میدادند واهل سنت وجماعت کتابهای بیشماری درمناقب وفضائل ائمه اثنی عشر تالیف نمودند

۱ــ شیخ اجازه ما آقا سید حسن صدر کتابی بنام تاسیس شیعة الکرام لفنون الاسلام در سه مجلد بزرك بعربی تالیف نمود واز لحاظ تاریخی و بدلائل اسناد تاریخی ثابت کرد که در تمام علوم اسلامی شیعیان موسس و مبتکر بودند خلاصه‌ای از ــ مزبور بنام الشیعه وفنون‌الاسلام درصیدا چاپ شد «مرتضی»

شاگردان ائمه شیعه مانند محمدبن مسلم وزراة بی شمار بودند وخانه حضرت امام جعفرصادق ٤ مانند بازار وکاروانسرا از مردم پر میشد که هریك برای دریافت احکام الهی واقتباس علوم بدانجا می شتافتند وبیشتر شاگردانشان مجتهدودانشمند بودند واهل سنت در کتابهای رجالی خود شاگردان ائمه شیعه را بعلم عمل ستوده و ستایش ها نمودند وبعداز آن هم دانشمندان کامل متبحر بی شماری بودند مانند محمدین ثلاث وسید مرتضی وسید حسن ومفید ومحقق وعلامه حلی که تالیفات و وتصنیفات آنان همه جا را فراگرفت.

بیشتر دانشمندان شیعه از ترس دشمنان اهل بیت ٤ درکمال پنهانی بسر بردند وکمتر ابراز دانش مینمودند وچه صدمات وآزار ها دیدند با این همه نا ملایمات روزگار عشق سرشاری درنشر ونقل احکام داشته واز دروغ وریا واقترادور بودند برعکس دانشمندان اهل سنت که گرفتار آمیزش باحکام جور ومامورین ستمکار بودند تا از ثروت دنیا بهره یابند چه طریقه اهل سنت وجماعت بدروغ وریا نزدیك تر است مانند مولف کتاب نواقض که از برای دریافت منصب قضاوت بآل عثمان نزدیك گردید.

مقصود ما این نیست که بگوئیم شیعیان از سنیان زیادترند چه جمعیت بسیار نقص باشد وخداوند درقرآن فرمود که فرقه کمی ازهرامتی رستگار میشوند

وما آمن الاقلیل وماکان اکثرهم مومنین ما وجدنا لاکثرهم من عهد و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوك .

میتوان گفت هرچه درجهان اندك باشدعزیز وگرامی تر است مانند پیامبران ودانشمندان وجواهر بلکه گویند جمعیت اندك ما دلیل برحق بودن ما است .

چه دشمنان ما همیشه کوشا بوده وهستند که آثار ائمه راازبین برده باشند و بهمراهی شهریاران خود کوشش ها نمودند ولی حقیقت محونشده و روز بروز آشکار تر میشود چنانکه دین مجبره ومجسمه ومشبهه ومرجبه ازمیان رفت ولی دیانت شیعه جاودان خواهدبود

هرگاه گویند که سنیان مذهب امام جعفر صادق را نقل ننمودند گوئیم این نقصی بر شیعیان نیست چه اگر شیعیان مذهب شافعی را حکایت نکنند دلیل نقصان آن مذهب نمیشود.

اگر گوئیم که قبول نمائیم امامان ما معصوم نبودند ولی اختلافی نیست که مجتهد بودند وباور کنیم که ائمه چهارگانه شما مجتهدان پاك وپرهیزکارن بودند ولی دلیل عقلی و نقلی نداریم که حتما پیروی از ائمه اربعه شما نمائیم ولی پیروی

از امامان شیعه دلیل دارد که حدیث انی تارک فیکم الثقلین از دلیل های مذهب شیعه است.

قبول کنیم که دلیل نقلی کافی نباشد ولی گوئید که بواسطه اجتهاد ائمه سنت برتری دارند گوئیم در باره امامان شیعه گذشته از پاکنهادی و برتری مقام هیچیک ازشیعه و سنی نکوهشی ننمود بر خلاف بعضی از ائمه سنت که در کتابهای خود در رد یکدیگر چیز ها تالیف نمودند مانند کتابی که یکی از شافعیان بنکت الشریفه در رد ابی حنیفه نوشت و کفر ابوحنیفه را ثابت نمود که چرا مخالف سنت بنی ص رفتار کرد !!

ومالکی را حنبلی تکفیر کرد که چرا به تجسم قائلند بنابراین عقل حکومت می کند که باید پیرو کسانی شد که ازهرجهت برتری دارند.

روشن تر گوئیم صاحب کتاب طرایف فرمود از طرایف سخنان است که سنیان معتقدند که عمل باخبار احاد باید نمود ولی اگر خبری ازائمه شیعه بشنوند آن خبر یکی باشد یا متواتر بازهم از آن دوری کنند با آنکه پیغمبر ص فرمود که از ائمه و کتاب خدا جدا نشوند که پیرو آنان گمراه نمیشود

واز طرایف است که اخبار ائمه اثنی عشر را در ردیف اخبار صحابه قرار نمیدهند با آنکه راویان خود را تکفیر نموده وخونریزیها و محرماتی را مرتکب شده‌اند هرگاه این گونه اختلافات زیانی ندارد چرا به دانشمندان و فضلای شیعه پیروی نمی‌کنند !

اگر گمراهی ضرر داردحقانیت که در مذهب شیعه است وچرا تنها باخبار خود عمل می کنند این گونه رفتار ها دلیل است که فقط دشمنی با خاندان نبوت وحضرت محمد ص دارند

و روایاتی که درصحاح خود در فضلیت ائمه اطهار ع نقل نموده‌اندرفتارشان ر تکذیب می کند که چرا پیرو آل‌محمد ص نمی‌شوند

از طرایف کلام است که ازبعضی از فضلای سنت پرسیدم که چرا بروایات شیعه رفتار نمی کنند ؟! گفت چون شیعیان جمعی از صحابه را سب ولعن می کنند ما را اطمینانی بروایاتشان نیست گفتم بنا براین گفتار صحابه را هم نباید رفتار کرد چه یکدیگر را بد گفته‌اند

بلکه ائمه اربعه گروهی از بزرگان صحابه بلکه انبیاء را بد نام کرده وچه زشتی ها بآنان نسبت داده‌اند باید ترك اخبار همه را گفت!!

ولی گفته‌اند که اطمینانی باخبار شیعه نیست گوئیم اگر بهانه است این بهانه

پذیرفته نیست بلکه خودداری شان زشت باشد
چه روایت ازمردمی کنند که وثوق بآنان را جایز ندانند واز مردمی که عدالت دسته‌ای را خدشه کرده‌اند روایت می کنند من از شما سؤال میکنم کتابهای سنیان را زیاد خوانده ام بهانه ای برای ترك روایت شیعیان ندیدم مگر عداوت با اهل پیغمبر بلکه حسد باعث شد که عداوت با شیعیان نمایند.
واز طرایف است که به بعضی گفتیم چون بهانه آورده و ترك اخبار ائمه شیعه را نمودید واطمینانی بدانها ندارید اهل ذمه برشما ایراد گیرند وگویند عمل باخبار مسلمانان نمی کنیم ودر نقل معجزات اطمینانی نداریم هرچه اهل‌سنت وجماعت درجواب اهل ذمه گویند همان سخنان جواب ما است برشما
از طرایف است که از بعضی از علما اهل سنت شنیدم که گفت هرگاه بما ثابت میشد این اخباری که شیعیان از اهل بیت ع روایت میکنند و درست باشد ما بدانها اعتماد مینمودیم در جواب گوئیم اگر اهل ذمه بشما گویند که آنچه پیغمبر معجزه و آیات آورده و نقل نموده‌اید اگر باور میداشتیم ایمان می آوردیم چه جواب گوئید ؟!
اگر شیعیان بروایات واخبار ائمه آشنا نباشند چگونه ازدیگران شناخته میشوند وبدیهی است پیروان هر مذهبی آشنا بمذهب خود هستند تا دیگران نسبت بان مذهب چنانکه پیروان ابوحنیفه آشنا تر بمذهب حنفی هستند تا خواص شافعی بر مذهب حنفی که دوری از ابو حنیفه مینمودند و یا پیروان حنبل نسبت بمذهب حنفی
واز طرایف است که همه میدانند که مشهور است وبتواتر هم رسیده که که شیعیان باخاندان نبوت آمیزش داشته واز خواص آل محمد ص بودند وشیعیان را گرامی میداشتند وبهدایت و پاکی و امانت رهبری مینمودند شیعیان همچنین عقیده دارند وروایات از خاندان نبی ص مینمایند بنا براین شکی نیست که اهل‌بیت نبوت با خاندان نبوت موافق وهمراه‌بوده‌اند.
شیعه امامیه یقین دارند که خود وامامان ایشان مردم رستگاری‌هستند ولی سنیان یقیین ندارند نه از برای خود ونه برای دیگران پس پیروی شیعیان بهتر از پیروی دیگران است.
چه اگر دونفر بشهری خیال مسافرت داشته باشند یکی از یقین به مسافرت خود داشته ودیگری در تردید باشد هرگاه نفر سومی هم پیدا شود که بهمان شهر خیال مسافرت داشت بدیهی است با آنکه تصمیم مسافرت دارد همراه‌خواهد شد با آنکس که‌در شك وتردید است شکی نداریم که فرقه سنت وجماعت باخاندان‌نبوت

لجاجت وعصبیت بخرج داده‌اند چنانکه غزالی و یکی دیگر از دانشمندان شافعی معتقدند که تسطیح قبر ها مستحب است وچون شعار شیعیان باشد گویند‌ازاین نظر منصرف شدیم پس باید قبر ها را بنانمود.

زمخشری در تفسیر هوالذی یصلی علیکم و ملائکة گوید جایز است که بر هریك از افراد مسلمان صلوات و درود فرستاد وچون شعار شیعیان صلوات‌برامامان خود است از این قسمت صرف نظر شد

منصف کتاب هدایه که حنفی است گوید انگشتر بدست راست مستحب‌است ولی بر خلاف شیعیان گوئیم انگشتر بدست چپ مستحب باشد.

بعضی از سنیان گویند برخلاف عقیده‌معتزله که وضو با آب جاری‌را بهتر دانند گوئیم وضو با آب حوض بهتر است سنیان نام خلفا را در خطبه ذکر کنند با اینکه همه میدانند درعصر حضرت محمد‌ص‌ ووصی او وصحابه وتا بعین‌چنین‌نبود وفقط درزمان منصور عباس که با علویه اختلاف داشت گفت قسم بخدا که دماغ خاندان هاشمی را می سوزانم وبنی تیم وعدی را سربلند گردانم و نام صحابه را درخطبه گذاشت !!

این روش تا کنون باقی ماند واحکام دیگری را تغییر داد چه لجاجت ها کردند وبدعت ها نمودند و احکام خدا وا تغییر دادند وتابع هوا وهوس‌شدند کدام عقل سالم شایسته میداند که چنین شخص و مذهبی را که چنان آلودگی ها دارد پیروی نمود ؟

(لعن و تکفیر چیست)

مقدمه دیگر روا باشد لعن بر کسیکه سزاوار آنست و ثواب‌دارد که‌لعنش نمود لعن در لغت دور انداختن ودور شدن از خیر ورحمت الهی است که‌مستوجب عذاب ومجازات وخشم باشد

خلاصه سخن گاهی لعن بمعنی دوریست که آتش دربی اواست بعقیده‌سنیان این حالت مخصوص کافران است ولعن گاهی بمعنی دور شدن از مرتبه‌پرهیز کاران میباشد چنانکه حضرت محمد‌ص‌ فرمود لعن‌الله‌المحلل والمحلل‌له بااینکه این دو نفر کافر نبودند چه به نص کتاب وعمل امت تحلیل روا باشد ولی درشرع‌خوب نیست ودرآیه لعان شاید معنی دوم آنست واکنون که معنی لعن روشن شد گوئیم لعن بر کسیکه سزاوار آنست از جمله عبادت ها وکارنیك است چرا چنین نباشد چه خداوند بر پیروان مکر وستمکارومنافق لعن را اشاره‌فرمود مانند« اولئك یلعنهم‌الله

ویلعنهم اللاعنون »
ودیگر لعنه‌الله والملائکة والناس اجمعین.
لعن درآیه گرچه خبر است ولی معنای انشاء وامر دارد مانند (والمطلقات یتر بصن بانفسهم) ومراد از امثال آن انشاء است نه اخبار چنانچه مفسران تصریح نموده‌اند چه اگر خبر بود برابری باواقع نداشت وعدم مطابقه در خبر محال‌است بعداز آنکه انشاء وامر شد شکی نیست که‌هر گاه امر خداوندی را انجام دهد و کاری از راه اخلاص‌باشد سزاوار ثواب ورستگاری است و از رسول خدا بطریق درست‌مرویست که‌ابو سفیان هنگامیکه حضرت محمد صا را هجو نمود حضرت‌لعنش فرمود وگفت پروردگاراشعر ندانم وشاعری هم شایستگی برای من نداردابوسفیان را بهر حرفی از شعرش هزار لعن فرما و هم چنین روایت درستی مروی است که حضرت امیر ٤ معاویه وعمروبن عاص و ابوموسی اشعری وابوالاعور سلمی را لعن فرمود ودر کتابهای تاریخی اهل سنت داستانش نوشته شده است هر گاه آنان سزاوار لعن نبودند و لعن موجب ثواب وخوبیها نبود ابدا حضرت رسول صا لعن نمی فرمود وحضرت سیدالاوصیاء هم سخنی نمی فرمود.
ولی دشنام وسب از برای نسب وعرض است که پدران ومادران را نا سزا گویند این گونه رفتار در نزد ما امامیه شایسته نیست گرچه طرف مشرك ویاکافر هم باشد شایستگی ندارد متاسفانه سنیان چون مقصودی دارند که عوام را از مذهب شیعه روگردان سازند
اصطلاح نمودند که سب عبارس ازلعن وقذف باشد تا بگویند شیعیان مانند بازاریان دشنام داده وچون مردم نادان سر گردانند.
روی هم رفته ما شیعه امامیه تمام صحابه را ناسزا نمی‌گوئیم وتنها دشمنان خاندان نبوت را دشنام میدهیم وبا ابراز انزجار خود بکسانی نزدیك میشویم که خداوند امر فرمود که دوست وپیروانان شویم. زیرا اجتماع دو ضد محال است، دو نقیض در قلبی جای نگیرد ودرباره کسانیکه مجهول‌الهویه باشند خاموش‌شده وبخدا واگذار می کنیم. حاصل سخن چنانکه برخی گمان نمودند سب در نزد ما شرط ایمان نیست بلکه اصحاب امامیه تصریح نمودند که اگر شیطان و کافران و منافقان را ناسزا نگویند نقصی در ایمان نیست ولی دشنام بدشمنان آل محمد صا ایمان را تکمیل می کند گرچه لعن اجمالی باشد بعضی از اصحاب ما مبادرت‌نمودند به تخصیص سب ودرجواز آن بر کسانیکه سب می کنند شاید بهانه معتمدی آورند وآن این است.

که اهل سنت گویند که عامه حکم کنند بر کشندگان عثمان وجنگ کنندگان با امیرالمومنین از طلحه وزبیر و معاویه که در جنگ صد هزار نفر ازمهاجر وانصار وتابعان کشته شدند با اینکه همه کارشان از راه اجتهاد بود مورد باز خواست نیستند بلکه ثواب کارند به بهانه اینکه اجتهاد نمودند وجایز دانستند که در ووصی رسول خدا جنگ کنند ودر قتل عثمان وانصار ومهاجر سب بعضی از آنان را روا دانند.

با اینکه سبی که شیعه روا دارند دعا است واگر خدا خواست قبول فرماید اینها مانند خونریزی مسلمانان از انصار و مهاجر نیست.

آری معاویه بود که خون مسلمانان را ریخت وبر خلاف نص قرآن حکم کرد وسب حضرت علی ع واهل بیت طاهرین‌را نمود واین روش تا کنون باقی ماند و در زمان بنی امیه هشتاد سال بقول خودشان از عدالت بیرون نرفتند تاچه رسد که از ایمان دور شوند پس شیعیان هم اجتهاد نمودند در سب کسی که اعتقاد نمودند درگمراهی او وبعلت روایاتی که روایت نمودند از طریق خود وراه های دیگری که افاده یقین نماید که لعن را روا دارند بنا براین این دسته ازمردم گناهکار نیستند اگرچه فرض کنیم که خطاکار باشند !!!

از متاخران اهل سنت تعجب است که مبالغه در منع لعن نمودند تا آنجا که از راه تعصب حکم دادند به کفر کسی که ابوبکر وعمر را لعن نماید وبهانه آوردند که سب امیرالمومنین از عدالت بیرون نیست چه رسد از ایمان با اینکه این مطلب منافات دارد با مذهب پیشینیان آنان که تکفیر اهل قبله جایز نیست.

تنها کدورت با امیرالمومنین وبرای کوتاه نمودن مقام حضرت محمد ص مخالفت با خدا و رسول نموده وچنین کار زشتی مرتکب‌شدند.

چه حضرت رسول ص فرمود یا علی حربك حربی وسلمك سلمی ومانند این حدیث زیاد است!

وفتوای سنیان منافات دارد با آنچه که حجة‌الاسلام غزالی در کتاب المستظهریه گفت هرگاه کسی به فسق ابوبکر وعمر وجماعتی از صحابی معتقد شود ولی بکفر آنان عقیده نداشت آیا بحکم اومیشود حکم کرد به لکن بفسق وگمراهی چنین شخصی حکم مینمائیم که مخالفت با مردم نمود وما میدانیم بر کسیکه قذف بزنا شد خداوند هشتاد تازیانه حکم فرمود واین حکم شامل همه مسلمانان خواهد بود واگر قذف نماید قاذفی ابوبکر وعمر را زیاده برحد مدائی که منصوص است حکم ننمودند و خودشان را منصوص نگردانیدید و بمقتضای عموم بیرون نرفته‌اند و اگر کسی

گوید تصریح نماید بکفر ابوبکر وعمر سزاوار است که بآن مقام رسد آنگاه تکفیر کند شخصی از افراد مسلمانان وقضات وامامان بعدی را تکفیر نماید

این سخن را میگوئیم و ملتزم نمیشویم که تفاوتی مابین آنان و سایر مردم باشد مگر دوچیز تفاوت دارد یکی مخالفت اجماع وخرق آن زیرا تکفیر دیگران بسا خرق اجماع نباشد دوم وعده بهشت بآنان داده شد و تعریف شده‌اند و حکم بدرستی دین ویقین ثابت ایشان شده و بر سایر مردم مقدم ترند وروایات بسیاری در این خصوص وارد شد.

هرگاه با تمام اینها تکفیر کرده واعتقاد به تکفیر نمود چنین شخصی کافر است چه با گفتن تکفیر فرمایش حضرت محمد (ص) را دروغ پندارد و کسیکه یکی از سخنان حضرت (ص) را دروغ پنداشت باجماع کافر خواهد بود و هرگاه صرف نظر شود از این دروغ از آنچه که دراین اخبار از خرق اجماع است تکفیر نمودن ایشان مانند تکفیر قضات وامامان وسایر افراد مردم میباشد سخن غزالی بپایان رسید

مولانا عارف قطب الدین شیرازی گفت هرگاه کسی بگوید امام غزالی فرمود که بداند کسیکه اخباری در پاکی آنان وارد شده بازهم تکفیرشان نماید کافراست وآیه کریمه لصاحبه لاتحزن بهمه رسیده چه قرآن متواتر جمیع است

درجواب گوئیم در نزد همه قرآن متواتر نیست چه بسیاری ازمردم قرآن را غیراز فاتحة الکتاب نخوانند(۱)

و بازهم اگر آیه مزبور هم بتواتر باو رسیده باشد ممکن است که مراد از (صاحب) را ابوبکر نداند چه روایتی که شده است که این آیه در باره ابوبکر وارد نشده مانندسایر خبرها خبر واحدداندا وباز هم میشود گفت که بگوید صاحب معنی لغوی آنست یعنی همراه و رفیق نه صاحب اصطلاحی چه اگر شخصی بصحابه ایرادات وشبهات وارد نمود چگونه میتوان کافرش دانست آری اگرافکار صحابی نمود کفر گفته و کفر او لازم میشود ولی از سخنان غزالی معلوم شد که انکار ذاتی صحابه موجب کفر نیست بلکه از راه این است که لازمه سخن تکذیب پیغمبر

۱ - منظور مولف بزرگوار این است که بجز فاتحه از قرآن نخوانند نه آنکه قرآن را غیراز فاتحه ندانند چه باتفاق همه دانشمندان اسلامی همین قرآنی که دردست همه است قرآنی است که به پیامبر اسلام نازل شده نه کم شده ونه زیادو مانند شیخ طوسی وسید مرتضی علم الهدی وطبرسی که از بزرگان شیعه بودند ادعای تواتر واجماع نموده‌اند یك آیه را قرآن گویند وتمام آیات را قرآن نامند برای تفصیل بکتاب تاریخ القرآن تالیف نویسنده این سطور مراجعه شود «مرتضی»

باشد وهرگاه آیه مزبور بگوش کسی نخورده وعقیده نداشته که درباره ابوبکر وارد شده چه منکر صحابی بودن ابوبکر شدن لازمه‌اش قرآن و رسول را دروغ پنداشتن نیست

چه آیه مزبور آن اندازه ها ظهوری ندارد که حتما در باره ابوبکر وارد شده باشد واگر کسی گوید چه گوئید درباره خرق‌اجماع که بسیاری‌ازدانشمندان گفته‌اند که چنین شخصی کافر است.

قاضی عیاض در کتاب شفا گفت (۱) هرگاه شخصی اجماعی را ازراه ضرورت و یا نقل متواتر آن منکر شده‌باشد بسیاری ازمتکلمان وناظران دراین باره گفته‌اند که اجماع صحیح را منکر شده باشد کافر خواهد بود و آیه و من یشاقق‌الرسول..

وفرمایش حضرت رسول صم است که هر کس جماعتی از بشر مسلمان را مخالفت کند از جرگه مسلمانان بیرون میرود !!

جواب گوئیم گرچه مشرب غزالی مشرب جمهورنیست و پاره کردن‌اجماع هم درنظرش کفر نبود ولی ما بمشرب وی‌استناد مینمائیم وگوئیم اجماعی که‌پاره کردن آن کفر باشد اجماعا اجماعی خواهد بود که در امور دینی از عقایدواحکام مانند شراب حرام است باشد که اگر کسی منکر آن شد حکمی از احکام شرعی‌را انکار نمود چه ثمره انکار آشکار است که ممکن است شراب خورده ولی‌اجماعی که در امور دینی نیست ومنکر آن کافر نمیشود مثلا همه اتفاق دارند که‌این کعبه را حجاج بنا نمود ومنکر آن کافر نیست زیرا در انکار چنین اموری حکمی از احکام دین مختل نمیشود ومانند اینها واگر اجمالی بسته شد بر صحابی بودن یك صحابی و کسی منکرشد با آنکه تمام اصول و فروع دین را معتقد باشد کافر نخواهد بود

این اندازه هست که‌چنین انکاری بخودی‌خود باطل میشود چه معرفت صحابه از ارکان دیانت مانند ایمان بخدا و فرشتگان وکتابهای آسمانی وپیامبران نیست چنانکه غزالی هم چنین گفت.

طایفه ها وفرقه های بدعت گذار که درباره برخی از صحابه ناسزا گویند مانند خوارج هیچیك از اصول وفروع دین بدان سبب دست بر نداشتند و آنچه از فروع واصول چشم پوشی نمودند از کوتاهی فکری بود که اجتهاد باطلی نمودند نه از برای اینکه بصحابه دشنام دادند

اگر گوید که‌ناسزا به ابوبکر وعمر کیفر خواهد داشت گوئیم که قصود

۱- شرح شفای قاضی عیاض در مصر چاپ شده‌است «مرتضی»

ما از این گونه سخنان آنست که خوارج وشیعیان کافر نیستند چه دانشمندان آنان را تکفیر ننمودند بلکه بدعت گذار و گمراه شمرده‌اند وهمه اهل سنت نـاسزا و دشنام دهند چنانکه عامل عمر بن عبدالعزیز از کوفه بوی نوشت کـه مردی عمر بن خطاب راسب میکند هرگـاه اجازه دهند اورا بکشند ؟! ابن عبدالعزیز نوشت روا نباشد مردیکه عمر راسب را کند بکشند اگر حضرت محمد راسب نمود بکشید.
و گفت حکم دراین عصر بازمان گذشته‌دراین باره تفاوت دارد وحکم خارجی‌وشیعی که شبه برآن فرا گرفت یا به تشبه درعقاید ناسزا گویند دیگر حکم یکسان نیست، چه امروز ابوبکر وعمر در ارواح چنان جایگزین‌شدند که خوارج وشیعیان‌سب و ناسزا بانان نگویند.

چه آنان ودیانت امروز مانند متلازمین هستند ما بین مردم و این حکم به ابوحنیفه وشافعی تجاوز نمود تا باامامان ودانشمندان حقیقی رسید که چون کسی ناسزا درباره آنان گفت از آن نوعی زشتی معلوم میشود که کافر است.

در کتابهای ابوحنیفه نوشته شده که اگر شخصی بلا دانشمنی دشمنی داشت کافر است.

چه اینها نشانه دشمنی با دین خواهد بود ودانا که شناخته شود صاحب دین است بنا براین کسی که دانشمند را دشمن دارد چه مرگـش است !! «پایان»

آنچه از غزالی وفاضل شیرازی نقل شد این مطلب را تـایید میکنند و در بعضی از شرح های کتاب شفا تالیف قاضی عیاض مالکی که شارح آن‌مشهور است که از فرزندان شافعی بود چنین گفت درشرح فصل عقده که از برای بیان فرق که از مشبهه ومجسمه ومعتزله وشیعه اعتقادشان غیراز اعتقاد اهل سنت است

از سخنان منصف فهمیده میشود که دراین باره راجع به تکفیراز مالك و اصحاب او سخنانی است یعنی از بعد ها در مقام تاویل و اجتهاد متعین است زیرا اینها اموری است بسیار خطرناك وترسناك دینی وگمان می کنند سست است با آنکه در نزد خداوند بزرك است زیرا خبر دادن ازمردمی است که سرنوشتش‌درآخرت آزار همیشگی خواهد بود ودر دنیا هم ریختن خونش را روا دانند و جایز ندانند که با زنان مسلمان ازدواج کرده واحکام اسلام را بر او جاری سازند درمرك و زندگانی خطا نمودن در ترك هزار کافر آسان تر است در نزد پروردگار تا خطا ریختن خون یك نفر از مسلمانان بنابراین این گونه مسئله های اجتهادی که باید حکم نمود در نهایت دقت مشکل خواهد بود زیرا شبهه بسیار و اختلاف قرائن احوال و تفاوت دواعی قرینه ها واستقصاء درشناختن خطابات و بسیاری صنف ها و اطـلاع

در حقیقت تاویل وشرایط آن درمکان ها ومعرفت الفاظ محتمله ازبرای تاویل و یا غیر محتمل آن بسیار ومشکل است ناچارند که درمعرفت زبان عربی از حقایق و مجازات واستعارات‌ودقایق‌علم توحید ومشکلات آن را کوشش نموده وتحصیل کنند واینهم بسیار مشکل باشد

گذشته از این‌ها منظم بودن عرض ها واختلافات تعصب و دواعی خصوصی وعمومی در زبان های مختلف می‌باشد تا بتوان فتوا درتکفیر کسی داد حضرت محمد صم فرمود کسانیکه در فتوا جری ترند بسوی آتش با جرئت ترند تحقیقاتی درتکفیر نموده‌اند اخص خصوص ازبرای همین سخنان گفتار محققان در باره تکفیر در تردید است

امام ابوالقاسم انصاری وقاضی ابوبکر و استاد ابو‌اسحق اسفرائنی گفتند سخنانی از ابوالحسن اشعری در تکفیر متاولین متعارضه است که ظاهر آنست که امام ابوالحسن اشعری متردد بود.

عبدالجبار روایت نمود از امام احمد بن حسین بیهقی ازحجارة عدوی ازامام علی زیدبن احمد سرخسی اوشنید که‌اورا میگفت درهنگام مرگ ابوالحسن اشعری در خانه من دربغداد مرا خواند وگفت گواهی‌ده از برای من که هیچیك از اهل قبله را کافر ندانم زیرا بخداوند یکتا اقتدا کنند امام ابوالحسن اشعری در صدر کتاب مقالات خود گوید(۱)

مسلمانان اختلاف نمودند دربسیاری ازچیز ها بعضی یکدیگر را گمراه دانند و برخی‌تبری از بعض‌دیگر نمایند ولی‌اسلام شامل همه است گرچه‌مختلف هستند

امام شافعی گوید قبول میکنم گواهی کسیکه معتقد بوعید باشد خوارج مگر خطابیه ایشان قومی هستند بدون تفرقه از جهتی شهادت دهند امام ابوحنیفه موافق شافعی است

در این باره حکایت شده از قاضی از ابی جازم که گفت‌اهل‌قبله با اختلاف ایشان مسلمان می باشند واسلام مانع تکفیر است چه این گونه مسائل مختلف‌دقایقی را در بر دارد که‌محتاج بدقت است امام‌الحرمین ابوالمعالی جوینی در کتاب غیاث الامم گفت

ازبرای ما اگر گفته شود چیزی را بجای آورند که مقتضی تکفیر باشد و

۱ــ مقالات الاسلامیین تالیف ابوالحسن اشعری دراسلامبول بچاپ رسیدورساله دیگری از او بنام استحسان فی علم‌الکلام در حیدر آباد دکن چاپ شده

« مرتضی »

چیزی که باعث گمراهی وبدعت شود گوئیم طمعی است که دراینجا جای طمع نیست زیرا رسیدن باین گونه مطلب ها بسیار دور ودراز است وهیچکس نمیتواند آنرا فراگیرد وبرای دانستن بمهمات حقایق تحصیل آنها را ننمودند تا اطمینان پیدا کرده وتکفیر کنند وهرگاه وارد تمام چیز ها شویم باید دنباله سخن‌را گرفت تا بدانجا خواهد رسید که آخر ندارد انصاری در نکت‌الادلة گفت که از استادم ابوالقاسم قشیری شنیدم که میگفت بارها باستادم ابوبکر بن فورك در این مسئله مراجعه نمودم پاسخ نمیگفت وهمی گفت باید نگاه کنم زیرا امر دین است.

قاضی ابوالمحاسن الرویانی (۱) در حلیته گفت شایسته است نماز گذاردن بدنبال پیروی که نمازخواند و دیگر تکرار لازم ندارد زیرا حکم‌به تکفیر هیچیك از مذاهب مختلف نمی نمایم پیغمبر فرمود هر کس نماز ما را بخواند و بقبله ما توجه کند و ذبیحه ما را بخورد از جهت اوست چیزی که از برای ما است وبر او است چیزی که بر ما است . بنابراین بخاطر همین ها باید سخنی نگفت‌وایشان

۱ـ درکتاب تاریخ طبرستان‌تالیف ابن اسفندیار جلد اول چاپ طهران‌ص۱۲۳ که‌چنین نوشته شده است(و امام شهید فخرالاسلام‌عبدالواحدبن اسمعیل که‌شافعی دوم خوانند و خواجه نظام‌الملك بآمل بجهت او مدرسه فرمود وهنوز باقی است‌و معمور امام ابوالمعالی جوینی‌اورا میگوید ابوالمحاسن کله‌محاسن فقه ودیانت وزهدوصیانت او چون عجایب روزگار بی شمار وچهل مجلد کتاب البحر در فقه شافعی تصنیف او خلاف دیگر تصانیف وامالی اخباروخروار ها برآید ، وکیاست او تا بغایتی بود که بعهد او ملاحده وملاعین فتوی طلبیدند و برکاغذی نبشته که چه گوئید ائمه دین در آنکه مدعی ومدعی علیه بر حق راضی شوند گواهی بباید و بخلاف دعوی مدعی و اقرار مدعی علیه گواهی دهدچنین شهادت مسموع باشد یا نه؟ واین‌کاغذپاره بحرمین فرستادند وامامان حرمین محمد جوینی ومحمد غزالی وائمه بغداد وشام جمله جواب نبشتند کهٔ چنین گواهی بشر مسموع نیست تا پیش او آورند درکاغذ نگرید و روی بمردکرد و گفت ای بدبخت چندین سعی نا مشکور برتو وبال باشد وبفرمود که اورا بازدارند وقضات وائمه جمع آمدند گفت این‌فتوی‌ملاحده نبشتند واین‌مدعی ومدعی‌علیه جهود و ترسااند و این گواه رسول ما صلوات الله علیه را میخواهند که قرآن مجید شاهد است وما قتلوه و ما صلبوه ولکن شبه لهم ملحد را باز پرسیدند اقرارکرد که یکی سالست تا مرا بجهان بطاب این استفتا میدوانند عوام آمل اورا سنگسار کردند وفخرالاسلام فتوی فرمود بسبی ذراری ایشان تا ملاحده بفرستادند وبغدر بردرمقصورهٔ

(بقیه درصفحه بعد)

را بر اسلام نگاه داشت واحتیاط واجب است می بینید دانشمندان که ستون دین هستند از کفر چگونه دوری کنند فبهداهم اقتده برشما است که از زیادی سخن دوری نموده تا بوهم دچار نشوید عصبیت دینی وتکفیر پیروی ازعوام نمودن است ومقصود بدست آوردن مال ومقاصد دنیائی است که آنهم بهلاکت نفسانی دچار میشوند وهرکه با مولای خود نیرنك زند دین خود را بدنیا فروشد و در آخرت زیان بیند دنیا مانند شیشه است که بچند رنك چراغ رنگینی دارد که در برابر تند باد قرار گرفته است آخرت ملکی‌است جاودانی که در کنار حق وجایگاه راستی باشد نگاهی کن که کدام باحق‌ترند

صاحب کتاب نواقص در آخر کتاب خود در ذم مطلق لعن و حرمت آن پنج حدیث آورده است حدیث اول حضرت رسول‌ص فرمود از برای‌صدیق‌سزاوار لعان نیست! درین حدیث نظر است نخست مراد بلعان تخلی نمودن در راه‌مردم یا سایه که دراو منزل گیرند چنانکه دربسیاری از روایات تفسیرشد لعان کسی که در راه تخلیه نماید دوم آنکه باور نداریم منع‌مطلق لعن را چرا جایز نیست

مراد از منع ازلعن کسی که استحقاق لعن نداشته باشد چنانچه‌حدیث چهارم دلالت بر آن دارد اینکه مراد بسیاری لعن‌باشد واتخاذ لعن خلق وعادت‌خودقرار دهد وهر سخنی گوید لعن جزء گفتار باشد چنانچه‌عادت همیشگی اعراب‌درگفتگوها ومخاطبات خود با پدران ومادران وفرزندان وخدم ایشان چنین‌است که می گویند یا ملعون یا

وچنانچه بعضی از شاعران درذم مردم بغداد دشنام ها و ناسزا ها گفتند سوم اینکه این حدیث معارض بآنچه است که نقل شده که حضرت امیرالمومنین ع در قنوت خود بر معاویه وعمروبن عاص وابی‌الاعور نفرین مینمود

وحدیث دوم فرمایش حضرت رسول ص است که مومن طعان‌ولعان وفاحش بذی نیست.

براین حدیث همان اشکالی که بر حدیث اول وارد است مورد اشکال باشد و باز هم اگر جایز بود حمل نمودن بر اکثر مطلق لعن لازم دارد که ابن زبیر

(بقیه ازصفحه قبل)جامع آمل بدین حد که مناره است بزخم کارد آن امام‌سعید راشهید گردانیدند وهنوز آن کارد بمدرسه بخانه ایشان نهاده ومن بچشمها دیدم) ودر کتاب طبقات‌الشافعیه چاپ مصر در شرح زندگانی امام روایاتی مفصلا بحث شده‌است وملاعبدالله اصفهانی‌در کتاب بسیار نفیس ریاض‌العلماء اورا از شیعه ومشایخ علماء امامیه دانسته‌است

(مرتضی)

از شمار مومنان نباشد زیرا روایت شد که وقتی فضالة بن شریك گفت باو لعن‌الله ناقته حملتني اليك در جواب گفت خدا لعنت کند ناقه وراکب را.

این داستان را درشرح جامی که مولفش از اقطاب اولیاء این فرقه است در بحث حروف ایجاب چنین نوشته‌شده‌است (۱) حدیث سوم پیغمبر (ص) فرمود لاتلاعنوا بلعنة‌الله ولا بغضب‌الله ولا بجهنم این حدیث معارض است بآنچه گذشت از آیه لعان و احکام شرعی بر آن مترتب است چنانچه بر مفسر وفقیه پوشیده نیست بنابراین واجب است بکسی که استحقاق لعن را ندارد تقیید وتخصیص دهیم چنانچه در حدیث بعد خواهد آمد حدیث چهارم از ابن عباس مرویست که باد عبای مردی را از دوشش برانداخت آن مرد به باد لعن کرد حضرت فرمود لعن بباد منما زیرا بادمامور است کسی لعن کند چیزیرا که سزاوار لعن نباشد لعن باو برگشت کند جواب گوئیم که این حدیث به نفع ما است نه بزیان ما زیرا اصحاب امامیه سزاوار لعن آنکسی را دانند که استحقاق داشته باشد آخر مخالفان ما گویند برخی از کسانیکه لعن می نمایند سزاوار لعن نیستند این بحث دیگری است که درطی مباحث این کتاب‌از بین میرود حدیث پنجم ابوهریره از پیغمبر روایت نمود که دربعضی از نماز خود فرمود اللهم فلانا وفلانا گروهی از زندگان عرب‌را لعن فرمود تااینکه برحضرت نازل شد لیس لك من‌الامر فی‌شئی گوئیم این نزول دلالت بر مطلوب‌ندارد و سند خبر هم روشن نیست چه دروغ ابوهریره در نزد ما ومتاخران روشن است و این گونه احادیث قابل توجه نباشد ولی صاحب نواقض نقل نمود از کتاب نهج‌البلاغه (۲) که حضرت علی ع گروهی از پیروان خود را درجنك صفین‌دید که‌مردم‌شام‌را سب کنند که حضرت امیر ع فرمود خوش ندارم که از سب کنندگان باشیدولی‌بهانه آورده و صف کار وحالات آنان کنید که درگفتار بهتر وبلیغ تر است

در این سخن نظر است زیرا کلام دلالت بر تحریم سب نکند ممکن است دلیل کراهت باشد وکراهت هم روا است گذشته ازاینها حضرت امیدوار بود که که آن مردم در جرگه مسلمانان وارد شوند وبسوی حضرت بشتابند چه شایستگی ومقام راهنما همین ها است وبخاطر همین خصایص بود که روایت شده که باصحاب

۱ــ شرح جامی از بهترین کتابهای علمی نحوی‌است که مکرر در ایران چاپ شده وحواشی بسیاری بر آن نوشته‌اند که مهمتر از همه حاشیه سید نعمة‌الله جزایری است که جداگانه در تهران چاپ شد «مرتضی»

۲ــمترجم این کتاب آقا میرزا محمدعلی مدرس رشتی چهاردهی جد بزرگوارم نهج‌البلاغه را بفارسی ترجمه وشرح نمود که یك جلد آن بخط شارح در نزد نگارنده این سطور می باشد «مرتضی»

می فرمود که بگوئید خداوندا ما بین ما صلح انداز ودر فرمایش خداوند که در داستان فرعون فرمود بموسی وهرون که با وی بنرمی سخن گوئید ودرست تر آنکه سخن امام آنست که سب آن جماعت صواب است ولی خودداری کردن درست تر باشد و اگر قبول نمائیم دلالت حدیث بر منع سب این دلالت را ندارد چه سب شتم ولعن نفرین نمودن است چنانچه از تعریفاتی که ائمه لغت نموده‌اند این معنی معلوم میشود اگر صاحب نواقض اصطلاح شرعی دعوی نماید که تمام آنها عموم سب است اثباتش بر اولازم است.

آیات قرآنی در فضیلت صحابه

صاحب کتاب نواقض در فصل اول کتاب خود معتقد شد که آیاتی ازقرآن از راه عموم به فضل صحابه دلالت دارد آیه اول که استدلال نمود فرمایش خداوند در سوره آل عمران فسما رحمة من الله کانت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم وشاورهم فی الامر مترجم گوید مقصود یزدان در این راه سیر سلوك مردم بحضرت محمد صلم بود تا همه مردم مشورت نمایند و اجتماع اسلامی فراهم گردد و شوکت دینی زیاد تر شود اینها فضل شیوخ نیست صاحب مصائب النواصب گوید اصحاب ما بر رد مطلب سنیان در معنی این آیه استدلال نمودند چه مضمون آیه مقتضی است که مردم بمهربانی در خدمت پیغمبر اجتماع نموده ودر امور عمومی مشورت کنند وگرنه گرد نمی آمدند و پیغمبر در امور مردم با ایشان مشورت نمی کرد نه آنکه دراحکام اسلام وامر نبوت مشاوره کنند پس این مردم مردمان خوبی نبودند وفرمایش خداوند لانفضوا من حولك

توضیح میدهد که اگر حضرت مردی خشن وسخت دل بود بامر نبوت صبر نمی کردند و بر حکم رسالت ایستادگی نمی نمودند وفرمایش فاعف عنهم از برای شما کشف نماید که به صفاتی که باعث عفو ایشان شد و فرمایش و شاورهم بیان کوتاهی آنان در امر دین ومولف قلوب بودن بود وگرنه چه حاجت بمشورت بود ومقصود از مشورت گردآوردن دل ها بود وفرمایش فاذا عزمت خدا فرمود فاذا اقالولك برای شما روشن میکند که احوال آنان مانند مولف قلوب بودوگرنه بنا بقاعده باید بفرماید هنگامیکه ایشان بتو گفتند جای آور نه «فاذا عزمت» وقتی که عزم نمودی جای آور همه این کلمات دلالت بر نفس حال دارد چگونه سزاوار است که یکی ازخردمندان پیروی از آنان کند یا اینکه بعداز روشن شدن روایتشان ارزشی قائل شود خصوصا سنیان اعتقاد دارند که پیامبر با ابوبکر و عمر مشورت

میشود و آنان راامام قرار داد.
گذشته از این آیه درآیه دیگری خداوند به پیغمبر اعلام فرمود که درمیان امت مردم منافقی است که برخلاف میروند وقصد خرابی‌امر اسلامی‌را دارند ودردین منافق بوده و انتظار آزار را بتو دارند ولی خداوند نام ها را اعلام نفرمود و فرمود ومن‌اهل‌الدینه مردوا علی‌النفاق وفرمود واذا ما انزلت سورة نظـر بعضهم الی بعض وفرمود لا ینفقون‌والاهم کارهون وفرمود واذا اقاموا الی‌الصلوة قامو کسالی بعداز آنکه کمی از کردارشان آشکار شد فلو نشاء لارینا کهم فلعرفتهم بسیماهم ولتعر فنهم فی لحن‌القول
بنا براین دلالت به کاری آنان نمود و راهی برای پیغمبر بازشد که شناخت واز روش سخن کردارشان‌روشن شد پس از آن امر نمود که مشورت کنندبچیزی که ظاهرشان دانسته شود از برای آن بود که امر بمشورت فرمود تا باطن آنان فهمیده شود چه پندگو از مشورت ومنافق از نفاق وی روشن گردد چنانچه‌درجنك بدر با آنان مشورت نمود ودر کلمه (اساری) نیت پلید شان روشن‌شد
چنانچه خداوند خبر داد که نیرنك ونفاق نمودند ماکان لنبی ان یکون لـه اسری حتی یشخس فی‌الارض معلوم شد که مشورت از بـرای آن نبود کـه نیازی بآن باشد صاحب نواقض بعداز آنکه آیه را در فضل صحابه استدلال نمود گفـت تعجب از کـسانی است که جمعی از بزرگان صحابه را شیعیان نکوهش کنند مـانند سعدبن ابی‌وقاص که از کمك بحضرت امیرالمومنین علیه‌السلام درجنك‌صفین‌خودداری نمودند و دشنام دهند با اینکه گروهی که سرپیچی از حضرت علی ع نمودند افضل بودند از مردمی کـه درجنك بدر با پیغمبر فرار کردند خداوند آنان راعفو نمود چگونه این مردم را نخواهد بخشید با اینکه شرف‌وفضل اینان در تمام مدت‌صحبت حضرت محمد که درسایر جنك‌هاهم حضور داشتند معلوم و آشکار است (پایان)
تعجب از مولف کتاب نواقض عجبی نیست و بروی ایراداتی وارد است نخست عفو آنان درآیه عفو از گناه مخصوص بود سایر معاصی را بر آن قیاس نمودن سببی ندارد چنانچه درقسمت بیعت اهل رضوان خدا خبر داد برضایت وبعـد فرمود فمن نکث فانما ینکث علی نفسه دلیل است کەدرنك ومعفو نبود حاصل کلام رضوان‌وخشم خدا ازبرای کردار وگفتاربندگان است هرگاه عبادت کنند خداوند راضی خواهد بود واگر گناه نمایند خشمگین شود دیگر رضایت‌درامری دوام رضارا لازم‌ندارد
دوم صـحب نواقض گفت زیادتی شرف وفضل بهم صحبتی بسیار با پیغمبراست
گـوئیم این مطلب درصورتی بسیار نیك‌است کـه قابلیت استعداد باشد تاقابل

تاش و کسب کمال نماید ولی کسیکه خداوند دل و گوش وچشم اوراست دیگر بسیاری صحبت چه سودی را دربر دارد بلکه بد تر شود

آیه دوم خداوند فرماید درسوره اعراف فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واد ذوانی سبیلی وقاتلو اوقتلوالا کفرن عنهم سیاتهم مترجم گوید قبول نداریم که آنان درجرگه بزرگان ومومنان و صاحبان فضلیت باشند ولی سخن در اینجا است که آیا تمام شیوخ ومهاجران چنین بودند یا نه بلکه آیه بیعت رضوان شهادت دهد که مطلق مهاجر چنین نبودند

صاحب کتاب مشکوه در اوائل کتاب خود گفت روایت است از رسول خدا روایتی که آنچه را گفتیم دلالت وتایید می نماید که عبدالله بن عمر گفت که رسول خدا فرمود مسلمان کسی است که مسلمانان ازدست وزبانش آسوده باشندومهاجر کسی است که ترك محرمات خدا را نماید شارح ابهری گفت حضرت رسول ص فرمود بدانید که مهاجران مردمی هستند که واجب شد ترك نواهی کنندتااینکه هجرتشان کامل گردد وتنها هجرت به سوی مدینه را اکتفا نمایند

آیه سوم خداوند می فرماید درسورة انفال ان‌الذین آمنوا وهاجروا وجاهد وفی‌سبیل‌الله والذین آودو نصروا اولئك هم‌المفلحون جواب استدلال باین آیه هم مانند جواب آیه گذشته است صاحب مصائب گفت صاحب نواقض که شیوخ‌راداخل در این آیه نمود ستم روا داشت وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

آیه چهارم خداوند فرماید درسوره توبه‌الذین آمنوا وهاجروا و جاهدوا فی‌سبیل‌الله باموالهم وانفسهم درجة پاسخ این آیه‌هم مانند پاسخ آیات قبلی است مولف کتاب مصائب گفت زربن معاویه درجمع بین صحاح سته روایت نمود که در زمانیکه طلحه بن شیبه وعباس فخر مینمودند این‌آیه درحق علی ع نازل شد

گرچه درسخن خداوند ظاهر کلام عموم است وچه بسیاری نظایر دارد این مطلب را تایید می کند روایتی که ابونعیم از ابن عباس نمود در سیرآیه السابقون السابقون اولئك المقربون

گفت مراد به سابق‌درآیه علی‌بن ابی طالب است روایت نمودفقیه‌ابن‌معازلی شافعی از مجاهد که او از ابن عباس که این جماعت گرچه هجرت و جهاد وبذل اموال در راه خدا نمودند ولی ایمان بخدا نداشتندشرط تحقق بشارات‌حصول ایمان بود و کسیکه بخدا ایمان آورد از اهل بیعت رضوان نفی‌ایمان‌نماید خصوصاازعشره مبشره علی‌الخصوص خلفاء که استحکام دین وقوت شریعت سیدالمرسلین بزحمت و کوشش آنان فراهم شد وبواسطه آنان بسیاری از مردم مسلمان شدند وشخص اول

بدون تردید و درنگ نبوت حضرت محمد ص را باور نمود و بصدیق نامیده شد آیا سزاوار بود که چنین سخنانی گفت مگر کسیکه اراده خراب کردن اسلام وعدم شریعت را داشته باشد وبگوید ابوبکر نخستین کسی بود که ایمان آورد ولی از راه تقیه بود در آن روزگاری که مسلمانان در ترس بوده و هجرت مینمودند و بسیاری مانند جعفر بن ابی طالب ع بسوی حبشه مسافرت نمودند با اینکه ابوبکر بیش تر از دیگران اسلام آورده بود نه از برای جاه ومقام چه پیغمبر در آن‌هنگام شوکت وسلطنتی نداشت واز طرفی هم بسیاری از مردم قریش وخویشاوندان حضرت محمد ص دوری از اسلام مینودند

اگر کسی گفت که ابوبکر شنیده بود که محمد ص بر بسیاری ازشهر ها ومردم برتری یابد بدین جهت ایمان آورده گوئیم درحقیقت ابوبکر به پیغمبر ایمان آورد چه اخبار خبر آمدن حضرت را در آخر زمان داده بودند که غلبه خواهد کرد وکسیکه ایمان به بعضی آورد بهمه ایمان آورد گذشته ازاینها این گونه احتمالات اگر پیش آید ایمان باسلام هیچکس را نمی توان گفت درست باشد چه این رشته احتمال ها در دل های سخت فاسد که ازنور ایمان کدورت دارد و به کید شیطان نزدیك تر است وارد میشود.

امر دوم که ریشه سخنان است که مژده ها به بهشت همه پیش‌ازغصب خلاف بود تا از اطاعت بیرون نرفتند این سخن از کلام نخست زشت‌تر وزننده تراست‌چه میشود که عذاب دائمی بر آنان نازل شود و اضداد آن چیزی که درآیه است باز گردد و تمام آنچه در آیه است دروغ باشد نتیجه روشن است سخن مولف نواقض بپایان رسید مترجم گوید بعداز مقاله اصحاب ما امامیه سخن اول را تنهارد نمایند وبامر دوم عقیدتی ندارند که دریکی از ایام بشارتی نسبت بدانهاشده باشد وگویند اسلام آوردن شیخین نه از راه تقیه وطلب جاه و رفعت بود بلکه از احبار و کهنه شنیده بودند که محمدبن عبدالله برهمه جهان برتری یابد برای آنکه بعدها ریاست کنند ایمان صوری پیدا کردند نه ایمان حقیقی ولی پیغمبر اورا صدیق‌نامید نکته‌ای در بردارد که صاحبان گناه بدان نرسند گوئیم بعداز آنکه پیامبروارد‌غار شد او هم بنا به مصلحتی پیروی نمود پیغمبر و را پریشان وسرگردان دیداز برای آرامش خاطر فرمود آیا میخواهید جعفر و برادران خود را بسوی حبشه رهسپار شدند به بینی؟ گفت آری ! حضرت فرمود از آن سو نگاه کن چون‌نگریست آنان وا در کشتی در میان دریا دید گفت تا کنون شك در ساحری داشتم ولی یقین‌پیدا کردم که ساحری حضرت خواست بر وی خشم گیرد فانزل‌الله سکینه علیه بعد از

آنکه آرامشی براو نازل شد فرمود انت‌الصدیق یعنی تو راست‌گوئی بدین‌جهت گاهی یا بیشتر اوقات بسرزنش‌باو می فرمود تو راست میگوئی ومردم عوام‌هم نمیدانستند که موضوع چیست گمان کردند مدح است «وضمیر سکینه» را راجع بابوبکر نمایند.

مولف کتاب مصائب گفت سخنان مولف نواقض ایرادهائی را در بر دارد نخست باصحاب امامیه نسبت داد که ایمان خلفا را باور ندارند این‌سخن‌درست و حق است بعدها مطلب را روشن می‌سازیم. ولی سخن ناقض که درمقام رد که‌می گوید کسی که ایمان بخداآورد دیگر نفی‌ایمان از اهل بیعت بهشت ننماید .اینها سخنانی است که طالب حق‌درامثال این‌گونه موارد اکتفا بدانها نکند.اگر پیغمبر او رابااین اسم نامیده مادراخبار چنین‌نامی برای وی پیدا نکردیم واگرابوبکر خود دعوی این نام را برای خود نمود دروغ باشد پیروان وی خواستند که اورا در دل‌ها بزرگ کرده وجلوه دهند واگرمطلب راست بود باید خودابوبکر این ادعا را کند ودر موارد مقتضی بگویدچنانکه همه روایت نمودند که حضرت‌امیر در بسیاری از منبر های خودودرغیر منبرهم می‌فرمود وهیچکس ایرادی‌نگرفت بلکه هر که شنیدبراستی اعتراف نمود با این‌حال بجزحضرت امیرالمومنین؏ کسی که این نام را برای خود بداند ندانستیم.

سوم تردیدی که‌در ذیل‌گفتار خود یادآورشد که می گوید بغیر کسانیکه خرابی اسلام را تصمیم دارند. گوئیم روشن است که این گونه پرهیز کاران و خوبان در تقیه بودند وابوبکر چگونه ملتزم باین امرنیك می‌شد ومی‌توان گفت که درنفاق بودند تا خبر رسول خدا را بدوستان منافق خود برسانند تا موجب کشتن پیغمبر گردند

از اهل بیت نبوت حکایت شد که‌عمر در آغازکار یار ابوجهل‌و حریص‌در آزار پیغمبر بود وبه هیچکس ابرازنمیداشت تا آنکه مسلمان شدوخواست مردم را برای‌جنك وستیزه مهیاسازد و قریش راهم‌بهم رساند آنگاه بخدمت‌حضرت‌ص؏ عرض‌کرد چرا خداوند رادرپنهانی عبادت کنیم وآنانیکه اسلام آوردندبا شمشیر های برهنه بیرون آیند وباکافران جنك کنند وهر که جلو مارا گرفت‌با شمشیر بزنیم وگمان میکرد که‌حضرت محمدص؏اجازه فرماید وهنگامیکه با شمشیر برهنه بیرون شتابند قریش هم همان کاررا کنند تا بالاخره پیغمبر اسلام کشته‌شود.پیغمبر فرمود ای‌عمر هر گاه‌دین‌رامایل هستی صبر نما وخودداری کن بنحوی که برادران مسلمان تو صبر نمودند ومامور این‌چیز ها نیستم مگرآنکه خداوند امرفرماید

هرگاه آمدی ودین را نمی‌خواهی ما ازدوستان تو نیستیم پس‌ازآن عمر فرصت نیافت سرگردان وترسناك بود که شاید رسول خدا کاری از پیش نبرد و اگر قریش تسلط یابنداورا بکشند دیگر بهره‌ای از برای او نیست ناچار درآن‌حالت ماند وبا همه بصلح وآشتی‌درآمد.

شاهد این مطلب که پیغمبرص بعداز آنکه درشعب عبدالمطلب با بنی‌هاشم محاصره شد ابوبکر وعمر نبودند و باخود مصاحبت نمودند ودر انتظار بودند تا شمشیرهای خودرا برهنه نمودند واین بزرگترین نیرنك‌ها بود نگاه کنید بمردمی که اینان پیشوای آنانند.

چهارم که گفت « احبار به‌مجموع نبوت خبردادند» این‌ها تیر درتاریکی انداختن است اگر باور نمائیم ایمان برخی‌را ولی ایمان بعضی‌را هم‌باور نداریم و ایمان به بعض‌هم ایمان به تمام آنان نیست تا باورنمایند خبر احبار را که‌پیغمبر غالب میشود.

پنجم « نفی ایمان ازخلفأ» تنها احتمال وگمان نیست بلکه‌یقین‌دارندواهل بیت نبوت هم دراین خصوص اعلام فرمودند ششم که‌گفت در امر دوم باصحاب ما افترا زدند می گوئیم این وعده درآیه ثابت است ازبرای کسانیکه در دین خود مستقیم ماندند نه آنکه منحرف ازدیانت‌شدند

آیه ۱۰۱ خداوند درسوره توبه فرماید والسابقون‌الاولون من‌المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی‌الله‌عنهم ورضوا عنه واعدلهم جنات تجری تحتها‌الانهار خالدین فیها ابداً ذلك هوالفوزالعظیم مولف مصاحب‌النواصب گفت که مولف کتاب نواقض پیروجمهور بود وعقیده‌داشت که ابوبکر وعمرازنخستین مهاجران بودند و عقیده داشت که ابوبکر وعمر از نخستین مهاجران بودند این عقیده درست‌نیست زیرانخستین مهاجران کسانی‌بودند که‌بسوی رسول‌خدامهاجرت نمودند وآن در آن هنگامی بود که چهار سال حضرت باخاندان هاشمی درعقبهٔ عبدالملك ازطرف کافران قریش محدود بودند وهفتاد نفر بمکه شتافتند ودرشب عقبه درمکه درمنزل عبدالمطلب بیعت نمودندوباجماع مورخان اینان عقبیون‌بودند چون طرف‌سخن ما اهل‌سنت وجماعت می باشند زیانی ندارد که عمده‌مقاله‌آنان‌را انتقاد کنیم

صاحب نواقض گفت که از خصایص ابوبکر ترك کردن دنیا بودودرنظرش همه چیز از ثروت مردم دنیا در برابر خدا کوچك می‌نمود دوم شکایت علی‌از خلفا را تشکیك نمود با آنکه حضرت‌علی همه مردم را ترك گفت تامحبت شیعیان

را جلب کند وشکایت علی دینی بود نه دنیائی وبازخواست از خلفا می‌نمودواگر علی میدانست که خلافت ابوبکر وعمر منافات با دین داشت چرا ستیزگی نکرد همچنانکه با معاویه جنگ نمود.

خصوصا عباس عرض نمود که دستت را بدهید تا با شما بیعت کنم تا مردم بگویند که عموی رسول خدا با شما بیعت نمود تا آن دو نفر مخالفت ننمایند ابوسفیان گفت ای عباس عموی محمد ص و ای علی بن ابی‌طالب چه شد که امر خلافت در قبیله قریش وارد شد بخداوند سوگند اگر بخواهم میتوانم تمام صحرا را از سواره وپیاده پر سازم !!!

حضرت علی فرمود خدا ترابکشد که چه اندازه باسلام نیرنگ زدید و نتوانستید باسلام زیانی واردسازید ونصیحت مردم هم درشما اثری نداشت واگر صلاحیت خلافت را برای ابوبکر نمیدانستیم امر دین را باو واگذار نمی کردیم

(پایان سخن صاحب نواقض)

این سخن مورد ایراد است نخست در امر که حکم نموده که ابوبکر ترك دنیا گفته بود ابتداء دنیائی از برایش ثابت کند آنگاه گوید چنانچه گفته‌اند خانهٔ درست کن آنگاه نقش نما تعجب است از برای کسیکه ابتداء کار او به فقر و فاقه بود صفت انفاق را ادعا میکرد.

کسانیکه از تاریخ آشنائی دارند میدانند که ابوبکر درنهایت تنگدستی و خواری وبی چارگی درایام جاهلیت بسر برده ومعلم اطفال بود وپدرش خیاط بودو با زحمت زندگانی میکرد تا چه رسد بدیگری همراهی کند تا کور شد وفرزندش توانائی کمك او را نداشت ناچار به‌عبدالله بن جدعان پناه برد واورا برگزید تا مردم را بوی دعوت کندومقرری ازخوراك قرارداد پس این همه ثروت برای ابوبکر از کجا بود ؟ با آنکه خود وپدرش چنان بودند. مورخ مصری درتاریخ خودنوشت که بعداز آنکه سیزده سال از عام‌الفیل گذشت پیغمبر با عموی خود ابوطالب بشام رفتند وهفت نفر از رومیان بسوی نبی شتافتند وبآنان اعلام شد که پیغمبر اسلام اوست وبیعت نمودند وابوطالب هم‌درخدمت بود و ابوبکر و بلال را بهمراه ایشان روانه نمود اینگونه نوشته‌ها وهم وخیالی بیش نیست نخست رومیان به چه چیزی بیعت نمودند دوم آنکه ابوبکر درآن‌جرگه نبودتا بعداز سی‌سال که‌ازآن‌واقعه گذشت اسلام آورد !!

از شگفتی تناقضات ایشان است که روایت مینمایند از عبدالله‌ابن عباس در فرمایش خداوند

(ووجدك عائلا فاغنى)
که خداوند دعوتش را مستجاب نمود واگر میخواست میتوانست بقدرت الهی کوه ها را طلا سازد دیگر چه نیازی به ثروت ابوبکر داشت دوم آنکه بحقیقت احوال آگاه نبودند چه حضرت صم درهنگام وفات آنچه لازم بود بحضرت امیر ع وصیت فرمود و یك یك امور را بیان فرمود آنگاه حضرت علی ع حضرت کرد چه باید بکنم ؟ حضرت محمد صم فرمود صبر کنید تا مردم با میل ورغبت بسویت آیند آنکاه با فاسقان وپیمان شکنان جنك نما ولی با هیچیك از آن سه نفر ستیزه منما وگرنه بهلاکت دچار خواهید شد ومردم هم مرتد شده و ازنفاقی به نفاق دیگری گرفتار میشوند.

پس حضرت امیرالمومنان ع نگهبان دین اسلام بود تا حفظ مسلمانان وديانت نمایند ومردم بسوی جاهلیت بازگشت نکرده و قبائل عرب فتنه گر شوند و برای طلب خون تاسی بزمان جاهلیت نکنند وبسیاری از مصالح آشکار وروشن دیگری هم هستکه براین مطلب دلالت دارد

روایت ابن مغازلی شافعی درکتاب خود بسند خود نقل نمود پیغمبر بعلی ع فرمود بعداز من امت برتو نیرنك زنند و بازهم روایت کرد که ابوبکر احمدبن موسی بن مردویه حافظ از جمهور باسناد خود از ابن عباس که گفت من و حضرت رسول وعلی بیرون رفتیم دیگران را در بیرون دیدیم حضرت علی فرمود ای رسول خدا این باغچه چه اندازه خوب است.

حضرت فرمود باغچه شما در بهشت بهتر از این است تا به باغچه دیگری رسیدیم علی ع عرض کرد چه باغچه زیبائی است تااینکه به هفت باغچه رسیدیم آنگاه پیغمبر به علی ع فرمود که بوستان های شما دربهشت بهتر از اینهاست.

آنگاه دست برسر وروی محاسن حضرت علی ع گذاشت وگریه نمودوصدای گریه اش بلند شد. علی عرض نمود چرا گریه میفرمائید حضرت فرمودتا زمانیکه من هستم حسادت مردم درباره تو بروز نکنند و این دوحدیث را علامه در کشف الحق یاد آوری نمود.

ملا صاعدی اصفهانی از متاخران عامه بود روایت اول را جواب داد که نیرنك او ناکث و مارق و قاسط باشد دخلی به خلفا ندارد ولی حدیث دوم معلوم است که هیچیك از قبیله های عربی وقرشی نبودند که دعوی خون ازحضرت علی نداشته باشند وحسادت ها داشتند ولی جرئت بروز آنرا نداشتندتا در ایام خلفا و عصر حضرت علی نفاق وحسادت را بروز دادند (پایان)

گوئیم که این شارح بقول خود روایت را جرح نمود و گفت (قبیله ای از قریش نبود که دعوی خون از حضرت علی نماید)

نیرنك را ازخلفا منکر شد وبرای طلحه وزبیر وعائشه و پیروانشان که از بزرگان صحابه بودند ثابت کرد و بر قواعد عمومی مشکل است و اشکال موجه معاویه وپیروانش از صحابه وارد میشود بنا به مشهور در نزد آنان حرف دیگری نیست بعبارت دیگر هریك ازاین گروه رابدکار دانند خلفا هم مانند آنان بدبودند و آنچه که یادآوری نمود که درسینه ها حسد بود بدانید که تنها شمشیر کشیدن نیرنك و خدعه نیست تا بگوئید که خلفا از آن جرگه نبودند بلکه نیرنك اعم از شمشیر زدن وغصب خلافت نمودن وخانه آتش زدن وسایر آزار ها است که باعث ریختن خون او وفرزندانش شود آنگاه گوئیم شجاعت حضرت علی علت تامه بود که برتری بر هر باطلی کند بهمان روش که سنیان نوشته‌اند و درنزد شما واجب بود که باکشندگان عثمان درجنك پیش دستی نمایند با آنکه علی درجنك ایشان درنك نمود تا آنجا که مردم ویرامتهم نمودند که درخون عثمان شریك بود باآنکه شیعه درآن ایام زیادتر بود و کمك بیشتر هم فراهم بود صاحب طرایف(۱) فرمود که از طرفه های امور است که هرکسی تعجب نماید که‌چگونه علی ٤ از جهت و مخالفت صبر وخودداری نمود وچه اقتضا کرد که زبانا هم منکر شد

با آنکه اعتراف نمودند که گروهی از پیامبران وجانشین ایشان چون یاور نداشتند ازجنك وستیزه با شهر یاران وفراعنه خودداری نموده وصبر نمودند

بنابراین عذر حضرت علی ٤ مانند عذراوصیاء انبیاء سلف بود واین‌شهادت کافی است که حضرت علی از بیعت ابوبکر خودداری نمود وتنها خاندان هاشمی با دسته کمی از مردم دیگر کناره‌گیری نمودند وهیچکس موافق گوشه گیری‌علی٤ نشد ومردم مختلف شده بودندوتنها بنی هاشم چگونه میتوانستند برتری بردشمن یابند کدام نیرنك بالاتر ازاین واقعه بود نیکوترین جوابی که باین مطلب‌داده‌اند این است که مسلمانان اعتراف دارند که بزرگان اسلامی از بیعت بامعاویه ویزید خودداری نمودند و کوشش نمودند که منکر شده وجنگی‌هم ننمایند باایوصف این

۱ــ رساله‌الطرائف ورساله‌الطرف از تالیفات سید ابن‌طاووس که اولی در طهران و دومی بتازگی درنجف أشرف چاپ شده ودر بحث امامت گفتگو مینماید و ملا محسن فیض کاشانی رساله‌ای بنام کلمات طریفه بهری تالیف نمود کــه قسمتی از از نکات دقیق کلامی دربحث امامت را با استشهاد بآیات قرآن دربــر دارد که طهران چاپ‌شد

«مرتضی»

خودداری از جنك و بیعت را هم مسلمانان دلیل برضایت خلافت نگرفتند بنا براین چرا ترك محاربه وستیزه علی ع نشدوچرا ترك جنك وستیزه سایر بزرگان اسلامی نگشت ؟! بهترین جواب آنست که به تفصیل گفتگو نمائیم در بعضی از کتابهای اسلامی دیدم که بامیر المومنین علی خبر دادند که چرا امیر المومنین با طلحه وزبیر و عایشه جنك نمود (۱) وباابوبکر وعمر درامر خلافت ستیزه ننمودحضرت فرمودند که درامر جنك پیرو پیامبران شدم اول آنان نوح بود که فرمود رب انی مغلوب فانتصر اگر گوئید او مغلوب نبود بر خلاف فرمایش قرآن است اگر مغلوب بود پس علی بن ابی طالب ع معذور تر است دوم آنان ابراهیم خلیل خدا بود که از مردم گوشه گیری کردخداوند فرماید(اعتزلکم ما تدعون من‌دون‌الله) اگر گوئید گوشه گیری بدون مکروهی بود کافر شدید واگر گوئیدزشتی‌دید و گوشه گیری نمود بنابراین وصی هم درگوشه گیری مقدم تر از دیگران است و پسر خاله او لوط بامت خود فرمود هرگاه قدرتی داشته ویا درجایگاه استواری بودم از راه نبرد با شما وارد میشدم واکر گوئید لوط قدرت داشت‌دروغ گفته‌و کافر شدید وتکذیب قرآن نمودید اگر قوه نداشت پس وصی معذورترباشد یوسف گفت پروردگارا زندان خوشترم‌آید تاآنچه مرا خوانند اگرگوئید که او به چیز مکروهی که مورد خشم‌خدا بود خوانده نشدکافر شدید واگر گوئید به‌سوی‌چیزی که مورد خشم خدا بود فرا خواندند فرزندان را برگزید پس وصی معذورتر از اواست موسی عمران ازقوم خود فرار کرد اگر گوئید بدون سبب وترس‌فرارنمود کافر شدید واگر گوئید فرار از ترس بود وصی معذور تر است .

هارون بموسی گفت امت مرا ناتوان کردند و نزدیك بود مرا بکشند اگر گوئید امت اورا ناتوان ننمود کافر شدید وهرگاه گوئید امت اورا ناتوان کرد پس وصی معذور تر است حضرت محمد صم بغار فرار کرد واگر ازترس‌بغار رفت وچاره جز بغار نداشت وصی هم از راه ترس معذورتر است ناگهان‌امت‌برخاستندو بسویش شتافتند وگفتند ای امیرمومنان دانستیم که سخن از آن‌تو است ولی گناه کاریم وتوبه کنندگان بدرگاه خدا هستیم پروردگارا مارا معذور فرما از طرفه‌ها روایتی است که ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند متصل برسول‌الله روایت نمود که حضرت صم بعلی بن ابی طالب فرمود ای علی ع که بزودی امت بتو نیرنك و

---

۱ — برای تفصیل مراجعه‌شود برساله الجمل اوالنصرة فی حرب البصرة تالیف‌شیخ مفید چاپ نجف که بهترین کتابی است دراین خصوص که مولف محقق و بزرگوار آن مانند مورخ حکیم ومنقدی واقعه تاریخی را بحث نموده است «مرتضی»

خدعه کنند (سخن صاحب طرایف بپایان رسانید)
بیان مطلب را روشن تر سازد روایتی که حمیدی درجمع مابین دوصحیح در مسند عایشه از متفق علیه وشارح واقیه از حنیفه درکتاب حج روایت نمود
که پیغمبر به عائشه فرمود اگر عهد جاهلیت را اقوام تو نداشتند و در روایت دیگر (با عهد تازگی کفر) ودر روایت دیگری می ترسیدم که قلب های آنان منکر شود امر مینمودم که خانه کعبه‌را خراب کنند وآنچه‌را که از آن بیرون بردند داخل نموده وخانه را بزمین متصل می‌ساختم ودو دربرای آن قرار میدادم در مشرقی ودرغربی وبنیاد آنرا تا بپایه حضرت ابراهیم میرساندم.
حضرت رسول با آن مقام و رفعت جاه ودلیل روشنی که داشت از مردمی که از بزرگان صحابه بودند تقیه مینمود ونتوانست خانه کعبه‌را خراب سازد پس در باره حضرت ابراهیم چه‌گوئید که همه با او مخالف ودشمن بودند

(ابوبکر در آغاز کار بی‌نوا بود)

آیه هشتم در سورة الحشر خداوند فرماید
للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم و اموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا و ينصرون الله ورسوله اولئك هم الصادقون والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا و يؤثرون على انفسهم ولوكان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون و الذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذين الى قوله انك رؤف رحيم
صاحب نواقض گفت خداوند بیان احوال فقرا را نموده که استحقاق داشتند وازخانه وثروت خود با مخالفت خویشاوندان خود منصرف‌شدندتادرخواست رضایت الهی را جلب نمایند اینان مردمی بودند که کردار و گفتارشان یك سان بود وآنان بزرگان مهاجران بودند ومخفی نیست نخستین کسیکه برای رضای الهی از ثروت وديار خود چشم پوشید ابوبکر صدیق بود والذین تبوءالدار و الايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم و لا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا الخ » مراد این است که نمیدانستند که احتیاجی پیدا می کنند وگرنه بیشتر ایشان در نهایت تنگدستی وفشار بودند ومهاجران برنفس خود مقدم میداشتند بطوریکه اگر یکی از آنان دو زن داشت یکی را طلاق داده و بمهاجردیگری می‌سپرد واین افضل‌اقسام صدقه بود زیرا پیغمبر فرمودافضل‌صدقه‌ها صدقه دادن مقل است

گوئیم که ابوبکر بهرهٔ بسیاری داشت و تمام اموال خود را در راه خدا و رسول نثار نموده پیغمبر فرمود برای خانواده خود چه گذاشتی؟ در پاسخ گفت خدا وپیامبر را گذاشتم.

مترجم گوید که آیه مزبور دلالت مقابقهٔ ندارد اشکال در انطباق است که آیا ابوبکر هم داخل است یانه؟ تا بگوئیم که از راستگویان ورستگاران بود چه گفتیم که ابوبکر مهاجرتش از برای رضای خدا نبود بلکه از برای بدست آوردن ریاست وسلطنت بود وگذشته ازین ثروتی هم نداشت که انفاق کند چه پسر ابوقحافه معلم و خیاط بود از کجا ثروت بسیاری بدست آورد برفرض آنکه انفاق هم می نمود از برای خدا نبود بلکه از راه جلب قلوب مردم بود تا ریاستی بدست آورد صاحب مصائب گفت آنچه‌را که قبلا گفتیم برصاحب نواقض ایراد است که ثروت‌راابوبکر از کجا بدست آورد؟

پیغمبر فقط درمکه ومدینه بود اگر عقیده‌دارند که ابوبکر ثروت خودرا در مکه قبل‌از هجرت انفاق نمود گوئیم چگونه مصرف نمود ؟ آیا درمکه برای حضرت محمد صلعم زن وفرزند وحشمتی بود که انفاق کند با آنکه درآن روزگار ابوبکر مسلمان نشده بود ، ودر زمان هجرت ایمان آورد یا گویند که پیغمبر ثروت رااز او گرفت ولشگری تهیه کرده وبسوی مکه فرستاد اگر این مطلب‌را گویند رسوا میشوند چه رسول خدا باتفاق همه درمکه شمشیر نکشید و مامور آن هم نبود و باصحاب خود هم امر ننمود که بروند بامشرکان جنك کنند

چه آنانیکه اسلام آورده بودند چهل نفر بودند وروزگارشان سخت شده و ومردم آزارشان میدادند ناچار بخدمت حضرت‌محمد صلعم عرضه داشتند حضرت آنان را بهمراه جعفر بن ابی طالب به حبشه رهسپار نمود ودرآنجا بودند تاحضرت‌محمد صلعم هجرت نمودو فاتح گردید و بعداز سال دوم هجرت فتوحات بسیاری نصیب اسلام گردید در آن روزگار غنی‌ترین زنان قریش همسر حضرت محمد صلعم بود که خدیجه نام داشت و تا زمان هجرت نیازی به ثروت دیگران نداشت و حتی آنکه علی بن ابی طالب را در نزد خود نگاه داشت تا عموی وی در فشار نباشد و در هیچیك از اخبار ندیدیم که بعداز تزویج حضرت خدیجه بکسی‌حاجت‌داشته باشد و همه مورخان اتفاق دارند که خدیجه غنی ترین و ثروتمند ترین‌مردم بود واگرگویند که درمدینه وبعداز هجرت ابوبکر به پیغمبر انفاق مینمود با آنکه همه میدانند که ابوبکر وارد مدینه شد واحتیاجی بمساوات انصار از لحاظ خانه ومال آنان‌داشت وبعداز هجرت هم خداوند فتوحاتی نصیب اسلام نمود که‌غنایم‌بسیاری از کافران و

شهر ها بدست آمد که همه اعراب ثروتمند گردیدند وهمه روایت کنند که خداوند عزوجل بعداز آنکه آیه یا ایها الذین آمنوا اذا نادیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقه نازل فرمود

تمام انصار ومهاجران از مناجات با پیغمبر منصرف شدند مگر علی بن ابی طالب وحضرت فرمود من یك دینار است پس فرستاد اورا وده درهم نمودند و فرمود درهم درهم خواهم داد وباحضرت محمد ص مناجات خواهم نمود وبهمین روش بجای آورد و باتفاق همه بجز علی کسی مناجات باپیغمبر ننمود وصدقه نداد وبعد آیه نسخ شد بقول خداوند اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات فاذالم تفعلوا او تفعلوا اوتاب الله علیکم فاقیموا الصلوة واتوالز کوة اجماع منعقد است که ابوبکر از مناجات از برای صدقه ندادن خودداری نمود آیا کسیکه جوانمردی نکند و از دادن یك درهم صدقه هم کوتاهی کند تا مناجات با پیغمبر ننماید وخودداری از کار نیك برای یك درهم کند آیا چنین شخصی مال کثیری را می تواند انفاق کند با اینهمه خصوصیات عجب است که بعضی نوشته اند چهل هزار دینار وبرخی چهل هزار درهم نسبت انفاق به ابوبکر داده اند که همه اش دروغ است.

ابو اسحق که از بزرگان محدثان سنت است روایتی نمود که اصل انفاق را درباره ابوبکر منکر شد وآن این است که حضرت رسول ص سوار ناقهٔ نمیشد مگر آنکه قیمت آنرا از مال خود به پردازد پس کسی سواری ناقه دیگری را بدون پرداخت کرایه حلال ندانست چگونه ناقه دیگری را حلال داند اگر گوئید که منافاتی ندارد

ابوبکر انفاق نمود وکرایه ناقه از مالی بود که ابوبکر انفاق کرده بود و درست هم هست که حضرت از مال خود کرایه ناقه را میداد گوئیم روش سخن از این گونه حرف ها دور است این مطلب تمام است درصورتیکه ادعا کند که پیغمبر هرگز ناقه دیگری را بجز ابوبکر قبول نمی کرد دیگر آنکه ابوبکر از اموال خود بر پیغمبر چیزی از ناقه انفاق نمی کرد با آنکه اکثر ثروت عرب ناقه و جمل بود

مترجم گوید این سخنان تنها بعید بودن آن است بلکه گوئیم ابوبکر صاحب ثروت بود چنانچه درآیه (ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعة) در بهی او وارد شد چنانکه مفسران شیعه این آیه را تشریح نمودند ولی انفاق ابوبکر معلوم نیست همان است که صاحب مصائب گفت برفرض آنکه انفاق نمود شرافتی نیست برعکس حضرت علی ع که درقرآن مجید درسوره هل اتی پروردگار وصف اورا نمود.

گوئیم که ابوبکر بهرهٔ بسیاری داشت و تمام اموال خود را در راه خدا و رسول نثار نموده پیغمبر فرمود برای خانواده خود چه گذاشتی؟ در پاسخ گفت خدا و پیامبر را گذاشتم.

مترجم گوید که آیه مزبور دلالت مقابقهٔ ندارد اشکال در انطباق است که آیا ابوبکر هم داخل است یانه؟ تا بگوئیم که از راستگویان ورستگاران بود چه گفتیم که ابوبکر مهاجرتش از برای رضای خدا نبود بلکه از برای بدست آوردن ریاست وسلطنت بود وگذشته ازین ثروتی هم نداشت که انفاق کند چه پسر ابوقحافه معلم و خیاط بود از کجا ثروت بسیاری بدست آورد برفرض آنکه انفاق هم می‌نمود از برای خدا نبود بلکه از راه جلب قلوب مردم بود تا ریاستی بدست آورد صاحب مصائب گفت آنچه‌را که قبلا گفتیم برصاحب نواقض ایراد است که ثروت‌را ابوبکر از کجا بدست آورد؟

پیغمبر فقط درمکه ومدینه بود اگر عقیده‌دارند که ابوبکر ثروت خودرا در مکه قبل‌از هجرت انفاق نمودگوئیم چگونه مصرف نمود ؟ آیا درمکه برای‌حضرت محمد ص؛ زن وفرزند وحشمتی بود که انفاق کند با آنکه درآن روزگار ابوبکر مسلمان نشده بود ،! ودر زمان هجرت ایمان آورد یا گویند که‌پیغمبر ثروت رااز او گرفت ولشگری تهیه کرده وبسوی مکه فرستاد اگر این مطلب‌را گویند رسوا میشوند چه رسول خدا باتفاق همه درمکه شمشیر نکشید و مامور آن هم نبود و باصحاب خود هم امر ننمود که بروند بامشرکان جنك کنند

چه آنانیکه اسلام آورده بودند چهل نفر بودند وروزگارشان سخت شده و ومردم آزارشان میدادند ناچار بخدمت حضرت‌محمد ص؛ عرضه داشتند حضرت‌آنان را بهمراه جعفر بن ابی طالب به حبشه رهسپارنمود ودرآنجا بودند تاحضرت‌محمد ص؛ هجرت نمودو فاتح گردید و بعداز سال دوم هجرت فتوحات بسیاری نصیب اسلام گردید در آن روزگار غنی‌ترین زنان قریش همسر حضرت محمد ص؛ بود که خدیجه نام داشت و تا زمان هجرت نیازی به ثروت دیگران نداشت و حتی‌آنکه علی‌بن ابی طالب را در نزد خود نگاه داشت تا عموی وی در فشار نباشد و در هیچیك از اخبار ندیدیم که بعداز تزویج حضرت خدیجه بکسی‌حاجت‌داشته باشد و همه مورخان اتفاق دارند که خدیجه غنی ترین وثروتمند ترین‌مردم بود واگرگویند که درمدینه وبعداز هجرت ابوبکر به پیغمبر انفاق مینمود با آنکه همه میدانند که ابوبکر وارد مدینه شد واحتیاجی بمساوات انصار از لحاظ خانه ومال‌آنان‌داشت وبعداز هجرت هم خداوند فتوحاتی نصیب اسلام نمود که‌غنایم‌بسیاری از کافران و

شهر ها بدست آمد که همه اعراب ثروتمند گردیدند وهمه روایت کنند که خداوند عزوجل بعداز آنکه آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناديتم الرسول فقدموا بين يدی نجواکم صدقه نازل فرمود

تمام انصار ومهاجران از مناجات با پیغمبر منصرف شدند مگر علی بن ابی طالب وحضرت فرمود من یك دینار است پس فرستاد اورا وده درهم نمودند و فرمود درهم درهم خواهم داد و باحضرت محمد ص مناجات خواهم نمود و بهمین روش بجای آورد و باتفاق همه بجز علی کسی مناجات باپیغمبر ننمود وصدقه نداد وبعد آیه نسخ شد بقول خداوند اشفقتم ان تقدموا بين يدی نجواکم صدقات فاذلم تفعلوا او تفعلوا اوتاب الله علیکم فاقيموا الصلوة واتوالزكوة اجماع منعقد است که ابوبکر از مناجات از برای صدقه بدادن خودداری نمود آیا کسیکه جوانمردی نکند و از دادن يك درهم صدقه هم کوتاهی کند تا مناجات با پیغمبر ننماید وخودداری از کار نیك برای یك درهم کند آیا چنین شخصی مال کثیری را می تواند انفاق کند با اینهمه خصوصیات عجب است که بعضی نوشته‌اند چهل هزار دینار وبرخی چهل هزار درهم نسبت انفاق به ابوبکر داده‌اند که همه‌اش دروغ است.

ابو اسحق که از بزرگان محدثان سنت است روایتی نمود که اصل انفاق را درباره ابوبکر منکر شد وآن این است که حضرت رسول ص سوار ناقهٔ نمیشد مگر آنکه قیمت آنرا از مال خود به پردازد پس کسی سواری ناقه دیگری را بدون پرداخت کرایه حلال ندانست چگونه ناقه دیگری را حلال داند اگر گوئید که منافاتی ندارد

ابوبکر انفاق نمود وکرایه ناقه از مالی بود که ابوبکر انفاق کرده بود و درست هم هست که حضرت از مال خود کرایه ناقه‌را میداد گوئیم روش سخن از این گونه حرف ها دور است این مطلب تمام است درصورتیکه ادعا کند که پیغمبر هرگز ناقه دیگری را بجز ابوبکر قبول نمی کرد دیگر آنکه ابوبکر از اموال خود بر پیغمبر چیزی از ناقه انفاق نمی کرد با آنکه اکثر ثروت عرب ناقه و جمل بود

مترجم گوید این سخنان تنها بعید بودن آن است بلکه گوئیم ابوبکر صاحب ثروت بود چنانچه درآیه (ولا یاتل اولواالفضل منکم والسعة) در نهی او وارد شد چنانکه مفسران شیعه این آیه را تشریح نمودند ولی انفاق ابوبکر معلوم نیست همان است که صاحب مصائب گفت برفرض آنکه انفاق نمود شرافتی نیست برعکس حضرت علی ع که درقرآن مجید درسوره هل اتی پروردگار وصف اورا نمود.

صاحب نواقض نوشته که از تفسیر ابن کثیر نقل نمودند که از آیه شریفه امام مالك چه خوب استنباط نمود با آنکه شیعیان سب صحابه نمایند و گویند که از ابوبکر ثروتی نبود تا متصف بآن اوصاف گردد چیزی که خدا درباره جماعتی از مهاجران مدح نمود دیگر شیعه چه میگوید ؟! صاحب مصائب نوشت که از گذشته ها می شناختیم که قضیه منعکسه است که دیگران نمیدانستند و نمی فهمیدند که معنی آیه چیست باآنکه مهاجران وانصار که استغفار می‌نمودندضمناهم استغفار گذشتگان خود نمودند با آنکه سزاوار لعن وعذاب بودند مثل آنان مانند عبادت کنندگان بت بود که معتقد بودند آنان خدایان همه هستند !!!

صاحب نواقض درفضل صحابه عموما وخصوصا ازطریق‌جمهور روایاتی نقل نمود و در اوائل این کتاب مختصری ازچگونگی روایات و احوال راویان‌راروشن ساختیم که‌بسیاری از آنها از موضوعات عصر بنی‌امیه وبنی عباس وافتراهای ابو هریره وعمربن عاص بودکه مردم بوی بودند مولف نواقض پیروان حجر شد و نوشته‌ها و پندارهای ویراپذیرفت !! این‌گونه روایات دلیل برضد شیعه وردشیعیان نخواهد بود ومتعرض آنها شدن هم فایده ندارد چه مثلی است مشهورکه از شغال پرسیدند که شاهد تو کیست‌گفت دمم ! ! !

با این وصف بعضی ازآن احادیث را مورد گفتگو قرار میدهیم با آنکه از موضوعات جولا وخیاطان است

(حدیث خیرالامة قرنی)

حدیث اول نقل شد که پیغمبر فرمود بهترین امت من آنانی هستند که در زمان من باشند و بعد جماعتی که بعداز آنان است

مترجم گوید بدیهی است نیکوترین امت‌کسانی هستند که‌ازهر جهت پیرو نبی باشند بنابراین نزدیکترین آنان پیرو است نه آنکه زمانا نزدیکتر باشد پس این حدیث دروغ است مولف کتاب مصائب‌النواصب گوید صاحب نواقض باین حدیث سست استدلال نمود که قدماء ومتاخران شیعه حدیث مزبور را سست تر از خانه عنکبوت پنداشته‌اند مولف کتاب استغاثه (۱) در بدع ثلاثه که کمال مهارت‌را در مذهب شیعه داشت‌گفت که حدیث مزبور مخالف حقایق وازعدالت و حکمت الهی بیرون است

۱- کتاب الاستغاثه تالیف السید ابی‌القاسم‌الکوفی متوفی سنه سیصد و پنجاه‌و دو هجری قمری درنجف اشرف چاپ‌شد

«مرتضی»

زیرا برتری آنان این‌است که درزمان سابق خلق نشدند و بعد بدنیا آمدند ومعتقد شدند که امت محمد ص‌ افضل ازامم سابقه می‌باشند ومحمد ص‌ افضل‌پیامبران است وهر امتی از امم سابق خود خوب‌تر از لاحق خود است وواجب دانستند که اخر امم افضل از سابق باشد معنی خبر این است که‌مردم قرن اول برتراز مردم قرن دوم است با آنکه فضلیت بنظر و تمیز است نه بزبان وآنچه ازنقل احوال و سیره سابق گفتند باید زمان بعد بهتر ازگذشته باشد زیرا درعصر حضرت‌محمدص‌ وقرن بعداز او ستمکاران بنی امیه وبنی عباس چه آزار ها به خاندان نبوت وارد ساختند وحضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام راسب نمودند ومردم آن‌عصر باحکام وفقهاء هم صدا بودند

پس لازم است که‌مردم این عصر بهتر اززمان گذشته باشند واگر گویند مردم قدیم چون حضرت رسول ص‌ را زیارت نمودند وبهمراه اوجهاد میکردند‌افضل هستند وهم چنان تابعان آنانیکه نبی را دیده بودند برتر و بهترند چه اخبار و علوم اسلامی را برای ما حکایت نمودند گوئیم آنانیکه درخلقت مقدم ترند و در این تقدم خلقت هم ستایش ویا سرزنشی هم‌نیست ناچارند بگویند که ستایش ازبرای بندگان خدا نیست و خداوند بندگانی را ثنا فرماید ویا سرزنش کند و اگر گویند مردم نادانند چگونه می توان‌گفت کار از من باشد وستایش ازبرای‌دیگری شودو یا نادانی من رسوائی دیگران را فراهم سازد وهرگاه گویند مگرنمی‌گوئید که مدح وذم بر افعال خدا وارد نمیشود

پس واجب است که آیات و دلائل نبوت را ملاحظه نموده تا از تاریکی بروشنائی رفته واز برای رفع شبهات وتشکیلات بهپیامبران رجوع کند تایقین‌پیدا شود وهرگاه بعداز آن خلاف اوامر الهی را انجام داد بر خدا واجب است که عذری از چنان کسانی نپذیرد و ازلغزش های آنان گذشت نفرماید برخلاف‌مردمی که درعصر ما زیست می کنند که موج‌های شبهات وتاریکی ها واختلاف‌آراءوگفتار وهوا وهوس های گوناگون که دیده ها را کم نور نموده و تحقیقات دینی را از بین برده وحلال مشکلاتی نیست هرگاه یقین ثابت شود وشك برطرف گردد بهانه آنان قبول ولغزش‌ایشان درگذشته است ومی گوئیم هرگاه یک‌نفر ازمردم عصر ما بصیرت یافت ورفع شك وی‌شد بهتراز ده‌نفر ازمردم گذشته است سخن‌حق‌را گفتیم وواجب است که مستبصر زمان ما برتراز مستبصر زمان قدیم باشدچه دراین عصر برهان و دلیل ونشانیها گسیخته شده ودرآن ایام همه نشانه‌ها بود خلاصه تفاوتی ما بین مردم زمان ما ومردم قدیم‌تنها درایمان بخدا وتحصیل معرفت الهی است آ

آیا ستمی بالاتر ازاین هست؟ که مردم آن زمان را بر مردم عصرما برتری دهند هرگاه گوئید که خداوند درکتاب آسمانی خود سابقون را ترجیح داد و فرمود «السابقون السابقون اولئك المقربون» گوئیم از لحاظ ایمان سبقت درحکمت جایز نیست مگر مابین مردم عصری که همه شاهد وحاضر باشند محال است که خداوند خدمت نبی را بمردمی که خلق نمود وآنانیکه هنوز خلق ننموده سبقت قرار دهد پس خداوند مابین مردم عصر رسول که حاضر بودند سبقت قائل شدوشکی نیست که آنان افضل و اجل ونزدیکترین مقام ومنزلت را ازمردم طبقه بعدی دارند و منکری هم ندارد وتنها انکار در تفضیل زمان سابق بردیگران است

هرگاه گوئید صحابه درایمان سبقت نمودند یعنی عصر آنان برزمان مامقدم است موجب فضل نخواهد بود واگر گوئید آنان زودتر بایمان رسیدند گوئیم کار خدا بود وفضلیتی برای مردم نیست.

(دلالت آیه السابقون برفضلیت علی ع)

مترجم گوید این آیه دلیل فضلیت حضرت علی ع است زیرا معنی فارسی آنست که سبقت گیرندگان مانند بزرگان ممتازند بعبارت روشن تر سابق برابر لاحق است و جماعتی از ایشان تقدم و تاخری هست متقدمان از سابقان مقرب است از لاحقان سابقان و این تقدم از سابقان نیست مگر از برای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

(حدیث اصحابی کالنجوم)

حدیث دوم ازعمر بن خطاب گفت پیغمبر فرمود اصحاب من مانند ستارگانند بهر کدام اقتداء نمودید هدایت میشوید مترجم گوید برفرض صحت سند حدیث مزبور مراد باصحاب کسانی هستند که در خدمت حضرت رسول ص و در جماعت نبوی بودند گرچه منافق باشند یا مراد باصحاب کسانی هستند که در خدمت او بودند پیروی از اقوال وافعال وی مینمودند هرگاه مقصود معنی اول باشد درست نیست چه خودشان هدایت نشده بودند تا چه رسد که راهنما شوند اگر معنای دوم باشد درست است ولی سخن اینجا است که آیا به خلفا تطبیق می کند یانه ظاهر روایت با امامان دوازده گانه درست آید زیرا اصحاب خودرا بستارگان مانند نمود ووجه شبه را نفرمود پس درهمه جهت بایدمانند او باشند یکی از آن جهات آنست که اگر ستارهٔ ازآسمان افتد جهانی فانی شود چنین است احوال صحابه درزمین

واین معنی درست در دوازده امام است صاحب کتاب استغاثه ۱ گفت که این امر محالی بود اگر از پیغمبر این سخن باشد صحابه ودیگران طرف خطاب بودند یا تنها صحابه مورد خطاب بودند یا بدیگران فرمود دو قسم اول درست نیست بلکه غیر معقول می باشد چگونه میشود که بصحابه خود فرماید صحابه من مانند ستارگانند وبهر کدام اقتداء نمودید هدایت میشوید هرگاه قسم سوم باشد گوئیم آیا خبر مزبور را همه باتفاق روایت کرده‌اند تا شما روایت می نمائید یا آنکه خبری است که به عقل خود روایت نمود این استدلال مورد قبول نیست زیرا صحابه آنرا روایت ننمودند بلکه عمر تنها راوی آنست گذشته از اینها هرگاه پیغمبر برای دیگران روایت فرمود آن دیگران کیستند واگر بگویند پیغمبر برای تمام مردمی که اسلام آورده بودند بجز صحابه فرمود اصحاب من مانند ستارگانند چونکه تخصیصی نیست پس ادعای شما باطل شد.

هرگاه از شما قبول کنیم که حضرت رسول صل غیرصحابه را فرمود که مانند ستارگانند وای برشما آیا صحابه باهم نزاع ننمودند وجنگ وجدال راه نیانداختند و بعضی یکدیگر را نکشتند مانند محاصره نمودن عثمان که اورا کشتند واگر چنین باشد پس صحابه درآن روزگار همه کشنده وخونخوار وجنگجو وخوار بودند

آیا گوئید آنانیکه پیرو ومحاصران عثمان بودند همگی هدایت شده بودند ویا آنانیکه پیرو عثمان بودند هدایت شده بودند ؟! و یا آنانیکه مروان دفع نمودند هدایت شده بودند ؟؟ هرگاه یکی از این دوفرقه را ازهدایت بازداشتید ستمکاری آنان بروز میکند وخبر هم باطل میشود ورسوائی شما آشکار تر میشود !!

اگر همه فرق را هدایت نمایند باید کشندگان ومحاصره کنندگان وجنگجویان در هدایت باشند وهمین رسوائی هم بر شما کافی است وهم چنان درجنگ طلحه و زبیر وعایشه با امیرمومنان علی علیه السلام چه حکم می کنید؟! آیا طلحه وزبیر و پیرامونش هم هدایت شده بودند ؟! وحضرت علی ٤ واطرافیانش هم رستگار بودند کسانیکه از آغاز صبح تا ظهر با علی ٤ وازظهر تاغروب با طلحه بودند در هر دو حال رستگار شده بودند؟! هرگاه همه را ازهدایت منع نمایند رسوائی آشکار تر شود وخبر مزبورهم باطل شده وستمکاری آنان روشن‌تر شود

۱ـ اصفهانی در کتاب ریاض العلماء گوید سید ابوالقاسم کوفی از قدماء معاصران صدوق ومولف کتاب البدع المحدثه معروف بکتاب الاغاثه فی بدع الثلثه است اشتباه کرده‌اند که این کتاب را بابن میثم بحرانی معاصر خواجه نصیر طوسی نسبت دادند واین غلط مابین متاخران شهرت یافت «مرتضی»

با آنکه حضرت رسول ص اين گونه معاني را تكذيب فرمود و خود اهل سنت هم روايت نمودند كه پيغمبر ص بزبير فرمود زود است كه باعلی ع جنك كنيد و تو ستمكار باشي !!

وبعايشه فرمود كسي كه دركارها هدايت شود محال است كه ستمكار شود و كسي كه ستمكار است محال است هدايت شود. بنا براين كسانيكه پيغمبر ص را تكذيب نمودند از ديانت اسلامي بيروننند پناه مي برم بخداوند ازشرارت نفس كه چه كارها ميكنند !!

گوئيم كه مولف نواقض پايه احتجاج را از راه غفلت خراب نمود يكي از فرزندان شافعي دركتاب شرح شفاي قاضي عياض مالكي گفت

استدلال باين خبر نمودند وقول صحابه رابر تابعان وبعد مجتهدان حجت دانند

اين مذهب مالك و برخي از اصحاب شافعي بود از براي شافعي قولي از ابوحنيفه است واز براي احمد هم روايتي است آمدي دعوي اتفاق نمود كه مذهب صحابه درمسائل اجتهادي حجت براي ديگران نيست مختار آنست كه قول صحابي مطلقا حجت نيست.

وشارح كتاب شفا گفت از براي قائل بمذهب مختار آنست كه بگويد كه حديث اگر چه درباره عموم اشخاص صحابي است ولي دلالت براهنمائي عموم آنان ندارد بنابراين خبر حمل ميشود بر پيروي از رواياتي كه ايشان روايت نمايند از اينجا روشن شد كه روايتي كه قبلا اشاره نموديم كه پيغمبر ص فرمود بعداز من اقتداء بابوبكر وعمر نمايند آن خبر دروغ است ابن عبد بيرون آورد خبر مزبور را از طرق خود كه از حديث جابر روايت نمود كه گفت اين سند بحجت راست نيايد زيرا حارث بن غيضين راوي حديث مجهول است

عبدالحميد درسند خود از روايت عبدالرحيم بن زيد از پدرخود ازمسيب از عمر گفت ابن بزار منكر است وصحيح نيست عبدي دركامل روايت نمود از روايت همزه بن ابي حمزه نصيبي از شافعي از عمر بلفظ (ايهم اخذتم بدل اقتديتم)

اسناد آن بخاطره همزه ضعيف است زيرا او متهم بدروغ بود بيهقي گويدمتن خبر مشهور است ولي سند او ضعيف است ابن حزم گويد او دروغگو وباطل است حافظ زين الدين عراقي مي گويد سزاوار آن بود كه مصنف كتاب اين حديث را بصيغه جزم ذكر نكند زيرا درنزد علماء فن حالش شناخته شد تمام شد سخن شارح شفا و اين سخنان براي اهل سنت وجماعت در رد حديث مزبور كافي است.

(حديث سوم) در فضل اهل بدر از ابي هريره كه رسول خدافرمودطلع الله

تعالى على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم

مترجم گوید سند حدیث ودلالت آن هردو دروغ است و سند ابوهریره دروغش از آفتاب روشن تر است ومتن حدیث هم منافات با عقل قطعی دارد زیرا معنای قطعی آنست که تکلیف را مانندکار واجبات وترك محرمات رااز شما برداشتم لازمه‌اش این است که ارتکاب بکار زشت از زشتکاری ها است و اینهم قطعا باطل است.

صاحب مصائب گفت که مولف کتاب الاستغاثه نوشت این حدیث خالی از این نخواهد بود که خداوند اراده نمود درفرمایش خود(اعملوا ماشئتم) اگرمقصود کار نیك باشد کسی که منکر آن نیست وخداوند ازکار زشتی که در بدر جهاد نمودند بیامرزد چنانچه خداوند خبر داد (کما اخرجك ربك من بیتك بالحق)

تا آخر داستان همه احوال آنان زشت بود واین گونه حالات موجب نجات نخواهد بود بلکه هر کس کار نیکو کرد و نیکوکاری را بجای آورد رستکار میشود وهر کس نیکوکار نبود نجات نیابد

اگر مقصود کار بد باشد نادان است زیرا محرمات را رواداوندواختیاررا بایشان واگذار نموده واگر گویند که خداوند میدانست که ایشان مرتکب محارم نمی شوند

فرمایش (اعملواماشئتم) با آنکه میدانند این معنی‌را نمیدهد وفایدهٔ در بر ندارد زیرا این گفتار حکیم ودانا و عالم نیست اگر گویند مقصود اظهار جلالت آنان در نزد مردم است گوئیم آیا ممکن است خداوند اظهار نماید که برای آنان حرام را حلال نمودم تا آنکه وسیله شود که نادانان مرتکب معصیت گردندبا آنکه گفته شود که چگونه صحیح میشود چیزی که شما می‌گوئید که پیغمبر میدانست که زشتی ومعصیت از آنان بروز نمی کند با آنکه همه شما روایت نمودید که پیغمبر بزبیر فرمود که تو خواهی باعلی ٤ جنك کرد وستمکار هستی اگر مباح بود برای ایشان آنچه را که می‌گوئید پس پیغمبر فرمود که تو ظالمی وظلم است ازپیغمبر و تعدی نمودن بزبیر می باشد

چه خداوند همه چیز را برایش مباح نمود وظالم نخواهد بود وهر که اورا ستمکار گوید خود ستمکار است وهر که اعتقاد کند دریکی از کارها پیغمبر ستمکار بودخلافی نیست که چنین شخصی کافر است

وحال آنکه‌زبیراقرار به نفس خود نمود وباکسانی که همراه‌بودستمکارند زیرا تمام اهل‌سنت روایت کردند از زبیر که همیشه قرائت این‌آیه می‌نمود ومیگفت

مراد آنرا ندانستیم تا آنکه مقصود معلوم وآشکار شد (واتقوا فتنة لاتصیبن الذین ظلموا منکم)

خلاصه طلحه وزبیر ازاهل بدر بودند ومقام بزرگی داشتند ومابین آنان وعلی شمشیر کشیدن وخونها ریخته شد وپیغمبر هم گواه ستمکاری زبیر وطلحه بود

آنکس پیغمبر گواه ستم اوباشد محال است که خداوند همه چیز را بر وی مباح کند این مطلب کافی است که بفهمند و افترا بر خدا و رسول نزنند تا مبادا رسوا شوند

(حدیث چهارم درفضلیت اهل بیعت رضوان)

از جابر روایت شد که گفت پیغمبر ص فرمود هیچیك از کسانیکه در زیر درخت بیعت نمودند داخل آتش نشوند.

مترجم گوید درآن روز گروهی ازمنافقان هم دربیعت شرکت نمودند حتما آنان ازمردم آتش هستند بنابراین ناچاریم تخصیص دهیم وگوئیم مراد از این روایت آنانی بودند که بیعت نموده ومخالفتی ننموده درکمال اطاعت اوامر الهی را انجام دادند ولی واقعه حدیبیه خلفاء را از جرگه بهشتیان بیرون نماید!!

صاحب مصائب گفت حدیث مزبور وضع استچه همه دانشمندان ومفسران و مورخان گویند که رضایت دربیعت رضوان برای این بودکه تقصیر ومخالفت نمودند ودر سال حدیبیه از پیغمبرص معذرت خواستند و اظهار توبه نمودند تاخداوندراضی کنند بعداز آنکه توبه نمودند بیعت کردند تا دیگر مخالفتی ننمایند و بعداین آیه نازل شد (لقدرضی الله عن المومنین اذ یبایعونك تحت الشجرة)

بما گواهی دادند که برخی از آنان به پیمان خود نخواهند بود بلکه پیمان را می‌شکنند وفرمود «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بماعاهد علیه فسیوتیه اجرا عظیما)

از این کلام معلوم میشود که همه برپیمان نه ایستادند چه‌اگر میدانستکه هیچکدام پیمان نمی‌شکستند فایدهٔ از ابرازآن نبود.

وخداوند سخن بیهوده نمی فرماید ومعلوم است که برخی پیمان شکن‌شدند و هر که وفا بشرایط پیمان نمود ازمردم بهشت‌باشد وهر کس پیمان‌را شکست‌ازمردم دوزخ است

« مخالفت ابوبکر وعمر از پیمان بهشت »

ابوبکر وعمر وگروهی از رؤساء زیر درخت بیعت نمودند بشرط آنکه از جنك فرار نکرده تاکشته شوند ویا فاتح گردند وبعد به بهانه اینکه چون‌درفش دردست آنان بود ازجنك فرار کردند از خالدبن عبدالله انصاری روایت کنند که درجنك حنین دوازده هزار نفر بودند همه فرار نمودند مگر هشتادنفر باامیرمومنان علی ع پایداری کردند.

آیا آن پیمان شکننان به بهشت میروند یا درآتش خواهند افتاد ؟! !

(حدیث پنجم) از انس از رسول خدا ص روایت نمود که اقتداء کنید بدو نفر که بعداز من‌هستند ابوبکر وعمر) مترجم‌گوید روایت انس مانند آنست که از روباه پرسیدند شاهد تو کیست گفت دمم ! !

هرگاه چنین حدیثی بصحابه رسیده بود دیگر چه حاجت بشوری و سقیفه داشتند صاحب مصائب گوید دراین کلام نظر است نخست درمحل خودش بیان شده که خاموشی درمعرض بیان افاده حصر نماید پس امر منحصر شود بابوبکر وعمر دیگر علی وعثمان رابهرهٔ ازخلافت نیست‌واینهم منافات‌دارد بافرمایش‌حضرت‌رسول که می‌گویند فرموده (اصحابی کالنجوم‌بایهم‌اقتدیتم اهتدیتم »دوم آنکه‌مابین‌ابوبکر وعمر اختلافات بسیاری بروز کرد.

پس مردم بایدمامور به‌کارهای مختلف شوند واینهم باروش حضرت‌رسول‌ص منافات دارد سوم آنکه اگر این حدیث درست بود دیگر جدالی‌نداشت و حضرت علی ع نخستین کسی بود که پیرو گفتار حضرت محمد ص بود چهارم آنکه ممکن است حدیث مزبور تحریف شده باشد وشاید فرمود شما بدو چیز بعـداز من‌اقتداء کنید وابوبکر وعمر مامور باشند که پیرو آن چیز شوند وآن دو کتاب و عترت است چنانچه درخبر دیگر واردشده (حدیث ششم) قول ایشان کـه پیغمبر در حق ابوبکر وعمر فرمود این دونفر آقایان پیران بهشت‌هستند.

صاحب کتاب‌استغاثه گوید آنان حدیث دیگری روایت نمایند که‌حدیث‌مزبور باطل نمودند چه همه روایت نمودند که پیغمبر ص فرمود که بهشتیان واردبهشت شوند گوئی چشمانشان سرمه کشیده است

پس دربهشت پیر ندارد تا آنان آقایان بهشت شوند هرگاه در بهشت پیر باشد چنانکه گمان نمودند آیا ریاست ابوبکر وعمر تنها برپیران است‌وبرجوانان ریاستی ندارند یا برهمه ریاست دارند هرگاه معنی اول را گویند درست نباشد و

اگر معنی دوم را گویند فایده در تخصیص فرمایش حضرت رسول درباره پیران نیست ؟ !

وبازهم اگر سید همه بودند ازمرتبه ومقام آنانرا انداخته‌اند!!! چه گفتند که حضرت ص) فرمود که ایشان دوسید پیرند برخی گفتند معنی فرمایش حضرت محمد آنست که آنان سید پیری هستند که وارد بهشت میشوند از این سخن لازم نیاید که بعضی از مردم بهشت پیر باشند صاحب مصائب گوید اهل سنت و جماعت روایت نمودند که پیغمبر فرمود حضرت‌حسن ع وحسین ع دو آقای جوانان بهشت می باشند واین حدیث با حدیث دیگر تعارض دارد زیرا اتحاد اسلوب دوحدیث و سوق آن اقتضاء وجود مناسبت در دوموضع را دارد یعنی آقای پیر باپیران آقای جوان با جوانان مناسبت دارد درحالی که حضرت حسن‌ع وحسین‌ع درهنگام‌شهادت جوان نبودند و قطعا این خبر تعارض دارد (ایراد مترجم بر صاحب مصائب و استغاثه)

مترجم گوید بناء سخن صاحب مصائب فقدان مناسبت درحدیث دوم است نه آنکه تعارض درحدیث باشد وهم چنین‌سخن مولف کتاب‌الاستغاثه بعذرقبول‌نمودن پیری در بهشت اصلا وارد نیست زیرا آنان بعد آنکه پیر دیگران باشند قطعاباولویت وتخصیص به پیری از راه تنبیه پائین نسبت بمقام بالاتر است تحقیق‌درجواب آنست که اهل سنت وجماعت معترفند که خلفا بهتر از پیامبران نبودند اگر بزرك پیران باشند برآدم ونوح و ابراهیم ویعقوب وسایر پیامبران بزرك خواهند بود و بدیهی است بعقیده آنان هم این نظر باطل است وهرگاه پیامبران‌را بیرون‌نمایندو از سایر بهشتیان تخصیص دهند اینهم درسخن تخصیص نیست !!!

(حدیث هفتم) روایاتی درشان نزول غار روایت نمودندومعتقد شدند که مصاحب رسول خدا ودومین نفر درغار ابوبکربود

صاحب مصائب گفت با اینکه‌عدهٔ از اهل سنت‌وجماعت‌منکر شدند که‌ابوبکر ۴۰ بهمراه‌رسول در غار بود بعضی از آنان هم گفتند پنج نفر درغار بودندجای بسی تعجب است که معتقد شدند که آیه غار دلالت برفضلیت ابوبکر دارد با آنکه آیه برنقص ونکوهش ابوبکر دلالت دارد وگفتند که حضرت محمد ص) ابوبکر را بهمراه خود بغار برد وبا او مانوس بود گوئیم پیامبر اسلام باخدا و فرشتگان مانوس بود وخداوند وعده ها باو داده بود دیگر چه نیازی بانس ابوبکر داشت (علت مصاحبت ابوبکر درغار) بلکه علت مصاحبت آن بود که‌پیغمبر ابوبکر را در راه دیدار کرده وترسید که مبادا حرکتش آشکار شود ازراه احتیاط و رهائی

از شر اتش بهمراه خود بغار برد و اهل سنت وجماعت این اتفاق را منقبت او کر دانسته‌اند !!! واز طرفی‌هم درغارلغزش وخطا از او بروز نمود چه با پیغمبر صا درغار ودر مکان محفوظی بودند که درپناه خدا و پیغمبر قرار داشت تا آنجا که غار جایگاه آشیانه کبوتران وتارعنکبوت قرار گرفت وبسیاری از آیات‌هم‌دلالت بر سلامت آنجا داشت با این وصف ابوبکر اعتماد بسلامت خود نداشته و تصدیق آیات الهی ننموده واندوه وترس خود را آشکار نمود وگریه کرده بسیار نگران شد وحضرت رسول صا گرفتار بی طاقتی اوشدند وبا وی مدارا نموده واز زاری و نگرانی بازمیداشت

(دلالت آیه غار برخلاف ادعای اهل سنت‌است)

ونمی‌توان این‌گونه‌گریه‌وزاری ونگرانی را بدون دلیلی برمجاز‌تعبیر نمود با آنکه اینهمه بی طاقتی ها که از ابوبکر بروز نمود دلیل فساد احوال بود که ناگهان درغار بروز کرد و هرگاه روحش آرامش داشت وآنچه را خداوند بر نبی‌صا وعده داد باور کرده بود دیگر ترسی براو عارض نمیشد باآنکه‌پیغمبر خبر داده بود که ازآن حالت نجات می‌یابندبا این وصف نگران‌شد واین‌بزرگترین‌دلیل برفساد عقیده اواست واهل سنت بآیه غار مباهات نمایند با آنکه‌خداوند (لاتحزن فرمود)

«سخن مفید درعدم نزول آرامش برابوبکر»

شیخ مفید دربعضی از رسائل خود فرمود که‌خداوند آرامش را بر پیغمبر و باهرکسی که بهمراه حضرت بود نازل فرمود چنانچه درفرمایش خداست (و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاق علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل سکینه علی الرسول وعلی‌المومنین)

با پیغمبر فقط ابوبکر درغار بود وخداوند آرامش را تنها بر پیغمبر نازل فرمودنه بر ابوبکر !! وهرگاه ابوبکر مومن بود عموم آرامش هم بر وی شامل میشد واگر غمگین نمیشد ومنکری درغار بجای نمی‌آورد تا نهی براو جاری شود از آرامش محروم‌نمیشد وخداوند اورامانند سایر مومنان که بهمراه پیغمبرصا بودند تفضل می‌فرمود

«این سخنان امثال مولف کتاب نواقض را بزحمت انداخت و از راه نیرنگ دیگر نتوانستند جوابی دهند.

ناچار گفتند که برخی گفته‌اند که آرامش بر حضرت محمد ص۲ نازل نشد بلکه بر ابوبکر نازل شد زیرا ترسناك و نگران بود وحضرت رسول اطمینان بامنیت داشت و نیازی بر آرامش نداشت تا آرام گیرد گوئیم این سخن سست است و کلام خدا را کوتاه گرفتند چه در روزهای بدر وحنین بر پیغمبر و مومنان خداوند آرامش نازل فرمود وخبر به فتح وظفر مسلمانان داد هرگاه گوئید کـه در آن واقعه رسول ص۲ ترسناك بود وابراز نمی فرمود تا آنکه آرامش براو نازل شد گوئیم در غارهم ترسناك بود چه فرار بسوی غار دلیل ترس بود علاوه براینکه نص آیـات قرآن برخلاف نظر اهل سنت وجماعت است چه خداوند فرمود (فانزل‌الله سکینة علیه و ایده بجنود لم تروها) آنکسی کـه آرامش برایش نازل شد همانست کـه فرشتگان اورا مؤیدند وهاء تائید دلالت نماید بر کسی که هاء سکینه باو راجع و هردو هاء مرجع ایشان یك چیز است و نتواند دو چیز غیر باشد مثل اینکه جایز نیست گفته شود (لقیت زیدا فکلمته واکرمته) ضمیر کلمته راجع بزید نماید واکرمته را بعمرو ناچارند که این دوضمیر کنایه از یك چیز است

مؤید بملائکه پیغمبر است پس ضمیر سکینه‌هم باو است گروهی گفتند سکینه مختص به پیغمبر بود زیرا او متبوع وپیشوا بود و ابوبکر نیازی بآرامش داشت نه پیغمبر واین اختصاص نقصی برابوبکر است گوئیم که این گفتار برخداست که سکینه را در ایام بدر وحنین برتابع ومتبوع نازل فرمود ونصر را برایشـان وارد نمودن بی فایده است زیرا نیازی بآن نداشته‌اند (پایان گفتار مفید)

طبری گوید ابوبکر حضرت محمد ص را آزار داد

مولف رساله طرایف از طرفه های تناقضات اهل سنت را یاد آوری نمود که گفتند ابوبکر مصاحب حضرت ص۲ درغار بود و محمد بن جریـر طبری که از بزرگان جماعت بود در جلد سوم تاریخ خود نوشت که ابوبکر به نزد حضرت علی ع شتافت و از حضرت محمد ص۲ جویا شد علی ٤ فرمود در غار باو ملحق میشوم واگر کاری دارد نزد او بشتابد ابوبکر شتابان رفت ودر تاریکی شب راه پیمود ناگهان صدای زنگی شنیده شد حضرت گمان کرد که یکی ازمشرکان دربی او است ناچار بتندی می‌شتافت تا اینکه بند نعل گسیخته شده وابهام شریفش سنگ خورده و خون آمد وابوبکر خود را به حضرت محمد ص۲ رسانید و ترسید که مبادا زحمتی برای حضرت باشد و هردو رفتند و پای شریفش خون جاری شده بود و بامدادان بغار رسیدند

گوئیم بنابراین نخستین خونیکه از حضرت محمد ص) بعداز هجرت ریخته شد این خون بود که بخاطر ابوبکر آزار دید وهرگاه باشاره ویا بآوازی به پیغمبر ص) خبر میداد که مصاحب او است هیچگاه در راه تند نمیرفت تا به ترسد و بند بعلین پاره شده وابهام شریفش آزار بیند گروهی را دیدم که ادعا مینمودند که فرمایش خداوند (اذیقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا) دلیل برتری ابوبکر می باشد چه خداوند اورا بنام صاحب نامید.

« کافران هم مصاحب پیامبران میشوند »

در این نام فضلیتی ندیدم چه مصاحب بنی ص) وسایر پیامبران کافرهم بودند وخداوند فرماید (انما اعطکم بواحدة مثنی وفرادی ولم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة) قرآن صراحت دارد که کافران هم صحبت با نبی بودند یعنی بعضی از صحابه هم کافر بودند دربسیاری ازچیزها که آگاه شدم دلیلی مانند این لفظ درقرآن ندیدم که مصاحبت اطلاق برکافر هم شود واین دلیل برای فضلیت صدیق از همه سست تراست

«ابوبکر بدون اجازه بغار رفت »

طبری از مورخانی است که برابوبکر تهمت نزده ومعلوم میشود که ابوبکر نمیدانست که پیغمبر از مکه بمدینه رفت وهم چنانکه از دشمنان اسلام این هجرت پوشیده بود ابوبکرهم آگاه از مسافرت نبود وتنها علی بن ابیطالب ع اطلاع از هجرت داشت وبس واحمدبن حنبل ازابن عباس درمسند خود روایت نمود که شهادت دادند که پیغمبر ابوبکر را به اسرار خود آشنا ننمود

وپیروی از پیغمبر نمودن وداخل غارشدن ابوبکر بدون اجازه حضرت ص) بود این دو روایت دلیل شیعیان خواهد بود

ولی گفتند که حضرت محمد ص) ملحق شود این روایت را شیعه باور نمی نمی کنند بلکه خلاف آنرا روایت نمودند واز روایات طرفه شیعیان است که پیامبر اسلام ابوبکر را بهمراه خود بغار نبرد مگر آنکه ترسید که مبادا کافران راراهنما شود وجایگاه حضرت را نشان دهد.

ابوالقاسم بن صباغ روایت نمود در کتاب نور وبرهان درباب آنچه که نازل نمود خداوند بر رسول خود هم فانذ رواصدع بما تومر) ازمحمدبن اسحاق که گفت حسان از برای عمره وارد مکه شدم مردهی ازقریش را دیدم که پیروان رسول الله

را قذف مینمودند آنگاه رسول خدا علی ٤ را در بستر خود خوابانید وچون ترسید که مبادا ابوبکر کافران را بمکان او راهنمائی کند بهمراه خود بغار برد

صاحب کتاب مزبور درباب هجرت بمدینه حدیثی ازسعیدبن مسیب ازعلی بن حسین ٤ روایت نمود سعید گفت بعلی بن حسین ٤ گفتم که هنگامیکه ابوبکر با پیغمبر بسوی مدینه شتافت در کجا حضرت صم را ترك نمود حضرت علی بن حسین ٤ فرمود زمانیکه پیغمبر بقبا رسید درآنجا فرود آمدند ومنتظر حضرت علی ٤ شد ابوبکر گفت بسوی مدینه رویم تا مردم از تشریف فرمائی شما شادان شوند انتظار علی را کشیدن مورد ندارد و گمان ندارم که بما برسد حضرت صم فرمود قدمی بر نمیدارم تا علی ٤ برسد چه پسر عمو وبرادرم در راه خدا ودوسترین خاندان من است وجان مرا از شر کافران نگاهداشت

ابوبکر با تلخی روی برگردانید وحسد حضرت علی ٤ را دردل جای داد و نخستین رشکی که نسبت باو بروز داد در مسافرت مدینه و تخلف از فرمایش حضرت محمد صم بود «مترجم گوید» انصاف آنست که سخنان مفید وابن طاوس شك وشبهه را بر طرف سازد وروشن میسازد که نهی پیغمبر صم بقول «لاتحزن» نهی تنزیهی نبود بلکه نهی تحریمی بود چه ابوبکر عقیده به فتح ونصرت اسلام نداشت بااینکه آیات و وعده ها برفتح دیده بود باور نمی کرد که اسلام فاتح شود بااین وصف گریه مینمود این گونه زاری ها تنها ناشی از بی اعتقادی بایات نبوت بود

(وجه نامیدن ابوبکر بصدیق)

چنانکه قبلا اشاره کردیم که دربعضی از روایات شیعه است که ابوبکر درغار زاری میکرد وپیامبر صم فرمود بدان سو نگاه کن جعفر وصحابه را دید که سفر دریا کنند ابوبکر گفت تاکنون شك داشتم واکنون یقین دارم که ساحرید؟!! پیغمبر خواست خشمناك شود افانزل سکینه علیه خشم خود را فرونشانید وازراء استهزاء باو فرمود راست میگوئی وبعدها هروقت ابوبکر را میدید میفرمود انت الصدیق بسیاری از مردم این نام را نمیدانستند بدین جهت دراینجا نوشته شد

تفاوت مابین لاتحزن خطاب بابوبکر ولاتخف خطاب بموسی

هرگاه اعتراضی شود که چه فرق است ما بین لاتحزن خطاب بابوبکر و

بین لاتخف خطاب بموسی اگر این‌کار مباح بود چرا نهی نمود و اگر حرام پیغمبر ص چگونه باعتقاد شیعه حرام را مرتکب میشود.

گوئیم تفاوت آن‌ها روشن است ترس ابوبکر از بی عقیدهٔ بوده بگواهی گریه ونگرانی او ولی ترس موسی ع ازعدم وفای مژده بفتح و یاری بود چه وعده فتح باو داده شده بود.

سبب ترس موسی ع از عصای خود

هرگاه کسی گوید پس از آنکه‌عصای موسی‌ع‌اژدها شد چرا ترسید گوئیم چون عصا تبدیل باژدها شد خشم پروردگار را دید واوضاع واحوال اژدهای جهنم درنظرش مجسم شد ترسناك گردید نه آنکه نمیدانست‌که اژدها عصای اواست و اگر گویند بعداز آنکه خداوند بموسی فرمود که‌عصای خودرا بردارد‌چرا بادامن لباس خود برداشت معلوم میشود‌که بازهم شك داشت گوئیم اقدام بر انجاء امر الهی دلیل اعتقاد بود ولی برداشتن بادامن از راه ترس طبیعت بشری بود چنانکه یقین داریم که مار و یا عقربی آن اندازه‌ها آزار نرسانند بازهم از آن میترسیم

(حدیث هشتم)

روایت نمود سعد وقاص از جهت عمر از پیغمبرص که بعمر فرمود « مالقیك الشیطان سالکا الاسلك فجاء غیرفجك »

سوگند بآنکسی که جانم درقدرت او است ملاقات نکند ترا در راهی شیطان مگر اینکه داخل شود در راهی غیراز راه‌تو.

ملا صاعد اصفهانی که ازمولف کتاب نواقض متعصب تر است گفته که این حدیث بر روافض حجت است چه‌گویند بیعت مردم باختیار عمر بود هرگاه بر ستی نین بود باید ابوبکرا حق باشد بدلیل حدیث مزبور زیرا او داخل راهی‌شود که طان غیر آن راه داخل‌شود پس هر راهی که‌مقابل ومناقض راه شیطان‌است‌آن حق است این‌ها الزام شگفتی است که‌شیعیان از پاسخ آن نتوانند برون آیند

پایان

مترجم‌گوید هرگاه شیعیان این خبر را باور میکردند دیگرجدالی و نزاعی نداشتند وازروز نخست گوساله پرست میشدند و روایت سعد وقاص در نزد شیعیان مانند شهادت دادن شغال بدم خود است ! ! !

مؤلف مصائب گفت‌در این سخنان نظر است چه‌احادیث این‌جماعت راشناختیم که دروغ بود گوئیم برفرض درستی حدیث دلیل میشود‌که روش گذشته او بازمان

خطاب این حدیث که هنگام کفرش بود حق باشد واسلام باطل خواهد بودچه آنرا بصیغه ماضی ادا کرده بنابراین مطلب درست نیست ولازم ندارد که کار عمر در تمام مدت عمرش حق باشد تا حقانیت بیعت ابوبکر ثابت‌شود چه ازحدیث مزبور معلوم شود که صیغه ماضی است وعادل وحق بود تا زمان خطاب نه‌عدالت او درتمام مدت زندگانی وبازهم گوئیم این‌حدیث به سود شیعیان است نه زیان آنان ظاهر حدیث آنست که مقصود پیغمبر ص آن‌بود که او از شیطان بی‌نیاز بود که دیگر نیازی به شیطان نداشت ونمی توانست وسوسه باو کند ودیگر آنکه حدیث دلالت دارد بر کمال نیرنگی وشیطنت او وتایید این‌مطلب که مشهور روایت کنندکه شیطان در نزد پیامبر اسلام رفت که توبه نماید و فرمود ص خداوند توبه ترا قبول کند در صورتیکه بزیارت قبر آدم روی !! خواست که بسوی قبر آدم برود عمر شیطان را در راه دید وماجری را پرسید عمر گفت آدم تا زنده بود با آنکه امرخداوند بود سجده ننمودی واکنون بامر حضرت محمدص بقبر آدم سجده می کنی؟!! نگاه‌شیطان بازگشت نموده وبراه دیگر شتافت !!

بعضی‌ازشاعران سرودند ان کان ابلیس اغوی‌الناس کلهم فانت‌یاعمر اغویت ابلیسا

خلافت ابوبکر باجماع ثابت نشد

به شیعیان نسبت دادند که گویند بیعت با ابوبکر باختیار عمر بودگوئیم این عقیده تنها از آن شیعیان نیست بلکه محققان بزرك اهل سنت وجماعت‌هم همین‌عقیده دارند بعداز آنکه انصاف دادند واز اثبات اجماع نامید شدند چنین گویندصاحب مواقف گوید(۱) ثبوت امامت به بیعت اهل حل شود بدان این ثبوت امامت باجماع حاجت ندارد زیرا ازعقل ونقل براو اقامه نشده است بلکه‌یك یا دونفر ازاهل‌حل وعقد کفایت کند زیرا دانستیم که صحابه با آنکه در دین سخت بودند توجه‌باین مطلب نمودند مانند بیعت نمودن عمر از برای ابوبکر وعبدالرحمن عوف از برای عثمان وشرط ندانستند درعقد بیعت اجماع را (پایان) از این سخن‌روشن‌شد که خلافت ابوبکر تنها بیعت عمر بود وشکی نیست که عمر یکی از افراد صحابه بود و

---

۱ - کتاب مواقف از شکارهای کتب کلامی اهل‌سنت وجماعت و تالیف قاضی عضدایجی است که سیدعلی شریف جرجانی بنام حاشیه شرح مبسوطی برآن نگاشته که بشرح مواقف مشهور ودر مصر واسلامبول چاپ شده است و دانشمندان‌اسلامی‌حواشی بسیاری برآن دو کتاب‌نوشته وقیل وقالی درعلم کلام راه انداخته‌اند وشرح‌سید شریف مشروح ترین کتاب علم کلام بعربی
«مرتضی»

قدرتی نداشت وچگونه توانست ابوبکر را بر تمام امت اسلامی قدرت دهد و اگر گوئید درمحاکمه شاهد قاضی‌را بر مدعی‌علیه حاکم کند وباآنکه اوترا قدرتی نیست گوئیم جاعل خدا است وپروردگار اوراحاکم قرار داد ودراینجانه کتاب ونه سنت گواهی دهد ناچار کار او بدعت است صاحب مواقف در کتاب‌خودگوید (عمر عقد بیعت‌نمود و کسی منکر نشد) چنین‌نیست زیرا اسامه وسعدبن‌عبادوقیس وپسر او وبسیاری از قبیله خزرج وگروهی ازخواص حضرت محمد ص از بیعت خودداری‌نمودند.

«حدیث نهم» روایت کنند که پیغمبر ص فرمود عمر (سراج اهل‌الجنه) مترجم گوید این حدیث درست نیست چه اورا چراغ گفتن یا از این است که بهشتیان باوهدایت یابند یا اینکه از نورش روشن شوند یا بسیار زیبا خواهدبود هرسه درست‌نیست

نخست بهشتیان مکلف نیستند تا از او راهنمائی شوند گذشته ازآن او که افضل انبیاء نبود دوم آنکه بهشت تاریك نبود تا باروشنائی آن تاریکی تبدیل بروشنی شود سوم آنکه در دنیا زشت ترین چهره‌ها را داشت چگونه‌درآن‌دنیا از یوسف کنعانی زیباترشود !!

مولف کتاب نواقض در باره خلفا سخنانی در کتاب خود نوشته که بخطابه شبیه‌تر است تا بدلیل وچنین‌گوید

بعداز آنکه فضل مهاجر وانصار را دانستید که خداونددر کتاب کریم‌خود و رسول خدا هم‌آنان را بسیار ستایش‌نموده دیگر آدم با انصافی نمی‌تواندمنکر شود که چرا گروه مردم بعداز وفات رسول ص‌برای حفظ شریعت‌ودورانداختن کافران با ابوبکر بیعت‌نمودند وهرگاه‌سهل‌کاری مینمودند ومانند زنان‌وزندانیان بوده مردم‌وغافلان‌حقایق اشیاء مشغول تعزیه‌داری میشدند دورنبود که‌اختلافات ناگونی در امر خلافت پدید آمده ومردم سوی فساد وتباهی‌دین می‌شتافتند ومانند مسیلمه کذاب‌دراطراف مدینه‌بودند که‌انتظار داشتند گورستان‌هاراویران وخاك مدینه ومردم آن را زیر وزبرسازند تا بتوانند دیانت‌اسلامی وآثارمحمدی ص را نابود کنند !!

در آن روزها باحضرت علی ع که در دیانت سخت وجوان بودترسیدند که هرگاه بیعت‌نمایند دل‌های مردم‌باو میل‌نکرده وبا بیعت علی ع اختلاف‌ومفاسدی تولیدگردد چنانکه درایامی که‌حضرت علی متصدی خلافت شد درآن‌روزگاراسلام در شرق وغرب عالم انتشار داشت با این وصف اختلافات بسیاری اتفاق افتاد تا

آنجا که جنك صفین تا بیست‌ماه بطول انجامید و بسیاری از صحابه کشته شدند و واختلافاتی درنظام اسلامی تولید شد و برخی مخالفت با امیرالمومنین نموده‌و بروی خروج نمودند وجنك ها نمودند تا بسیاری کشته شدند این حکمت از جمله اسبابی است که صحابه منحرف شده واز بیعت با علی ع منصرف گردیدند وبا ابوبکر که پیری بزرك ومهربان بود ومردم‌هم باو توجهی داشتند بیعت نمودند وسلطنتش را قبول کردند. با آنکه ابوبکر بمنزله پدر رسول خدابود چه‌دخترش‌زن‌حضرت بود وعلی ع مانند پسر وداماد رسول خدا بود هرگاه بیعت باعلی ع مینمودندمردم گمان می کردند که امر خلافت مانند امور سلطنتی قیصرها و کسری ها است و نگاهی بوراثت ظاهری ننمودندتامبادا بعضی ازوارثان‌واجدشرایط نباشندچنانکه در دولت عباسی چند نفرفاقد شرایط بودندسلطنت را از راه ارث‌بدست آوردند وهمه‌گونه فحشاء وزشتی‌ها مرتکب شدند که از روش‌نبوی‌دور بود.

هرگاه فرض نمائیم که مردم با علی بیعت مینمودند وتوجه خاصی‌باومبذول میداشتند نمیدانستیم درآغازکار علی چه میکرد آیا بهتر از کار ابوبکروعثمان بجای می‌آورد که جهانی را از اسلام وعدالت پر ساخته و کفر وستم‌وسر کشی‌را از میان برداشتند تا آنجا که دشمنان نتوانستند نکوهش از کار آنان کنند چه باندازهٔ در نشر احکام اسلامی ونسخ ادیان‌گذشته کوشش کردند که عدالت عمر را مثل میزدند و داستانش مانند شجاعت علی ع وسخاوت حاتم برسرزبانها افتاد ودر آن زمان لشکر اسلام درحدود هزار وسی‌آبادی‌کافران‌را فتح‌نموده و بر کسری وقیصر تاختند تا همه جارا کشور اسلامی نمودند

وتمام شوکت اسلام ازبرکت عمر بود وصاحب نعمت جلیلی شود ازاین‌جهت است که پیغمبر فرمود هرگاه بعداز من‌پیغمبری بود هرآینه عمربن‌خطاب‌می‌بود !!

چه گمان می کنیدگروهی که مصاحب حضرت محمد(ص) بودند ومدت‌درازی با پارسائی ترك دنیا راگفتند وازبرای خداوند جهان‌درنظرشان مانند بال‌مگسی ارزش نداشت آیا تنها برای خواهش نفس وپیرو هوا وهوس جمع شده بودند مگر آنان‌قانع‌نبودند که باسختی زندگانی کرده وبا آنهمه قدرت ونعمت‌نفوس خودرا خوار ننمودند؟! باآنکه‌نفس خودرا هلاك نموده بودند دیگرطعن‌واعتراض نسبت بآنان چرا ؟! واین لعن‌شما بر خلفا ثواب خلفا را زیاد کند و کفر وطغیان‌را در شما نگاهدارد

خداوند ما را ازبدعت وسرکشی باز دارد تا از دیانت پاك اسلامی بیرون نرفته وبراه راست‌بشتابیم.

هرگاه مایلید که شك خودرا برطرف سازید سزاوار است که باورنمائید که انصار ومهاجران از برای خلافت پسندیدگان خدا ورسول را برگزیدند نگاه کنید به نامه حضرت علی ٤ که سیدرضی در کتاب نهج البلاغه یاد آوری نموده وشیعیان منکر آن نامه هستند. علی فرمود بدرستیکه بیعت با من نمودند آنانیکه با ابوبکر وعمر وعثمان پیمان بستند بر آنچیزی که ایشان بیعت نموده بودند با آن سه نفر پس البته بایست حاضر اختیار کند آنچه را که برای غایب نیست که آنرا رد کند البته شوری از مهاجران وانصار است وهرگاه اجتماع نمایند بر کسی واورا امام نمایند رضای خدا درآنست اگر از امر ایشان بیرون شده وطعنه زنان روگردان شود وخودداری کند جنك باآن کس کنید چه پیروی از راه مسلمانان ننمود و ولاه الله تعالی ماتولی سوگند بجان خودم ای معاویه هرگاه بعقل خود نگاه نمائید بجز خواهش نفس خود نخواهید دید ومرا برترین مردم از خون عثمان خواهید یافت تمام شد سخنان حضرت علی ٤ هرگاه کسی ایراد گیرد که علی ٤ فرمود رضاء خداوند از برای کسی است که تمام مهاجران وانصار براو اجتماع نمودند ولی سعدبن عباده هرگز با ابوبکر بیعت ننمود گوئیم مراد علی ٤ اتفاق بیشتر مردم است نه تمام مردم چه بدیهی است که مخالفان خلافت علی ٤ بیشتر ازمخالفان خلافت ابوبکر بود. وهرگاه گوئید بنابراین اجماع برخلافت نشده بود گوئیم آری اجمالی نبود ولی شهرت بود وشهرت هم برای اثبات امامت کافی بود چه امامت به فروع شبیه تر است هرگاه چهارهزار ونهصد نفر از جمعیت پنج هزار نفری مردمی بامری رفته باشند وصد نفر برخلاف آن امر بود چه خود داری کرده و درنك نمایند.

موافقت جمعیت بسیار موافق اطمینان دل است که از گروه کمی خودداری نماید بلکه امیدوار است که مردم اندك سخن باطل گویند وجمعیت بسیار درست گویند زیرا عقل جایز میداند که حدیث صریح وصحیح اندك جمعیتی را نسبت حدیث جمعیت بسیاری نسخ کند ومعتقد بحدیث کثیر شوند واین معنی هم برهیچکس پوشیده نیست

سخن مولف کتاب نواقض بپایان رسید مترجم کم مایه گوید مولف کتاب نواقض سخنان بی موردی در کتاب خود نوشت نخست گفت (هرگاه مردم با علی بیعت مینمودند مردم گمان می نمودند امر نبوت مانندسلطنت است

گوئیم خلافت وتعیین اگر بدست خدا و اختیار آن هم با او است دیگر انصار ومهاجران را درنصب بعضی دون بعض دیگر چیست وهرگاه مردم مختارندومانند

سلطنت بارث میرسد مردم چرا یکی‌را منصوب ودیگری را معزول می کنند
دوم هر گاه کتاب نهج‌البلاغه در نزد اهل سنت و جماعت معتبر است چرا خطبه شقشقیه را یاد آور نمیشوندسوم گفت اگرچه حدیث صحیح صریح باشدبحکم عقل نسخ شود) گوئیم اشاره بحدیث غدیر خم نموده وآنرا رد نمود(۱) به بهانه اینکه خلفا را اختیار نمودند ودیگران را بر خلافت برنگزیدند چه حکمت وصلاح اجتماع اسلامی در آن‌بودند آنکه رسول خدا آنرا اختیار ننمود با این‌وصف‌عقل چگونه نسخ را دراین‌گونه موارد تجویز کند؟!!

مولف محقق کتاب مصائب‌النواصب گوید در سخنان مولف نـواقض ایرادی چند است نخست گفت که فضل مهاجر و انصار را شناختید) گوئیم فضلی‌نداشتند و ازمهاجران نبودند

دوم گفت (مردم‌برای بیعت با ابوبکر گرد آمده بودند) اجماعی‌ثابت‌نشده تا منکرش نشوند با آنکه در کتابهای تاریخی وسیر پراست که انصار درسقیفه بنی ساعده گرد آمده بودند و به‌هیچیك‌ازقریش وخاندان نبوت خبر نداده واعلام‌ننمودند و ابوبکر وعمل با گروهی از بنی‌تیم‌وعدی وانصار و مانند آنان هـم ضمیمه شده بودند و باهم قسم خوردند که بعداز رسول خدا خلافت را دردست گرفته و درامر بیعت زودتر اقدام کنند تاحسب‌جاه ومقام ودشمنی با خاندان رسول‌را تامین نمایند بهمین جهت دیگر منتظر اهل بیت نبوت وبنی‌هاشم نشده وبلکه به بسیاری‌ازامثال مقداد وسلیمان وابوذر وعماررا بی‌خبر گذاشته‌بودند کار را طوری‌انجام‌داده بودند که‌حتی عمر گفت خداوند مسلمانان را ازشر ابوبکر بی‌فکر نگاهدارد !!

ابن ابی‌الحدید درشرح‌نهج‌البلاغه روایت نمود که‌عمر خلافت‌را برای‌ابوبکر درست کرد وبر امر خلافت استوار ساخت تا آنجاکه سینه‌مقداد را بدرد آورد و شمشیر زبیر را شکسته وشمشیر خود را بر روی آنان برهنه ساخت وچنانکه

۱ـ محققان و مورخان بزرك سنت وجماعت حدیث‌غدیر خم راگواهی نموده و درکتابهای خود آنرا نقل وقبول نموده‌اند وسید حامد حسین نیشابوری لکنهوئی دو مجله بزرك ازکتاب بسیار نفیس (عبقات‌الانوار) خود را بحدیث مزبور اختصاص داد وتقریبا تمام اقوال را با بیان دلکشی درکتاب مزبور نقل نموده وماننده یك متکلم و مورخ بزرك اسلامی آن را بحث نموده است کتاب عبقات یك‌مرتبه درلکنهو وجلداول ن درطهران‌چاپ شده‌دیگر کتاب‌الغدیر تالیف آقای شیخ عبدالحسین‌احمدامینی تبریزی که تاکنون هفت جلد آن درنجف بعربی چاپ شده حاوی مطالب متنوع‌مفیدتاریخی و کلامی است
«مرتضی»

رزی بر منبر رفت ودوازده نفر که شش نفر از انصار وشش نفردیگر از مهاجران بودند انکار خلافت او نمودند که چرا باید بجای حضرت محمد ص چنین وچنان کند واحادیثی در باره حضرت علی ع روایت نمودند که خلافت بر او واجب است چه از حضرت محمد درباره خلافت علی ع تصریحاتی شده بود سخنان خود را چنان بیان نمودند که ابوبکر نتواست پاسخ گوید عمر برخاست وگفت تو که قدرت جواب را نداشتی چرا خودرا دراین مقام نگاهداشتی و ازمنبر فرود آی!!

آنگاه همه از مسجد بیرون رفتند ودر هفته دوم با معاذبن جبل صد نفر و بهمراه خالدبن ولید صد نفر با شمشیرهای برهنه وارد مسجد شدند وحضرت علی با چند نفر از صحابه خود در مسجد نشسته بودند آنگاه عمر گفت ای یاران علی ع سوگند به خداوند اگر یك نفر ازشما مانند هفته گذشته سخن گوید سرش را از بدن جدا سازم سلمان پارسی برخاست وگفت از حضرت محمد ص شنیدم که فرمود هنگامیکه حبیب ونور چشم من درمسجد نشسته باشد گروهی از سگان جهنم به او حمله نمایند تا اورا بکشند شکی نیست که شما از ایشان هستید عمر شمشیرخود را بسوی سلمان حواله نمود حضرت علی ع اورا گرفت وبرزمین نواخت فرمود ای پسر ضحاك حبشیه آیا بشمشیرهای خود مرا می ترسانید وبه جمعیت خود برمافزونی یابید اگر کتاب خدا وعهد پیغمبر مقدم نبودمعلوم میکردم که کدام یك ازما یارانش کمتر یا زیاد تراست آنگاه حضرت علی ع بیاران خود اشاره فرمود که پراکنده شوند.

هرگاه بعداز سخنان ابی الحدید(۱) بازهم شك داشتید

مطلبی را که غزالی درکتاب سرالعالمین در مقاله چهارم (۲) درتحقیق امر خلافت بعداز بیان چند مطلب چنین گفت دراینجا نقل می کنیم خطبه حضرت رسول ص در روز عید غدیرخم که فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه برمتن حدیث جمهور اتفاق نمودند و آنگاه عمربن خطاب گفت بخ بخ یا اباالحسن داخل درصبح شدی و آقای من وهرمومن ومومنه گردیدی . این سخن رضایت وتسلیم وتحکیم بود بعد ها هوا وهوس تولید شد برای خاطر ریاست واهتزاز درفش ها وفراهم آوردن سپاه

۱ـ دکتر مصطفی جواد محقق تاریخی ومعروف عراق عرب رساله ای در باره ابوجعفر نقیب استاد ابن ابی الحدید تالیف نموده که بسیار مفید است و در بغداد بچاپ رسید «مرتضی»

۲ـ کتاب سرالعالمین را منسوب بغزالی میدانند ولی بسیاری ازعلما ومحققان شیعه از امام محمد حجة الاسلام غزالی دانسته اند کتاب مزبور درطهران چاپ شده و اسلوب نگارش هم گواهی میدهد که کتاب از آن غزالی است «مرتضی»

وفتح آبادی ها از هوا وهوس سیراب گردید ومنصرف از گفتار خوددرروز عید غدیر شده و اختلاف را خودش اول راه انداخت وحق را به قیمت‌ارزانی فروختند وابوبکر به منبر رفت وگفت خوب شما من نیستم با آنکه علی؏ درمیان شمااست این سخن را باستهزاء گفت یا بجد وقطع یا امتحانی بود

اگر گوئید مسخره نمود خلفا را که مسخره نشاید وبعداز آن غزالی گفت تعجب است ازجدال معاویه با علی درخلافت که او کجا بود !! و این کجا بود !! آیا پیغمبر قطع منازعه را نفرمود بقول خود خلیفه دوم را کنار کشید تا با خلیفه اول ستیزه نماید تمام شد سخنان غزالی وازاین سخنان معلوم میشود که‌غزالی‌شیعه بود[1] چنانکه معروف است که درخدمت سید مرتضی شیعه شد و این شعر منسوب باوست

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت
پیر گبری را مسلمان کرد و رفت

سوم آنکه بزرگان‌شیعه که خداوند روانشان را شاد فرماید با دلایل‌قاطع وبراهین آشکار ثابت‌نمودند که خلفا راشدین را شایستگی امامت بجز حضرت‌علی؏ نبود ونصب امام هم با رعیت نیست بنابراین آن بیعت فاسده را با آن اوضاع و احوال دیگر نمیشود ثابت نمود وبهترین دلیل ها را دراین باره نقل کنیم چه گویا آنان ظاهرا اسلام آوردند وستمکار بودند چه خداوند فرماید « و الکافرون هم الظالمون» و ظالم صلاحیت امامت را ندارد

۱ـ سید مرتضی بن داعی‌حسنی رازی مولف کتاب تبصرالعوام فی‌معرفة مقالات الانام که درحدود نیمه اول قرن هفتم هجری کتابش تالیف شده ازلحاظ مذهب شیعه بسیار اهمیت دارد ومتاسفانه مولف آن را هیچکس بدرستی نشناخته سهل‌است بعضی از مولفان شیعه درمعرفی کتاب تبصرة‌العوام‌اشتباهاتی نمودند ازجمله جماعتی بمناسبت اسم سید مرتضی که در مقدمه بعضی از نسخ خطی این کتاب هست آنرا از تالیفات سید شریف اجل علم‌الهدی ابوالقاسم علی‌بن حسین مرتضی« ۳۵۵ــ ۴۳۶ » قریب یك‌قرن‌و نیم قبل از تالیف کتاب‌مزبور شمرده‌اند وبعضی دیگر مولف تبصرة‌العوام‌رااز‌معاصران حجة‌الاسلام‌امام‌محمد غزالی طوسی« متوفی۵۰۵ » دانسته وبوقوع ملاقات‌ومذاکراتی بین ایشان اشاره‌نمودند ازآن‌جمله قاضی نورالله شوشتری دراین کتاب‌مصائب النواصب اشاره نمود درصورتیکه این هر دو بیان افسانه است وازلحاظ تاریخی درست نمی‌آید شاید احمد غزالی با سید مرتضی رازی در سفر مکه ملاقات نمود نـه حجة‌الاسلام غزالی چه مدتی بعداز وفات برادر حیات داشته ونامه‌های فارسی‌حجة‌الاسلام‌رافراهم نموده ورساله‌ای تالیف نمود که درهند چاپ شده «مرتضی»

حضرت ابراهیم ع هنگامیکه از برای ذریه خود امامت را از خدا درخواست نمود خداوند فرمود(ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین)

یعنی امامت ازجانب من برای هیچیك از ستمکاران نخواهدبود

زمخشری درکتاب تفسیر کشاف گفت (این آیه دلالت دارد که عدالت شرط امامت است وچگونه چنین نباشد که درامام جماعت شاهد شرط عدالت باشد. نهایت آنچه را که فاضل قوشچی درکتاب شرح تجرید (۱) ایراد برآیه نمود این است آنچه که آیه دلالت دارد ستمکار درحال ستم امامت را نرسد وستم سه نفر از خلفاءو کفرشان قبل از خلافت بود کفرشان درحال اسلامی نرسیده ومتصف بظلم نبودند)

در این کلام قوشچی نظر است لفظ من در کلام خداوند (ومن ذریتی) تبعیض است چنانچه ظاهر است و مفسران برآن تصریح نمودند گوئیم ابراهیم امامت را از برای برخی از ذریة خود درخواست نمود آن بعض مسلمان عادل در تمام عمر خود بودند یا کافر بودند یا در برخی ازروزگاران مسلمان وبرخی از زمان کافر بودند یا مقصود درزمان مسلمانی وعدالت یا اعم ازمسلمانی و کفر بود بنابراو لازم

۱- قوشچی ازبزرگان متکلمین سنت وجماعت بودکه شرح بسیار دقیقی بکتاب تجرید خواجه نصیرالدین طوسی نوشت که درطهران ومصر مکرر چاپ شده‌است

خواجه نصیرالدین طوسی ازحکماء بزرك بودکه خیلی‌مایل بودکه بحث امامت را برروی‌اساس فلسفی قراردهدکه مورد توجه فضلاء ودانشمندان قرارگیرد وهرگاه از طریقه حکماء بحث امامت را مینوشت دانشمندان روحانی آن بحث را نخوانده و توجهی بدان نمیکردند محقق طوسی ناچارشدکه طریقه متکلمین را در تألیف کتاب تجرید بکار بردکه همه ازآن استفاده نمایسند و ضمناً بحث امامت را مطالعه کرده و عقاید خودرا ازهم بدست‌آورند. کتاب تجرید مورد توجه دانشمندان قرار گرفت و مانند علامه حلی و محقق اصفهانی و عبد الرزاق لاهیجی بر آن شرح نوشته اند که شرح تجرید علامه در هند وصیدا واصفهان وقم و شرح تجرید لاهیجی درطهران بچاپ رسید متأسفانه شرح تجرید اصفهانی که دقیق ترین شروح کتاب شرح تجرید است نسخ آن در دست نوادر متکلمان معاصر می باشد.

برای تفصیل مراجعه کنید برساله شرح احوال وآثار خواجه نصیرالدین طوسی بقلم نگارنده ناچیز این سطور در شماره های سال نوزدهم مجله کهنسال ارمغان چاپ طهران. « مرتضی »

است که سئوال مطابق جواب نیست برفرض دوم لازم بود که حضرت ابراهیم‌خلیل این منصب جلیل را از برای بعضی از ذریه های خود که ستمکار بودند درخواست نماید و بر تقدیر سوم وچهارم مطلوب فی‌الجمله ثابت میشود که ستمکار وجفاکار را امامت ثابت نشود.

هرگاه کسی اعتراض کند بر دلیل مذکور که اولا (عهد) در آیه مزبور عبارت ازعهد نبوت است نه امامت چنانکه بعضی از مفسران یاد آور شدندبنابراین آیه دلالت ندارد که شرط است امام در تمام‌مدت عمر خود باید عادل باشددوم آنکه در آیه احتمال پنجم است که ذکر نشده که ابراهیم اعتقاد نموده باشد که‌این بعضی از ذریه متصف باسلام وعدالت هستند درخواست امامت برای آنان نمودواین عقیده که بعضی‌از آنان چنان بودند مخالف نفس‌الامر بود وخداوند فرمود که‌عهد امامت به ستمکاران نخواهد رسید

با این حال که عقیده دارید که تمام ذریه ابراهیم یا بعضی ازآنان‌مسلمان و عادل بودند ؟ این عقیده درست نیست چه لازم نداشت که حضرت ابراهیم‌درخواست چیزی کند که مناسب با مقام نبوت نباشد یا اینکه سئوال مطابق‌جواب‌نبودبنابراین مطلوب شیعیان ثابت نمیشود گوئیم درجواب شبهه اول که عهدامامت است‌چنانچه زمخشری در کشاف وبعضی از بزرگان مفسرین ودیگران تصریح بدان نمودند

گذشته از اینها ظاهر اسلوب آیه (عهد) عهد امامت است بر فرض آنکه قبول کنیم که عهد نبوت باشد گوئیم این‌ها شرایط نبوت بود ولی در امامت باید حتما باشد چه امام موید بوحی نیست تا ازخطا محفوظ باشد ولی‌جواب از شبهه دوم گوئیم عقیده ابراهیم در صورتی باطل است که آن بعض موجود معین‌بودند تامیتوان در اوضاع واحوال آنان نظر نمود که مسلمانند یاکافرند؟!

بدیهی است که درزمان حضرت‌ابراهیم اسماعیل واسحق زنده‌ومعصوم‌بودند دیگر جای اعتقاد باطل ممکن نبود ولی بعداز حضرت ابراهیم تازمان ما بعضی از ذریه مردمی بی گناه واز اولیاء وآمرزیدگان بودندوبرخی‌هم فاجر وستمکاروکافر شدند چنانچه خداوند درسوره الصافات فرمود (و بارکنا علیه و علی اسحق و من ذریتهما)

شکی نیست که هرگاه حضرت ابراهیم امامت را ازبرای بعضی از ذریه خود که هنوز بدنیا نیامده بودند درخواست نمود آنها که بجهان نیامده بودند نظر بمقام نبوت ناچار باید عادل ومسلمان باشند وآن بعضی‌هم که هنوز بدنیا نیامده بودند تا اعتقاد برخلاف داشته باشند بنابراین احتمال خلاف واقع در بعضی افراد

ذریه ابراهیم غلط است.

بعضی از کوته خردان لزوم عدم مطابقه سئوال وجواب را مسم مودند باینکه خداوند از پاسخ حضرت ابراهیم ع عدول فرمود باخبار انکه عهدمن به ستمکار نخواهد رسید گویا زیادتر از آنچه سؤال شده جواب فرمود چه در سخنان شیوا رسم است تا چه رسد به کلام خداوند وتاکنون چنین نبود که بزرگان ترك جواب سئوال کنند مگر آنکه پرسش سزاوار جواب نباشد

چنانچه ائمه علم بیان این معنی را دراسلوب سخنان حکیم یادآورشده‌اندو سخن ابراهیم با خداوند چنین نیست گذشته از اینها این توجیه باعث نمیشود که نتوان اعتراض نمود که جواب مطابق با سئوال نیست زیرا در هر مورد میتوان گفت که خداوند جواب زیاد تری به سؤال حضرت ابراهیم فرمود.

چهارم که گفت (ترك دفن و کفن حضرت محمد ص نمودندو برای نگاهداری اسلام در امر خلافت اجتماع نمودند) گوئیم هرخردمند دانائی میداند که در روز وفات حضرت محمد ص واجب بود که همه درخانه پیامبر اسلام گرد آمده ومشغول سوگواری ودفن و کفن حضرت شوند وبواسطه یك روز یا دو روز سوگواری و تسلیت بخاندان نبوت مصالح اسلامی هرگز فوت نمیشد وشایسته بود که با خاندان نبوت وحضرت امیرالمومنین علی ع درامور خلافت وشئون اسلامی مشورت نمایندچه اهل بیت نبوت بخود حق میدادند که درامر خلافت شرکت کنند. راستی اگر آنان اینهمه دو نگاهداری اسلام توجه ودقت داشتند چرا همه درجهاد روز احزاب فرار کردند با آنکه عمرو بن عبدود نداء میکرد ودرخواست مبارز مینمود همه خاموش و سرافکنده شده بودند وبجنك تن ندادند وهم چنان در روز خیبر که همه بدترین طرزی فرار نمودند وتنها علی بن ابی طالب ع بود که جانبازی مینمود

در آن جنك ها پیش دستی نکردند ولی برای جاه ومقام ومخالفت خاندان در روز سقیفه بسرعت اقدام به نصب خلیفه نمودند

بقول شاعر علی الخلافة سابقوك و ما

سبقوك فی احدو لا بدر

پنجم گفت (مشغول شدن به تعزیه داری و سوگواری برای حضرت محمد کار زنان وعوام است) این سخن زشتی است چه حضرت امیرالمومنین و اهل بیت نبوت تا سه روز مشغول دفن و کفن حضرت محمد ص و سوگواری بودند و چون حضرت امیرالمومنین در نصب امام شرکت نفرمودند گویند اخلال دوواجب سود کسی چنین سخنی گویند که از حرگه مسلمانان سرون رود !! ششم که گفت (مسلمه

در کمال قدرت بود که میخواست مدینه را نابود سازد)

این ادعا درست نیست و اگر براستی چنین بود [illegible] بود که جیش اسامه را بسوی او روانه سازد و ناچار میشدند که فرقهٔ را بسوی مسیلمه روانه نموده و فرقه دیگر را بطرف روم رهسپار کنند هفتم گفت (مردم با امیر مومنان بیعت ننمودند چه امیر٤ در دین شدید وجوان‌هم‌بود) گوئیم این‌علت موجب آن‌بود که مردم بطریق اولی با عمر بیعت نکنند زیرا بد شکل وسخت دل‌بود حتی‌روایت شده که شیطان از او فرار میکرد واز خشونت عمر میترسید!!

وابن عباس عذر میخواست که در زمان‌عمر درمسئله عول از اظهار حق خاموش شد ومیگفت عمر مردی ترسناك بود وازاو می‌ترسیدم‌خلاصه هرگاه‌حضرت علی٤ ازحضرت‌محمد ص؛ در احکام اسلام سست تر بود دروغ روشنی است واگر مقصود این بود که حضرت علی٤ هم شأن حضرت رسول‌ص؛ بود وآن کوتاهی‌وسهل انگاری که سایر خلفا راشدین داشتند علی نداشت زیانی بمقام ومرتبه علی ٤ نیست

اینها احوال بد سایر اصحاب بود که حضرت علی فاقد آن‌بود ونمي‌توان از امیر ٤ منصرف شد وهرگاه اهل بیعت که ازصحابه بودند بدون سبب وعلتی‌مایل به بیعت با علی نشدند وبال برآنان است حکمت انصراف ازعلی از کجا بود که بدیگران پیوستند هشتم گفت (امیرالمومنین علی متصدی مقام خلافت گردید چه اختلافات بزرگی برپا شد » گوئیم این هم از برکت برامکه بود زیرا آنان‌خود را برعلی٤ مقدم پنداشته ومردم را برمخالفت آل محمد وادار نمودند و اگر این اختلافات سبب قدح امامت‌شود موجب قدح نبوت هم میگردد چه بسیاری‌ازپیامبران خویشاوندان مخالفی داشتند که درآزار آنان کوشیدند نگاه کنید باحوال‌وآثار حضرت محمدص؛ که‌کافران قریش‌چه کارها با او نمودند هم چنان نوح پیغمبر با خویشاوندان خود و موسی با ساحران وعیسی با یهود و ابراهیم بانمرود وصالح و هود با فامیل‌خود گرفتار شدند

هرگاه پیامبران مبعوث نمیشدند این گونه اتفاقات هم واقع نمیشد !؟ هرچه درباره انبیاء ومخالفان آنان می‌گوئید ما هم در باره حضرت علی٤ می‌گوئیم باز هم اختلافات بزرگی از پیمان شکنان مانند طلحه وزبیر وعایشه ومعاویه وعمرو بن عاص که بزرك ورئیس واصحاب بزرك حضرت رسول بود تولید شد این جماعت سبب شدند که امیرالمومنین٤را که استحقاق خلافت داشت ازخلافت باز دارند چه حضرت امیر٤ بر وفق طبایع آنان کاری انجام نمیداد ناچار شدند که منصرف از او شده بدیگری بپیوندند وچون ابوبکر وعمر و عثمان با آنان به سهل انگاری

و بمدارا رفتار نموده وهرچه با بیت المال مسلمانان می خواستند میکردند و از اجرای حدود وقصاص خودداری کرده وبروش رسول خدا رفتار نمی کردند و پرهیز کاران وبزرگان را کنار گذاشته بودند آنان هم با خلفا مخالفت نکردند چنانکه سخنان شارح مقاصد (۱) ودیگران گواه است هنگامیکه عمر خواست چشم ازدنیا پوشد مردم را به شوری دعوت کرد عبدالرحمن عوف بخدمت حضرت علی ع شتافت و گفت به سیرت ابوبکر وعمر با شما بیعت می کنم حضرت فرمود چنین نه‌میشود چه مسامحاتی در دین نمودند ودرحقوق پرهیزکاران و پارسایان سهل انگاری نمودند بلکه به سیره حضرت محمد ص واجتهاد رای من بیعت با شما میکنم آنگاه عبدالرحمن بن عوف بسوی عثمان شتافت وطلحه وزبیر هم خواستند که با حضرت علی ع بشرط روش ابوبکر وعمر پیمان بندند او حاضر نشده ناچار پیمان را شکسته وجنگ معروف را فراهم نمودند

نهم گفت (ابوبکر برای حضرت رسول ص بجای پدر بود) گوئیم این گونه سخنان از بی ادبی و کوچك کردن حضرت محمد ص بود شاید جرئتی کرده که این تشبیه را نموده از لحاظ اینکه عقیده داشت پدر نبی کافر بود پس ابوبکر میتوانست شبیه او باشد و چون دختر ابوبکر همسر حضرت رسول ص بود برخلاف داماد حضرت که بیکدیگر مانند نبودند وهمه این تشبیهات وهم وخیالی بیش نیست ملای کاشی در قصیده چه نیکو گفت

این مگو کان زن پدر بود وعلی داماد او
کین چنین تشبیه اهل فضل کمتر کرده‌اند
گر بخواهد پادشاهی دختر غیری چه باك
هیچ شاهان کمتر از خود زوج دختر کرده‌اند

مخفی نباشد که نخستین اشتباه اهل سنت وجماعت است که ندانند کدام یك از طرف خلفای سه‌گانه بلند تر وبالاتر بودند ومشتبه شدند که آنان را با نبی و وصی برابری دهند گاهی با وصی مقایسه نمایند و گویند ابوبکر بعد از چهل سالگی ایمان آورد وعلی ع پیش از بلوغ ایمان آورد بنابراین ابوبکر کامل تر از علی است وگاهی ازراه فضل و کرامت درنزد خداوند سخن گویند هرگاه پرسیده

۱- شرح مقاصد در ردیف کتاب شرح مواقف می باشد واز مهمترین کتابهای علم کلام اسلامی واز تألیفات محقق تفتازانی است که از بزرگان دانشمندان سنت و جماعت بود که مکرر دراسلامبول ومصر چاپ شده وتفتازانی حواشی بسیار نفیسی بر تفسیر کشاف تألیف نموده که متأسفانه ناتمام است ونسخه کهنهٔ ازآن در کتابخانه نویسندهٔ ناچیز این سطور موجود است «مرتضی»

در کمال قدرت بود که میخواست مدینه را نابود سازد)
این ادعا درست نیست و اگر براستی چنین بود واجب بود که جیش اسامه را بسوی او روانه سازد و ناچار میشدند که فرقهٔ را بسوی مسیلمه روانه نموده و فرقــه دیگر را بطرف روم رهسپار کنند هفتم گفت (مردم با امیر مومنان بیعت ننمودند چه امیر ٤ در دین شدید وجوان‌هم‌بود) گوئیم این‌علت موجب‌آن‌بود که مردم بطریق اولی با عمر بیعت نکنند زیرا بد شکل وسخت دل‌بود حتی‌روایت شده که شیطان از او فرار میکرد واز خشونت عمر میترسید!!
وابن عباس عذر میخواست که در زمان‌عمر درمسئله غول از اظهار حق خاموش شد ومیگفت عمر مردی ترسناك بود وازاو می‌ترسیدم‌خلاصه هر گاه‌حضرت علی٤ ازحضرت‌محمد ص‌م در احکام اسلام سست تر بود دروغ روشنی است واگــر مقصود این بود که حضرت علی٤ هم شأن حضرت رسول‌ص‌م بود وآن کوتاهی‌وسهل انگاری که سایر خلفا راشدین داشتند علی نداشت زیانی بمقام ومرتبه علی ٤ نیست
اینها احوال بد سایر اصحاب بود که حضرت علی فاقد آن‌بود ونمي‌توان از امیر ٤ منصرف شد وهرگاه اهل بیعت که ازصحابه بودند بدون سبب وعلتی‌مایل به بیعت با علی نشدند وبال برآنان است حکمت انصراف ازعلی از کجا بود که بدیگران پیوستند هشتم گفت (امیرالمؤمنین علی متصدی مقام خلافت گردید چه اختلافات بزرگی برپا شد » گوئیم این هم از برکت برامکه بود زیرا آنان‌خود را برعلی ٤ مقدم پنداشته ومردم را برمخالفت آل محمد وادار نمودند و اگر این اختلافات سبب قدح امامت‌شود موجب قدح نبوت هم میگردد چه بسیاری‌ازپیامبران خویشاوندان مخالفی داشتند که درآزار آنان کوشیدند نگاه کنید باحوال‌وآثار حضرت محمد ص‌م که‌کافران قریش‌چه کارها با او نمودند هم چنان نوح پیغمبر با خویشاوندان خود و موسی با ساحران وعیسی با یهود و ابراهیم بانمرود وصالح و هود با فامیل‌خود گرفتار شدند
هرگاه پیامبران مبعوث نمیشدند این گونه اتفاقات هم واقع نمیشد؟ هرچه درباره انبیاء ومخالفان آنان می گوئید ما هم در باره حضرت علی٤ می گوئیم باز هم اختلافات بزرگی از پیمان شکنان مانند طلحه وزبیر وعایشه ومعاویه وعمرو بن عاص که بزرك ورئیس واصحاب بزرك حضرت رسول بود تولید شد این جماعت سبب شدند که امیرالمومنین٤را که استحقاق خلافت داشت ازخلافت باز دارند چه حضرت امیر٤ بر وفق طبایع آنان کاری انجام نمیداد ناچار شدند که منصرف از او شده بدیگری بپیوندند وچون ابوبکر وعمر و عثمان با آنان به سهل انگاری

و بمدارا رفتار نموده وهرچه با بیت المال مسلمانان می خواستند میکردند و از اجرای حدود وقصاص خودداری کرده وبروش رسول خدا رفتار نمی کردند وپرهیز کاران وبزرگان را کنار گذاشته بودند آنان هم با خلفا مخالفت نکردند چنانکه سخنان شارح مقاصد (۱) ودیگران گواه است هنگامیکه عمر خواست چشم ازدنیا پوشد مردم را به شوری دعوت کرد عبدالرحمن عوف بخدمت حضرت علی ع شتافت و گفت به سیرت ابوبکر وعمر با شما بیعت می کنم حضرت فرمود چنین نمیشود چه مسامحاتی در دین نمودند ودرحقوق پرهیزکاران و پارسایان سهل انگاری نمودند بلکه به سیره حضرت محمد ص واجتهاد رای من بیعت با شما میکنم آنگاه عبدالرحمن بن عوف بسوی عثمان شتافت وطلحه وزبیر هم خواستند که با حضرت علی ع بشرط روش ابوبکر وعمر پیمان بندند او حاضر نشده ناچار پیمان را شکسته وجنگ معروف را فراهم نمودند

نهم گفت (ابوبکر برای حضرت رسول ص بجای پدر بود)گوئیم این گونه سخنان از بی ادبی و کوچك کردن حضرت محمد ص بود شاید جرئتی کرده که این تشبیه را نموده از لحاظ اینکه عقیده داشت پدر نبی کافر بود پس ابوبکر میتوانست شبیه او باشد و چون دختر ابوبکر همسر حضرت رسول ص بود برخلاف داماد حضرت که بیکدیگر مانند نبودند وهمه این تشبیهات وهم وخیالی بیش نیست ملای کاشی در قصیده چه نیکو گفت

این مگو کان زن پدر بود وعلی داماد او
کین چنین تشبیه اهل فضل کمتر کرده اند
گر بخواهد پادشاهی دختر غیری چه باك
هیچ شاهان کمتر از خود زوج دختر کرده اند

مخفی نباشد که نخستین اشتباه اهل سنت وجماعت است که ندانند کدام یك از طرف خلفای سه گانه بلند تر وبالاتر بودند ومشتبه شدند که آنان را با نبی و وصی برابری دهند گاهی با وصی مقایسه نمایند و گویند ابوبکر بعد از چهل سالگی ایمان آورد وعلی ع پیش از بلوغ ایمان آورد بنابراین ابوبکر کامل تر از علی است وگاهی ازراه فضل و کرامت درنزد خداوند سخن گویند هرگاه برسیده

۱ــ شرح مقاصد در ردیف کتاب شرح مواقف می باشد واز مهمترین کتابهای علم کلام اسلامی واز تألیفات محقق تفتازانی است که از بزرگان دانشمندان سنت و جماعت بود که مکرر دراسلامبول ومصر چاپ شده وتفتازانی حواشی بسیار نفیسی بر تفسیر کشاف تألیف نموده که متأسفانه ناتمام است ونسخه کهنهٔ از آن در کتابخانه نویسندهٔ ناچیز این سطور موجود است (مرتضی)

شود که فضل و کرامت ابوبکر ودو برادرش درنزد خدا چیست با آنکه تمام اخلاق حمیده وصفات پسندیده در حضرت علی بن ابی طالب جمع بود چگونه خلفای سه گانه را بر علی برتری میدهدوممکن است که بگویند درنفس الامر ابوبکر برتر و بالاتر از علی است ؟! گوئیم اینها تیر درتاریکی انداختن است که مقام و ارزش علی را ندانسته وانکار کنند چه حضرت امیر ٤ مظهر العجایب و مظهر الغرائب ومطلع لوح محفوظ وجامع کمالات انسانی بود

چنانکه بخاری در کتاب خودروایت نمود که حسن بن علی که درسن شیرخوارگی بود خرمائی از خرماهای زکوة وصدقات برداشته ودر دهان گذاشت (پیغمبر ص فرمود (کخ کخ) آیا ندانستی که صدقه برما حرام است)شیخ شهاب الدین احمد بن حجر درشرح خود درباره فرمایش حضرت رسول ص به حسن بن علی گفت با اینکه حسن کودك بود بدلیل(کخ کخ) علم این جماعت لدنی است نه کسبی و مانند سایر مردم نیستند بلکه امام حسن٤ درآن سن لوح محفوظ را مطالعه مینمود علم ایشان علم هبة است نه کسبی(پایان سخنان ابن حجر) بعداز آنکه این مقام بزرك از برای پسر حضرت امیر ٤ درسن شیرخوارگی ثابت شد بنابراین کمال معارف هم از برای پدر حاصل شود بعید نیست که حضرت امیر ٤ درسن ده سالگی داناتر وآگاه تر از دیگران بوده باشد

دهم که گفت (صحابه باحضرت علی٤ بیعت ننمودند تا امر نبوت به سلطنت توهم نگردد) گوئیم این سخن درست نیست وخواستند توهمی در اذهان عمومی تولید کنند که شاید باین بهانه خلافت را ازحق علی ٤ ندانند مگر آنکه واجب ندانند که نبوت را ازخاندان داود مانندسلیمان وفامیل موسی مانند هرون وفرزندان او واز ابراهیم وفرزندانش بازدارند وآنهارا موافق حکمت ندانند واینهم برخلاف امر الهی است چه پروردگار امر فرمود که وصایت هرون ازیوشع بعداز رسیدن حد بلوغ به فرزندان هرون برسد

واین نقضی که ما نمودیم شهرستانی که از متکلمان اهل سنت وجماعت بود در کتاب ملل ونحل(۱) بعداز نقل فرقه یهود روایت از رسول الله نمود که فرمودند (موسی بن عمران اسرار توراة و الواح را بوصی خود یوشع بن نون سپرد که بفرزندان هارون بدهد زیرا که امر مشترك بود ما بین او وهارون و امر الهی هم مشترك بود وچون هرون در زمان حیات حضرت موسی٤ وفات کرد و وصایت

۱ــ ملل ونحل شهرستانی درمصر وطهران چاپ شده ولی درچاپ طهران شرح احوال مزدکیان را دارا است که چاپ مصر فاقد آنست «مرتضی»

امر به یوشع بن‌نون منتقل شده که امانت را به شبیر و شبر که دو فرزند هرون بودند مستقر گردد ووصایت هم در بعضی مستقر ودر برخی بامانت بود) پایان سخن شهرستانی

این نقل تایید تامی است از برای‌استدلال بزرگان امامیه درسخن‌حضرت‌محمد ص که فرمود «انت منی بمنزلة هارون من موسی‌الاانه لانبی بعدی» وبازهم اگر مقصود دفع توهم بامر سلطنت باشد کافی بود که یکی از خلفای سه‌گانه تقدم پیدا می‌کرد ودیگر نیازی بخلافت سه‌نفر نداشت

با اینکه خلافت را مابین خود متداول نمودند حتی اگر قضای الهی در باره عثمان جاری نمیشد امید بودکه حضرت علی ع را وصی خود در امرخلافت بنماید ولی ظاهر اوضاع واحوال دلالت داشت‌که امر را به معاویه منتقل سازد از این جهت معاویه به حضرت علی ع ستم روا داشت وبازهم بسند درست‌در نزداهل‌سنت و جماعت ثابت شد که حضرت رسول‌ص فرمود (الخلافة ثلثون وبعده ملکا عضوضا) بعدازمن خلافت سی سال خواهدبود وبعد سلطنت ستمکاری خواهدشد و در نزد آنان ثابت بود که ذریه پیغمبرص بوراثت صوری ومعنوی متصف بودندمانندحضرت علی ع ودو سبط آن بلکه محمدبن حنفیه وابن عباس هم بودند و هرگاه خلافت مابین ذریه پاك پیغمبر بر قرارمیشد دیگر احتمال آن‌را نداشت که به‌آنانی که‌فاقد صفات وراثت بودند منتقل‌گردد حاصل سخن هرگاه رسول خدا اراده نمود بسال هائی که احتمال میرفت که خلافت منتهی شود از وراثت‌معنوی وسی‌سال‌هم‌درحدیث یاد آور شده بر حسب عادت وروایت احتمال دوری است که‌ذریه پاك‌درظرف سی سال منقرض شوند ولی روایت اخبار باحوال علی واولاد او اینهم که از سی سال عمرشان متجاوز بود واگر مقصود از سال ها بعداز سی‌سال‌است

این احتمال درست نیست چه رسول خدا خبر داد که‌مدت ملك عضوض است از کسیکه ریاستش از وراثت معنوی بیگانه بود دوری نمودن جایز باشد پس کار ایشان عین محذور و کوشش آنان مورد رضایت نیست.

ویازدهم گفت (اگر باحضرت علی بیعت‌مینمودند نمیدانیم چه بجای‌می‌آورد) گوئیم اگر حضرت امیر بعداز وفات حضرت رسول‌ص خلیفه مسلمانان میشدعدل و داد ومروت وامر بمعروف ونهی از منکر در آبادی‌ها خلافت مینمود چنانچه بزرك وشیخ آنان با او مشورت می‌نمود وبیت‌المال‌را باهلش میداد نه نقطه دویست‌هزار درهم از خراج بحرین دادی !! وصحابه را اکرام می‌نمود نه آنکه ابوذر را ... مزه

فرستد ! و یا اینکه عمار را باندازهٔ زند که تولید فتق در وی شود و اجزاء حدود می نمودند نه آنکه مانند خالد بن ولید وابن عمر را به‌بخشاید واز بدعت نماز ضحی وشستشوی دوپا نهی می‌نمودمنافقان را در آبادی‌ها نماینده اسلامی‌قرار نمیداد وغصب فدك ننموده و خانه حضرت فاطمه را نمی سوزانید(۱)

گفت (آیا گمان می کنندکه بهتر از کارهای ابوبکر و عمرهم می توان خلافت نمود(گوئیم درست‌نیست زیرا تغییر احکام وآزار خاندان نبوت و مسلط سودن‌مردم بآل بیت برخلاف روش حضرت محمد ص بود آری کارشان درنزدامثال خودشان خوب بود نه درنزدخردمندان ومسلمانان دوازدهم گفت(عمر بعدالت‌مشهور بود) این درست نیست چه عدالتی که عبارت از ملکه دوری از گناهان و تدبیر امور وآبادانی ونگاهداری رعیت باشد مانند عدالت کسری دراو نبودفقط عدالت عرفی مابین مردم و نسبی بود مانند اینکه گفتند مروان و اشیح اعدل بنی‌مروان بودند نه آنکه صاحب ملکه فاضله باشند مانند پیامبران وائمه ما و سایر بزرگان اسلامی چه شاعر نیکوگفت

عدل تقدیری تقدیر عدالت غلط است زآنکه تحقیق‌شد این‌مسئله‌درباب‌فدك

برای تفصیل مراجعه شود به

۱- خطب حضرت زهراء (س) درکتاب بلاغات‌النساء ابن ابی‌طیفور چاپ نجف
۲- مقتل‌الحسین تألیف اخطب خوارزم شاگرد زمخشری جلد اول چاپ نجف
۳- الدرة‌البیضاء فی شرح خطبة فاطمة الزهراء (س) تألیف سید محمد تقی رضوی قمی چاپ طهران
٤- اللمعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء (س) تألیف حاج میرزا محمد علی انصاری چاپ طهران
۵- بیت الاحزان تألیف حاج شیخ عباس محدث قمی چاپ طهران
٦- الکلمة الغراء تألیف آقا سید عبدالحسین شرف الدین عاملی چاپ صیداء
۷- الزهراء تألیف عمر ابوالنصر چاپ بیروت
۸- شرح احوال حضرت فاطمه (س) از مجلدات ناسخ‌التواریخ سپهر چاپ طهران
۹- « « « « « بحار الانوار مجلسی « «
۱۰- درکتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید در اینخصوص موادی هست
۱۱- ملکه اسلام تألیف حاج میرزا خلیل صمیری کمرهٔ چاپ طهران
۱۲- بنا بنوشته شهرستانی درکتاب ملل و نحل نظام معتزلی سقط جنین حضرت فاطمه (س) را گواهی نموده است «مرتضی»

سیزدهم که گفت (حدیث اوکان بعدی نبیا) گوئیم دروغ واز موضوعات است چهاردهم که گفت (بزرگان وپرهیزکاران بدنیا بی میل بودند) گوئیم این ادعا را باور نداریم بلکه ترك دنیا گفتند تا دنیا رابدست آورند وهمچنین باور نداریم که قبل از خلافت درنهایت قدرت وسلطنت بودند چنانکه در احوال ابوبکر اشاره نمودیم در بدترین زندگانی و سخت ترین روز ها را بسر می بردند پانزدهم که سخنان حضرت علی‌را درنهج‌البلاغه شاهد آورد قابل ایراد است چه اگر دقتی در آن سخنان شود معلوم میشود که‌هیچ ربطی بمطلب نخواهدداشت

صاحب کتاب نواقض گفت همه میدانند که حضرت علی ع اسدالله‌غالب بود و در نهایت شجاعت ومهیب مینمود ونخستین هاشمی از دودمان خاندان هاشمی بود که خویشاوندانش از فامیل خلفای سه‌گانه بیشتر بودندوهرگاه میدانست که خلفای سه گانه برحق نبودند ستیزه میکرد هم چنانکه با معاویه درجنك وجدال شد و تمام بنی‌هاشم هم همه جا باوی همراهی میکردند و مال وجان خودرا در این راه فدا مینمودند چه از عادات عربها است که برای بزرگان خود فدا کاری مینمایند و خاندان هاشمی هم سخت ترین حمیت ها وغیرت ها را نسبت بدیگران دارا هستند حتی عباس که عموی پیغمبر بود در روز سقیفه بعلی گفت یاعلی دست بده تا با تو بیعت نمایم تا آنجا که مردم گویند عموی حضرت رسول با شما بیعت نمود حضرت امیرالمومنین ع توجهی به عباس ننمود زیرا بر عموی خود در علم و فضل برتری داشت

(سخنان ابوسفیان باعلی در امر خلافت)

ابوسفیان که بزرك مکه ورئیس بنی امیه بود خطاب بحضرت علی نمود و گفت ای پسران عبدالمناف ای عباس وای علی چه شده که این امر درپست ترین قبیله قریش وارد شد راضی میشوید که‌یتیمی ولی امر شما شود هرگاه ای‌علی مایل باشید که با شما بیعت نمایم صحرا را پراز سواره وپیاده می کنم حضرت علی‌اورا آزار داده وبازداشت وفرمود ای پسر فلانه نصیحت برای مردم مسلمان می کنی این امر برای تو وامثال تو نیست واز مولفةالقلوب بشمار میروید این امر موکول برای مهاجر وانصار است هرگاه حضرت علی ع راضی باین امر نمیشد اقلا ازمدینه بیرون میرفت چنانچه سعدبن عباده انصاری ازمدینه بیرون رفت و آیا کسی تواند بگوید که سعدبن عباده ازعلی ع نسبت بدین خدا سخت‌تر بود وسعد برای دیانت‌از مدینه فرار کرد وعلی فرار ننمود با آنکه سخت تر از او بود وسعد از امر خلافت

ترسناك نشد وعلی ع ترسید!! ابدا چنین نبوده چه حضرت علی ع تابع حق شد و شیعیان از حق نادانند (پایان سخنان مولف نواقض) مترجم گوید مولف کتاب نقض الروافض خطبه شقشقیه (۱) را ندیده است تامعلوم شود که علی چه درد دلهائی داشت وهمراهی عباس وابوسفیان هم در امر خلافت بی نتیجه بود وابوسفیان در آن روزها کور بوده وریاستی نداشت و کوشش خاندان نبوت وهمراهی عباس هم بی نتیجه بوده ولی سعدبن عباده را تمام انصار کمك و یاور بودند و کسی نمی توانست باو آزاری رساند وخاندان نبوت غریب و بی کمك بودند مولف مصائب النواصب گوید در تحقیق آیه السابقون الاولون من المهاجرین والانصار به بهترین وجهی بحث نمودیم بر فرض آنکه قبول کنیم که از لحاظ جمعیت خاندان حضرت امیرالمومنین ع بیشتر ازسایر خلفا بود باعتراف صاحب نواقض وسایرین علی ع امام برحق و بی گناه بود و خاموشی حضرت علی ع از راه تقیه ترس دینی بود چنانکه فرمود اگر مردم بزمان کفر نزدیك تر نبودند با آنان جهاد میکردم وپسرش حضرت حسن فرمود از روزی که حضرت محمد ص از دنیا رفت همیشه ازحق دفاع می کنم ودرجنك جمل به بسیاری لشگر خود نگاه نمود وفرمود منتظر این جمعیت کثیر بودم واین تلخی واصبر کرم ودر نهج البلاغه فرماید نظر نمودم ودیدم یاوری ندارم مگر اهل بیت خود وحضرت توجهی به سخنان عباس ننمود دلیلی است که احوال مردم را خوب میدانست بلکه بعداز آنکه عباس زیاد اصرار بعلی نمود امیر ع فرمود ای عموی رسول خدا حضرت محمد ص مرا وصیت فرمود که بعداز او شمشیر نکشم تا مردم بدلخواه و میل خود بامن بیعت نمایند وامر نمود که قرآن را جمع نموده وخاموش باشم تاآنکه خداوند راهی برای من باز کند حضرت که فرمود که تنها اهل بیت همراه منند مقصود تمام فامیل نبود بلکه چند نفر انگشت شمار را در نظر داشتند چه طلحه و زبیر خروج نموده وعقیل هم بسوی شام شتافت

---

۱ - بمناسبت خطبهٔ شقشقیه بسیاری از دانشمندان اهل سنت وجماعت درباره کتاب نهج البلاغه تشکیکاتی نمودند و آقای سید هبة الدین شهرستانی رساله ای بنام «ماهو نهج البلاغه» تألیف نموده ودر بغداد بچاپ رسید وآقای ضیاءالدین ابن یوسف حدایق شیرازی آنرا ترجمه کرده با اضافاتی بنام « نهج البلاغه چیست » در تهران بچاپ رسانید . وشیخ هادی کاشف الغطاء نجفی کتابی بنام « مستدرك نهج البلاغه » و کتابی بنام «مدارك نهج البلاغه» تألیف نمود که دریك مجلد درنجف چاپ شده است « مرتضی »

مولف کتاب نواقض خاموشی ومدارای حضرت علی٤ با خلفا رابا روزگار جنك علی ٤ و معاویه مقایسه نمود وقبلا این سنجش را باطل نمودیم ولی سعدبن‌عباده در آغاز کار خلافت اعتراضی نداشت و گرنه باید در زمان خلیفه اول از مدینه بیرون رود در زمان خلیفه دوم باوعده وتهدید از مدینه بیرون رفت وداستانش در کتابهای تاریخی مشهور است. هر گاه عصمت برای حضرت علی ٤ ثابت شود هرچه گفته و کار کرده باید باور وقبول کنیم واین برهان عقلی‌را هر گاه‌مفصلا بخواهید و شبهاتی که‌اهل‌سنت وجماعت و معتزله در مسئله خلافت نموده‌اندجواب آن ها را بخوبی آگاه شوید بکتاب تنزیه‌الانبیاء والائمه سید مرتضی علم‌الهدی مراجعه کنید که به‌بهترین طرزی پاسخ شبهات را روشن ساخت(١)

صاحب نواقض گفت که شیعه وسنی اتفاق دارند که حضرت امیر٤ باابوبکر وعمر بیعت‌نمود ودر جمعه وجماعات‌ومشورت آنان شرکت میئمود ودرنهج‌البلاغه که در نزد شیعیان متواتر است مذکور است در هنگامیکه عمر خواست بجنك روم رود باعلی ٤ مشورت نمود وحضرت اورا ازخروج بازداشت چه پناهگاه و پشتیبان مسلمانان بود ودر اصلاح امور مسلمانان با عثمان صحبت می‌نمود و اینها دلیل است که حضرت علی٤ دوست خلفا بود چنانکه عمربن خطاب نامه‌ای‌نوشته وبنی کاکله سپرد وحضرت علی‌هم آنرا تصدیق و امضاء نمود واین بزرگترین دلیلی است بر جلالت عمر که علی ٤ اورا دوست داشته ومطیع اوبود.

شارح مقاصد گوید از بدیهیات است که عمربن خطاب ازبرای بنی‌کاکله نوشت که از بیت‌المال مسلمانان درهرسالی صد مثقال طلا خالص به پردازنـد و حضرت علی٤ چنین نوشت (لله‌الامر من قبل ومن بعد یومئذ یفرح‌المومنون

من اولی هستم ازپیروی نمودن امر کسی که‌اسلام را عزیز گردانیدو دیانت واحکام را عمربن خطاب کمك نمود نوشتم مانند نوشته عمربن خطاب ازبرای آل بنی کاکله که درهرسال صدمثقال طلا خالص بآنان بدهند وطریقه‌اوراپیروی نمودم از برای او مانند آنچه که رسم نمود بعلت اینکه واجب است بر من وبر تمام مسلمانان متابعت او این‌را نوشت علی‌بن ابی طالب) این دونوشته اکنون‌در عراق موجود است پایان سخنان مولف شرح مقاصد

یکی از شهادت ها روایتی است که درفصل الخطاب ذکرشده که‌بعلی بن ابی طالب گفته شد چگونه بوده است که خلافت ابوبکر و عمر صاف و بدون

١ــ تنزیه الانبیاء سید مرتضی علم‌الهدی درطهران و نجف اشرف بچاپ رسید متأسفانه چاپ نجف‌آن غلط چاپی بسیاری دارد «مرتضی»

وخلافت شما وعثمان تاریك و کدر بود علی ٤ فرمود من وعثمان از یاران ابوبکر وعمر بودیم تو وامثال تو ازیاران عثمان ومن هستید.

شاهد دیگر بخواهش علی ٤ فرزندش حسین را با عمر بشام فرستاد باآنکه کمال تاثر را از دوری او داشت هرگاه گوئید این گونه امور از راه تقیه بود گوئیم کسی که کارش از تقیه باشد دیگر چه اطمینانی بگفتار و کردارش میتوان داشت وارکان شرع ازبین میرود چه گونه عاقل باور کند که علی ٤ شجاع ترین مردم از راه تقیه کار میکرد هرگاه این گونه کارهای کوچك او اگر خاموش میشد وعمر وعثمان پند واندرز نمیدادواکتفا بمدح ومبالغه آنان مینمود نمیدانم چه زیانی بحضرت علی وارد میساختند تا آنکه ترسیده وتنبیه کند و گوئیم اگر علی راضی بخلافت عمر نبود باید بسفر جنگی عمر بروم راضی میشد یا عمر غالب میشد و کفر مغلوب میشد یاشکست خورده و کافران برتر میشدند برهر تقدیر مطلوب است تقدیر اول شکست کافران آرزوی هریك از مسلمانان بود چه رسد بحضرت امیر که چنین آرزوئی داشت و هرگاه عمر هم شکست میخورد زود تر بمنظورش نایل میگردید

وباز هم اگر تقیه برای علی ٤ جایز بود باید اطاعت عمر از ابوبکر هم از راه تقیه روا بود هرگاه عمر خلافت ابوبکر را اطاعت نمی کرد مردم باو ازدحام کرده وبه قتلش میرسانیدند چنانکه رافضیان درباره علی نمودند چه سبب شد که عمر را لعن کنند وگویند که چرا اطاعت ابوبکر را نمود در صورتیکه گفتار شیعیان دروجوب تقیه درست باشد باید گویند حسین ٤ آشنا بواجبات نبوده وبایزید جنك کرد با آنکه یزید با سیاری لشگروشوکت بود وحضرت حسین ٤ با یاران اندك وعطش بسیار بیعت یزید را زبانی هم قبول نکردند تا خود ویارانش کشته شدند وباز هم لازمه اش این بود که علی ع در کردار و گفتار خود بدون آنکه گناهی و یا اشتباهی را بحضرت حسین ویارانش نسبت دهند تقیه نموده باشد بااینکه حضرت حسین و اصحاب او هریك شجاع تر از حضرت علی ع بودند چه با یزید بیعت ننمودند باآنکه میدانستند که کشته میشوند وعلی هم با کثرت فامیل وخویشاوندانش بیعت با خلفای سه گانه نمود

هرگاه ایراد گیرند که اگر حضرت علی ٤ دوست خلفا بود چرا بیعت را تاشش ماه یا کمتر بتاخیر انداخت گوئیم تاخیر معلوم نیست چه سعید بن مسیب روایت نمود ررزیکه علی ٤ با ابوبکر بیعت نموده بود خطاب بمردم فرمودند ای مردم کدام یك ازشما بیعت را بتاخیر انداخت درباره مردیکه رسول خدا او را مقدم نمود

آنگاه سعید گفت آری حضرت علی ع به کلمه سخن فرمود که هیچیك تا کنون آنرا نگفته بودند آری چون حضرت علی نذری داشت که قرآنرا جمع آوری کند کمتر با ابوبکر وصحابه آمیزش میکرد مردم گمان نمودند دربیعت درنك نمود بر فرض آنکه قبول کنیم که تاخیر دربیعت نمود گوئیم از راه اجتهاد علی ع بود چه او نزدیك تر از دیگران به حضرت محمد ص بود وداماد او وشجاع تر ودانا تر از سایرین بود ومصلحت ویقینی در باره خلافت ابوبکر روشن نشده بود تا بعداز مدتی انتظار ودقت واجتهاد حقیقت براوظاهر گردید

(پایان سخنان مولف نواقض)

مترجم گوید با این سخنان نتوان مذهب سنت وجماعت را ثابت نمود مولف مصائب النواصب گوید در سخنان مولف نواقض چند ایراد است نخست دعوی اتفاق نمودند که حضرت علی ع با ابوبکر وعمر بیعت نمود گوئیم اگر گویند بارضا و تسلیم بیعت نمود درست نیست و هر گاه دعوی بیعت صوری نماید بدیهی است که بعداز تهدید وسوختن خانه حضرت وبی ادبی های بسیاری فراهم شده است دوم مطلبی را که از نهج البلاغه شاهد آورد که دلیل مهربانی حضرت علی ع باابوبکر وعمر بود بعد آن را پاسخ گوئیم تا ستمکاری آنان روشن شود سوم حضور علی در جمعه وجماعت آنان دلیل پیروی از ایشان نیست.

ونماز دنبال آنان را مانند ستونهای مسجد فرض می نمود و گذشته از اینها علی ع خود امام بود نماز بر جلو او باطل بود ولی در مشورت آنان شرکت می نمود از برای نگاهداری جامعه اسلامی بود ومهربان مسلمانان درستکار بود نه آنکه موافق خلفا بود چنانکه یوسف ع با عزیز مصری مشورت مینمود و برای مصلحت جامعه وزارت را خواست وحکومت درآن دیار میکرد از برای آسایش مردم بود هرچه از دستش بیرون آمد انجام میداد وآنجا که توانائی نداشت از عزیز مصر کمك می گرفت تا امر خداوند را زنده سازد.

چهارم آنچه از کتاب (نهج البلاغه) نقل نمود هرچه درآن کتاب جستجو نمودم چیزی دراین خصوص نیافتم شاید این هم یکی از پندارهای مولف کتاب نواقض باشد که دلیل بر نادرستی ووضع باشد که نفی اولویت را در کار بیك از ابوبکر و عمر نموده ونسبت به عثمان داد با آنکه مخالف اصول اهل سنت وجماعت است چه همه حکم نمودند که ابوبکر وعمر نسبت بامور مردم واصلاح عمومی باعلی مشورت می نمودند نه عثمان پنجم نوشته که از برای خاندان نبی کما کلة مرفوع داشت بر فرض آنکه راست باشد از برای تالیف قلوب مردم بود که اعتقاد برحقانیت خلفا

داشتند مانند معاویه که بحضرت علی٤ سرزنش مینمودند که نسبت بخلفا ستم روا داشته وابوبکر را آزار داده وعمر را بکشتن داده وشریك کشتن عثمان شد و این گونه تهمت ها و افتراها میزدند و علی ٤ توانائی آنرا نداشت که حکامی که خلفا تعیین نموده بودند درزمان خلافت خود تغییر وتبدیل دهد چه همه اطاعت امر اورا نمینمودند وهر روز بستم یکی گرفتار بود چنانکه از وی نقل نمودند که می فرمود که هر گاه دوقدم من از لغزش ها راست شود اشیائی را تغییر خواهم داد وروایت شده که قضات آبادی ها در ایام خلافت علی٤ باو نوشتند امر شما چیست؟ آیا بآنچه تاکنون باراء خلفا رفتار می کردیم ادامه دهیم یارای شما را انجام دهیم وامر نمائید که چه باید بکنیم حضرت علی در پاسخ قضات نوشت بآنچه تاکنون انجام میدادید رفتار کنید تا اینکه یا منصور شوم یا بمیرم !؟ از این جهت بود که در زمان خلافت خود درفدك تصرف نفرمود گذشته از اینها در نامه که بنی کاکله سپرد نوشته بود (لله الامر من قبل ومن بعد یومئذ یفرح المومنین) اشاره لطیفی است که در ایام خلافتش مسلمانان شادان بودند نه در روزگار سایر خلفا !!!

وهمچنان درنوشته او (اذ وجب علی وعلی جمیع المسلمین اتباع ذلك) دلیل است بروجوب حضرت است دروقت معینی علاوه کلمه «اذ» صرف زمان است نه تعلیل بقرینه فرمایش ایشان (یومئذ یفرح المؤمنون) ششم نقلی که از کتاب فصل الخطاب نمود است زیرا نه کتاب ونه بصاحب آن توجهی نیست ودلیل نادرستی آن هم آشکار است زیرا دلیل استقامت خلافت ابوبکر وعمر را چنین آورد که علی٤ وعثمان از یاوران آنان بودند

واین دلیل است که خلافت درزمان عثمان تمامتر ازخلافت آنان باشد چه علی در خلافت ابوبکر وعمر وعثمان کمك بود وخود عثمان هم درخلافت خود بیشتر کار می کرد تا درایام خلافت سایرین وبدیهی است ودر زمان خلافت خود برای خود بیشتر میتوانست کوشش کند وحسن ٤ وحسین ٤ درزمان خلافت ابوبکر و عمر کودك بودند ودرزمان خلافت عثمان جوان شده بودند وآنان هم یاور عثمان بودند مگر اینکه گفته شود که حضرت علی و حسین معاون عثمان نبودند چنانکه در کتاب فصل الخطاب آنرا شهادت داد دراین صورت فساد دیگری را درباره عثمان در بر دارد که همراهی بعثمان را حضرت علی حکم نمیکرد که واجب باشد یا اینکه حضت علی٤ واجب را ترك نمود !!!

علي ترك واجب را نمی کرد پس همراهی بعثمان را واجب نمیدانست ؟؟
هفتم حضرت علی ٤ حسین را به همراه عمر بشام فرستاد دلیل اصلاحی و خوبی خلافت عمر نیست هشتم که گفت « که آیا میتوان گفت که کار حضرت علی از راه تقیه بود)

گوئیم که ایراد درست است و نمی‌توان گفتار و کردار ائمه را منتها باحتمال حمل بر تقیه نمود بلکه حمل به تقیه نمودن بواسطه قرینه ها ودلیل هـای روشنی است وخود ائمه اثنی عشر سخنانی مجمل در نزد مخالفان می فرمودند و بعد تنبیه بر خلاف آن نموده و یابمعنی‌دیگری تنبیه می‌فرمودند چنانچه روایتی است که یکی از مخالفان در نزد حضرت امام صادق ٤ از احوال ابوبکر وعمر پرسید امام فرمود آن دونفر دوامام عادل قاسط بودند وبرحق بودند ومردند برحق و برایشـان باد رحمت خدا در روز جزاء مردی ازخواص حضرت خدمت امام عرض نمود تعجب‌نمودم از چیزی که درحق ابوبکر وعمر فرمودید امام صادق فرمود بلی ایشان دو امام اهل آتش بودند چنانچه خداوند فرمود (وجعلنا منهم ائمة یدعون الـی النار) ودر باره قاسطان خدا فرمود(اماالقاسطون فکانوالجهنم‌حطبا)ودرباره عادلان که‌عدول ازحق نمودند کقوله تعالی (والذین کفروا بربهم یعدلون) مراد ازحقی که مستولی برآن شدند حضرت امیرالمومنین ٤ است که آزارش نموده وحق اوراغصب کردند ومراد از مرك ایشان‌که برحق مردند بر عداوت علی٤ بودند وپشیمان‌از رحمت خدا و رسول شدند در روز جزا ازآنان انتقام بکشند

وگفت (آیا میشود که علی ٤ شجاع ترین مردم بود تقیه کند) گوئیم در بزرگترین کارها بر خلاف عهد محکم رسول رفتار نمودند با آنکه درمسئله‌خلافت بهره ونصیبی نداشتند تا آنرا بدست آوردند.

آری جایز است بگویند تقیه درکار نبود درجائی که نشانی ازترس وسوئی میان نبوده وپیرو اوامر حضرت محمد صم شده و روش آنرا پیروی مینمودنـد دیگر گمان ترس راه ندارد وبعد فرض نمودیم که بر خلاف نص ودستور حضرت محمد صم رفتار نمودند وبرخلاف اوامروسنت نبوی اقدام نمودند پس‌قضیه برعکس میشود ودراین صورت بر امامان واجب بود که تقیه نمایند

پس شایسته نیست که اهل سنت وجماعت دراین مسئله جمع دوضـد نمایند و فرض کنند که‌نص را کنار گذارده ومخالفت با آن کنند وآنگاه واجـدانند که‌حسن ظن هم در باره آنان داشته باشند نهم گفت (اگر حضرت علی ٤ خلافت عمر راضی نبود بایست برفتن او بجنك‌روم که با او مشورت نموده بود تن‌دردهد گوئیم

عدم رضایت علی به بیرون رفتن عمر از مدینه بهمراه لشگر اسلام به جنگ رومیان از این جهت بود که با عمر مهری نداشت بلکه توجه بشوکت و عظمت اسلام داشت چه اگر عمر بجنگ روم رهسپار میشد چه بسا شکستی خورده و لشگر اسلام پاشیده میشد آنگاه اسلام ناتوان وکافران توانا میشدند دهم که گفت

« وصیت ابوبکر برخلافت عمر »

شیعیان تقیه‌را برعلی روا دارند ولی تقیه‌را برای عمر که پیرو ابوبکر شد روا ندارند

گوئیم در کتابهای سیر وتواریخ نوشته‌اند که بیعت عمر با ابوبکر با کمال رضایت واختیار بود نه اکراه وزور ابن‌عبد ربه که از مشاهیر سنت وجماعت بود در[1] کتاب عقدالفرید جلد چهارم خود گوید هنگامیکه وفات ابوبکر سررسید عهد نامه عمر را نوشته وبعثمان‌ویك نفردیگر از انصار سپرد که برمردم بخوانند بعداز آنکه مسلمانان اجتماع نمودند عثمان گفت این‌عهد نامه ووصیت ابوبکر است‌هرگاه‌قبول دارید بخوانم واگر قبول ندارید برگردم طلحه بن عبدالله گفت بخوان گرچه در او نام عمر باشد عمر گفت ازکجا این را گوئی عبدالله پاسخ داد دیروز تواورا والی نمودی وامروز تورا والی‌نمود

آنچه از امام حسین ٤ گفت خوب است بکتاب تنزیه‌الانبیاء سید مرتضی علم‌الهدی مراجعه نماید که تمام ایرادات را جواب گفته وکتاب مزبور هم در نزد مولف کتاب نقض الروافض موجود است

مولف کتاب نواقض گوید دلیل چهارم این است که بسیاری از دانشمندان پارسائی حضرت محمد(ص) را از معجزات‌روشن دانسته‌ودلیل بر نبوتش دانندچنانکه یکی از شهریاران که ازحکمای الهی بود از بازرکانان حجازی ازسیره ورفتار حضرت‌محمد(ص) جویاشد باآنکه شهریار کافری بود خصوصیات پارسائی وسختگیری دینی و دوستی پیامبر اسلام با مسلمانان را برای شهریار کافر حکایت نمودند آن پادشاه گفت همین اندازه‌کافی است واسلام قبول کرد وبحضرت رسول (ص) ماجوی‌را خبر دادند وشهریار رادعافرمود این‌استدلال بعقل وتقریر برای عاقل‌بصیروهوشیار ۹
نبوت را ثابت نمود سزاوار است که خلافت راکه فرعی ازنبوت است‌ثابت شود و هرگاه‌اندك انصافی باشد دراحوال وآثار خلفا بنگرید پارسائی خلفا را مشاهده کنید شایستگی خلافت‌را بدانید

---

۱ ــ کتاب عقدالفرید ابن عبد ربه یکی از مشهورترین کتابهای ادبی‌است که مواد بسیار نفیسی درتاریخ صدر اسلام دارد که ارزش تاریخی آن پوشیده‌نیست واین کتاب درچهار مجلد مکرر درمصر چاپ شده‌است «مرتضی»

(کشتن فرزند در راه مرام)

حتی عمر پسر خود را درحد شرابخواری باندازهٔ زد که کشت و نان خالی می خورد ولباس خشن می پوشید با آنکه از غنایم هزاران درهم ودینار سهمی داشت از کدیمین زندگانی می کرد وفضائل او بسیار وبی شمار بود و تمام مهاجر و انصار متوجه او بودند مترجم گوید همه این کارها از ریا و جلب دلها بود خسرالدنیا و الاخرة !!!

مولف مصائب گوید در کلام مولف نواقض ایرادات چندی است . نخست پارسائی وترك دنیا کردن از بهر شهرت و ریا بود چه حق خاندان نبوت را غصب نمودند

چه خوب گفتند که (مخالفان علی را نماز نیست درست وگرچو سینه اشتر کنند پیشانی) وبداستان زاهد مشهور بنام بلعم باعور مراجعه کنید ودوم کشتن فرزند در مقام خدا اولا معلوم نیست.

دوم آنکه معلوم نبود که دراجرای حدخواهد مرد یا نه ؟!! همه اینها کمالاتی نیست زیرا مورخان نقل کردند حسن صباح رئیس اسمعیلیه الموت پسرش را بتهمت ستمی کشت !!!

ویکی از شهریاران قزلباش فرزندش را بخاطر جنایتی که به بعضی از رعیت ها وارد ساخته بود درقزوین کشت

وصاحب نواقض هم درآن واقعه حضور داشت ودیگر عبدالله خان پادشاه ازبك مانند این واقعه را بجای آورد.

با اینکه ازنادان ترین مردم نسبت باحکام بودندچنین کارهائی رابجاآوردند این رشته از امور از راه انتظام کشوری ونگاهداری رعیت و مقتضیات اوضاع و احوال محیط است

نه ترس از خداوند مولف نواقض گفت دلیل پنجم مقصود ازفرستادن پیغمبر است که نام خداوند را بلند نموده و شرك را برطرف ودیانت حقه را انتشار دهد وهم چنان خلافت که ازنبوت است نشر عدالت وانصاف را کند وخلفا در این گونه امور اقدام نموده ودرحدود هزار دویست آبادی درجرگه دیانت اسلامی آوردند واینهم صحت خلافت بود

گوئیم از سخنان گذشته ما جواب سخنان او داده شد دلیل ششم نواقض است حضرت علی ٤ دختر خود را در وقت خلافت عمر باو تزویج نمود اگر عمر خلافت

باطلی داشت وامر خلافت هم از بزرگترین کارها وستم در آن هم از شدید ترین ستم ها ومهمترین گناهان است دیگر اورا بدامادی قبول نمی کرد وبتزویجی پاك ومقدس تن در نمیداد وهم چنین حضرت محمد ص بعثمان زن نمیداد وهر گاه گوئید دختر بعثمان داد پیش از ارتداد و لجاجت او بود گوئیم پیغمبر بوسیله وحی باحوال گذشته وآینده آشنا بود وازدواج هم مابین صحابه واهل بیت نبوت زیاد شیوع داشت تا آنجا که مادر حضرت امام صادق ٤ ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود ونسبش به صدیق منتهی میشود و از پدر بحضرت امیر المومنین علی ٤ منتهی میشود واین گونه کارها را حمل بر تقیه نمایند فسادش بیشتر بلکه زشت تر باشد چه امر عرض ونوامیس مهمتر از سایر کارها است

در پایان عقاید شیعیان را دراین گونه وصلت هابیان مینمائیم مولف نواقض گوید جواب آنرا خواهیم داد

«نام گذاری حضرت علی ٤»

مولف کتاب نواقض گوید دلیل هفتم آنست که امیر المومنین هم چنانکه باسم حضرت رسول نام فرزند خود را گذاشت بنام فاروق وصدیق هم نامید و روایت صحیح وارد شده از حقوق فرزند بر پدر آنست که اسم او را نیکو گذارد و این نام گذاری شرافت اولاد بود علی ٤ اسم پدران خود را کنار گذارد و نام شیخین را بر فرزندان خود گذاشت واین نیست مگر احسان ونیك بختی در حق فرزند واین هم فراهم نشود مگر با مرتبه بلند وولایت ونزدیکی بسوی خداوند

چگونه از پروردگار نترسد کسی که نام آنان را بزشتی یاد کند این نیست مگر ستم و کفر بزرگی نسبت بآنچه را که حضرت محمد ص آورده !! واز نادانی های شیعیان است که کار علی را توجیه کنند تا شیعیان بتوانند بآسانی از راه تقیه که ثوابی هم برای آن قائلند نام فرزندان خود را بنام آنان گذارند هر آدم خردمندی میداند که این توجیه ها بسیار رکیك است بلکه اگر این نام گذاری ها ثوابی داشت بر شیعیان واجب بود نام فرزندان خود را معویه گذارند چه مردم از بنی امیه بیشتر ترسناك بودند تا از ابوبکر وعمر وتقیه بیشتر ولازم تر بود با آنکه خود حضرت علی ٤ ونه فرزندانش نام معاویه را بر کسی نگذاشتند ولی بنام شیخین نامیدند مانند ابوبکر بن علی وعمر بن علی وعمر بن الحسین وغیره صاحب مصائب گوید دراین این سخنان نظر است نخست خوب وبدنام ها یا بحسب خود اسم است که از همان اسم گرفته شده از معنای خوبی ویا بدی مانند علی ازعلو ومعاویه ازعوی الطلب یا

بحسب حسن مسمی که مشهور در آفاق و کشورها است بخوبی و یا بدی ومتصف ضد او است وقسم سوم هم هست که‌اسم‌مشتق ازمعنی خوبی و بدی‌نیست بلکه‌فهمیده میشود تنها معنای علمی آن مانند نام ها که بذهن آمده و گفته میشود وشکی نیست که اسم عمر بد نیست ازلحاظ نام بد و نفرت ذوق‌ها که بعدازمدتی درصحبت آن را مسمی گویند

پیش ازآنکه تمام مردم یا بعضی از مردم از آن‌نام‌ها نفرت کنندحضرت علی علیه‌السلام فرزند خودرا بآن گذاشت

از کجا حضرت علی نام فرزندان خود را بنام خلفاء گذاشته باشد بلکه نام گذاری از لحاظ موافقت با گروهی از صحابه بود که آن نام ها را داشتند چنانچه ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه اسم جمعی ازصحابه رابدان نام‌هایادآورشده است

مانند عمر بن سلمة ربیب حضرت رسول ص و مادرش ام‌المومنین ام‌سلمه‌بود و عمر بن ابی سفیان ابن‌عبدالاسد شوهر ام سلمه وعمر بن مالك بن عتبة قرشی زهری وبسیاری دیگر سوم وجه نام‌گذاری که به شیعیان نسبت دادند افترا است چه‌شیعیان باندازه از این نام ها متنفرند که بزبان نیارند تا چه رسد که نام فرزندان خود ر گذارند

آیا هیچ هزلیات عبید زاکانی قزوینی (۲) را خوانده اید نوشته که شخصی در کاشان دراز گوشی بفروخت تمغاچی خواست که کاغذ تمغا بنویسد پرسید چه نام داری گفت ابوبکر گفت پدرت گفت عمر گفت جدت گفت عثمان تمغاچی‌متحیرماند گفت چه بنویسم دلال گفت ... میخورد بنویس خداوند خر ریز !!

عبید زاکانی نوشت عمران‌نامی را در قم میزدند کسی گفت عمر نیست چرا اورامی‌زنید شخصی درجواب گفت که الف و نون ازعثمان دزدیده است !!!

ایضا شخصی از یکی پرسید چه نام داری گفت عمار آن شخص گفت چه بد ... داری زیرا اگر عین ازاوترك شود مار شودواگر میم حذف‌شود عار واگر الف حذف شود بغایت نابکار !!

۱ــ کتاب الاصابه فی معرفة‌الصحابه تألیف ابن‌حجر عسقلانی درچهار مجلد در مصر چاپ شده « مرتضی »

۲ــ عبید زاکانی ازبهترین نثرنویسان زبان فارسی بود که کلیات آثارش خصوصاً داستان موش وگربه او مکرر درایران و اسلامبول وبرلین چاپ وبزبانهای بیگانه هم ترجمه ونشر شده‌است «مرتضی»

شمر این چه بدنامی است　　کز عالم بر افتد نام تو

«پایان مطابیات عبید زاکانی»

سوم گفت اسم معاویه را برفرزندان خود گـذارند گوئیم بنی امیـه پیرو شیخین بودند و نام گذاری باسم آنان دیگر ترسی ندارد و از شنیدن نام آنـان شادان میشوند ویا این نام‌گذاری شیعیان نیرنك زده وبریش آنان میخندند

(ملك نقاله)

مولف نواقض دلیل هشتم را چنین آورد همان چنانکه درزندگانی باحضرت محمد ص بودند خداوند هم بعداز وفات آنان را درکنار او قرار داد واگر خدای ناکرده چیزی داشتند که رضای الهی نبود مصاحب حضرت محمد ص قـرار نمیداد که بعداز وفات رسول هم درکنارش باشند شیعیان در این بار ملك نقاله‌را قائلند که از جمله نادانی های آنان است و هرگاه ملك نقاله باشد دیگر چه اعتمادی بر مشهد ومزاری ومقر وقراری باقی ماند وهرگاه چنان باشد که گویند ممکن است که ملك نقال علی وعثمان را هم درکنار حضرت محمد ص قرار داده باشد ؟!

تا اینکه خلفای راشدین نزد او باشند و با او محشور شوند دیـگر زیارت حضرت علی ع درنجف اشرف قبول نیست چه نثارمالهم برساکنان آن‌دیار سودی ندارد وشاه طهماسب صفوی و یارانش از ستم وزور مالی بدست آوردند و بمردم نجف بخشیدند چه سود داشت اگر بگوئید از آن‌جهت کنند که معتقدند که تـن معصومان بیشتر از یك روز نخواهد ماند وبعد آسمان صعود نمایدوخاك‌بواسطه آن مجاورت تا قیام قیامت کسب شرافت‌وفضیلت‌نماید وتاهرکه درآنجا دفن شود بدون حسابی آمرزیده وداخل بهشت گردد چنانکه‌ابن‌مطهر درفضیلت دفن درنجف‌اشرف گفته است (۱)

۱ـ عبدالجبار نامی از دانشمندان اهل سنت کتابی بنـام المغنی در رد مذهب شیعه نوشت که سید اجل سید مرتضی علم‌الهدی کتاب شافی را در برابر آن درمسئله امامت تألیف نمود که شیخ طوسی آنرا تلخیص وتهذیب نمود متأسفانه با اغلاط چاپی فراوانی آن کتابها درطهران بچاپ رسید　و روزبهان اصفهانی کتابی در رد امامت

(بقیه درصفحه بعد)

این گونه سخنان را کسی گوید که کافر باشد آیا سزاوار استزمینی که با اندك مصاحبت این همه شرافت وجلال را کسب کند تا آنجا که مردمی که همه عمر خود را در اطاعت شیطان‌صرف نمودند بواسطه دفن‌در آن مکان‌مقدس بخشیده وآمرزیده شوند ولی هم نشینان حضرت محمد ص‌ درزندگانی ومردن‌خود در کنار حضرت محمد ص‌ باشند آمرزش را بدست نیاورند ؟!!!

بخدا سوگند این سخنان را کسی گوید که ازیزدان رانده شده و مسخر شیطان باشد !!!

پس از آن گوئیم که هرگاه شیخان شایستگی دفن درکنار حضرت محمد ص‌ را نداشتند بعضی از نخستین مهاجران که ازخدا نترس ایراد ازاین‌دفن هامی‌گرفتند با آنکه نقل ایرادی تاکنون نشده واگر نقل مینمودند لیس‌فلیس‌این اصلی است که مطالب بزرگی‌درهرمذهب برآن ثابت میشود وهرگاه‌شیعیان لجوج این اصل را بنام تقیه رد کنند تمام ملت اسلامی خاموش از ابراز حق میشوند چه دیگر باسخی نیست مگر با تیر ثاقب ؟!!

(بقیه ازصفحه قبل)

تألیف کرد که علامه حلی در جواب اوکتابی بنام کشف‌الحق و نهج‌الصدق تألیف و در دومجلد در بغداد چاپ شد . و ابن تیمیه کتابی بنام منهاج السنه در رد علامه‌حلی تألیف ودر چهار مجلد در مصر چاپ نمودند و قاضی نورالله شوشتری کتاب احقاق الحق خودرا درجواب او نوشت که دریك مجلد بزرك در طهران و جلد اول آن در مصر چاپ شد و آقای شیخ محمد حسن مظفر نجفی کتابی بنام دلائل الصدق تألیف وآراء علامه حلی و ابن تیمیه وقاضی نورالله را مورد بحث وانتقاد کلای قرار داد که جلد اول‌آن بتازگی درطهران بچاپ رسید و متضمن رساله‌ای در نقد رجال صحاح اهل سنت است که آراء و اقوال اهل سنت وجماعت را که انتقاد بر راویان و رجال صحاح نمودند گردآورده وآنرا مقدمه کتاب خود قرار داد

وآقا سید حسن صدرالدین کتاب بزرگی در اثبات مذهب شیعه و رد ابن تیمیه تألیف که جزوهٔ کوچکی ازآن دربغداد بنام الرد علی ابن‌تیمیه دربغداد بچاپ رسید واستاد علامه بزرگوار ما شیخ محمد جواد بلاغی مؤلف کتاب تفسیر آلاء الرحمن خطابهٔ در رد ابن‌تیمیه برای شاگردانش درنجف اشرف ایراد نمود که در همانجا بچاپ رسید و سید مهدی قزوینی کتابی درمسئله امامت در دومجلد تألیف وسخنان ابن تیمیه‌را انتقاد نموده که درنجف بچاپ رسانیدند «مرتضی»

مترجم گوید مشهور است که ابوبکر وعمر راضی بودند تا در کنار حضرت محمد ص قرار گیرند نه آنکه حضرت مایل باین امر بود ودیگر مسئله ملك نقاله است که درنزد شیعیان ثابت ووجدان هم گواه آن است وروایات بسیاری در این خصوص وارد شده از آن جمله روایتی است در باب قضاء و حکم از حضرت امیرالمومنین علی ع در حق غلامی که مولای خودرا کشت وعمر حکم بقصاص غلام داد حضرت امیر در آن واقعه حاضر شد وماجری را ازغلام پرسید واوعرض کرد که مولای من خواست با من لواط کند اورا کشتم حضرت امیر ع فرمود معلوم نمودن این مطلب آسان است بروید قبرش نبش کنید وهرگاه ان کاره بود در گورش نیست واورادر جرگه قوم لوط بردند رفتند وگور را شکافتند و جسد مولای غلام را نیافتند آنگاه غلام را قصاص نکردند در این زمان ها حکایات وقصصی است که آدمی قطع پیدا می کند که ملك نقاله هست وعلامه و یا شیخ مفید در رساله‌ای این موضوع را نقل نمود

صاحب بصائب گفت درسخنان مولف نواقض نظریاتی است نخست خداوندمکان ایشان را در کنار آرامگاه حضرت رسول ص قرار نداد بلکه با معاصی و ستم در آن جا مدفون شدند چگونه خداوند راضی شود که با کلنگ وبیل کنار قبر پیامبرش را خراب کنند با آنکه از راه تعظیم فرمود

یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ص ولا تجهروا بالقول کجهر بعضکم لبعض ان یحبط عملکم چگونه پروردگار راضی خواهد شد که بدون اجازه در خانه پیغمبر داخل شده و در کنارش دفن شوند واز طرفی هم تابوت حضرت امام حسن ع را برای تبرك وخدا حافظی بردند که بدور آرامگاه پیامبر اسلام طواف دهند عایشه منع نموده ونگذاشت که نوه پیغمبر را بدور قبر جدش طواف دهند واگر تنها دفن در کنار پیغمبر ص رضای خداست باید گفت که کافران بیت ها را بر خود آویزن سازند باید رضایت خدائی باشد و دیگر آنکه سلطان شاه اسمعیل صفوی که گور ابوحنیفه را نبش نمودواستخوانهایش سوزانید ونجاست بجای آن گذاشت باید (۱) نشانه رضای پروردگار باشد و این نقص درنزد اهل سنت وجماعت ارزش ابوحنیفه است وگمان ندارم که مولف نواقض که شافعی مذهب بوده و بعدها حنفی مذهب شد راضی باین امرشده باشد؟!!

۱- دریکی ازسفرهائی که از نجف اشرف بکاظمین نمودم آقای شیخ هادی کشمیری کتابفروش کنار صحن حضرت جوادین ع که پیر مرد پارسا وروشندل و نورانی

« بقیه در صفحه بعد »

«مباحثه فضال با ابوحنیفه»

مناسب است مطلبی را که بعضی از مشایخ ما نقل نمودند در اینجا یاد آور شویم فضال بن حسن کوفی که از امامیه بود بر ابوحنیفه که جمعی بسیار بدورش بودند و برای آنان حدیث وفقه می گفت ومینوشتند وارد شد و برفیق خود گفت بخدا از اینجا بیرون نمیروم تا اورا شرمسار سازم دوستش گفت احوال ابوحنیفه را

«بقیه ازصفحه قبل»

است و خدایش بسلامت دارد این داستانرا دربارهٔ آرامگاه ابوحنیفه برای نگارنده ناچیز این سطور حکایت کرد

گفت از پیر دانای بغدادی شنیدم که او از پیر خردمند بغدادی دیگر شنیده بود که درآن زمانها درمقبره ومسجد ابوحنیفه دربغداد آخوندی پیر و کور حنفی بود وسمت امامت آنجارا داشت و از خصایص او بود که نیمه شب بنماز شب برمیخاست و با خود عوالمی داشت و گفتی که همه شب ارواح خلفای راشدین در نزد من حضور بهم میرسانند و درآن هنگام یك یك خلفارا نام بردی و بهریك بزبان عربی خوشامد گفتی تا بنام حضرت علی ؏ میرسید با کراهت و نکوهش میگفت آنجا بنشین و نزدیکتر نیا وبعد از انجام این حرکات مشغول دعا وثنا بود تا اذان صبح شده و بنماز جماعت ایستادی و این رفتار هرنیمه‌شب تکرار میشد وداستانش برسر زبانها افتاد و همهٔ شیعیان بغداد متأثر شده و در فشار بودند و یارای مقاومت نداشتند تا آنکه شاگردی پیدا کرد که ندیم ومرید و نایب امام جماعت شده و حجرهٔ هم درآن مسجد درکنار حجره استاد و امام خودگرفته ومدت یکسال تمام بیشترکارهای پیشنماز مسجد حنفی را انجام میداد تاآنجاکه دستش راگرفته بمحراب می برد در یکی از نیمه شب های زمستان سرد و سوزناك بغداد که درکنار استاد و در مسجد بودند و بگمان خود پیرمردکور مشغول پذیرائی ارواح خلفا بود وبعادت همیشگی تعارف می کرد تا بنام حضرت علی ؏ رسید و بزشتی خطاب بروح برفتوح حضرت نمود فوراً آن شاگرد با چوب آنقدر برسر و روی آخوندك حنفی‌نواخت تا اورا مرده ساخت چون قبلا درها را بسته بود وهنوز اذان صبح هم نشده بود درها را بازگذاشت و بحجره خود شتافت و درب حجره را بروی خود بسته و بخفت مردم که درهنگام اذان صبح کم کم درآن تاریکی و روشنائی بمسجد رفتند و پیشنماز را مرده وخون آلود یافتند وهرچه جستجو کردند اثری بدست نیامد تا درب حجرهٔ شاگردش‌را که نائب امام بود

« بقیه درصفحه بعد »

میدانی که دلیل او روشن وآشکار است ؟! گفت خاموش آیا تاکنون دیده‌اید که بر مومنی برتری یابند ؟! آنگاه نزد ابوحنیفه شتافت وسلام کرد همه‌جواب سلام دادند وگفت ای ابوحنیفه خداوند ترا رحمت کند برادری دارم که میگوید بعداز رسول خدا بهترین مردم علی‌بن ابی طالب بود و من میگویم ابوبکر وبعداز اوعمر بهترین مردم بودند تو چه‌گوئی خداوند ترا رحمت کند ابوحنیفه سر بزیر انداخت و بعد سر را بلند کرده وگفت در نزد پیغمبر از راه فخر وکرم منزلتشان کافی است که در ضجیع پیغمبر درقبر می باشند آیا کدام یك برای شما روشن تراست

ابن فضال گفت من‌هم همین را به برادر خود گفتم برادرم گفت بخدا اگر مکان از آن پیامبر «ص» بود ستم در دفن نمودند که‌حقی در آن نداشتند واگرآنجا از خودشان بود که به پیغمبر بخشیده بودند چه بدکاری کردند که به‌هبه‌خود رجوع کرده و پیمان را شکستند ابوحنیفه ساعتی سر بزیر افکند وبعد سر را بلند نموده وگفت آن جا نه ازآن پیامبر«ع» نه از آنان بود بلکه از بابت حق عایشه و حفصه در آنجا دفن شدند فضال گفت این را هم به برادرم گفتم تو میدانی که درهنگام وفات پیغمبر «ص» نه زن داشت پس‌از برای هریك از زنان هشت یك‌است ونخواهد بود مگر شبر درشبر چگونه این دومرد زیادتررا مستحق شوند و دیگر آنکه آیا سزاوار بود عایشه وحفصه ارث ببرند وفاطمه ممنوع از ارث شود؟! آنگاه‌ابوحنیفه گفت ای مردم این شخص را ازمن دور سازید بخدا مرد رافضی خبیثی است ! ! !

دوم آنکه به شیعیان نسبت داد که ملك نقال را معتقدند اگردرست باشداز فتاوی ابو حنیفه دریافت کرده و یادآور شدند و شیعیان هم درمقام‌جدل‌واستهزاء

« بقیه ازصفحه قبل »

نواختند شیخ را بیدار و ماجری را پرسیدند ؟ گفت ندانم همین اندازه بیدار بودم که ارواح خلفای راشدین بحضورش شتافتند وچون بنام حضرت علی «ع» رسید صدای چوب وکتك وناله بلند شد ازترس حجره را بسته وخوابیدم دیگر ندانم چه شد و مردم ساده لوح صد وبنجاه سال قبل بغداد هم باور کردند و بالاخره شیخ نائب امام پیشنماز مسجد حنفی بغداد شد وچون امام بدبخت سابق وارثی نداشت واسرار ودفینه او را هم میدانست همه را تصاحب نموده و بعد از چندی ناگهان ناپدید شد بعد ها دانستند که او شیخی اصفهانی بوده این نیرنك را زده و ثروتی هم بدست آورد و هرچه گشتند کمتر اثری از او بدست‌آوردند.

و اکنون آنجا دار العلوم الدینیه بغداد است که مکرر بمسجد و دار العلوم رفته و تماشای مناظر حوزه علمی حنفی را نمودم « مرتضی »

با اهل سنت آن را گویند واگر این‌عقیده ثابت شود ضرر آن در حق بوحنیفه خواهد بود ولی درباره شیخین منفعت است چه‌شیعیان اهتمامی درحق شیخین‌دارند گوئیم در اینجا چیز دیگری است که نیازی بملك نقاله نیست وحکایت شده که در سال‌های قدیم صاعقه‌ای از آسمان در کنار آرامگاه وضریح مقدس نبوی‌فرود آمد وقسمتی از مکان مقدس را سوراخ نموده ودرنزد ما بدیهی‌است که صاعقه‌نازل شد تا دوجسد شیخین را بسوزاند تا جزای آن همه ستمکاری ها را به چشند مترجم گوید وجود ملك نقال از روایات وحکایات ثابت شده ولی فرود صاعقه‌دردووقت اتفاق افتاد یکی دربیست‌وسوم ماه مبارك‌رمضان سنه چهارصد هجری ودیگری در ششصد هجری بود ودر هردو مرتبه مسجد نبوی‌ص سوخت

سوم احتمال نقل جسد حضرت علی‌ع بکنار حضرت محمد ص قبول‌نداریم چه ملك نقال را نشاید تا جسد حضرت امیرع وبا سایر مسلمانان را نقل وانتقال دهد این‌گونه انتقالات مخصوص کافران وفاجران است که احترامی‌ندارند ولی نقل جسد عثمان بعید است‌که به کنار آرامگاه حضرت محمد نقل کنند ولی بجای‌دیگری‌هم نمیشود منتقل کرده باشند چه همه میدانند گور عثمان درگورستان یهودان بود

چهارم بعید دانست که درکنار آرامگاه حضرت محمدص باشند و آمرزیده نشوند گویا این اشعار بگوش اونرسید

فان دفنا فی بیته و جواره فجسما هما بالنار یحترقان

کذا الات والعزی علی‌البیت‌اعلقا و لیسا بقرب البیت ینتفعان

وشعری در این خصوص گفتم

نمیکند ز جوار تو جر نفع عدو که باطل است‌بتحقیق‌حرف جرجوار

وباز هم کسی گفت شعر

دون شود از قرب بزرگان‌خراب جیفه دهد بوی بد از آفتاب

خلاصه غفران وآمرزش ازلحاظ همسایگی مخصوص مومنان گناهکار است از آن کافران وفاسقان !!! پنجم که گفت هرگاه سزاوار دفن در کنار نبی‌ص را نداشتند مهاجران نمیگذاشتند.

گوئیم این واقعه وقتی اتفاق افتاد که هیبت وسلطنت وبزرگی ومقام خلفا در دل‌ها جایگزین شده بود وکسی را یارای اظهار خلاف نبود و درآغاز کار که بسیار ساده وآسان بود بزرگترین وشدید ترین موضوع اسلامی راکه امرخلافت بود نتوانستند جلوگیری کرده وحق را بحق‌دار برگذار کنند

چگونه بعدها میتوانستند درامری که کوچك‌تر از غصب مقام خلافت بود و تقیه هم در مردم شدید تر وکامل تر شده بود و یارای مقاومت را نداشتند اقدام

نمایند چه ترس جان وهلاکت نفوس در آن بود وچنان در اذهان عمومی ریشه دوانیده بود ممکن بود امر خلافت ارثی میدانستند.

چنانکه قبلا خود مولف نواقض گفت اگر ابوبکر وسایر خلفا خلیفه نمیشدند خلافت را مانند سلطنت کسری وروم ارث می پنداشتند !؟

مولف کتاب نواقض گفت دلیل نهم اگر امر چنان بود که رافضیان غالی گویند پس چرا حضرت علی ع درهنگام خلافت خود تصریح ننمود وچنانکه قبلا هم گفتیم دیگر احتیاجی بطول کلام نیست وچرا حضرت فاطمه س در آزار نبود تاتقیه برای او کمان نمایند ویا از کسانی بترسد؟! خصوص پدرش مژده داده بود که بهمین زودی بوی ملحق خواهد شد وچون بخبر راست پدر باور داشت ومیدانست که بزودی وفات می کند دیگر ترسی بخود راه نمیداد ودر باره تمام ائمه اهل بیت ع م این سخن را می گوئیم خصوصا در زمان دوره عباسی که ازخاندان هاشمی بودند واز بنی تیم وعدی هم نبودند که تعصبی از شیخین نمایند بلکه خلفای عباسی بر بطلان خلافت خلفای سه گانه تصریح نه نمودند تا در ابطال آن تقویت ازخاندان بنی هاشم باشد وخلافت حق آنان شود خلاصه کلام در آن روزگار بدعت رافضیان خیلی اندك وسست بود چه اسلام قدرت وشوکتی داشت وهنگام وحی هم نزدیك بود وبسیاری ازدانشمندان ودانایان مخلص وصمیمی نسبت باسلام بودند بدعت ها را ازجرگه اسلامی دورسازند

وتازمان ماهم شهریار رافضی نه بود با آنکه دعاوی شیطانی زیاد بوده وکم کم زمان وحی دورتر گردید ودانش اندك شد ودوستی بدنیا بسیار گردید تا آنجا که می بینی چه خبر است پناه بخدا می برم تا ما را از اوضاع شر کنونی وآینده نگاه دارد ونسبت دهند که آل بویه شیعه بودند نه چنین است بلکه رفض آل بویه این است که خلافت را حق حضرت علی ع میدانستند نه حق ابوبکر ولی درباره صحابه بد نگفتند بلکه از خلفای سه گانه راضی بودند چنانچه همین شیوه مذهب زیدیه است بهمین جهت گفته اند که شیعه زیدیه اعدل فرق شیعه است وابن طاوس که ازرافضیان بود باین مطلب رساله ای است که درابطال احکام نجوم نوشته تصریح نموده است(۱)

مترجم گوید مولف نواقض گویا خطبه شقشقیه را فراموش کرده ویا تجاهل ورزیده چه آزارها خلفا بر حضرت صدیقه نمودند که درنظر دارم چندروایتی در

---

۱ – ابن طاوس که از بزرگان شیعه اثنی عشری است مانند سایر دانشمندان امامیه عقیده دارد که بعد ازمذهب شیعه امامیه مذهب زیدیه اعدل سایر فرق شیعه است و رساله اش بنام فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم بتازگی در نجف اشرف چاپ شد «مرتضی»

باب خمس کتاب صحیح بخاری است که فاطمه س از آن راضی نبود و هارون و مامون چنان در برابر علماء اهل سنت استدلال کردند که کمتر کسی تواند آن گونه دلیل آورد واز عهده جواب هم بخوبی بیرون آمد و این روایت در کتاب عیون اخبار الرضا است چنانکه خوانندگان گرامی میدانند که نگارنده آنرا ترجمه ودر مقدمه این کتاب قرار داد (۱)

صاحب کتاب مصائب النواصب گوید در این کلام نظریاتی چند است نخست مکرر بیان کردیم که حضرت امیر ع در چند جا تصریح برخلاف خلافت خلفای سه گانه نمود دوم خانه حضرت فاطمه س را آتش زده وغصب حق اورا نمودند وچگونه حضرت علی ویارانش قدرت آنرا داشتند که حمایت اهل بیت نمایند(۲)

سوم مذهب شیعه در دوره عباسی بروز و ظهوری نداشت چون عباسیان با علویان خوب نبودند و کمال دشمنی را با بنی فاطمه داشتند و داستان علوی با منصور مشهور است چهارم گویند آل بویه شیعه امامی نبودند درست نیست وشیعه بودن آنان از بدیهیات است وقاضی احمد غفاری قزوینی در کتاب نگارستان درذکر آل بویه نوشت

معزالدوله بعداز تسخیر ممالك خوزستان به بغداد توجه نمود درسنه سیصد و سی وپنج مستکفی عباس مردم را امر نمود تا اطاعت اورا کنند و تمام اختیارات در مملکت معزالدوله دیلمی افتاد واساس عدل ودادرا دربغداد رواج داد ودربرانداختن ریشه فساد مبالغه نمود وامر داد که بر درمسجد بغداد بنویسند لعن‌الله معاویة بن ابی سفیان وآنکسی که فدك را غصب ودفن حضرت حسن ع را درقبر جد خود منع نمود وآنکس که ابوذر را تبعید وعباس را از شوری بیرون نمود

عوام بغداد آن کلمات را حك مینمودند وبعضی ازمردم که مقصود خاموش کردن فتنه داشتند صواب دانستند که بجای آن کلمات بنویسند لعن‌الله ظالمین آل

۱- کتاب عیون اخبار الرضا تألیف صدوق درتهران چاپ شده وبعضی ازعلماء هم آنرا بفارسی ترجمه نمودند «مرتضی»

۱- آقای سید حسن قزوینی که از دانشمندان روحانی مقیم کربلا است رساله بسیار نفیسی بعربی درموضوع فدك تألیف وتمام اقوال مورخان ومحققان اسلامی را فراهم کرده وتحقیق انتقاد کلامی نمود و رساله مزبور درنجف اشرف بچاپ رسید

و کتاب مجمع النورین وملتقی البحرین تألیف حاج میرزا ابوالحسن مرندی که از شاگردان مترجم این کتاب بخت تمام آراء و روایات را دربارهٔ حضرت زهراء (س) دربر دارد طبع طهران «مرتضی»

محمد صا ور کن‌الدوله که بزرگ شهرباران دیالمه(۱) بود اعتماد بسیاری بشیخ اقدم ما ابن بابویه داشت وسلطان فاضل عضدالدوله به شیخ مفید مراجعه مینمود و همه نوع نوازش واکرام نموده ودر ترویج مذهب شیعه و تحقیق در احکام مذهب کوشش‌ها وتشویق‌ها مینمود همین قسم شهرباران مصر که معاصر بعضی از خلفای عباسی بودند اتفاقاتی مابین آنان تولید شد که قضایای غصب خلافت راتکرار وبلد آوری نمودند چنانکه یافعی در مرآة الجنان و قاضی صاعد اندلسی در کتاب طبقات الامم(۲)نوشتند که درسال فلان ملك‌افضل علی بن صلاح‌الدین یوسف وفات نمود و او از مقام شهرباری کشور مصر و شام پائین آمده و بشمشاط قناعت ورزید و هنگامی که آن بلاد را از اوگرفتند نامه شکایت آمیزی از عموی خود عادل و برادرش عزیز بخلیفه عباسی‌نوشت‌که بلاد را از اوگرفته وبیمان بدرش‌راشکستند ودر اول نامه این ابیات را نوشت «شعر»

مولای ان ابابکر وصاحبه ... فاروق قدا خذا بالنصب حق علی
و هوالذی کان قدولاه والده ... علیهما فاستقام‌الامرحین ولی
فخالفاه وحلا عقد بیعته ... والامر بینهما والنص فیه جلی
فانظرالی حظ هذاالاسم کیف‌لقی ... من‌الا واخر مالاقی من‌الاول

مقصود از ابی‌بکر عموی خود وفاروق برادرش وعلی‌خودش‌بودالناصرلدین‌الله خلیفه عباسی درجواب شهریار مصر نوشت
شعر

وافی کتابك یابن یوسف معلنا ... بالصدق یخبرك‌ان اصلك طاهر
غصبوا علیا حقه اذلم یکن ... بعد النبی له بیثرب ناصر
فاصبرفان غداعلیه حسابهم ... وابشرفنا صرك الامام الناصر

و داستان تشیع هلاکوخان وسلطان احمد وسلطان غازان‌وسلطان‌اویجایتو‌محمد خدا بنده وامانند آنان در کتابهای تاریخی مسطور است خصوصا در کتاب تاریخ

۱ـ تاریخ دیالمه ازلحاظ تحولات سیاسی واجتماعی وحرکت فکری شیعه‌امامیه بسیار مهم و دلکش است متأسفانه کتاب تاریخ جامعی مورخـان در اینخصوص تألیف ننموده‌اند و میتوان گفت ازجهاتی دوره دیالمه برای شیعیان بهتر از دوره صفوی بود چه آنان بناد تشیع را استوار و پی ریزی نمودند «مرتضی»

۲ـ مرآةالجنان یافعی درحیدرآباد چاپ شده و طبقات الامم اندلسی در یك جلد درمصر چاپ شده «مرتضی»

حافظ ابرو به تفصیل نوشته شده و این حافظ ابرو(۱) از فضلای شافعیه است که بر سایر مذاهب اسلامی تعصب میورزید

مولف نواقض گفت دلیل هفتم ارباب سیر و تواریخ واصحاب حدیث نقل نمودند که در روز سقیفه بعداز آنکه اختلافاتی در امر خلافت پدید آمد انصار گفتند ما راضی نمیشویم بخلافت مهاجر بلکه ازما امیری وازشما امیری باشد ومروی برخاست وگفت شنیدم از رسول خدا که فرمود ائمه از قریش است آنگاه انصارخاموش شدو با ابوبکر بیعت نمودند چه نهایت پیروی ازحضرت رسول داشتند و کمال تقویت را دین می نمودند با آنکه خلافت مهاجر برانصار متبوع رای انصار نبوده مکروه بنظرشان میرسید بمجرد شنیدن خبر واحد اطاعت امر نمودند وهرگاه حدیث غدیر خم در نزد آنان معلوم بودچرا علی ع و کسانیکه باو بودند استدلال بحدیث غدیر خم ننمودند تا دعوی تواتر نمایند با آنکه خبر واحد را قبول می کردند بـا آنکه در او محال بحثی بود چراخبر متواتر را قبول ننمودند وهرگاه از برای بنی هاشم با آن علو نسب ووراثت با پیغمبر مانند این استدلال دلیل بود آیا جایز بود که ایشان خاموش شده وترسناک شوند خصوصا امرخلافت بجائی استوار نشده وقدرت آن برای کسی ثابت نشده بود این نیست مگر عناد وزور گوئی

مترجم گوید مولف نواقض دعوی علم و کمال می کرد که اطلاع بتاریـخ و قصص اسلامی داشت گویا نهج البلاغه را ندیده ونداسته گرفت چه اکنون که مشغول نوشتن این کتاب هستم نگاه اجمالی به بسیاری از کتاب نهج البلاغه نمودم که سخنان حضرت امیر ع صراحت بر غصب خلفای سه گانه دارد که حق را از بین بردند

مولف کتاب مصائب النواصب گوید در این سخنان ایراداتی است چنانکه مکرر گذشت که حضرت امیر برایشان حجت بآیات و اخبار در اثبات ولایت خود آورد ولی مصداق نرود میخ آهنی بر سنك قرارگرفتند

(اشعار حضرت علی ع درباره خلافت)

برسبیل تکرار برای زیادتی تایید و استبصار نقل می کنیم قاضی میبدی که یکی

۱- سمت اول ازذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید الخوافی الدعو بحافظ ابرو مؤلف زبدة التواریخ در طهران چاپ و فوائد تاریخی بسیاری درباره شیعیان ایران را دارا است «مرتضی»

از دانشمندان شافعی بود درشرح دیوان منسوب بامیرالمومنین روایت نموداز علی بن احمد واحدی او از ابی هریره که حضرت امیرالمومنین درحضور ابوبکر و عمر و عثمان وطلحه وزبیر وعبدالرحمن وفضل بن عباس وعمار یاسر و عبدالله بن مسعود و ابی ذر ومقداد وسلمان انشاد نمود

«شعر»

لقد علم الناس بان سهمی — من الاسلام بفضل کل سهم
و احمد النبی اخی و صهری — علیه الله صلی ابن عمی
و انی قائد للناس طرا — الی الاسلام من عرب و عجم
و قاتل کل صندید رئیس — و جبار من الکفار ضخم
و فی القران الزمهم ولائی — و اوجب طاعتی فرضنا بعزم
کما هرون من موسی اخوه — کذاك انا اخوه وذاك اسمی
لذاك اقامنی لهم اماما — و اخبرهم به بغدیر خم
فما منکم یعادلنی بسهمی — و اسلامی و سابقتی ورحمی
فویل ثم ویل ثم ویل — لجاهد طاعتی و مرید هضمی
و ویل للذی یشقی سقاها
یرید عداوتی من غیر جرمی «۱»

«فدك حضرت فاطمه س»

دلیل یازدهم مولف نواقض این است که حقا نیت خلافت ابوبکر از روشن ترین دلایلی برحقانیت سایر خلفا است چه حضرت علی ؏ فدك را به فرزندان فاطمه رد نکرد وبا اینکه شاهد بود که فدك از آن فاطمه است تا نقض حکم خلیفه پیغمبر نشود ونقض ننمودن در نزد او اولی بود از رد فدك به فرزندان حضرت فاطمه س با اینکه عالم بود که فدك ملك بنی فاطمه بود و هرگاه از من سئوال نمائید از

۱ــ میبدی از حکیمان شافعی بود و کتابی در شرح هدایة اثیریه در حکمت تألیف واز کتب مقدماتی فلسفه قدیم بشمار میرود ودرطهران چاپ وشرحی برمثنوی مولوی تألیف که چاپ شده وشرح دیوان منسوب بحضرت امیر ؏ از او هم درطهران چاپ شده و نسخه بسیار نفیس خطی از شرح دیوان مزبور که اضافاتی برنسخه چاپی دارد درکتابخانه مرحوم حاج میرزا عبدالحمید امیرالمکتاب سنندجی درطهران بود که مدتی نزد نگارنده ناچیز این سطور بوده است «مرتضی»

عدم حکم ابوبکر صدیق بارث فاطمه س گوئیم عدم حکم ابوبکر برای حدیثی بود که بگوش خود از حضرت رسول ص شنید که فرمود ما گروه پیامبران ارث نمی بریم وهرچه بگذاریم صدقه است وفدك را حضرت به دخترش هبه نموده بود ثابت نشده زیرا شهادت بحد نصاب شهادتی خود نرسیده بود وتنها حضرت علی وام ایمن گواهی دادند نه دیگران و شهادت يك زن هم جای يك مرد را نمی گیرد و ابوبکر که دریای فضل روحانی وجسمانی بود وقبول شهادت را قبول ننمود ادعای شیعیان از نادانی است وخداوند فرمود واشهدو ذوی عدل منکم

مطلق است نه مقید ومدعی حضرت فاطمه ص وشاهد حضرت علی بود وهرگاه عصمت درباره آنان گفته شود هنوز درحق پیامبران ثابت نشده تاچه رسد باینان آری فضل حضرت فاطمه س که بهترین زنان وفضل حضرت علی ع که بهترین مردم بعد از خلفای سه گانه یا دو نفر از آنان یا پیش از آنان ثابت شود تازه مستلزم عصمت نیست وحکم بوجود عصمت از جمله اموری است که شیعیان نادان معتقدند

مترجم این کتاب گوید مولف نواقض اعتراف کرد که حضرت فاطمه خیر النساء وحضرت علی خیر الامم بوده ودروغی از ایشان تا کنون نشنیده بودند و درهنگام زندگانی حضرت محمد ص فدك در دست دخترش بنام مالکیت بود و پیامبر اسلام داعی نداشت مال مسلمانان را که همه دراو شریك بودند بتصرف دخترخوددرآورد باتمام اینها علم برحقانیت حضرت فاطمه س برای او حاصل نشده و درسر منبر مسلمانان گفت علی ام طحال را شاهد خود آورد ! !

«ام طحال زنی بود مشهور بزنا» وهرگاه تنها روایت کرد ودیگر کسی آن روایت را خبر نداد ؟! زیرا شاهد وبینه را مطالبه نمود ؟ وسجل حضرت فاطمه را قبول ننموده ورد دعوی نمود !!

وبالاخره خلیفه ثانی نامه راپاره کرد ولی علت اینکه حضرت علی ع درروزگار خلافت خود فدك را بفرزندان دختر پیامبر ع رد نکرد برای این بود که چون قدرت خلفای سه گانه بطول انجامید که هرگاه کسی ترك اولی بآنان نسبت میداد زبان سرزنش ونکوهش وشمشیر ها برچنین کسانی بازو کشیده میشد که از گفتن پشیمان میشدند تا آنجا که حضرت امیر ع درزمان خلافت خود نتوانست شریح قاضی را از منصب قضاوت کوفه معزول نماید وچگونه می توانست مالی که بتصرف مسلمانان درآمده ودست بدست شده بود باز گرفته وبه فرزندان حضرت فاطمه دهد وبگوید ابوبکر وسایر خلفا دراین باره غاصب بودند گذشته از اینها حضرت علی ع در تمام مدت خلافت خود آسوده نبود تا انجام امری را بپایان رساند وآن اندازه ها طولی نکشید

تا داستان جمل وصفین ونهروان پدید آمد وحضرت از دیار خود مهاجرت کرده تا درغربت کشته شد وامر قدرتش درنهایت اختلال بود وتنها درکوفه خلافت داشت آنهم بیشتر مردم کوفه پیرو اونبودند مولف نواقض گمان کرد که خلافت علی ٤ مانند قدرت خلفای سه گانه ویاسلطنت آل عثمان بود خوب بود ابتداء اوضاع واحوال محیط هرعصر وخلفا را بدقت درنظر میگرفت آنگاه قلم در دست گرفته وسم پاشی میکرد

مولف مصائب گفت درکلام مولف نواقض ایراد چندی است اولا فدك را علی رد ننمود نه ازآن جهت که گفت بلکه از برای روایتی است که ابن بابویه درا کتاب علل الشرایع «۱» نقل نمود مرفوعا از حضرت صادق ٤ که گفت راوی سؤال نمودم از او از وجه عدم رد فدك که چرا حضرت علی ٤ درزمان خلافت خود فدك را به فرزندان حضرت فاطمه س نداد حضرت صادق فرمود به پیغمبر ص اقتدا نمود زیرا بعداز آنکه فتح مکه را فرمود وعقیل هم خانه او رافروخته بود عرض نمودند چرا بخانه خود رجوع نمی فرماید فرمود آیا عقیل خانه از برای ما گذاشت ما اهل بیتی هستیم که نمی گیریم چیزی را که ازما گرفتند از روی ظلم وحضرت علی ٤ همچنین رد فدك ننمودند وجواب دیگری هم فرمود باسناد خود بسوی موسی بن جعفر گفت سئوال نمؤدم از او چرا حضرت امیر ٤ فدك را رد ننمود درزمان قدرت خود فرمود ما اهل بیتی هستیم که حقوق ما را ظلم نمودند و ما اولیاء مومنین خدا هستیم از کسانیکه ظلم نمودند بخدا پناه می بریم

(ارث انبیاء)

دوم اینکه ابوبکر از حضرت رسول آنرا شنیده بود درست نیست چه هیچیك خبر مزبور را نشنیدند حتی زنان پیامبر ص وحضرت علی ٤ وحضرت فاطمه س که ملازم خدمت رسول هم بود چنین خبری را نشنیده بودند و چگونه میشود که حضرت رسول ص ورثه خود را ازچنین خبری پوشیده دارد وهرگاه حکم مخصوصی بود بر حضرت واجب بود قبل ازحاجت بیان می فرمود و چون اختصاص بورثه اهل بیت نبوت داشت چه فایده داشت که برای ابوبکر بیان فرماید ؟! با آنکه اوازاین قسمت بیگانه بود واین حدیث هم منافات با فرمایش خداوند دارد (ورث سلیمان

۱ــ کتاب علل الشرایع صدوق چاپ تهران تقریبا تمام احکام و قضایای شریعت اسلامی رابا چند حدیث روایت نموده وعلل آنها را بیان می کند که ازلحاظ تاریخ تشریع اسلامی بسیار مفید است

«مرتضی»

داود » ودر داستان ذکریا که فرمود « وهب لی من لدنك ولیا یرثنی) بر وراثت علمی و نبوت حمل نمودن آیات باطل است زیرا کلمه ارث در لغت و شرع همان معنی مشهور و معروف می باشد و بمعنی دیگری اگر حمل شود مجازا باید قرینه باشد و چون قرینه ندارد همان معنی لغوی آن در نظر گرفته شده

مترجم گوید اخبار وراثت علمی و نبوی با خدا است دیگر دخلی به پرسش نداشت مولف مصائب گوید قول او (انی خفت الموالی)ایشان وارث مال بودند و بهی است که قبلیت وراثت نبوت را نداشتند وهر گاه قابلیتی داشتند دیگر ترسی نداشت تا دیگری طلب شود

چه نبی دانا بود که بخشش نبوت بدیگری که قابلیت ندارد نخواهد شد و هر گاه وارث علمی بود دیگر (واجعله رب رضیا) نیازی به پرسش نداشت زیرا سزاوار نیست که گفته شود خداوندا از برای ما پیغمبری مبعوث فرما و اورا عاقل ودر اخلاق نیکو گردان چه اگر نبی شد رضایت الهی در آن خواهد بود و این هم مطلب مارا تایید می کند گفتار حضرت ذکریا که تصریح نمود که از پسر عموهای خود ترسیده بود وعذر آورده ووارث از خداوند خواست وروشن است که او ترسی از مال خود داشت نه از نبوت چه کاملا میدانست خداوند کسی را که شایستگی ندارد مبعوث نمی فرماید ومقصود از علم هم اسرار الهی است واظهار آن هم بغیر اولیاء و انبیاء جایز نیست وهر گاه مراد بعلوم علم شریعت واحکام باشد پیغمبر هم برای نشر احکام وعلوم شریعت مبعوث شده دیگر چه گونه سؤال میکند درامری که که برای آن مبعوث شده بود واگر گوئید مقصود وراثت مالی است ودراین پرسش هم نسبت بخل وفتنه به پیغمبر خدا داده خواهد شد گوئیم پناه بخدا می برم که پرسش عدم نشر علم وعدم وراثت مالی باهم مساوی باشند ثروت روزی مومن و کافر و صالح وطالح است وبعید نیست آدمی گروهی از پسر عموهای خودرا که مردم فاسدی باشند و بترسد که اگر مالی بدست آورند درچیزهائی صرف کنند که شایسته نباشد آنان را از ارث محروم کند بلکه دراین خودداری از ادای ارث حکمت و مصلحت بزرگی است چه تقویت فاجران وهمراهی ستمکاران در کارهای زشت در دین حرام است وهر گاه کسی چنین محرومیتی را بخل داند از انصاف دوراست

از وانی خفت الموالی من ورائی فهمیده میشود که از اخلاق و کردار آنان ترسناك بود مانند آنکه بترس از مجازات خداوند بنا براین مراد از (خفت الموالی) ضایع نمودن موالی مال مرا است که در راه غیر خدا صرف نمودن است و باز هم خبر مزبور معارض است با فرمایش حضرت صدیقه طاهره ص‌ا (تو از پدر ارث می بری و من از

پدر خود ارث نبرم؟! اترث اباك ولا ارث ابی لقد جئت شیئا فرقا) بر فرض تسلیم خبر تخصیص قرآن بخبر واحد را تجویز نمایند بخبر صحیح محکم صریح الدلاله است زیرا گویند قرآن متنا متواتر وقطعی وعام است و دلالت ن ظنی است و خبر مخصص عمومیت قرآن طبی اهت متنا و دلالت آن یقینی است درخبر مذکور هردو منتفی است

وایضا این خبر منافات دارد باحکم اودرباره حضرت علی که شمشیروزره وعمامه پیغمبر را میخواست وبا عباس اختلاف داشت وهرگاه از پیامبر اسلام ارث امی بردند چگونه ابوبکر دعوای آنان را گوش داده وحکم نمود

وبازهم شکی نیست که درزمان زندگانی ووفات حضرت محمد فدك درتصرف حضرت فاطمه س بود و ابوبکر او را از ارث بازداشت و حضرت دعوی هبه از پدرش نمود وابوبکر بینه خواست وحضرت علی ع فرمود ای ابوبکر برخلاف حکم پیغمبر حکم می نمائی ؟!! که فرمود (البینه للمدعی والیمین علی من انکر) وگوئیم فدك در زمان زندگانی حضرت حضرت محمد ص و بعداز وفات او دردست حضرت فاطمه س بود وابوبکر خبری را برای سخنان خود روایت کرده درست نیست چه مالی که درزمان حیات حضرت ص از دستش بیرون رفته است بعداز وفات ازمتروکات بشمار نمیرود بر فرض آنکه فدك از آن پیامبر اسلام بوده باشد چه بخشش و اکرام پس کجا رفت وچرا شیوه پیامبر اسلام را پیروی نمود چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نوشته ابوالعاص در روز جنگ بدر اسیر شده بود وزینب زن عاص درنزد پیامبر شتافت

چون در تنگدستی بودنداز مسلمانان خواهش نمود که ثروت بسیاری باو بدهند تا از برای شوهر خود که در روز بدر اسیر بود فدیه دهد وهرگاه ابوبکر از مسلمانان هبه درخواست میکرد ومی گفت آیا این چند درخت خرما واراضی میشوید که به دختر حضرت رسول ص به بخشد کسی او را منع نمی کرد ولی متاسفانه پیروی از حضرت ننمود واحسان وتکریمی روا نداشته یا اقلا از مرتبهٔ ابرار و پارسایان هرگاه سخنان ابن ابی الحدید را انتقاد کنیم که حضرت رسول ص مالی برای زینب نخواست وطلب هبه نمود باکار ابوبکر قابل مقایسه نیست چه مالی که زینب داد فدا زوج خود بود که مابین جمعی ازمجاهدان درجنگ بدر محصور وممکن

---

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید درطهران در دومجلد بچاپ رسیده و در چهار مجلد بسیار بزرگ و نفیس در مصر چاپ شده ولی درقسمت تاریخ مغول در بغداد را ازچاپ مصر انداخته اند «مرتضی»

بود که از آنان درخواست بخشش شود برخلاف فدك که صدقه مشترکی ما بین تمام مسلمانان غیر محدود وغیر محصور بود جواب گوئیم برفرض تسلیم مسلمانان درصدر خلافت ابی بکر وپیش از انتشار اسلام بسیار بودند این صدقه ازصدقه‌های مستحبی مباح بود براهل بیت واز صدقات واجبه نه بود که برایشان حرام باشد از برای امام جایز است که صدقه مستحبی را به بعضی از مسلمانان اختصاص دهد چنانچه از سیره خلفا نقل شده خصوصا عثمان که بحکم بن عاص رانده شده حضرت رسول ثلث مال آفریقا را می گویند سی هزار بود بخشید وهرگاه ابوبکر هم در مقام اکرام بخاندان نبوت فدك را بحضرت فاطمه می بخشید وآزارش نمیکرد تا روز قیامت دراین بارهٔ گفتگوئی نمیشد.

واستحباب این صدقه آنست که از جمله ماترك حضرت رسول ص) شمشیر و زره وعمامه ومانند آنها بود وهرگاه ترکه او ازصدقه واجب بود برحضرت امیر حرام بود وچگونه بخلفای راشدین جایز بود که آنها را درنزد حضرت علی گذارند وتصرف او با عملش براینکه آنها حرام بود چگونه تصرف میکرد؟؟ وبازهم دلیل دیگر گروهی نقل نمودند ازآن جمله ابن حجر است که حکایت نمود عباس حضرت امیرالمومنین علی را برای مرافعه درنزد ابوبکر برد و بنام اینکه چون عموی پیامبر اسلام است از زره وشمشیر وعمامه ومانند آنها را ارث می برد ولو اولی تر از حضرت علی ع است در ارث پیغمبر ص) وابوبکر حکم داد که حضرت علی ع ارث می برد نه عباس

و براین مطلب دلالت دارد نقل سیوطی شافعی در کتاب تاریخ خلفای خود که گفت فدك بعداز پیغمبر حبوه ابوبکر پس از او بعمر رسید وبعد بمروان منتقل شد وعمر بن عبدالعزیز فدك را به بنی هاشم پس داد وروایت شده که رد فدك بفرزندان حضرت فاطمه نمود ومیدانید چنانکه سیوطی نوشته ابوبکر وعمر فدك را حبوه خود قرار دادند نه سایر مسلمانان وهرگاه فدك را بحضرت فاطمه میدادند هیچیك از مسلمانان ستیزه وگفتگوئی دراین خصوص نداشتند وحرجی در دین ودر دنیا بانان وارد نمی گشت ولی متاسفانه عصبیت وحمیت جاهلیت غالب ومالك شد (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) بخدا سوگند ستمی که ابوبکر بر حضرت فاطمه س نمود از روشن ترین دلایلی است که سیان خصوصا شارح مقاصد انکار بدیهیات وبی مبالاتی وعدم توجه بگفتار ائمه طاهرین نموده

واعتنادی بر حقانیت آل بیت سوی ندارند وبرعکس عقیده تمام کردار و گفتار صحابه دارند واین هم تجری بر خدا و رسول است و کوشش داشته و دارند که

حقوق اهل بیت را از بین برده وحق را باطل کنند و ابوبکر و عمر که پیشوای آنان بودند چه ستم ها نمودند که در کتابهای تاریخی و سیرداستانها از آنـان نوشتند سوم

مولف نواقض گفت ابوبکر دریای فضل روحانی وجسمانی بود چنین نیست چه بر خدا ورسول افترا زد ودعوی جگر گوشه حضرت محمد صع را شاهد خواست وعلی ع وام ایمن واسماء بنت عمید را که شاهد دعـوی بودند شهادت آنرا باور ننمود وخود مولف نواقض بمقام بلند عصمت وراستی گفتار حضرت علی ع اعتراف نمود وبجانم سوگند هرگاه کسی اندك ادراك وخردی داشته بـاشد تعجب میکند که ابوبکر چگونه دانائی بود که تنها ادعای زنان پیامبر اسلام را برای حجرات قبول نموده وحکم داد ولی دعوی حضرت فاطمه دختر اورا با بودن بینه قبول نکرد وهرگاه اندك انصافی باشد حکم می کند که فتوای ابوبکر از راه لجاجت وسرپیچی از امر الهی بود !!

« نادرستی سخنان قوشچی »

از سخنان قوشچی در کتاب شرح تجرید تعجب است که گفت (نیست بر حاکم اینکه حکم کند شهادت يك مرد وزن گرچه فرض عصمت مدعی وبا شاهد باشد و از برای او است که حکم بعلم خود کند اگرچه شاهد براو شهادت ندهد) این سخنان درست نیست بافرض عصمت چگونه بر خلاف او علم حاصل شود بلکه علم ضروری حاصل شود برصدق مدعی وایضا در دعوی مالی يك شاهد و يك زن قبول شود گذشته از اینها مال درتصرف فاطمه س بود پس درخواست شاهد وقبول ننمودن شاهد ها هردو درست نیست و گذشته از اینها از مدعی درخواست بنیه نمودن با مقام بلند عصمت ادعای باطلی است وشاهدها درخواست کنند تا مردم طمع در ثروت یکدیگر ننمایند

بعداز آنکه مدعی معصوم باشد دیگر چه نیازی به بینه دارد شاهد بر این گفتار تقریر فرمایش حضرت رسول صع است که گفتار خزیمه ثابت را قبول نمود دریکی از روزها عربی دعوی داشت که ناقه حضرت صع از آن اواست وحضرت فرمود کیست که گواهی دهد که حق از من است خزیمه گواه شد حضرت فرمود از کجا دانستی که ناقه از من است آیا آن روزی که آنرا خریداری کردم بودی عرض کرد نه ولی میدانم از شما است چه راستی وعصمت شما را قبول دارم آنگاه حضرت اجازه داد که گواه اوشود ودونفر دیگر هم شهادت دادند وهرگاه عصمت

دلیل راستی نبود و بی نیاز هم از گواهی نبود حضرت ص) حکم نمی نمود و تصویب نمی فرمود بنابراین حضرت فاطمه س راستگو و بی نیاز از شاهداست و گواه‌خواستن ازاو آزاری است براو و با آزارش خداوند وحضرت رسول ص) است فراهم میشود چنانکه خداوند فرمود ان‌الذین یوذون‌الله و رسوله لعنهم‌الله فی‌الدنیا والاخره و اعد لهم عذابا مهینا)

چهارم وجوب عصمت را در باره آنان قائل شدن و آنگاه منکر عصمت و پاکی شدن با هم تفاوت وتناقض دارد سخن همان گفتار نخست است وسخن دوم از لجاجت وستیزگی است

(عصمت حضرت فاطمه س)

از جمله دلایل عصمت حضرت فاطمه س روایتی است که امت اتفاق نمود که حضرت محمد ص) فرمود هر که فاطمه‌س را آزار کند یقینا مرا آزار نموده‌و هر که مرا آزار نمود خدا را آزار نمود وهرگاه حضرت فاطمه س معصوم و بی گناه نبود که خطائی را مرتکب شود که سزاوار آزار باشد و هرگاه آزارش روا باشد آزار پیامبر وخدا هم ممکن است چون این ها باطل است باید حضرت فاطمه بی گناه باشد واز بزرگترین تعصبات مولف مواقف این بود بعداز آنکه‌منکرعصمت حضرت‌فاطمه‌س شد فرمایش حضرت رسول‌ص)را که فرمود فاطمة بضعة منی‌رابرمعنی مجازی آن تعبیر کرد ! با آنکه حضرت رسول‌ص) دارای عصمت است و دیگر تکراری لازم نیست ومولف متعصب کتاب نواقض عصمت حضرت محمد ص) و جگر گوشه اورا منکر شد تا آنکه نکوهشی درباره ابوبکر وارد نشود آیا کدام گناه بالاتر از این است که چنین گفتاری را بسراید ؟!!

پنجم طایفه امامیه را اندك شمردن منافات با گفته‌اش درجای دیگردارد که شیعه امامیه را ازلحاظ کثرت بمورچه ومگس تشبیه نموده

مباحثه یحیی بن خالد برمکی با هشام

حکایت مناسبی در اینجا نقل می کنیم

در محضر هارون‌الرشید یحیی بن خالد برمکی از هشام بن‌حکم (۱) که از شاگردان حضرت امام جعفر صادق بود پرسش هائی نمود و گفت ای هشام خبر ده مرا ازحق آیا در دوطایفه مختلف‌حق میشود ؟! گفت نه! گفت‌خبر بده مرا ازدو نفس که در دین ستیزه ودعوی گرفتند آیا میشود هردو برحق باشند یا هر دو باطل یا یکی‌محق ودیگری‌باطل ؛ هشام گفت خالی از این‌هانیست ولی هردو برحق‌باشند جایز نیست یحیی بن‌خالد گفت خبرده مرا ازعلی وعباس‌هنگامیکه در نزدابوبکر رفته ودرمیراث حضرت‌محمد(ص) کدام‌یك حق‌بودند باآنکه گفتی هردوبرحق وهردوباطل نخواهند بود هشام گفت نگاه کردم اگر میگفتم عباس حق بود در دین خود دروغ گفتم‌واگرمیگفتم‌علی‌حق‌بود رشید گردنم‌را میزد ودرمسئلهٔ واردشدم که‌تا کنون بآن واردنشده بودم ناگاه بیادم‌آمدفرمایش حضرت‌امام‌جعفرصادق‌را که‌فرموده‌بود ای‌هشام تاهنگامیکه بازبان‌خود مارا یاوری خواهی‌نمود همیشه بروح‌القدس‌مویدخواهی‌بود آنگاه دانستم که‌شکست نخواهم خورد وجواب برای من روشن‌شد درآن‌حال گفتم هردو برحق بودند وهیچیك باطل نبودند نظیر آنرا خداوند درقصه‌داود درقرآن فرمود که دوملك نزد داود برای دعوی رفته بودند آیا کدام یك‌خطا کار بودند هرگاه گوئید هردوخطا پیمودند پس همان جواب تو جواب من است یحیی گفت نمی‌گویم دوملك خطا نمودند بلکه‌گویم هردو صواب نمودند‌زیرا درحقیقت دشمن یکدیگر نبودند ودرحکم اختلاف ننمودند

اظهار مطلب خودرانمودند تا بیان برداود کنند که‌درخطا است وبراومعلوم نمایند تا آشنابحکم شود هشام‌گفت گفتم چنین است احوال حضرت علی ع وعباس که‌اختلاف درحکم ننمودندودشمنی هم درحقیقت نکردند واظهار اختلاف‌حکم‌نمودند را نمودند تا آنکه بیان کنند که ابوبکر درغلط بود وبراطلاع دهند برخطا کاری او ودلیل‌شوند که‌ستم بر میراث‌نمود وشکی درامر خود نداشتند واین‌دوخصومت

۱ـ هشام بن حکم از بزرگان متکلمین‌شیعه امامیه وازپرورش یافتگان‌مکتب کلامی حضرت امام جعفر صادق ع بود وقسمتی از آراء ومناظرات کلامی اودر کتب تاریخی وملل ونحل اسلامی نقل شده که برخی از آنها جنبه نقضی شدیدی‌دارد که طرف را خورد کرده است متاسفانه تالیفاتی که ابن‌ندیم ودیگران ازاو میدانند باهمه جستجو درهیچیك ازکتابخانه های اسلامی‌سراغ نداریم «مرتضی

ملك امری بود از خداوند آنگاه رشید جواب را تحسین بسیار نمود

مولف نواقض نوشته دلیل دوازدهم دلیل ذوقی وبیرون ازقانون استدلال متکلمین است !! از ضروریات است که زمان نزدیك به هنگام وحی وزندگانی حضرت محمدص‌ا مزیت ورجحانی برسایر عصور بعدی دارد وجمعی که پیامبر را دیده و هم صحبت ومعاشر او بودندخوب تر ونیکوتر از کسانی بودند که شرف‌هم نشینی حضرت رسول ص‌ا را بدست نیاوردند وحرمین افضل ازسایر اماکن می‌باشدوشکی نیست اگر خداوند میخواست که حق را نشر نماید دربین اشراف خواص ودرحرمین آنرا منتشر مینمود وازبدیهیات است که خداوند نشر حقیقت را درعصر اول ودرمابین صحابه ودرحرمین منتشر نمود

پس ثابت شده که آنچه لازم بود نشر حق شده وواجب استکه صحابه خصوصا مهاجرین وانصار را تعظیم واحترام نمود چه رسد بآنانی که به‌فضل‌وشرف مانند اهل بدر وبیعت رضوان‌اختصاص داشتند وکسانیکه آشنا به‌تاریخ‌وسیرهستند میدانند که درمکه ومدینه نه تنها رافضیان خوار وناتوان هستند بلکه بدون ترس وتقیه شیعیان را درآن سامان می کشند آیا بجز کسانی که بی‌خردند اینهمه خواری ونکبت وپنهان شدن را حقیقت پندارند ودراعصار ومکان‌های شریفه‌مابین بزرگان مسلمانان خوار وناتوان بودند وبعدها ناگهان عزیز ونیرومندشدند

(شاه اسمعیل صفوی)

وکسیکه سرپیچی وگناهان بیشماری نموده وشرابخوار و درتمام مدت عمر خود بزنا ولواط گرفتار وانواع واقسام فحشا را بجا آورده درتمام مدت‌زندگانی یك روز را بروزه نگذرانیده وزکوة نداده وجمع بین اختین نموده و بسیاری از نفوس بی گناه را کشته واموال مردم‌را بتاراج برده اینهمه گناهان بی‌شماری‌را بجا آورد این شخص گناهکار بنام شاه اسمعیل بن شیخ حیدر نامیده میشود که‌نام‌برهان الاتقیا وسندالاصفیا شیخ صفی‌الدین اردبیلی را خراب وفاسد نمود وتفاوت مابین آنان بیشتر از دوری مسافت مشرق ازمغرب است

مترجم گوید حاصل مقدماتی که مولف منقصت نواقض نتیجه گرفت زمان و مکان ومردم شریفند معلوم نیست از کجا زمان ومردم شریف باشند هرگاه‌شرافت زمانی تنها ظرف وجود پیغمبر درعالم صوری ونزدیك بآن عصراست چنانکه‌روایت نمود از پیغمبر که بهترین‌امت درقرن من واقع شده آری قرن‌وشرافت آن‌بواسطه اطاعت پروردگار و دوری از مخالفت پیامبر است وشکی نیست مردم آن‌عصر بعد

ترین مردم بودند مگر اندك جمعیتی که اطاعت پروردگار را نمودند وخود آن زمان از باب ضرف وجود نبی شدن دلیل بر شرافت نیست زیرا صرف وجود شیطان وسایر مردم هم بود واگر شرافت آن را درچیزی استکشاف نمود که دین وطریقه اودر آن وقت منتشر شده

چنانچه از عبارات تند او معلوم میشود تمام مقدمات و نتیجه غلط است زیرا سخن دراصل حقیقت دین او است که در آن هنگام منتشر شد

مولف نواقض گفت درسخنان او ایراداتی چند است نخست ذوق طبع صفراوی او آمیخته با تلخی عداوت خاندان نبوت بود حجت نشود چه تلخی صفرا شیرینی محبت یعسوب الدین را تلختر میداند دوم آن مقدمات از شرافت مکان وزمان ومردم را قبول داریم ولی دلالت ندارد صحابه که برسر آنان گفتگو است مزیت و برتری داشته باشند !؟

زیرا زمان خوب چه دلالت بر آن دارد که هر که در آن هنگام بود خوب باشد وگرنه لازم دارد مسیلمه وابوجهل وسایر روسای کافر وگمراه خوبتر باشند از افراد مسلمانانی که بعد از آنان آمدند واین هم بطلانش روشن است وباز هم هر که حضرت محمد ص را دید وباوی معاشرت نمود لازم نیست که خوب بوده باشد بلکه استعداد وقابلیت شرط است واین استعداد آیا درصحابه بوده است یا نه هزار نکته باریکتر زمو اینجا است اما دعوی فضل حرمین را نمود قبول داریم که آنها برتر از سایر جاها است ولی فضلیت حرمین باعث شود که مردم آن هم اگرخدا پرست باشند برتری دارند وگرنه احوال آنان مانند احوال بت هائی است که درزمان جاهلیت در آنجا آویخته بودند واحوال حجاج که از طرف آل مروان امیر آن دیار بود و احوال مولف نواقض که ازطرف آل عثمان قاضی آن دوبلد شده چگونه مانند آنان نباشد وهرگاه فضل حرمین لازم باشد که مردمش هم برتری داشته باشند

باید فاسق وخبیث درآن سامان نباشد بلکه برخلاف است چنانکه شمارح عضدی درتحقیق فرمایش حضرت رسول ص که (مدینه طیبه خباثت خودرا پاك کند) آیا کدام ماده روشن تر از وجود مولف نواقض درآن دیار خواهد بود واینهم لطیفه ایست رتو که مخفی نماند

سوم گفت خداوند اراده نمود که درآن زمان حق را منتشر سازد ومراد از حق را هم خلافت خلفای سه گانه دانست این سخن درست نیست وهرگاه مراد او احکام شرعی حقی باشد مسلم است لکن منفعتی بحال مولف نواقض ندارد

فضیلت مردم مدینه

چهارم گفت شیعیان درمکه ومدینه خوارند گوئیم خواری آنان مسلم نیست هرگاه نمی‌ترسیدم بر مومنان خالص مدینه ومکه واطراف آنجا که‌ازدشمنان آل محمد ص؛ صدمه ببینید احوال وآثار آنان را روشن می‌ساختم وچون طرف‌سخنان‌ما قاضی حرمین است خودشان دقت کنند که کدام یك از فرقه شیعه ویاسنی‌در آن‌سامان نادتر هستند واشاره برای عقلاء کافی است بلکه بعضی از فضلاء برحقانیت‌مذهب امامیه استدلال نمودند بمشاهدات احوال کسانیکه اصل آنان ازمدینه بودو ظهور تشیع از همان اوقات تا عصر ائمه معصومین است و گویند که مردم مدینه آشناتر به مذهب هستند تا دیگران خصوصا مدینه خراب وویرانه نشده وازقدیم‌ترین ایام تـا زمان ما پایدار مانده ومردمش هم باقی ماندند و اثر استحباب اقامت ومجاورت‌در مدینه از اینجا است که حضرت رسول ص؛ فرمود مدینه خبث خودراپاك کند

چنانچه کوره خبث آهن را بردارد و مالك گفت بواسطه این‌حدیث اجماع اهل مدینه حجت است بعضی را عقیده بر آنست که مدینه اشرف ازمکه است بااینکه درمکه خانه خدا است وامر حج‌دراو میشود وقضاء مناسك‌را باید درآنج بجای‌آورد بازهم مدینه اشرف ازمکه است

بعداز آنکه معلوم شد که مردم‌مدینه آشناتر بمذهب اهل بیت نبوت‌ازدیگران هستند وآگاه‌تر باسرار حضرت محمدص؛ می‌باشند وبرمذهب امام مالك‌اجماع مردم مدینه حجت بود ودیدیم مردم مدینه‌را که ازفقیر وغنی وعزیز وبینوایان آنان که اصلا مدنی بودند بر طریقه وشریعت اهل بیت نبوت بودند وعلوم آل‌بیت‌را تمسك کنند وبر مجاورین مدینه که اصلا مدنی نیستنداعتباری نیست بنابراین‌عمده وبیشتر مدنی‌الاصل از پدر به پدر وجد بجد که مذهب آنان شیعه هستندو آن‌هم مذهب حق است وصحیح است وشکی در آن‌نیست وبجز مذهب شیعه سایر مذاهب باطل‌وفاسد است وهرکس آنرا منکر شود نادان وپیرو هوا وهوس است واین استدلال‌مانند استدلال فخرالدین رازی در تفسیر سوره فاتحه(۱) برجزیت تسمیه درحمد است و خلاصه او آنست که مردم مدینه آشناتر بگفتار و کردار حضرت رسول‌ص؛ هستندتا

۱ــ تفسیر امام فخر رازی مکرر در مصر واسلامبول‌چاپ شده‌ومجذوب‌تبریزی که از عرفای قرن یازدهم هجری بود حواشی بسیار دقیقی بر جلد اول تفسیر کبیر فخر رازی نوشته نسخه‌ای از آن که درزمان حیات‌مولف تالیف‌شده در کتابخانه نویسنده‌ناچیز

« بقیه در صفحه بعد »

دیگران از این جهت معاویه در زمان حکومت خود درنماز ترك بسم‌الله گفت و آنرا جزو سوره حمد ندانست خطاب بمعاویه نموده و گفتند از قرآن دزدیدی معاویه قدرت آنرا نداشت که منکر شود ناچار نماز رادوباره خواند ودیگرمانند استدلال شافعی بود که امام‌الحرمین در رساله تفضیل مذهب شافعی گفت شافعی مخالف ابوحنیفه درمسئله وقف وصاع واقامه فرد فرد بود شافعی وابو یوسف ورشید درمدینه حاضر شده بودند ومالك هم درآنجا بوده و حیات داشت ابویوسف خواست که با شافعی درنزد مالك ورشید دریکی از مسائل بحث نماید ودراین سه مسئله گفتگو نمودند آنگاه شافعی دستور داد فرزندان بلال حبشی وابی‌سعیدخدری وسایر موذنین حضرت رسول را احضار نمودند شافعی بآنان گفت اذان و اقامه بشما چگونه رسیده از پدران شما گفتند اذان دو دواست بترجیع واقامه فرد فرداست

بهمین نحو بما از پدران وآنان از پدرانشان واجداد خود تا زمان حضرت محمد بما رسید وهم چنان امر نمود که کیل آنها را حاضر نمودند و گفت ای اولاد مهاجر برشما از کجا این کیل ها بارث رسید گفتند از پدران ما تازمان پیغمبر ص ومقدار وزن آن کیل هم بر مذهب شافعی بود وبعد بهمراه هارون‌الرشید بصحرا شتافتند شافعی زمینی را نشان داد و گفت این زمین از آن کیست گفتند وقف صدیق برفقراست واین دیگری وقف فاروق ذوالنورین است واینهم وقف مرتضی علی است وآن وقف فلان وبهمان است «پایان»

مولف نواقض گفت که شیعیان را می کشتند ومی‌سوزانیدند اینها تایید مطلب ما را مینماید نه‌رد زیرا کسانیکه برمدینه ومکه تسلط یافتند مروانی وعثمانی بودند پنجم سخنان سرد او که بروعظ وخطابه رفته بود گوئیم آیا کسی شك می کند که در

«بقیه ازصفحه قبل»

این‌سطورراست وفخررازی کتابی بنام اربعین‌چاپ حیدرآباد دکن دارد که درچهل مسئله مشکل کلامی گفتنگو کرده و آخرین مسئله آن بحث امامت‌است که براستی داد سخن‌داده وچنان موضوع امامت را ازربان‌شیعیان بیان نموده ودقایق ونکته‌های باریکترزمورا با قدرت فلسفی و کلامی وصف نبوده‌وجواب آنرا کوتاه وسست آورده که هرخردمندی تصور می کند شاید فخر رازی هم حلاوت محبت بحضرت امیر ع را چشیده باشد و براستی بحث امامت کتاب اربعین‌از شاهکارهای فخر رازی است باید کتاب اربعین‌را گرفت وخواند وخصوصا آخرین بحث آن که‌مسئله امامت است دید که فخر چه معرکه آرائی کرده و برهان قوی او هم درجواب اشکالات شیعیان عاجز وناتوان میشود

«مرتضی»

این زمان های اخیر کسی پیدا شود که برتر از آن مردم مانند ابوجهل وابولهب ومسیلمه کذاب وبنی امیه که درحکم فراعنه بودند یافت شود وهرگاه کسی نقض کند به پدید آمدن مولف نواقض شك برطرف میشود

خلقای سه گانه از آن قبیل میشود واگر حسن ظنی نباشد باید گفت آنان هم همان راه پیمودند

ششم بعید دانست که دین بامرد فاسقی قدرت یابد سخن قابل انتقاداست صاحب مشارق روایت نمود ازحضرت محمد صم که خداوند دین الهی را با همراهی مرد فاسقی تقویت کند وآنچه درباره شاه اسمعیل گفت دروغ وافتراء است واعتة دوعدالت وتقوی باودارندودرآخر ایام متهم بشرابخواری شده که گاهگاهی شراب مینوشید وشرابخوار هرگاه توبه کند قبول نمیشود ومانند غصب فدك نبود که توبه اوقبول نشود ونسبت لواط وزنا وجمع بین الاختین بشاه اسمعیل داد بدیهی است دروغ بود و هم چنین نسبت ترك عبادات برفرض آنکه مولف نواقض راست گفته باشد نهایت فاسق بوده وترك حقوق خداوند نموده وتوبه ازاو متعذر نیست ومانندغصب حقوق ومیراث نیست که توقف براعتذار از صاحب او داشته باشد ونسبت داد که نفوس را کشت مقصود مولف نواقض از نفوس سنیان بودوهرگاه قبول کنیم که بی گناه بودند این اول قارورهٔ نیست که دراسلام شکسته شده عایشه وطلحه وزبیر ومعاویه چه ستم ها برحضرت امیرالمومنین ٤ درجنك ها وارد ساختند وبسیاری ازصحابه وتابعان گرام کشته شدند وهرگاه تمسك کنند که آنان باجتهاد خود باحضرت علی ٤ جنك وجدال نمودند وآنهمه اختلافات پدید آمد من هم سوگند میخورم به قسم های سخت ومحکمی که اجتهاد شاه اسمعیل صفوی وبلندی ادراك او کمتر ازاجتهاد آن جماعت بود که مولف نواقض بدانها اعتقاد داشت پدرم دربعضی از تالیفات خودگفت ازشگفت ترین کارآنان است گویند جنك باعلی به اجتهاد خودشان بود ولی دراجتهاد خطا نمودند راه اشتباه پیمودند وهرگاه کسی درکردار وگفتار آن جماعت دقت وتامل کند خواهد دانست که بدرجه اجتهاد نرسیدند و مقاصد کتاب وسنت را نمی فهمیدند و جنك وجدال آنان هم اجتهاد نبود بلکه تنها هوا وهوس نفسانی وزورگوئی ولجاجت وکفر و ارتداد کارهائی کردند که نباید بکنند پس از آن گفت بر تقدیر تسلیم اجتهاد وخطای درآن میگوئیم که خطای ایشان نه تنها دروغ واقع شده بلکه دراصل ایشان نیز خطا واقع است چه نیکو گفته است شعر

هر سگی کز روبهی با شیر یزدان پنجه زد
گرهمه آهوی تاتاراست دراصلش خطا است

حضرت علی چرا مهاجرت نکرد

مولف نواقض گفت دلیل سیزدهم آنست اگر امر چنان بود که رفضه گویند حضرت علی ع ناتوان وابوبکر توانا بود با آنکه گویند علی غالب کل غالب و ابوبکر مغلوب کل بود بر علی ع واجب بود هجرت کند زیرا بر مستضعف هجرت نبود و خدا باو وعده فرمود

الذین تتوفهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین قالوا الم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فاولئك ماویهم جهنم وسائت مصیرا قوله فیم کنتم

درچه چیزی شما درامر دین بودید که عذر آورده که ما ناتوانیم از اظهار کلمه خدا پس ف شگافت از راه سرکوبی وسرزنش گویند آیا زمین خدا وسعت نداشت که مهاجرت کنند از دیاری بدیار دیگر وهرگاه حضرت علی ع چنین بود او کمتر از سعد بن عباده نبود که مهاجرت کرد تا با ابوبکر صدیق بیعت در امر خلافت ننماید وهمه میدانند او ناتوان تر از سعد نبود وچرا حضرت مهاجرت نفرمود بلکه باید در نماز جمعه ونمازهای جماعت آنان شرکت نکرده واقتداء ننماید وبا آن طهارت وعصمت از گناهان که آیه شریفه ووعید شدید چگونه شامل او شود بنا براین چون مهاجرت نفرمود دلیل رضای او برخلافت بوده و خدا و رسول هم و امیرالمومنین بکار آنان راضی بودند وهرکس ناتوانی برای حضرت امیر ثابت کند بدترین مردم وگمراه تر از فرقه خوارج خواهد بود از شیعیان تعجب است که ناتوان ترین چیزها را باو نسبت دهند وگویند خالد بن ولید عبای اورا بگردنش می پیچید وبسمت مسجد می برد تا با ابوبکر بیعت کند وزشت تر از همه گویند عمر دختر علی ع را غصب کرده وباستم تصرفش نمود وهرگاه با چشم انصاف بنگرید خواهید دید این مردم بدترین دشمنان وکمترین معتقدین بحضرت علی ع وخاندان هاشمی هستند با این وصف خودرا شیعه علی میدانند نه مارا

مترجم گوید این اوضاع اوطی بازی در اول خلافت بود که تمام اطراف و نواحی مکه ومدینه دشمنان آن سرور ارجمند را پر ساخته بودند که اگر آنی براو ظفر می یافتند فرصت نمیدادند وچگونه می توانست مهاجرت کند وشیعیان هم علی ع را خدا نمیدانند وگویند امام ومحکوم بحکم الهی بود وصبر نمودن ونرفتن از مدینه هم حکم الهی بود

مولف مصائب گوید در سخنان مولف نواقض ایراداتی است نخست گفت علی را غالب کل غالب دانند گوئیم لازم ندارد تحقق آثار غلبه در تمام مواد زیرا او

تابع حکم ومصالح بود دوم تنها تحقق مرتبهٔ ازمراتب ناتوانی موجب‌مهاجرت‌نشود وگرنه بر پیامبر اسلام هم واجب بود درآغاز بعثت به شعب‌یا مدینه‌هجرت مینمود ودیگر آنکه حضرت امیر جای فراری نداشت چه تمام شهر وآبادی‌را مخالفان‌در تصرف داشتند

وجائی نبود که بتوان بدان توجهی نمود وحالات حضرت امیر ٤ با اوضاع‌سعد قابل مقایسه نیست زیرا اگر سعد درمدینه توقف میکرد بحالش زیان‌داشت‌ورفتن‌از مدینه برایش مفید بود برعکس حضرت علی که‌بدانایان وخردمندان‌پوشیده نیست

سوم دنبال آنان نمازگذاشت قبول نداریم چنانکه سابقاهم اشاره نمودیم نماز آنان باطل بوده ومانند استوانه مسجد بودند که هر کس بخواهد باشدچهارم‌در اینجا مقام عصمت وپاکی را برای‌حضرت امیر ٤ ثابت نموده ولی درجای‌دیگرانکار آن را می کند وپنجم وعید درآیه مزبور بعداز معذور بودن امام بر مهاجرت اشکالی متوجه‌نیست

ششم ناتوانی که‌از برای حضرت‌امیر ٤ شیعیان‌گویند منافات با بلندی‌شان‌و مقام حضرت نیست زیرا برای گروهی از پیامبران‌هم این‌گونه ناتوانی‌ها پیش آمده وثابت شده بود وهرگاه کسی‌گوید جنین ناتوانی برحضرت پدید نیامدغالی وکافر است هفتم داستان خالدبن‌ولید برفرض آنکه درنزد شیعیان ثابت‌باشدشگفت تر ازرفتار ابوجهل باپیغمبرنبود وچنانچه‌کاشفی در کتاب روضة‌الشهدا(١) ودیگران آن را گفته و نوشته‌اند وداستان ازدواج ام کلثوم دختر حضرت را مفصلا بیان خواهیم‌نمود

مولف نواقض گفت دلیل چهاردهم فرمایش خداوند قل‌للمخلفین من‌الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید فقاتلونهم اویسلمون فان تطیعوا یوتکم‌الله اجرا

١ــ ملامحسن واعظ سبزواری کاشفی مؤلف کتابهای انوار سهیلی چاپ برلین و اخلاق محسنی چاپ بمبئی وجواهرالتفسیر چاپ بمبئی ومواهب‌العلیه چاپ بمبئی وتهران و لب لباب مثنوی چاپ تهران از دانشمندان مشهور و پرکار اسلامی است که شیعه وبا سنی بودن او درمیان مورخان و تذکره نویسان اختلافست و کتاب روضة الشهداء او درمقتل چاپ بمبئی نخستین کتابی‌است که دراینخصوص بزبان فارسی تألیف شده وگویند روضه‌خوان ازآن جهت‌گویند که مدتهاکتاب مزبوررا بر منبر ها قرائت مینمودند و کم کم این نام همانطور بر ذاکران حضرت اباعبدالله الحسین ٤ باقی‌ماند «مرتضی»

حسنا و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما مخلفون در سال حدیبة اسلم وجهنیه ومزینة وغفار بودند بهانه آوردند از متابعت که اموال واهل بیت ما پرستار وسرپرستی ندارند ودرحقیقت ضعف عقیده وترس از کشتار مانع از پیروی شد آنگاه پروردگار فرمود بانکم ستدعون اما قوم الی باس شدید این گروه متخلف راخطاب نمود که زود است خوانده شوید بسوی مردمی که سخت هستند و نبرد کنید وپس جنگ نمائید با ایشان تا کشتهٔ شود یا اینکه آن مردم سخت اسلام آورند یا بعداز وفات حضرت محمد صم بنوحنیفه وتمام ومشرکان اجتماع نمودند که بادین اسلام مردم را خراب کنند

درباره این مردم یکی از این دوامر است یا مقاتله ویا اسلام آورند و در باره دیگران باید جنگید تا مسلمان شده یا جزیه دهند وهرگاه کسی گفت که کافران فارسیان ورومیان بودند که اهل کتاب بودند ومراد باسلام هم مطیع شدن از برای ادای جزیه است روی هم رفته داعی بجهاد داشتند یا با ابوبکر بود که در زمان خلافت خود مرتدان ومشرکان را بجنك کشانید حتی آخرین مشرك را که داهیه بزرگی بود بنام مسیلمه کذاب کشت وداستانش در کتابهای تاریخی مسطور است یا عمر بود که با بزرگان کفر خصوصا فارس وروم که سواد اعظم کفرستان بود ویران نمود می باشد وبعضی کفتند قوم ثقیف بودند که درعصر نبوی قتال باآنان اتفاق افتاد واین گفته سست است زیرا ایشان ناتوان بودند وتعبیر (باولی باس شدید) نشاید نمودن خلاصه وخداوند اطاعت داعی را ثواب ومدح بر مخالفت او نکوهش وعذاب قرار داد وکسیکه بر اطاعت ومخالفت با او این فواید مترتب شود نیست مگر کسی که مصدق پیغمبر وتصدیق کننده بچیزی است که خداوند نازل فرمود وچنین شخص سرشار ازعشق الهی باید باشد بنابراین چگونه اورا مورد نکوهش و لعن قرار میدهید و بیشتر از هامان وفرعون دشمن دارید ومنکرتر از ابوجهل وشیطان پندارید و شکی نیست که لعن کنندگان اورا فرشتگان وبندگان پارسای خدا لعن نمایند مترجم گوید آیه شریفه اصلا دلالت بر نیکوئی احوال داعی ندارد وآنچه ازآن استفاده میشود اعلاء کلمه اسلام وتقویت شوکت اسلامی است ولی کسیکه باعث عظمت اسلامی شود خوب است ولی آیه باو دلالت ندارد خصوصا دربعضی از روایات وارد شده که خداوند دیانت را بغیر اهلش تقویت کند خصوصا بچشم خود دیدم که درموالی وعبید دیده مولی ووالد وپیشوا یکی ازشغل های خود را به بندگان وفرزندان و زیردستان برگذار مینمایند برفرض تسلیم بودن داعی ابابکر وعمر ملازمه ممنوعه است وقضیه منعکسه است

صاحب مصائب گوید درسخنان مولف نواقض ایراداتی چند است قبول نداریم که داعی ابوبکر وعمر باشد ولی داعی امیرالمومنین است وقوم «اولی باس» قاسط ومارق وپیمان شکن بودند چنانچه مانند این آیه آیه دیگری است که حضرت امام محمد باقر ٤ وابن‌عباس وعمار روایت نمودند که درشان پیمان شکنان اصحاب جمل نازل شده

وآن آیه این است ویا ایهاالذین آمنوا من یرتد حکم منکم عن‌دینه فسوف یاتی‌الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی‌المومنین اعزة علی‌الکافرین یجاهدون فی‌سبیل‌الله ولا یخافون لومة لایم که درشان حضرت امیر ٤ واردشد وخود حضرت فرمود تا امروز که روز جمل است جنك کردید نشد برفرض تسلیم بودن داعی ابوبکر وعمر باشند امر مترتب شود بر کاری که ثواب داشته باشد وبر مخالفت که حضرت امام محمد باقر ٤ وابن عباس وعمار روایت نمودند که درشان پیمان‌شکنان اصحاب‌جمل نازل شده یا ایهاالذین آمنوا من یرتد منکم عن‌دینه فسوف یاتی الله‌بقوم یحبهم و ویحبونه اذلة علی‌المومنین اعزة علی‌الکافرین یجاهدون فی‌سبیل‌الله ولا یخافون‌لومة لایم ظاهر آیه خطاب بتمام مومنین درزندگانی‌حضرت رسول ص است که خداوند اعلام می‌فرماید که بعداز وفات اومرتد شده وکوتاهی درامر وصیت می نمایند و منکر نص جلی میشوند و تمام بزرگان امامیه گویند آنانیکه نص را رد کردند کافرند وارتداد هم موجب کفر شود وشامل اصحاب جمل می‌باشد وفرمایش‌حضرت علی ٤ است که براستی مردم این آیه تاکنون جنك نمودند ومتقدمان‌منکر امامت هم باحضرت علی٤ درنبرد نشدند بلکه نخستین‌جنك بعداز وفات حضرت رسول‌جنك جمل بود بدین جهت آن سخنان گفته شد روی‌هم‌رفته حمل آیه برعمومیت آن‌بهتر است ودلالت دارد که ارتداد با انکار نص وقیام برمومنان درخودآیه وصف‌شده ویحبهم ویحبونه مانندفرمایش حضرت در روزخیبر لاعطین‌الرایه غدا رجلا یحب‌الله ورسوله کرار غیر فرار برفرض آنکه قبول کنیم مفاد آیه لازمه‌اش این‌باشد که اگر انجام داد آنچه را که درآیه مامور شده ثواب دارد و هرگاه کار را نکرد مجازات دارد بطوریکه اطاعت ویا مخالفت خدا را بجا آورده دیگرلازمه‌اش این نیست که باطاعت داعی اکتفا کند چنانکه درآیه مسطور وباطاعت ومخالفت داعی موجب ثواب وعقابی گردد

زیرا اگر ما فرض نمائیم مسیلمه کذاب یکی‌را بکارخوبی دعوت‌نمود وکار خوب‌انجام‌دادن ازلحاظ اطاعت مسیلمه خوب نبودبلکه ازآن‌جهت خوبست که درنزد عقل وشرع خوب باشد

آیا هیچ کتابهای تاریخ وسیر را مطالعه نمودید بعداز آنکه ظلم وفساد در خراسان ولشگر خوارزم شاهی انتشار یافت خداوند کافران چنگیزی را مامور نمود که آنان را کشتند و بسیاری ازمسلمانان ستمکار در دست سربازان مغول کشته شدند که از حساب بیرون است ونذائی از آسمان شنیدند که ای کافران بکشید ستمکاران را پس بنا براین همین قسم است این دعا که آن جماعت اقدام نمودند که کشتار کنند و بعضی ازشاعران اشاره نمودند که فنای مردم خراسان بدست چنگیز غضب الهی بود

شعر

تقدیر بآب تیغ نا پاکی چند آتش در زد بجان بی باکی چند
از عالم قهر تند بادی بوزید برچید ز روی آب خاشاکی چند

شایسته است که گفتار امام فخر رازی را در کتاب تفسیر کبیر خود دراینجا نقل نمائیم این آیه اول دلیلی برفسادمذهب امامیه است زیرا کسانیکه اتفاق نمودند برامامت ابوبکر اگر منکرشوند نص جلی را در باره علی باید همه مرتد شده باشند وبر خداست مردمی را وادار سازد که بآنان بجنگند و جهاد کنند تا بحق رهبری سازند وچون چنین نشد بلکه برعکس گردید زیرا فرقه شیعه همیشه شکست خوردند باید یقین پیدا کرد که نص جلی نبود !!

ونیشابوری درتفسیرخود(۱) گوید از برای شیعیان ناصر وياوری است وبشما گویند از کجا چه میدانید که خداوند مردمی نیاورده تا با ایشان جنك نکنند شاید مراد خروج مهدی (۲) همین باشد زیرا جنك کند باکسانی که متدین بدین

---

۱ - تفسیر نیشابوری که درحقیقت خلاصه تفسیر فخر رازی‌است درسه مجلد در طهران چاپ ویکمرتبه درمصر بچاپ رسید فواید دقیق کلامی را در بردارد ومؤلف آن نظام نیشابوری شافعی مؤلف کتاب بسیار معروف شرح نظام در صرف است که مکرر چاپ شده «مرتضی»

۲ - عقیده بمهدی درتمام ادیان بصورت ونامهای گوناگونی جلوه نموده و در شئون حیاتی واجتماعی وعرفانی وفلسفی بشر ریشه‌های قدیمی وطولانی دارد

زردشتیان آنرا سوشیا وعرفا قطب و ولی نام نهادند؛ برناردشو نویسندهٔ معروف انگلیسی معاصر عقیده بانسانی بنام اسپرمان دارد که بنام انسان کامل بدنیا خواهد آمد وبعضی ازفضلای فرق اسلامی خصوصاً اهل سنت و جماعت مهدی نوعی را قائلند و روایاتی دراینخصوص در کتابهای خود نقل و روایت نمودند.

یکی از خاور شناسان فرانسوی کتابی بنام مهدی تألیف وکسانیکه داعیه مهدویت

« بقیه درصفحه بعد »

اوائل باشند و آنهم جنك اوائل می‌باشد و بعد گفت از ترس وتقیه ازراه‌منع‌این جواب را گفتم نه برای عصبیت ومیل چه اعتقاد برارتداد

«بقیه از صفحه قبل»

در اسلام داشته و انقلابی برپا نمودند از قدیمترین عصر اسلامی تا زمان ما هریك را بحث و تحقیق تاریخی نموده و بترجمه مرحوم محسن جهانسوزی درطهران بچاپ رسید و صادق هدایت رسالهٔ بنام گزارش کمان شکن تألیف ومتن نسخه پهلوی را که در ظهور مهدی موعود در نزد ایرانیان قدیم بود بفارسی ترجمه و آنها را با اخبار و روایات سنجیده و در طهران بچاپ رسانید وآقای ابراهیم پور داود مترجم کتاب اوستا بنام سوشیا رسالهٔ در باره مهدی موعود تألیف و چاپ نمود

شیعیان مهدی موعود را همان فرزند حضرت امام حسن عسکری ع امام یازدهم میدانند که معتقدند ظهور کرده و دنیا را پر از عدل و داد میفرماید بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد و او امام دوازدهم است . برای تفصیل مراجعه کنید بکتب ذیل

۱ــ رساله غیبت نعمانی چاپ طهران

۲ــ غیبت شیخ طوسی » »

۳ــ اکمال‌الدین صدوق » »

۴ــ جلد سیزدهم بحارالانوار مجلسی چاپ ایران

۵ــ کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار تألیف حاج میرزا حسین نوری چاپ طهران

۶ــ نجم الثاقب بفارسی تألیف حاج میرزا حسین نوری چاپ طهران

۷ــ استقصاء الافحام تألیف سید حامد حسین لکنهوئی نیشابوری مؤلف عبقات الانوار در سه مجلد چاپ لکنهو

۸ــ المهدی تألیف آقای سید صدرالدین صدر که تمام اقوال اهل‌سنت وجماعت را دراین خصوص جمع و تألیف نموده چاپ طهران

۹ــ قصیده استاد بزرگوارمن شیخ محمدجواد بلاغی بعربی درآخر کتاب حاشیه بر متاجر ایشان درنجف اشرف چاپ شده

۱۰ــ شرح قصیده الفوز والامان شیخ بهائی که شیخ جعفر نقدی در دومجلد تألیف وفوائد تاریخی وادبی بسیاری را دربر دارد چاپ نجف

۱۱ــ ظهور الحجة لامتحان المؤمنین بفارسی تألیف شیخ محمد یزدی حائری چاپ بمبئی «مرتضی»

صحابه کرام زشت باشد مولف مصائب گوید در بهانه‌ای که نیشابوری آورد اشاراتی است که برصاحبان خرد پوشیده نیست !!

فرقه ناجیه کدام است

مولف نواقض دلیل پانزدهم را چنین نوشت .خواجه نصیرالدین طوسی‌وابن مطهر حلی برای تقویت مذهب فاسد خود ونشر کالای کساد که بر زبان خودشان هم هست دلیلی آوردند که علامه دوانی‌درکتاب شرح عقاید عضدی خلاصه آنرا نقل وبعد رد نموده وثابت‌کرد که دلیل مناقض مطلوب شیعیان است ابن مطهر در بعضی از تصنیفات خود نوشته‌که ما با استاد خود نصیرالدین محمد طوسی درتعیین مراد از فرقه ناجیه کدام است بحث نمودیم آنگاه براین رای ماندیم که سزاوار است‌که فرقه ناجیه باسایر فرق اختلافات بسیاری داشته‌باشد وشیعه امامیه مخالفت زیادی باسایر فرق دارند وسایرفرق دربسیاری از اصول با یکدیگرنزدیك هستند گفتم شیعه دربسیاری از اصول مخالف معتزله و درمسائل اندك مانند مسئله امامت اختلاف بامعتزله‌دارند که بفروع شبیه‌تراست‌بلکه کثرت مخالفت اشعریان‌هستند زیرا اصول مذهب‌اشعری مخالف‌بسیاری از اصول سایرمذاهب اسلامی‌بوده وموافق سایر فرق اسلامی نیستند مانند مسئله کسب رویت خداوند با اینکه جسم نیست و منزه از مکان وجهت است بلکه اشعریان جایز دانند رویت هر موجودی از اعراض و غیر اعراض را حتی جایز دانند رویت اصوات وطعم وبورا وتجویز دانند که کوری در چین میتواند پشة را دراندلس مشاهده کند واستناد تمام ممکنات ابتدا بخداوند و صفات خدا هم‌عین ذات او نیست وغیرهم نیست وفرق است مابین اراده و رضا و بسیاری از مسائل دیگر که مخالفان اشعری ایرادگرفته وحمله ها برآنان‌نمودندو درکتابهای کلامی پر است ازاعتراضات براشعریان تمام شد کلام او وگویم‌بسیاری از مسائل دیگر مانند حسن وقبح یعنی لاحرج فی‌فعله ومافیه حرج حلی در نهایت الاصول درفصل هشتم چنین‌گفت دراینکه حسن وقبح عقلی هستند ما بین معتزله و اشاعره معرکه عظیمی است وبسیاری از قواعد اعتزال بلکه بسیاری از قواعد اسلامی براین مسئله بنا شده وخردمندان درآن بسیار مضطرب شدند وتمام معتزله معتقدند که‌حسن وقبح دوحکم عقلی است وتمام شیعه امامیه وکرامیه و خوارج و براهمه وتنویه ودیگران هم همین عقیده را دارند مگر اشعریان که مخالف آنند

ومیدانید این مسئله معرکه آراء است (۱)

وچون بسیاری از قواعد اسلام برآن بنا شده اقوی است که با هر مخالفتی خصوصا اگر مخالفت از خارجیان مانند تنویه باشد باید مقاومت نمود واز برکت مذهب سنت وجماعت است که شیعیان سخنانی گفتند که گوئی با آنان صحبت شده تا فرقه ناجیه را ثابت کنند و خلاصه سخنان اواست با نشانه و امتیازی فرقه ناجیه را از فرق گمراه ومهلك جدا می کنند که باسایر فرق دربسیاری ازاصول مخالفت دارند مانند مسئله حسن وقبح کهمعرکه آراء است بنابراین اشعریان بیشترازسایر فرق دراین مسئله اختلاف نمودند!

اینها را مردمی که‌نشانه رفض وبدعت دراوبود ودرکتب شیعیان‌اورا علامه علی الاطلاق نامیدند و درکتابهای اصولی خود نوشته که اشعری مخالفت در این مسئله نموده وهم چنان تمام خردمندان‌درتمام آن مسائلی که‌یادآور شدم یك عقیده دارند وتنهااشعریان منفرد ویکتا هستند بنابراین چگونه می گویند که‌فرقه ناجیه شیعه است با آنکه درکثرت اختلاف با سایر فرق اسلامی اشعری یکتا است بجانم سوگند بسیار ساده وآسان است که درمولفات ومصنفات شیعیان موادی‌راپیدا کرده وآنان را رسوا‌سازم چه‌همه بدعت‌گذار ومردم بوالهوسی هستند که تکیه‌گاه‌آنان برحباب امواج است که باپفی ازبین میرود !!!

مانند گفتار درباره کلام نفسی چنانچه درجای خود ذکر شده که امامیه و زیدیه ومعتزله وکرامیه ودیگران گویند معقول نبوده وکلام خدا حروف و الفاظ نیست واشاعره بکلام نفسی اعتراف داشته واثبات می کنند وگویند اوقدیم و قایم بذات خدا است خلاصه آنچه راکه شارح علامه دوانی گفته ومن‌هم برآن چیز هائی اضافه نمودم از مسائل کلی وجزئی درنزد خردمندان داخل‌حساب نیاید واینهااندك

۱ــ علامه حلی در علوم فقه و اصول فقه و کلام سه رشته تألیفات دارد خلاصه ــ متوسط ــ مفصل نهایة الاصول علامه تاکنون چاپ نشده و نسخهٔ ازآن درکتابخانهٔ نویسندهٔ ناچیز این سطور میباشد و کتاب نهایه درعلم کلام اورا هرچه جستجو کرده با مراجعه بفهرست کتابخانه ها تاکنون اثری از آن نیافتم

وکتابی بنام ایضاح دارد که درحقیقت تفسیر قرآن است از ابتداء تا آخرآن هریك از آراء و عقـاید اشعریان را با اشتشهاد بآیات قرآنی انتقاد کلامی نموده و عقاید شیعه امامیه و بعضی از اصول معتزله را با بیانی رسا و منطقی ثابت نموده برای تفصیل مراجعه شـود بکتاب طبقات المفسرین من الشیعة الامامیه تألیف نویسندهٔ ناچیز این سطور «مرتضی»

چیزی بود از ادله عقلی بر حقانیت مذهب سنت وجماعت وبطلان مذهب شیعه که به تندی بر قلب من خطور نمود وگمانم آنست که بسیاری از آنها از فکر های بکر من است اگر گوئید چرا تنها این ادله را ذکر نمودی با آنکه دعوی آنرا داشتید که بیشتر از صد دلیل را متوجه شدید گوئیم تمام ادله صدگانه دراو است چه منشاء آنها خواهد بود ودرحقیقت هرخردمند دانائی هدایت میشود وتخصیص باین ادله برای این است که طرف را ملزم کند وشبهات را برطرف میسازد وگذشته از اینها برای کسانیکه خداوند شرح صدر بآنان عطا فرموده بلکه هر کسی که فطرت سالم ومستقیم داشته باشد یك دلیل تازه برای اثبات مقصود کافی است و دیگر احتیاجی ندارد که با تدبیر وعمق مذهب شیعیان را باطل سازد بلکه اندك تامل و دقتی نماید خواهد دانست مذهب شیعیان بضرورت اسلامی که بزرگان اصحاب تحقیق هم معتقد بفساد آنست فاسداست مترجم گوید اکنون که شب سه‌شنبه‌و بیست وچهارم جمادی‌الاولی وهفت ساعت ازشب گذشته ملاحظه نمودم آنچه‌اهم است لابد تحصیل عقاید اسلامیه از روی برهان قطعی و عقل مستقیم و یکی از آنها امامت بعداز نبی است واورا بنصوص وآیات انسان ازبرای خود مستمسك شود ودین‌خود را برآن قرار دهد ولی الزام خصم را از راه شبهات نتوان نمود بنابر این عمده آن عقل است وعقل قطعی هم ترجیح مرجوح بر راجح راقبیح داند پس‌امرمنحصر شود بمذهب شیعه چنانچه درسابق هم آنرا بیان نمودم ونوشته‌های مولف نواقض از راه لجاجت وعصبانیت است

چه نسبت ها به شیعه دادند

فصل دربیان نسبت های ناروائی که به‌شیعان دادند وخلاصه آن این‌است شیعیان پست‌ترین فرق‌ها لکه هستند که درایمان سست بوده وراه شیطان رفته‌اندواموری را مرتکب میشوند که‌بعضی ازآنها را یادآور میشویم وبقیه را خود خوانندگان هوشمند متوجه خواهند وهرگاه دقت نمائید که احتمالاتی در ادله اثبات اصل‌ملت پیش می‌آید وسزاوار است که درتمام مطالب این رساله دقت نمائید که چه‌چیزها گفتم وراه تدبیر وانصافرا پیمودم نه‌راه جدال وزورگوئی وخودرا ازتمام‌تعصبات وتقلید پدر ومادر وروش عصر جاهلیت دور نموده وگمان کنید که‌تاکنون‌نه دینی را برگزیده ونه مذهبی را اختیار نمودید تنها راه تحصیل ویقین وآرامش خاطررا اقدام کنید بطوریکه معتقد شوید که اگر دیانت مجوس هم بر حق باشد آن را اختیار کنید آنگاه احتمالاتی که برنفس عارض میشود یك‌یك آنهارا مورددقت

و تحقیق قرار دهند

و اینها هم دو قسم است قسمتی دلیل و برهان دارد و قسم دیگر تنها خیالات است و هر گاه پیرو هوا و هوس و خیال شوید محال است که برعقیدهٔ استوار و پا برجا شوید و همیشه در تاریکی و گمراهی خواهید ماند تا اجل رسیده و بـان دنیا رهسپار شوید دیـگر نه توبه مفید است و نه استعلام و اجتهاد سودی دارد ای نفس بینداز و از هوا و هوس دور شو و پیرو پدران و مادران و خاندان خود که سمهای کشنده هستند نشوید چه آنان نخواهند گذاشت که مطالب درست و صحیحی را که عقل آنرا درك می کند و صور معلومات الهی در آن نقش می بندد فرا گیرند و اگر پند مرا بـاور نمودی و از رسوائی ترس دارید این تحقیقات من شما را از جهنم و مهالك میرهاند و به سوی سیر سنت و جماعت رهبری می کند و هر گاه بعد از مطالعه این گونه تحقیقات بازهم شك کردید من هم در ایمان شما شك مینمایم بلکه گمانم آنست که ایمان بـه رسول خدا از راه تقلید باشد و مومن نبوده بلکه منکرید و ندانم چه باعث شـده در طبیعت منحرف شیعیان که جازم شدند بدلالت خبری که نقل نمودند از پیغمبر ص؛ در کتابهای غیر صحیح که او فرمود هر که را من بودم مولای او پس علی هم مولای او است «من کنت مولاه فهذا علی مولاه مع فصل احد بعضی از اهل سنت و جماعت چنین حدیث غدیر را روایت کنند مترجم» بر امامت مرتضی ٤ شرط فاصله شدن یك نفر بدلالت قطعی و از دلالت آیه غار برایشان جزم نکنند بر فضلیت ابوبکر در روز رستاخیز و یا لااقل سزاوار لعن ندانند !!

این هم از مقتضیات طبیعت کفری است که تصدیق رسول امین را ننمایند و در نزد اهل حقیقت حق آنست این گونه اشخاص همیشه در آتش خواهند بود و بدتر از از آنان مردمی هستند که گویند ابوبکر در هنگام مرك عمر را از برای خاطر دنیا و هوا و هوس خلیفه خود قرار داد و خیال نمیکنند که آدمی در هنگام مرك مایل بدنیا نبوده و بی میل بدنیا و مافیها است و هر گاه مایل بدنیا بود چرا ریاست را باهل بیت خود بر گذار نکرد و دیگری را بجانشینی خود قرار داد با اینکه پسر او عبدالرحمن از مهاجرین و شجاع ترین مردم قریش بوده و زحماتی در اسلام کشید و هم چنین عمر فرزند خود عبدالله را که با او در مکه در هنگام کودکی در واقعه خندق حضور داشت و بعد از بلوغ از پارسایان صحابه بود اورا خلیفه ننمود و چه باعث شد که ابوبکر عمر را خلیفه نمود و عمر هم امر را بهشوری محول کند؟

وخداوند بر بدعت گذاران مجازاتهائی دهد خصوصا شیعیان که دورترین و بی باك ترین مردمند

بدانید آنچه را که از شیعیان روشن نمودیم دل آنان را می‌سوزاند چه راهی برای انکار آن ندارند اگر ممکن است برای کسانیکه شعارشان لجاجت است منکر شوند ولی بخدا سوگند هیچکس پیش از من نتوانست گلوی شیعیان را فشار دهد و پروردگار مرا گذاشت که بنیروی قدرت خود آنان را درفشار گذارم زیرا هیچیك مانند من تاکنون براحوال واقوال وتفصیلات کتابهای آنان اطلاع نداشت ودیگر نمی‌توانند بگویند که برما افترا زدید ویا بگویند اینها مانند نسبت هائی است که پیشینیان درکتابهای کلامی خود بما نسبت دادند تحقیق آنست که شیعه چند فرقه است ومانند علم بالغلبة مقصود از شیعه شیعه اثنی عشری است بنابراین اثنی عشری معتقد بآن چیزی هستند که علماء مانسبت برافضه دهند ومقصود از غیر اثنی عشری آنست از کسانیکه حق را رفض کرده ودور انداختند یعنی آن مطالب بر ما وارد نیست و اعتقادی بدان نداریم وبعد شروع کنند درنکوهش وردشقوق باقوال ایشان و آیا ممکن است که دلیل ما برگمراهی این طایفه صالح و قابل نباشد تا اینکه ناچار شویم که نسبت های دروغ و بی حقیقت به شیعیان دهیم ابدا تمام دلیل های ما از کتابها وگفتار وکردار شیعیان استخراج شده و برای ما کافی است دیگر نیازی بدروغ نداریم هرگاه مطالعه نمائید

در اینجا یاد آور شوم که یکی از نسبت هائی که علماء ما به آنان نسبت داده و گویند بر خدا بداء جایز است و آنرا در محیط مراد خانی که تعبیر بقواعد مرادیه میشود درحرف باء آنرا نوشتم و این گفتار سخن پیشوای آنان زرارة بن اعین است ولی اثنی‌عشری پیرو او نشدند چنانچه حسن شیروانی در کتاب احکام دینی خود که پست‌تر ازصرف زنجانی است نسبت حلولی و تناسخی وحلول خدا درشاه اسمعیل صفوی وغیر او داد که خمر را حلال دانست و شاه طهماسب صفوی باخواهرخود جمع شد ازبابت اعتقاد حلیت ودیگر قذف عایشه این نسبت ها حقیقت ندارد ودروغ بفرقه رافضی است ازاین جهت زبان شیعیان برما بلندو دراز است و دانشمندان عصر ما شرمسار نشدند و نادانی که تصمیم بتالیف کتابی دارد گذشته از آنکه خود را رسوا سازد مذهب‌را خراب کند وازشگفتی‌های عصر ما است کهھر کس مختصر نحوی داند کتابی تالیف کند دیگر بسوء عاقت آن آشنا نیست با آنکه برزگر نقصان زراعت خودرا در روز درو می فهمد مطلب را زیاد بدرازا نکشانیم رجوع کنیم به مطلبی که درصدد آن باشیم‌وگوئیم‌دراین

کشف و توضیح گوئیم این کشف و توضیح دو قسم است قسمتی در آن شبهه نیست که از ارکان مذهب رفضه و در کتابهای ایشان نوشته شده که نمودم نه بیهوده گوئیهای خبیثه زیرا بخبث بزرگی نسبت پیدا می کنند و هرگاه کسی تصحیف نماید از مناسبتی دور نیست چنانچه صبع سلیم هم از آن غفلت ندارد دوم در میان ها وسال ها مابین عوام وخواص مشهور است بلکه کسی که آنرا منکر شد مجازات نمایند گرچه در کتاب‌ها ننوشته‌اند ولی معلوم است که تعبیر می کنیم بعادت خبیثه و خردمندان وشرایع آن رسم و عادت را زشت دانند ووجه تسمیه دراین‌جا ظاهر است وباز هم لطیفه‌ای در تصحیف است چنانچه مخفی نیست «تمام شد سخنان کتاب نواقض مترجم گوید اثبات مذهب را با سخنان پوچ واستحسانات نتوان نمود بلکه باید دلیل وبرهانی آورد وابراز این‌گونه گفتار ازمولف نواقض تنها عصبیت ولجاجت او را نشان میدهد

مولف مصائب گوید درنوشته‌های کتاب نواقض نظریاتی است نخست از سخنانش بجز ابراز انزجار وتف سربالا چیز دیگری نیست و گفت زود است که هوشمندان تبری ازآن نمایند اعتراف نمود که کالای او ساقط شده وسست وزشت می باشد مانند برزگری که بداند کوتاهی کشت خوداز کجا آغاز شده وشاید گمان کرده که اینهم مانند کرامات اهل حال است وشاید هم در رساله خنده‌آور خود که بنام مراةالوصال می‌باشد اینهارا نوشته‌است و گفت اگر این احتمالات درست است انسان خردمند نباید پابند بدین ومذهب معینی باشد بطلان تالی ممنوع است بآنچه که خود درکتاب نواقض شهادت دهد و اضطرابی پیدا کرده و از مذهب شافعی بمذهب نعمانی پیوست ودوم آنچه راکه وعظ کرده تا از پدران واجداد ومادران دوری نمود این‌گونه ازمطالب را بهتر است که خود مولف نواقض گوش دهد چه تاکنون درکتاب او دلیل ضعیفی هم ندیدیم که‌مقصودش را برساند

بلکه اساس گفتارش برحسن ظنی بآن دسته از مردم بود و خودش هم مقلد مادر وخالو شده ودرجرگه نادانان قرار گرفت

سوم گفت انسان طالب باید هیولائی باشد که هرصورتی‌را از تمام ادیان و مذاهب قابل درك باشد این مطلب را از کتاب طرایف ابن‌طاوس که از بزرگان دانشمندان شیعه امامیه است دریافت نمود ولی خدمت‌علیه نگذاشت که بمرتبه فاعلیت برسد بلکه دراین زمان ازبرکات آل‌عثمان وحرکت سرانگشت شیطان‌هیولائی شد جامع برتمام ادیان ومذاهب وبر طبق مقتضیات ومصالح‌وقت ظهور مذهب‌ها در او بدید آید گاهی امامی وزمانی زیدی وهنگامی شافعی واین اواخرهم نعمانی شد

چهارم گفت نفهمیدم چه باعث‌شده که تصمیم گرفتند از پیغمبر(ص) چیزی نقل کنند که در کتابهای صحاح نباشد در این گفتار کتاب نقض نظریاتی است نخست گفت نفهمیدم این سخن از نادانی یا بنادانی زدن است

چگونه می‌نویسد نمیدانم با آنکه شکر خدایرا گویم در کتابهای اصحاب ما دلایل روشن است مانند ستارگان درخشان وشمشیر های برهنه می باشد و هرگاه سخن بدرازا نمیکشید دراینجا نقل می کردیم واگر اطلاعی میخواهید بدست آورید خوب است

بکتابهای الفین تالیف علامه حلی و طرایف تالیف ابن‌طاوس (۱) مراجعه نمائید تا شك شما برطرف‌شود

دوم گفت «حدیث غدیر خم در کتابهای صحاح نیست» گوئیم چنین نیست زیرا در کتب صحاح تنها نقل ننمودن دلیل نمیشود که صحیح نباشد وگرنه‌لازم است هرحدیثی که در کتابهای صحاح مسلم وبخاری نقل نشد دروغ باشد وفساداین‌گفتار باعتراف شما ظاهر است وچگونه این حدیث درست نیست با آنکه‌احمدبن حنبل‌در مسند خود بیانزده طریق نقل نموده وابن‌عقده بصدوپنج طریق روایت نمود و ابن مغازلی بداوزده طریق نقل نموده بعد گفت این‌حدیث صحیحی است‌از رسول‌خدا و هم چنین ثعلبی در تفسیر خود وخاتم‌المحدثین درخصوص حدیث غدیر خم رساله تالیف نمود ودرآن رساله ادعای تواتر را نموده وهفتاد طریق نقل‌نموده و منکر حدیث غدیر را نادان وبا تعصب دانسته است ومتوجه غصب خلافت‌امیر ع از طرف خلفای سه‌گانه شده که برهوشمندان پوشیده نیست

سوم یاد آورشد «بدلالت آیه امامت علی‌ع را بشرط فصل گوئیم آیه و روایت دلالت بر ثبوت امامت با فاصله را ندارد وبهیچ یك از دلالت‌ها هم تطبیق نمی کند وآن دعوا نسبت دروغ بخدا ورسول است وبقول علمای علم‌اصول‌فقه‌اصل هم عدم او است ومانفی‌واسطه می کنیم وبرشما اثبات آنست وبجانم‌سوگندسخنانش بقول عربها خرط‌القتاد است ودراین استدلال تحقیقات‌وتدقیقات لطیفه‌ای‌رادرحواشی شرح تجرید نوشتم خوب است‌بدان مراجعه شود واین مراجعه شبیه مراجعه‌به‌نوشته های صاحب نواقض‌نیست که چیزهائی را بهم بافته وبنام مطنب وگاهی‌مطول وبسا بنام محیط مراد خانی ویا قوانین مرادی گوید مانند مذهبش که بهر رنگی درآید

۱ــ الفین علامه وطرایف ابن‌طاوس در طهران بچاپ رسید متأسفانه بیشتر از هزار دلیل در الفین نیست‌گویا موفق باتمام‌آن نشده بود واز بهترین کتابهائی است که با شواهد قرآنی امامت را ثابت مینماید «مرتضی»

دربن کتاب گفتنی هارا گفته ونوشتیم دیگر نیازی بتکرار آن نیست ششم گفت (ابوبکر خلافت را چرا بفرزندان خود برگذار ننمود)

گوئیم نمی‌توانست تفویض کند چه درغصب خلافت مابین آنان پیمان بسته شده بود که بعداز یکدیگر خلیفه شوند چنانکه قبلا هم گفتیم ابن عبد ربه از دانشمندان اهل سنت وجماعت در کتاب عقدالفرید در جلد چهارم گوید بعداز اینکه ابوبکر نزدیك به مرك رسید ولایت عهد بنام عمر نوشت ودر نزد عثمان فرستاد که همراه یکی از انصار برمردم بخوانند وآن دو نفر آمدند وبرمردم گفتند که این عهدنامه ابوبکر است اگر اقرار می کنید بخوانیم وگرنه بر میگردانیم طلحة بن عبدالله گفت بخوان اگرچه درآن نام عمر باشد آنگاه عمر گفت از کجا دانستی گفت دیروز تو او را خلیفه نمودی امروزهم اوترا خلیفه نمود وبازهم خلافت را ازلحاظ ارث ودامادی منع نمودند تا غصب حق حضرت امیرالمومنین شده و ازتشبه بقانون پادشاهان فارس وروم دورشوند !؟ چرا تکذیب خود را نموده وبارث خلافت مابین خودشان منتقل وتقسیم نمودند

هفتم اثبات مدعی خود را باسوگند نموده تا هیچکس امامت را نتواند بدست آورد ماهم در برابر قسم او قسم‌های شدیدتری میخوریم که این گونه سخنان بوعظ وخطابه شبیه تر است تا استدلال مانند نوشته‌های حسن شیروانی است(۱)

از برای بیان فساد وکشف نیرنك‌های او کافی است که در مدت هفده روز تمام کتاب نقض الروافض را انتقاد نمودم با آنکه کوچکترین طلبه های علوم شیعه امامیه میباشم ودر علوم عقلی ونقلی هم ناتوان‌ترین مردم هستم وخوانندگان گرامی درطی مطالعه این کتاب خواهند دانست که مؤلف نواقض از مرام اسلامی خیلی دور و آشنا بگفتار علمای شیعه نبوده وهمیشه بلغزش گرفتار شده چه موضوعات ومطالب را از جای خوداقتباس نکرده و کلمات را تحریف نمود وبسا از حق صحیح ودرست چشم پوشید تا در ترویج کالای باطل اخلالی کند دربندیات خود چه نیکو نوشت (برزگر درهنگام درو کسری کشت خود را خواهددانست!!

مسئله بداء

هشتم آنچه را بزارة بن اعین نسبت داد که بداء برای خدا جایزدانست چنین نیست چه صاحب مواقف آنرا به بعضی ازغلاة شیعه نسبت داد وزرارة بن اعین هرگز

۱ – حسن شیروانی از اهل سنت وجماعت بود وکتابی در رد شیعه نوشته که خود آنان هم کتابش را سر تاپا دروغ میدانند «مترجم»

از آنان نبود آری مولف نواقض درشرحی که بر کتاب ابرةمسابن‌همام نوشته گفت هنگامیکه قاضی بغداد بودم کتاب کهنهٔ دیدم که درتاریخ پانصد وبیست‌ودوم‌هجری نوشته شده بود ومولف آن‌قاضی سمنانی بودکه درایام قادر بالله‌عباسی درچهارصد هجری تالیف کرده بود ودر آن کتاب رافضیان را بدگفته وچنین نوشت (بدانید که این طایفه برای خداوند راه فراری قائل شده وبداء را در امر و نهی چیز ها روا دارند و کسی که متظاهر بآن بوده زرارةبن اعین‌است) و میدانید نظایر این گونه نسبت ها مانند آنست که ازشغال پرسیدند شاهد تو کیست گفت‌دمم !! واین نارواها مانند افتراهای حسن شیروانی‌است ومولف نواقض‌آن‌نسبت‌را بشیعیان قبول ندارد وگرچه خود مولف نوقض در افتراء شیعیان کمتر ازآنان‌نیست!!

تقیه چیست

مولف نواقض نوشته از سخنان بیهوده شیعیان تقیه‌را واجب دانند حتی بعضی از ایشان تفسیر آیه ان اکرمکم عندالله اتقکم را به تقیه تعبیر نمودند و گفته‌اتقی اشد خوف واکثر تقیه است واین تقیه هم نتیجه ندارد مگر عدم اعتماد و اطمینان بفرمایش حضرت رسول ص) ووصی است زیرا دربسیاری از امور تقیه‌را جایز دانند وهرگاه بخواهید بدانید که شیعیان تا چه اندازه دراین مسئله پا فشاری می کنند مراجعه کنید بکتاب علی‌بن عبدالعال که چه کارها کرده وچه نسبت‌ها بائمه داده و توهم کرده که بنان احسانی نموده وتالیفی کرده است

آیا نشنیدید قول محقق بلیغ را که هر کار زشتی‌پست وهرچه هم زشت است کوچك وناتوان خواهد بود وخواهید دید برای اصل تقیه چه چیزها گفته‌وکرده‌اند

از طرایف شیعیان است که بسا از اصل فاسد خود غافل شده و چیزهائی نقل کنند که مخالفت با اصل آنان دارد وعجبی نیست چه دروغگو کم حافظه‌است وبعضی ازقسمت ها رادراین‌جانقل می‌نمایم واامیدوارم از راستگویان باشم‌دربسیاری از کتب شیعه نوشته‌اند که امیرالمومنین درهنگام خلافت خود معاویه را از امیری بصره معزول نمود وپسرش امام حسن ع باو عرض کرد اگر معاویه را بحال خود می گذاشتید کم کم درجرگه بیعت کنندگان باشما بشمار میرفت زیرا ازفساد ونیرنك او ترسناکم حضرت فرمود فرزند هرچه خدا خواهد همان میشود برتو لازم‌است که راضی بگناهی از پدر تو نشوی‌گرچه گناه باندازه چشم برهم‌زدنی باشد

ملاحظه نمائید گاهی ترك تقیه را بائمه نسبت دهند بطوریکه ناصبی فرصتی پیدا کرده وبه سوء تدبیر وتقصیر آنان نکوهش‌ها کنند وگاهی ای همهٔ ائمه تقیه

را قائل میشوند بروجهی که معذور بودند واگر کسی از آنان دوری کند کوچك و بزرك بهلاکت خواهد رسید وبرای هریك ازاین تناقضات هم طرفدارانی است که حدی برای خود قائل نیستند (پایان نوشته نواقض) مترجم گوید بعداز ثبوت مقهوریت ائمه و قاهریه ستمکاران دیگر چه باکی ازتقیه کردار و گفتار آنان است بعداز آنکه مطالب حق خود را از برای خواص بیان کردند واطمینان واعتمادی بکسانی که ازخواص نبودند نداشتند چون توجه واعتماد بگفتار پیشوایان مذهبی ما داشتند ائمه هم ازآنان تقیه می نمودندوتقیه‌هم برحسب موارد وزمان مختلف میشود دیگر تناقض ازکجا پدید آیدمولف مصائب گوید ایراداتی برنوشته‌های نواقص است نخست تقیه همیشه واجب نیست وهیچیك از اصحاب امامیه هم آنرا نگفتند بلکه یاد آور شدند که تقیه جایز و گاهی بشرایط مخصوص وزمان معینی واجب میشود از آن زمان‌ها استثناء نمودند عصر اول دعوت نبوی را ومقصود هم اظهار موافقت با اهل خلاف بود که بدین دیگری متدین بودند

دوم تفسیر آیه بر وجه مذکور اختصاصی بامامیه ندارد بلکه مفسرین سنت وجماعت هم بهمان معنی تقیه تفسیر نمودند

وسوم جواز تقیه ازخصایص ائمه ٤ ودانشمندان شیعه نیست بلکه درقرآن مجید وروایتی که ازحضرت رسول ص نقل شده برآن دلالت دارد در قرآن مانند فلاتلقوا بایدیکم الی التهلکة وشکی نیست درصورتیکه اظهار حق موجب هلاکت شود حرام است بنابراین تقیه لازم میشود ودیگر لا یتخذالمومنون الکافرین من دون المومنین ومن یفعل ذلك فلیس من الله فی شئی الا انتقوا منهم نفسه مفاد آیه این است که جایز است درحالت تقیه اظهار موالاة با کفار نمود

ودیگر یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیك من ربك وان لم تفعل مما بلغت رسالة والله یعصمك من الناس

دلالت دارد که حضرت رسول دربعضی از امور ترسناك شده ودرنك نمود تا خداوند بشارت داد باو که از زیان مردم محفوظ است واین قسم ازآیات درقرآن مجید سیار است امادراخبار و آثار حضرت یوسف درهنگام فروختن برادران آزادی خودرا ابراز نداشت تامبادا برادرانش اورابکشند ودر روزحدیبیة درنوشتن صلح نامه اموری را ملتزم شدند که حضرت رسول راضی بدان نبوده ودرمقام تقیه قرار داد را قبول فرمود

چنانچه قبلا هم نوشتیم حضرت رسول ص بعایشه فرمود هرگاه اقوام شما نزدیك بعهد کفر نبودند ونمی ترسیدم کهمبادا بکفر برگردند

دستور میدادم کعبه را خراب وچیزی از آن‌بیرون آورده وچیزی در آن بگذارند ودودر شرقی‌وغربی برای کعبه میگذاشتم آنگاه باساس حضرت‌ابراهیم میرسیدم ومخفی نیست کـه حضرت تقیه نموده اصلاح کعبه نفرمود بخاری‌در کتاب خود درباب اکراه گوید از حسن بصری است که تا رزز قیامت تقیه باقی وجایز است ونقل شده که ابراهیم نخعی در وقت‌خطبه تکلم نمود گفتند چرا سخن گوئی گفت نماز ظهر را درخانه بجای آوردم و از تقیه بـرای نماز جمعه اینجا آمدم جلال الدین سیوطی درتاریخ خلفا گوید (۱) مامون بنایب خود نوشت هفت نفر را بسوی او روانه سازد

۱ - محمد بن سعد کاتب واقدی ۲ - یحیی بن معویة ۳ - ابن حشمتیه ٤- ابومسلم مستملی ۵ - یزید بن هارون ٦ - اسمعیل بن داود ۷ - اسمعیل بن ابی مسعود نایب حلیفه احمد بن ابراهیم دورقی آنان را به دربار مامون رهسپار کرد ودر باره خلق قرآن از آنان امتحاناتی نموده وبه بغداد بر گردانید وصاحب کتاب تفسیر کشاف دز تفسیر آیه لاینال عهدی‌الظالمین گوید ابوحنیفه محرمانه فتوی میداد دروجوب همراهی یزیدبن‌علی‌بن‌حسین٤ وحمل کالا وپول برای او ودر رکاب همو جهاد کردن با خلیفه عباسی مانند منصوردوانقی‌تا آنجا که بابوحنیفه زنی گفت که به‌پسرم گفتی که با ابراهیم خروج کند رفت و کشته شد درپاسخ گفت ایکاش من‌جای پسر تو بودم !! با این‌وصف از ترس‌عامه تقیه نموده واظهاری نمی کردودر کتب اصول وفقه اهل سنت وجماعت نوشتند که صحابه بابن‌عباس وابن مسعوداعتراض کردند چرا درزمان‌عمر بطلان طلاق وعول را اظهارننمودند گفتند ازاو ترسناك بودیم چه عمرمردی مهیب بود !! معلوم‌میشود که‌حق‌را ازراه‌تقیه وترس کتمان‌می‌نمودند وسیره‌سلف وبعضی‌از فقها بجز ابی‌حنیفه چنین‌بود که‌گویند طلاق‌مکره‌واقع نمیشود وهرگاه کسی‌را برشرب‌خمر وزناوادار واکراه نمایند گناهی نکرده وحدی براو نیست وتفاوتی مابین این‌گونه گناهان وسایر معاصی درجواز ارتکاب تقیه نیست گذشته از اینها عدم جواز تقیه معارض چیزی است که روا دارند در گفتگو از راه مدارا و دوستی با دشمنان و فقیه ابولیث در کتاب بستان خودگوید درباب (معاریض کلام) روایت شده است از عمر بن خطاب که‌گفت درمعاریض کلام مندوحه‌است از دروغ ومعاریض کلام آنست که مردی سخنی گوید وبعد غیر آنرا گوید ودرباب رفق ازعایشه روایت‌شد که

۱- تاریخ خلفا تألیف سیوطی درمصر بچاپ رسید «مرتضی»

مردی اجازه شرفیابی خدمت پیغمبررا خواست حضرت فرمود اجازه دهید بعداز آنکه بحضور رسید حضرت با او بمدارا رفتار فرمود وپس‌ازو عایشه‌عرض کرد ای‌رسول خدا ابتداء آن چنان‌فرمودید وبعد بامهربانی ونرمی با اوصحبت‌داشتید حضرت فرمودبدترین مردم‌در روز قیامت مردمی‌هستند که ازراه ترس‌بااوصحبت واکرام نمایند.

و ابودرداء گفت با بسیاری ازمردم‌اکرام ونوازش میکردیم‌ولی دل‌های‌ما بآنان لعن می‌فرستاد.

وبالاتر ازین‌هم سخنی است که خردمندان اتفاق دارند درمبحث حسن وقبح که اگر راستی ضرر داشته باشد که نتیجه‌اش کشتن پیغمبر باشد که‌از دشمن خود فرار کند آنگاه واجب است که از راستی بدروغ متوجه شد چه کتمان‌سری باشد واینهم کار تقیه است.

چنانچه گفته‌اند دروغ‌مصلحت‌آمیز به‌از راست فتنه انگیز است‌چهارم‌آنست عدم اطمینان بفرمایش نبی ووصی هنگامی است که نشانه‌ها وقرینه هائی در آن سخنان نباشد وهرگاه نشانه راستی ودرستی درگفتار باشد دیگر چگونه بدانها اطمینانی نیست

(چرا حضرت امیر معاویه را معزول نمود؟)

پنجم آنچه راکه در باره عزل معاویه گفته باید ملاحظه عصمت و حق را در حضرت امیر ع نمود وگوئیم امام هر وقتی ظن بر اوغالب شد که احقاق حق و ابطال باطل بروجهی شود واجب‌است براو اقامه نمودن اگرچه چنین‌کاری سخت باشد باید آنرا انجام دهد

وحضرت امیر ع درعزل معاویه سبقت نکرد مگر بعداز آنکه اطمینان‌به‌لشکر خود داشته واسباب فتح نمایان شده بود ولی اتفاقا لشکر پیمان را شکستی و وقضایا دگرگون شد تاآنجا که ناچار شدند به تحکیم ومصالحه‌وآشتی برگذار نمودند چه مردم ازجنك خسته شده وستیزه وجدال بطول انجامید وخصوصا عمر وعاص حیله‌نموده مخالفان حضرت را وادار نمود که قرآن برسر گذاشته وامحمدا وواشریعتا گویند واظهارداشتند هرچه قرآن‌گوید ما بدان راضی خواهیم شد و بعداز آنکه احساس شکست نمود واصحاب حضرت هم ازحق دور شده و قضایا را بد فهمیدند وحق را به شامیان دادند که باید به‌حکم برگذار کرده وازجنك برکنار شوند ونیرنك عمروبن‌عاص ومعاویه را حق دانستند نه خدعه وتقلب !! و درخواست نمودند که جنك را کنار گذارده وارد مذاکره شوند و هرچه امام

خودداری کرد وفرمود این ها نیرنك است قبول ننمودند و فرمود ترسیدم اگر مخالفت مردم کنم مرا بدشمن سپرده‌وبکشندم ناچار راضی بحکم‌شدم‌درصورتیکه از کتاب خداوند تجاوز ننمایند وهر گاه تعدی ازقرآن کنند حکم قبول نشود

اینها نهایت اجتناب ودوری از آنان است زیرا اگر بکتاب خدا حکم می نمودند بحق میرسیدند ومیدانستند که امیرالمومنین برحق است و معویه بهره ندارد چون بدنیا توجه کردند وراه نیرنك وخدعه راپیش گرفته و کتاب‌راانداخته واز تحکیم بیرون‌رفتند آنگاه حکم آنان هم باطل بود این مطالب از سخنان حضرت امیر ع فهمیده میشود برای تفصیل مراجعه کنید بکتاب تنزیه‌الانبیاء سید لی مرتضی علم‌الهدی

منــاظره هشام با یکی از دانشــمندان خوارج

بی مناسب‌نیست بیان احوال حکمین‌را ازمباحثه هشام بایکی ازعلماخوارج در اینجا نقل‌کنیم. حکایت کنند که هارون‌الرشید خوش داشت که مناظرات‌هشام‌بن حکم را با خوارج بشنود آنگاه دستور داد باحضار او و عبدالله‌بن‌زید باصل و خلیفه بجائی نشست که سخنان را می‌شنیدوآنان اورا نمیدیدند ودرنزد هارون‌هم یحیی بن خالد نشسته بود و یحیی بن خالد بعبدالله‌بن‌زید گفت از ابامحمد هشام چیزی پرسش نما! هشام گفت برای‌خوارج درنزد ما مسئله نیست‌عبدالله‌بن‌زید گفت چگونه ما را برشما سئوالی نمانده ؟! هشام گفت زیرا شما مردمی هستید که جمع شدید با ما بر ولایت وامامت شخص وتعدیل آن واقرار بفضل وامامت او نمودید و بعداز ما دور شدید ودشمنی‌وبیزاری ازاو نمودید مابراجماع خودهستیم‌شهادت شما از برای ما است ومخالفت شماهم برزیان ما قدحی برمذهب‌ما نخواهدبود و دعوی شما هم برضرر ما مقبول نیست چه اختلاف برابری نکند بــاتفاق شهادت دشمن ازبرای او قبول وبرضرر ما مردود است !! یحیی‌بن خالد گفت تحقیقا قطع اورا نزدیك نمودی ولی با اوهیچ خوبی بجای نیــاوردی و امیرالمومنین دوست دارد که با او سخن‌گوئی هشام گفت با او سخنی نگویم اگر مباحثه بآخر رسید یکی از آن دوطرف دشمن دیگری شود یا امر باو مشتبه شود زیرافهم ها بهم برخورد می‌نمایند بنابراین‌انصاف دربن‌است که مابین من واو عادلی‌واسطه گردد هرگاه از راه بدر روم مرا برگرداند واگر او برمن ستم روا دارد براوحکم نماید عبدالله‌بن زید گفت ابومحمد بانصاف دعوت نمود هشام‌گفت چه‌شخصی باید باشد ازمذهب او یا از اصحاب ما اختیار می کنید یا از اصحاب‌تو یامخالف‌ملت

با مخالف ما برمی گزینید عبدالله بن زید گفت هر که‌را میخواهید انتخاب نمائید من باو راضی میشوم هشام گفت معتقدم اگر از اصحاب من باشد از عصبیت او ایمن نیستم چه از راه تعصب برای من حکم‌می کند واگرهم از اصحاب تو باشدممکن است بر زیانم حکومت نماید ناچاریك نفر از اصحاب تو ویك نفر از اصحاب‌من در مابین ما حکم شوند ونظر در سخنان ما کنند وبرحق وعدالت حکومت کنند که حق باکیست ؟. عبدالله‌بن‌زید گفت ای ابا محمد راه انصاف پیمودی ومن هم منتظر چنین مطلبی از تو بودم آنگاه هشام به یحیی بن خالد روی نمود و گفت ای وزیر بر تمام مذاهب او با ساده‌ترین وجهی قطع کلامش نموده واو را هلاك گردانیدم ودیگر چیزی نمانده وبی نیاز از مباحثه با او شدم و رشید پرده را حرکت دادویحیی گوش ورا دادرشید باو گفت این شخص متکلم شیعه است که‌مرد را دوموقف خود نگاه داشته وبا او مناظره ننمود ودعوی آن را نمود که او را قطع کرده وفساد مذهب اورا نشان داده دستور دهید تا کشف کند از درستی آنچه راکه دعوی نمودیحیی بن خالد گفت امیرالمومنین امر می‌فرماید که‌آنچه ادعا نمودی براین مرد کشف وروشن نما هشام گفت این جماعت‌برولایت‌حضرت امیرالمومنین علی با ما بودند تا زمانیکه امر بحکمین واگذارشد و آنچه باید بشود اتفاق افتاد آنگاه بواسطه تحکیم امیرالمومنین را تکفیر نمودند و حکم بگمراهی او دادند وحال آنکه اورا بزور وناچاری وادار بحکمین نمودند و اکنون این شیخ که ازبزرگان اصحاب خوارج است بدون آنکه ناچار شود دو مردرا که مختلف در دین ومذهب بودند برای حکمیت اختیار نمود یکی‌از آن دو اورا کافرمیدانست و دیگری اورا تعدیل مینمودوحکم قرار داد اگردراین‌تحکیم صواب کار است پس حضرت امیرالمومنین اولی بصواب است و اگرخطا نموده و کافر می باشد پس ما را راحت نمودچه شهادت بکفر خود داد ونظرنمودن‌بحکم ایمان این مرد اولی است تا درنظر نمودن درتکفیر حضرت امیرالمومنین ع رشید را سخنان هشام‌خوشامد وشادان‌شد ودستور داد اورا صله وجایزه‌بخشند خدا دانا است

« مسئله ازدواج ام کلثوم »

صاحب نواقض گوید یکی ازسخنان بیهوده شیعیان است که‌گویند برام کلثوم دختر علی ع اتفاق بدی افتاد با آنکه علی‌ع وحسنین بر این واقعه دانا بودند و کار زشت را از تقیه‌گویند واقع شده وخلاصه کلمات بزرگان شیعه را در اینجا

نقل می کنم تا اطلاع بیشتری از سخنان زشت شیعیان بدست آورید

مرتضی غیر مرضی وابن مطهر ناپاك در تالیفات خود چنین نوشتند اگر کسی گوید هرگاه عثمان بد بود پیغمبر باو زن نمیداد گوئیم این تزویج در زمان اسلامیت او بود یعنی هنوز غصب خلافت نکرده بود وهرگاه گوئید چرا علی ٤ دختر خود ام کلثوم را بعمر تزویج نمود ممکن نیست آن‌جوابی که‌درباره عثمان گفتیم اینجا بگوئیم بلکه این تزویج از تقیه بود وتقیه هم درآن‌بالاتر از تقیه در باب خلافت وامامت‌نبود

وبر این مطلب حضرت امام جعفر صادق ٤ وقتیکه از او پرسش‌نمود تصریح فرمود او اولین کسی بود که‌غصب نمودند تمام شد خلاصه کلام آن دونفرومیدانید که این مطلب باعث شدتعدد وقوع مانندابن مصیبت بزرك برآل‌بیت پیغمبر با آنکهٔ خداوند آنان‌را ازنجاست پاك فرمودواین مبالغه بزرك ازطرف پروردگاردر پاکی خاندان نبوت ودور نمودن نجاست موجب آن شدکه به‌بدترین کثافت‌ها و نجاست ها آنان را آلوده نمودند وبر کسی پوشیده نیست که تصرف وغصب زنی زشت‌تر از نجاست است اگر چه آن زن‌هم مجبور باشد و مومن هوشیار دیگر شکی ندارد که این سخنان منجر میشودکه بگوئید این چنین نبی چه نبی است بعبارت دیگر که امیرالمومنین٤ وفرزندانش صلاحیت نبوت وامامت را نداشته بلکه‌ریاست ونبوت‌و امامت را برخود بستند چه هر دل پاك و سالمی نفرت دارد از پیغمبری که دختر او را بزور تصرف کنند و از امامی میترسند که دخترش را گرفته و او از ترس خاموش شده و نتواند کاری‌کرده و جلوگیری از رفتار ناهنجار طرف نماید و باین‌گونه اولادانی که از چنین زن ناراضی تولید میشود چه میتوان‌گفت

بخدا سوگند هزار مرتبه شمشیر برتن حضرت امیر وارد شود برایش‌آسان تر ازگفتن این افتراها ونسبت‌هاست

مترجم گوید مولف نادان راه بحث و اعتراض را نمیدانست دعوی نمودن شیعه برستمکاری وغصبیت حق‌امام چه کوتاهی‌وسرزنش بامام وارد شودوآیه‌تطهیر چه منافاتی با مجبور بودن ودر خانه عمر ماندن واولاد آوردن ام کلثوم‌دارد اینها عیب ونقص است درصورتیکه از راه اختیار میشد نه‌از راه زور مولف‌مصائب گوید درسخنان مولف نواقض ایراداتی‌است نخست گفت که اصحاب امامیه نسبت هائی به ام کلثوم دادند تمام آنها افتراء وبهتان است که‌مفصلا دراین‌باره بحث می نمائیم تا زشتی نوشته‌های اوروشن‌شود

دوم سیدمرتضی را بغیر مرضی تعبیر نمود این‌غیر مرضی خود او است که

رضای مردم را برضای الهی برتری داد ودر هرات و هند انواع فسق ها را مرتکب شد سوم آنچه را از دهانش نسبت به ابن مطهر بیرون آمد خودش است

و چهارم خلاصه نوشته های سید مرتضی و علامه حلی را نوشت چنین نیست از کجا توانست نوشته های آنان را بفهمد تا چه رسد باینکه خلاصه نماید با تمام اینها آن کتاب ها برسخنانی که گفته وتوهم نموده دلالت ندارند زیرا قائلین به تقیه گویند شارع کاری را که از راه تقیه اتفاق افتاد جانشین کاری که امر شده است قرار میدهد بنابراین در کاری که از تقیه انجام شده امتثال امر رانموده ومفید اجزاء است پس اتفاق زشتی نیافتاده وتزویج ام کلثوم با عمر درمقام ضرورت و ناچاری از راه رخصت است

پنجم فرمایش حضرت صادق ٤ که اولین زنی که از ما غصب شد دلالت بر وقوع زنا نداردآیا نمی بینید که اگر کسی را وادار به طلاق زنش کنند در عرف گویند زن او را غصب وتصرف نمودند با آنکه فتوی نزد ابوحنیفهٔ است که اگر عقد بزور نمایند زانی نخواهد بود آنگاه قسمتی از سخنان سید بزرگوار ما رادراینجا نقل می‌نمایم تا آنچه را که نواقض خلاصه نموده روشن گردد ودانسته‌شود که آنها خلاصه نوشته سید مرتضی نیست بلکه کلمات اورا دگرگونه وتحریف نمودسید در درکتاب تنزیه‌الانبیاء فرمود که درخصوص تزویج نمودن علی ام کلثوم رابرای عمر درکتاب شافی جواب ایرادات را مشروحا بیان نمودیم ودر آنجا گفتیم که حضرت درنکاح دختر خود خواستکاری عمر را قبول نکرد تا مدتی بطول کشیده وعده ها وترسانیدن ها ومراجعات مکرر وستیزه ها وسخنان بدرازا کشیده شد و چون عباس دانست که امر دختر بسوی وحشت وفتنه کشیده خواهد شد ناچار از حضرت خواست که امر ام کلثوم را باو برگذار فرماید وامام هم قبول فرمود که بااین‌روش کار جاری شود وبدیهی است که براختیارنبود ودر کتاب شافی بیان نمودیم که‌ممتنع نیست که درشرح مباح باشد که با اکراه بکسی که جایزنباشد نکاح شود ومناکحت هم از راه احتیار نشود خصوصا اگر مرد ظاهرا اظهار مسلمانی کرده و تمسك به شریعت نماید وبیان‌کردیم که عقل امتناع ندارد از مناکحت انواع کافران با تمام کفر آنان‌مرجع‌حرمت وحلیت شریعت است وکار حضرت علی٤هم بزرگترین دلیلی از احکام شرع می‌باشد

وبیان نمودیم‌جواب الزامی آنان برما راکه اگر اکراه شود برتزویج‌مسلمه بر یهود ویا نصرانی هرگز جایز میشود وبا آنکه جایز نیست بیان تفاوت این دو امر از کجا است هرگاه‌سئوال ازجهت شرعی شود اجماع حرام نمود بهرحال‌نکاح

بر یهودی و نصرانی راولی اجماعی نیست برحرمت نکاح کسی که ابراز اسلام نماید و بر حال و بر نوع قبیحی که تکفیر نمایند هنگامیکه ناچار شوند ومجبور شوند و اگر گوئید چه تفاوتی است مابین کفر یهود و کفر آنانیکه یادآور شدید گوئیم چه فرق است ما بین کفر یهودیه که در نزد شما تزویج نکاح او کنید و کفر بت پرست که ازدواج با اورا جایز ندانید (تمام شد)

مولف کتاب الاستغاثه نوشته گاهی شبهه درامر ایشان داخل شود بر کسیکه معرفت او ناقص و دانائی و بصیرت وتمیزش کم وامر او مجهول است وگویدچه سبب شده که امیرالمومنین ع دختر خود ودختر حضرت فاطمه را بعمر تزویج فرمود گوئیم این تزویج را جماعتی از ثقات مشایخ ما خبر دادند که از آنان جعفر بن محمد بن مالك کوفی از احمد بن مفضل از محمد بن ابی عمیر از عبدالله بن سنان که گفت از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق پرسش نمودم از تزویج عمر بام کلثوم فرمود که غصب گردیده شدیم مادراو وابن شمیه است بارواتی که مشایخ ما روایت نمودند از روی عموم در تزویج عمر ام کلثوم را که از کجا شده بدانید که درخبر است عمر عباس بن عبدالمطلب را در نزد حضرت علی ع فرستاد تا در امر تزویج دختر او ام کلثوم اقدام کند حضرت خودداری فرمود عباس مراجعت نمود وخبر بعمرداد و عمر گفت ای عباس او نخوت میفروشد

واز این تزویج خوشایند نیست بخدا سوگند اگر دختر بمن ندهد اورا خواهم کشت عباس نزد حضرت شتافت وماجری بعرض رسانید علی ع بازهم خودداری نمود وعباس بعمر خبرداد آنگاه عمر بعباس گفت در روز جمعه در مسجد حاضر شود و نزدیك منبر باش وآنچه گفته میشود گوش ده تا بدانی که اگر بخواهم توانائی کشتن علی را دارم پس عباس درآن روز درمسجد حاضر شد وبعداز آنکه عمر از خطبه فارغ شد گفت ای گروه مردم در اینجا مردی است از اصحاب حضرت محمد ص که زنا نمود وتنها امیرالمومنین بر او اطلاع پیدا کرد شما دراین باره چه گوئید مردم از هرسو گفتند دیگر چه نیازی باطلاع دیگران است وباید حکم خدارا بجای آورد وبعد رو بعباس نمود وگفت برو باو خبر ده آنچه را که شنیدی وبخدا اگر اقدام ننمود آن کار را خواهم انجام داد وعباس قضیه را بحضور علی ع عرض نموده وگفت این کار برای عمر آسان است

حضرت فرمودمیدانم که براو آسان است ولی خواهش اورا بجای نیاورم عباس گفت من بجای آورم وقسم میدهم ترا که مخالفت گفتار و کردار من ننمائی پس عباس نزد عمر شتافت واعلام نمود که خواهش تورا انجام میدهم وعمر مردم را گرد

آورده و گفت ابن عباس عموی علی بن ابی طالب است و علی امر دختر خود ام کلثوم را باو بر گذار نمود وامر نمود که دخترش ام کلثوم را بمن تزویج نماید پس از آن بتزویج اوداد و بعداز مدتی ام کلثوم را به نزد عمر فرستاد اصحاب حدیث این روایت را قبول ندارند لکن اتفاق دارند که بعداز مدتها درخواستها وستیزه ها عباس ام کلثوم را بعمر داد!

وهیچکس منکر آن نیست که تزویج ام کلثوم با عمر بوسیله عباس بود و هر با انصاف خردمندی دراین واقعه تامل کند خواهد دانست بهمان روشی بود که مشایخ ما روایت نمودند ومانند روایت حضرت امام جعفر صادق ع است که فرمود آن نخستین زنی بود که از ما غصب شد وازدلیل های نادانی آنان است که اگر بگویند آیا حضرت علی ع می‌توانست دخترش را تسلیم کند که غصب نمایند با آن خصوصیاتی که شیعیان می گویند گوئیم آری چه حضرت رسول ص علی ع را وصی خود قرارداد وتمام آنچه را که درهنگام وفات باید باو آشنا سازد فرمود و تمام آنچه را که بعدها اتفاق افتاده بود حضرت رسول برای علی پیش بینی فرمود آنگاه حضرت علی گفت چه باید بکنم

حضرت رسول ص فرمود باید صبر نمائید تا مردم برغبت با شما بیعت نمایند وبعد باناکثین ومارقین وقاسطین جنگ فرما وبا هیچیك ازخلفای سه گانه ستیزه منما وهرگاه با آنان جدال فرمائی خود را بهلاکت افکنی ومردم ازنفاق به شقاق خواهند شتافت وحضرت علی ع حافظ وصیت بود تا حفظ‌ضعفای مسلمانان ونگهبانی دین را فرماید وبعداز واقعه خواستاری ام کلثوم حضرت‌علی ع تاملی نموده وفرمود هرگاه این امر را جلوگیری کنم تصمیم به کشتن من خواهند گرفت و مخالفت اطاعت نبی را نموده واز اطاعت بوصیت او بیرون آمده ام بنابراین تن برضا داد وازدواج صورت گرفت واز کشته شدن وبیرون آمدن از وصیت آسوده خاطر گشت ودختر خود را بخدا سپرد ودانست که درنزد خداوند که غصب و تصرف در اموال وامور مسلمانان ومرتکب شدن بانکار حق ونشستن بجای حضرت‌محمد ص و تغییر وتبدیل احکام اسلامی بزرك‌تراست تااینکه با دختر اورا بزور ازدواج کنند بدین جهت همان طور که وصیت شده بود انجام داد ودختر خودرا مانند آسیه زن فرعون بخدا سپرد چنانکه فرعون‌بسیاری ازفرزندان بنی‌اسرائیل را کشته‌ومحرمات بزرگی را مرتکب شده ودعوی خدائی‌نموده‌بود تزویج با آسیه که‌زنی‌پاك ومومنه بود بالاتر ازآن کارهانبود

آیه تطهیر را درشان آل نبی گمان کرد چنین نیست چه آیه‌درشان‌اهل‌بیت

منحصر بآل عبا بودند وارد شده چنانکه احادیث صحیحه بر آن دلالت دارد و شامل تمام فرزندان وفرزند آینده نخواهد شد

ششم گفت « این حرف بالاتر ازهزار شمشیر بر جسد علي بن ابی طالب است گوئیم چنین سخنی را شیعیان نگفتند تا ملامت شوند با اینکه معارض است بانچه را که بسیاری از اهل سنت وجماعت گفتند چنانکه ابن حجر در کتاب خود نوشت هنگامی که حضرت علي ٤ از تزویج دختر خودداری نموده وعذر آورد که او کوچك است وطرف قبول نمی کرد ناچار شدند که دختر را در نزد عمر برده تا به بیند کوچك است عمر که دختررا دید بوسید ! وابن حجر نوشته بوسیدن عمر پیش ازوقوع عقد وتحلیل بود ودختر هم بمرتبهٔ نرسیده بود که میل باو کند تا حرام شود واگر هم کوچك نبود پدرش او را روانه نمی کرد تمام شد نوشته او مولف استیعاب بمناسبت نام ام کلثوم نوشت عمر بن خطاب به نزد علي٤ فرستاد تا دختر او ام کلثوم را بزنی دهد امام فرمود کوچك است بعمر گفتند علی ٤ مایل باین ازدواج نیست علی فرمود دختر را به نزد تو می فرستم اگر مایل باشید زن توشود ودختر را نزد عمر فرستادند آنگاه عمر حرکت زشتی نمود ام کلثوم فرمود آرام وخاموش شو!! هر گاه امیر مومنان نبودی سیلی برتو می نواختم !! این بود نوشته ابن حجر شمارا بخدا این حکایت زشت را نواصب نقل می کنند یا شیعیان وهزار مرتبه شمشیر بر تن حضرت امیر ٤ زنند بهتر از این است که دختر خود را بخانه مرد بیگانه بفرستد و کدام مرد با غیرتی چنین کاری راانجام دهد وهر گاه حضرت امیر ٤ علم نداشت که خودداری اوموجب هلاکت وفتنه شود تن باین ازدواج نمی داد هفتم اهل سنت وجماعت روایت کنند ازعایشه که روزی عثمان وارد خانه پیغمبر شدوحضرت مشغول جمع آوری لباس خود بودوفرمود آیا حیاء نمی کنید از کسیکه فرشتگان از او حیاء می کنند وبعداز آنکه نبی از برهنگی خود شرمسار میشد حضرت علی ٤ همچگونه راضی میشد که دختر خود را قبل از عقد در نزر بیگانه روانه سازد خصوصا ابن حجر گوید مقصوداز تزویج ام کلثوم شرف و کمال بود نه جاه وجمال آیا میشود تصور نمود که این امر مخالف غیرت بود مگر از راه تقیه شکر خدایرا که براهنمائی خود مارا هدایت فرمود

مسئله رجعت

مولف نواقض گوید یکی از بیهوده گوئی های شیعیان عقیده برجعت است و بزرگترین قدماء و سند لاحقین شیعه محمد بن بابویه قمی در کتاب اعتقاد

خود (۱) در مبحث امامت نوشته واجب است اعتقاد برجعت زیرا ائمه ع فرمودند هر که ایمان برجعت نداشته باشد از ما نیست وتمام دانشمندان شیعه همین عقیده را دارند ومراد برجعت درنظر شیعه که حضرت محمد ص وحضرت علی ع وفرزندانش تماما درآخر زمان زنده میشوند بعدازظهور مهدی و کشته شدن دجال تمام‌خلفای راشدین وقاتلان ائمه زنده میشوند وتمام این دسته از مردم یا از حد و یا بقصاص کشته میشوند وبعد دوباره زنده میشوند وسید مرتضی در رساله‌ناصریه این‌گونه دروغ ها و کفریات را بهم بافته ونوشته که ابابکر وعمر وبعضی از آنان را بدار می کشند وبدرختی که سبز بوده آویزان کنند وبعد از دار کشیدن خشك میشود و گویندچون برآنان‌ستم روا داشتند درخت‌خشك‌شده وجمعی ازدوستان دار کشیدکان هدایت خواهند شد وهرگاه گوئید از این نسبت دروغ نمی‌ترسید که اگر واقعا زنده شوند توبه نموده واز گذشته پشیمان میشوند وواجب است‌خداوندترك‌مجازات فرماید گوئیم بر خداوند واجب است که پیش از مرك اول توبه آنان را قبول فرماید نه بعدازمرك وبر فرض اینکه قبول توبه آنان واجب باشد ولی توفیق‌پیدا نکرده وازنظرشان درخواست توبه محو میشود

چه بخل وشقاوت وبد اخلاقی را بخاندان نبوت نسبت دادند برفرض اینکه بعداز توبه وپشیمانی‌درخواست عفو نمایند وائمه ع از سرتقصیرشان درگذرند بعید نیست چه کریم بلکه لئیم هم از ستمکار عفو کند چنانکه همه دیدیم فاسق از فسق خود وکافر از کفر خود پوزش خواست ودرخواست بخشش نمود وخداوندهم آنان را بخشید بلکه عفو شیوه بندگان خداست وسختی وسنگدلی صنت‌شیطان‌صفتان‌است حسین‌بن منصور حلاج دربالای درخت استغفار واز کشندگان و کسانیکه‌سبب کشتن او شده بودند درخواست بخشش الهی مینمود حضرت محمد وآل‌بیت بسیاری از اصحاب وخاندان خود را که ازدست آنان در راه نشر احکام‌الهی صدمات بسیاری کشیدند بعداز آنکه هزار سال از مرك هم‌گذشته باشد زنده نمایندوبدار کشند و نمی ترسند که توبه نمایند وسز وار آمرزش ونجات ازآتش جهنم‌شوندچه میدانند مردمی که طبیعت آنان از شقاوت ابدی تولید شده سعادت سرمدی‌رابدست نیارند نادان سختی بودند نه معصوم‌کامل بجانم سوگند این ستمکاران گمان نمودند که آن خوبان هم در سختی وفساد وحرص وشقاق مانند خودشان بودند ؟! هرگز کافر همه را بکیش خود پندارد

۱ــ رساله اعتقادات ابن بابویه مکرر در طهران بچاپ رسیده و از رساله هائی است که سزاوار ترجمه بزبان فارسی است «مرتضی»

ائمه اظهار کان رجعت وسرچشمه مهر وصفا بودند و بشفاعت آنان بدکاران رستگار وبفضل آنان درجات پارسایان بلند تر میشود لمولفه

*لطفشان باغ ارم میدهد زیب تمام فضلشان هم نار دوزخ را کند برد وسلام

ودر نواقض چنین نوشته

بد نگاه کنید بمردم نادان گمراه که نتیجه سخنانشان اثبات نقیض شد چه شکی نیست که مقصودشان از این سخنان مشاهده مجازات شدید بمردم حق پرست می باشد ویا این گونه خیالات باعث تخفیف گناه شود زیرا مجازات در رجعت در برابر گناهی نیست اینها یا حد یا قصاص است بهرچه بگوئیم تخفیف گناه خواهد بود و اجماع مسلمانان هم با جماعت شیعه موافق است و کتابهای شیعه پر از این گونه مطالب است

بنابراین هرگاه کسی بخواهد مطلبی را ثابت کند درسخنان خود مسخره گی کند باید از خنده کودکان بربشتی ترسناك شود تمام شد نوشته نواقض مترجم گوید

شیعه بعد از آنکه اثبات امامت را نمودند و آنان را راستگو دانستند ائمه خبر برجعت دادند ورجعت هم منافاتی با عقل سلیم ندارد وقبول نشدن توبه هم از برای آنست که وقت توبه گذشته وگرنه هیچکس جهنمی نمیشود چه هر کسی بعداز انجام گناهی بشیمان میشود وخلقت آتش بی فائده خواهد بود وتخفیف مجازات هم جایز نیست چه پروردگار بعداز وفات ایشان از هنگام مرك تا ورود باتش را اقسامی از مجازات قرار داد وبك قسم او رجعت بآن طرزی است که اشاره شد آری عفو و وگذشت درجای عفو ورحمت صفت رحمن وبندگان خدا وپارسایان است نه درمورد بدبختی وشقاوت وبیهوده گوئیهای مولف نواقض از کوتاهی ونادانی است

مولف مصائب گوید درنوشته نواقض نظر است نخست نوشته «که مراد از رجعت زنده شدن پیغمبر وآل او نیست» گوئیم درسخنان هیچیك چنین چیزی نیافتیم آری برخی از شیعیان خالص زنده میشوند ودر کنار مهدی ٤ حضور بهمرسانیده تا دل آنان از انتقام از دشمنان ائمه تسلی یابند مترجم گوید ظاهر بل قطع آنست که رجعت زیادتر از آن است که صاحب مصائب فهمیده است هرگاه کسی گوید مشاهده مردم رجعت که ناچار شوند بفعل واجب وامتناع از قبیح واین هم منافات با تکلیف دارد گوئیم این پرسش مانند آنچه است که درباره قدم گذاشتن موسی در دریا دارد که تکلیفی نبود و هر چه آنجا بگوئید که تکلیفی نبود که پیرو موسی در دریا شوند.

اینجا گوئیم مترجم جواب گوید در آخرالزمان انسان از انسانیت منقلب به

ملائکه نشده تا قوای شهوت از او دور شود بلکه همان انسان است ولی اسباب گمراهی وفساد وشیطنت از ظهور دولت حقه کمتر خواهد شد دوم ازسید حکایت نمود که آنان را بدار کشند ومردم بواسطه آن درخت هدایت شوند نواقض آنرا بعید دانست با آنکه بعید نیست چه قرآن هادی بعضی وبعضی را مضل

(مرتکب گناه کبیره)

سوم از سید مرتضی نقل نمود که آنان زنده شده وتوبه نمایند گوئیم یکی شرایط توبه رد مظالم بندگان خدا است وغصب خلافت وحقوق را در هنگامیکه زنده بودند مرتکب شدند و بعداز آنکه دوباره زنده شوند دیگر صاحب حقوق نیستند وابن حجر در فاتحه کتاب خود از طبرانی وبیهقی نقل نمود که خداوندتوبه صاحب بدعت را قبول نمی کند واز بیهقی نقل شده که خداوند از بدعت‌گذار نماز وروزه را قبول نمی کند وعدالت اورا از اسلام بیرون میکشد مانند موئی ازخمیر چهارم بخل وفسادی که بشیعیان نسبت دهد بسیاری از اهل سنت وجماعت در این خصوص با ما شریك هستند زیرا اعتقاد آنان و ما است که کافران درآتش همیشگی هستند نهایت ما معتقدیم اشرار چون بخدا ورسول ایمان نیاوردند وبا اینکه بعداز ایمان منکر ضروریات دین شده وانکار نص جلی برولایت علی نموده ومرتدشدند درآتش همیشه خواهند بود وتنها احتمال عفو وشفاعت هم کار زشت وروشن است هیچ گفتار شاعر را دراین بارهٔ نشنیدی که سروده «اترجو امته قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب» این گونه کارها اگر موجب کفر وارتداد نباشد از گناهان بزرك خواهد بود ودر نزد جمعی از اهل سنت مانند معتزله مرتکب گناه کبیره درآتش همیشگی خواهد بود وآیه شریفه «ومن یعمل مثقال ذرةخیرا یره» منافاتی با همیشگی ندارد چه رویت خیر فرع ثبوت ایمان است واز اجزاء ایمان هم گناهان است وما دراین مسئله با معتزله واصحاب حدیث که قدما اهل سنت و جماعت بودند موافقت داریم وهر جوابی درنقض لزوم این گونه بخل ها وشقاوتها داده شود جواب ما است وشایدمولف نواقض چون آشنا به آراء معتزله واهل حدیث نبود چشم بسته ایراداتی به شیعه گرفت وگمان نموده که تمام اهل سنت و جماعت آنچه را که او پندارد معتقدند بازهم باید گفت کافر همه را به کیش خود پندارد واخبار بسیاری از ائمه اطهار وارد شده است که هنگامیکه امام ظاهر شود توبه مخالف قبول نخواهدبود

واز اهل سنت وجماعت هم روایت شده که یوم یاتی بعضی آیات ربك لاتنفع

نفس ایمانها لم‌تکن امنت من‌قبل قل انظر وافانا منتظرون که این آیه در حق امام قایم است پنجم حکایت حلاج را باورنداریم زیرا کشندگان او حق داشتند که‌حلاج را بدار آویزان کنند(۱) ششم حکم نمودن باینکه رجعت بیشتر ازهزارسال اتفاق

۱ـ ابو ریحان بیرونی که مرد دانشمند محققی بود در کتاب بسیار نفیس خود بنام «آثارالباقیه» در باره حسین منصور حلاج وصف دلکشی نموده که آن قسمت را دراینجا ترجمه مینمائیم

« سپس مردی منصوف از اهل فارس بنام حسین بن منصور حلاج ظهور کرد و در آغاز کار مردم را بمهدی دعوت نمود وگفت که او ازطالقان دیلم ظهور خواهدکرد . از اینرو حلاج راگرفتند و بمدینة‌السلام «بغداد» بردند ودرزندانش بیفکندند ولی حیله‌ای کرد و چون مرغی که از قفس بگریزد از زندان گریخت

« این شخص مردی شعبه باز بود و با هرکسی که روبرو میشد موافق اعتقاد او سخن میراند و خود را بلطایف حیل بدو میچسبانید سپس ادعایش این شد که روح القدس در او حلول‌کرده و خودرا خدا دانست و باصحاب و پیروان خود نامه هائی که معنون بدین عنوان بود بنگاشت

« اذهو هوی ازلی اول فروغ درخشان لامع و اصل اصیل وحجت تمام حجت ها و رب ارباب و آفریننده سحاب و شفافت نور و رب طور که درهر صورتی متصور شود ببنده خود فلانکس » و پیروان او نامه‌هائی باو مینوشتند چنین‌آغاز میکردند

« خداوندا از هر عیبی پاك و منزه هستی ای ذات هر ذات و منتهای آخرین لذات یا عظیم یا کبیر گواهی میدهم که آفریدگار قدیم و منیر هستی و در هر زمان و اوانی بصورتی جلوه کرده‌ای ودرزمان ما بصورت حسین‌بن منصور جلوه‌گر شده‌ای بنده کوچك تو محتاج تواست وبتو پناه آورده و بسوی تو بازگشت و انابت نموده و بخشایشت را امیدوار است ای داننده غیبها ، چنین میگوید . . . . »

« حسین بن منصور کتابهای زیادی در دعوی خود تصنیف‌کرد مانند کتاب نور الاصل ، کتاب جم اکبر کتاب جم اصغر . مقتدر بالله در سال سیصد و ده هجری از او آگاه شد و هزار تازیانه‌اش زد و دست و پای اورا بریده بنفت او را آتش زد تا آنکه لاشه او بسوخت خاکسترش را بدجله ریختند و هر عذابی که باین مرد کردند سخنی نگفت و روی خودرا ترش ننمود و لب نجنبانید »

تا اینجا بود نوشته ابو ریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه چاپ اروپا .

« مرتضی »

می افتد چنین سخنی دلیل میخواهد شاید مولف نواقض از نجوم فهمیده متاسفانه تنها جدول ورقم را از علم نجوم خوانده است! هفتم نوشته که اینان از ابراز این رشته از خیالات زیادی مجازات را معتقد شدند با اینکه تخفیف مجازات از آن فهمیده میشود گوئیم بر فرض تخفیف مجازات ولی تخفیف لایتناهی که فایده ندارد چه تمام دردها ومصائب از آنان سرچشمه گرفت وبدیهی است هر که کار بدی‌را انجام داد بدی بر گردن او است

چنانکه سابقا اشاره کردیم که تمام مصیبت ها وگرفتاری که براهل بیت نبوت وارد شده وشیعیان هم تا روز رستاخیز دچار میشوند دراثر غصب حقوق اهل بیت بود که با هوا وهوس خلافت را تصرف نمودند وسیره ستمکاری هم چنان ادامه پیدا کرد ومولف کتاب فردوس که اهل سنت وجماعت بود در کتاب خود روایت نمود از حضرت محمد(ص) که قاتل حضرت امام حسین(ع) در تابوتی از آتش خواهد بود که نصف عذاب مردم دنیا را دربر دارد وشکی نیست که مجازات مردم دنیا بنا مجازات همیشگی پایانی ندارد ونصف غیر متناهی باز هم غیر متناهی است که برحسب نصف وثلث هم قابل قسمت نیست درصورتیکه مجازات کشنده حضرت امام حسین(ع) بی پایان باشد سپس کسانیکه قضایارا کشانیدند تابه کشتار حضرت اباعبدالله منجر شد با سایر ستمکاریها که نمودند بطریق اولی مجازات آنان بیشتر وهمیشگی خواهد بود

هشتم که گفت این مجازات چون دربرابر گناهی نیست ستمی از خداوند می باشد ویا دربرابر چیزی است که منجر به حد ویا قصاص شود وهردوی آن هم مستوجب تخفیف گناه خواهد بود گوئیم لزوم تخفیف مجازات را دراقامه حد وقصاص در مقام رجعت قبول نداریم

لهم خزی ولهم فی الاخرة عذاب

حکایت سیداسمعیل حمیری

بی مناسب نیست داستانی را دراینجا نقل نمائیم درمجلس منصور عباسی ما بین سوار قاضی وسید اسمعیل حمیری اتفاق ملاقات افتاد قضا را عداوت شدیدی با یکدیگر داشتند وسیدهم هجو او نموده وابیاتی سروده بود قاضی منتظر فرصت شد تا از وی انتقام بکشد تا درآن مجلس عباسی که سید این اشعار رامیخواند

ان لااله الذی لا شئی یشبهه — اتاکم الملك الدنیا والدین
اتاکم الله ملکا لازوال له — حتی یقاد الیکم صاحب الصین

و صاحب الهيد ماخوذ برمته   و صاحب الترك محبوس على الهون

تا آخر قصیده را قرائت کرد و منصور دوانقی شادان شد سوار گفت بخدا ای امیرالمومنین زبانی از شما ستایش کند ولی مهر خلیفه را در دل ندارد و گروهی را که دوستدار است و متدین بدیانت آنان است غیر از شما هستند و در دل دشمن شما است سید برآشفت گفت بخدا دروغ گوید در ستایش شما راستگویم ولی حسادت کرد دید توجهی خلیفه به من داشته واز دل دوستدار هستم و دوستی من از پدر و مادری است واو وخاندانش دشمنان خلیفه می باشند ودر عصر جاهلیت و در اسلام ابراز دشمنی مینمودند

درحق اهل بیت خدا فرمود ان الذین ینادونك من وراء الحجرات اكثرهم لا یعقلون

استدلال بر ثبوت رجعت

منصور گفت راست گفتی سوار گفت ای امیر المومنین این شخص اعتقاد برجعت دارد و شیخین را سب و لعن می کند !! سید گفت گفتن من برجعت بنا بفرمایش خداست که فرمود یوم نحشر من كل امة فوجا من یكذب باياتنا فهم یوزعون ودرجای دیگر فرماید فحشرناهم فلم نغادر منهم احدا آنگاه دانستیم که دو حشراست یکی خاص ودیگری عام خدا فرمود امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل وخدا فرماید فاماته الله مائته عام ثم بعثه و فرمود الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم این کتاب خداوند است و پیغمبر اسلام هم فرمود محشور شوند متکبرین بصورت ذره روز قیامت و فرمود در بنی اسرائیل چیزی واقع نشد مگر اینکه درامت من مثل آن واقع شود حتی خسف ومسخ وقذف حذیفه یمان گفت بخدا سوگند دور نیست که بسیاری از این امت را مسخ نماید بصورت میمون وخوك وبنابراین رجعتی که معتقدم قرآن مجید آن را گویا است وسنت هم بر آن گواه باشد وبعقیده من این سوار بصورت سك یا میمون ویا خوك ویا ذرهٔ بدنیا برگردد بخدا سوگند مردی فاجر وکافر ومتکبر است منصور خندید مانند این مناظره را مومن طاق باابوحنیفه اتفاق افتاد حکایت کنند که دریکی از روزها ابوحنیفه به مومن طاق گفت آیا شما برجعت معتقدید گفت آری ابوحنیفه گفت اگر راست گوئی هزار درهم بمن ده تا دررجعت بتو بدهم مومن گفت ضامنی بده تا بصورت سك یا خوك نیائی تا هزار درهم بدهم

ائمه برتر از پیامبران پیشین بودند

مؤلف نواقض نوشت که از بیهوده گوئی های رافضیان برتری دادن امامان خود بر تمام پیامبران است و باجماع دانشمندان حتی سایر فرق شیعه خصوصا زیدیه با ما موافقند وگویند هر کس امامی را از ائمه بر پیامبران برتری دهد هلاك شود و حلی گفت امامیه اجماع نمودند که بعداز حضرت محمد ص از پیامبران غیر اولی‌العزم علی ٤ برتر وبالاتر است و دربرتری بر پیامبران اولی‌العزم اختلاف است وخودم دراین خصوص از متوقفین‌هستم ودر کتاب شرح جدم کتاب مواقف ودر شرح مقاصد وعقاید نسفیه ودرشرح عقاید عضدی تالیف علامه دوانی وغیراز این کتب نقل انعقاد اجماع شد که هرنبی برتر از ولی‌استودر بعضی از این‌گونه کتابها و کتب فقهاء که تصریح دارند بکفر کسیکه برتری‌دهد ولی را بر نبی!

شاید شیعیان معتقدندمخالف اجماع قطعی کافر است یا گمان کنندااین‌افضلیت از ضروریات دین است ومفاد سخنان ایشان تکفیر هرکسی است که ولی را بر نبی برتری دهد پس چه خواهد بود احوال کسی که دوازده ولی را برتری‌دهد برهر پیامبری بلکه بر هر مرسلی تفضیل دهند مگر بر یك نفر و هرگاه اطلاع یابید بر چیزی که شیعیان‌دلیل خودگرفتند باور خواهید نمود که نادان‌ترین‌وگمراه‌ترین مردم وفرق می‌باشند ودر کتاب مطول خود آن‌ها را یاد آورشدیم!

مترجم گوید میزان درفضل وبرتری تقوی واطاعت و نزدیك شدن بخداوند است وخداوند فرمود انا کرمکم‌عندالله‌اتقکم ودرنزد شیعیان شکی‌نیست که امامان اثنی عشر پارسا ترین وپاك ترین وکامل ترین‌مردم بعداز حضرت رسول می‌باشندو دلیل بر آن هم تصریحات واشارات‌خودشان‌در مقام بیان جلالت ومرتبه‌وخصوصیات احوال خودشان است در کتاب شرح صحیفه سجادیه(۱) در دعاء یامن‌حصی‌خلاصه‌از احوال وآثار ائمه نوشتم چه بعداز آنکه امامان خود را راستگو دانستیم‌وآنان‌هم خبر دادند که ما چنین وچنانیم قطع به بزرگواری آنان پیدا می کنیم و خداوند فرماید انا عرضنا الامانة ومراد بامانت بعقیده ما همان مقام ولایت است دوم خود

۱- مترجم این کتاب مصائب النواصب آقا میرزا محمدعلی مدرس رشتی چهار دهی نجفی جد بزرگوار نویسندهٔ ناچیز این سطور کتابی در شرح صحیفه سجادیه بفارسی تألیف نموده که از هرجهت قابل استفاده عمومی‌است و امیدوارم که درآینده نزدیکی موفق بچاپ آن شده ودر دسترس دوستداران معارف اسلامی بگذارم

« مرتضی »

شیعیان اجتهاد نمودند در احوال و آثار وستایش‌هائی که امامان از پروردگار خود نموده وعبادتها نمودند و آن خصوصیات زندگانی را با احوال وچگونـگی کردار پیامبران مقایسه نموده ودقت وتحقیق درباره هریك نمودند وباین‌نتیجه رسیدند که امامان دوازدگانه شیعه امامیه گرامی تر از پیامبران سلف بودند

مولف مصائب‌نوشت که درنوشته‌های نواقض‌ایرادهائی است‌نخست فرقه‌ناجیه امامیه گویند که حضرت امیرالمومنین ٤ وفرزندانش بعداز حضرت رسول(ص) ازتمام پیامبران واولیاء بالاترند باین معنی که مرتبه آنان ومرتبه ولایت ائمه بالاتر از مرتبه پیامبران واولیاء است ازلحاظ ولایت وباین معنی اصحاب متالهین‌ما تصریح نمودند مانندسیدعارف‌محقق‌اوحدی‌حیدر بن‌علی‌الاملی در کتاب‌خودبنام جامع‌الاسرار ومنبع‌الانوار وشیخ محی‌الدین‌الاعرابی درفص عزیری وفص شیثی از کتاب فصوص الحکم اشاراتی نموده (١)

دوم دعوی اجماع دیگران برای ما حجت نمیشود

سوم مطلبی را که نوشته تنها بعید بودن آنرا اشاره نموده دلیلی نیاورده‌با اینکه ما دراین‌خصوص دلیل آوردیم نخست آیه انفسنا وانفسکم که‌تمام‌اهل تفسیر اجماع نمودند که‌مراد بنفس حضرت علی٤ است واتحاد هم محال است وبنابراین مساوات باقی ماند که‌ممکن است درآن مساواتی باشد وآن‌صفات‌نفس‌است‌ومساوی یا افضل قطعاً افضل از دیگران است

١ـ فصوص‌الحکم حواشی و شروحی بسیار برآن نوشتند که معتبرترین‌آنان شرح فصوص قیصری است که درطهران بچاپ رسید و مناقب دوازده امام محی الدین عربی را سید صالح موسوی خلخالی که ازشاگردان فاضل حکیم میرزا ابوالحسن‌جلوه بود بفارسی شرح نموده و در یك مجلد در طهران بچاپ رسـیـد و کتاب الجمع والتفصیل فی معرفة معانی التنزیل وکتاب التفسیر الکبیر که گویند به نود مجلدپایان یافت وکتاب عنقاءالغرب فی معرفة ختم الاولیاء ازتألیفات اوست‌که تاکنون بدست نیامده وچاپ نشده‌است . تفسیری منسوب بمحی‌الدین عربی دریك مجلد دربمبئی ودر دو مجلد در بولاق مصر چاپ شده که سرتاسر آن تأویلات است و این تفسیر تألیف عبدالرزاق کاشانی عارف مشهور است‌که اشتباهاً بنام محی الدین چاپ و منتشر شده و هنگامی‌که در آثار عارف کاشانی و عارف عربی دقت نمائیم و کاملا طرز نگارش و مطالب آنان را بسنجیم خواهیم دانست‌که تفسیر چاپی منسوب به محی‌الدین عربی تألیف عبد الرزاق کاشانی است برای تفصیل مراجعه شود بکتاب طبقات المفسرین من الشیعة الامامیه تألیف نویسندهٔ ناچیز این سطور «مرتضی»

مولف نواقض در کتاب خود ایراد براین دلیل آورده ونوشته که چگونه می‌تواند در تمام صفات که یکی‌از آنها نبوت بود مساوی باشد وبعداز طرف شیعه جواب داد که مقصود بجز نبوت سایر خصایص است وبعد ایراد گرفت بر فرض‌تسلیم این نتیجه مطلب‌شمارا نمیرساند ومیشودگفت که حضرت محمد ص با نبوت خود رتبه‌اش بالاتر از دیگری در روز قیامت است نه تنها صفات نفس بدون نبوت باشد در این سخن نظریاتی است چه اصحاب‌ماامامیه راضی بآن جواب نیستند که‌ازطرف ... داده شد بلکه آنچه در نزد من آشکار است که درپاسخ نواقض بگوئیم این است که اراده نمود نبوت مبعوث شدن‌انسان بر وجه مخصوص ظاهراًاز صفات‌نفسانی نیست تا نیازی باستثناء نمودن داشته باشد وهر گاه اراده نمود به‌نبوت صفت کامل نفسانی که باعث شود از او بعثت سرچشمه میگیرد گوئیم محال نیست که‌این صفت درائمه ماهم حاصل شده باشد ولی خصوصیت خاتمیت‌حضرت‌محمد ص مانع‌از مبعوث شدن ائمه اثنی عشر ما شد ودیگر اطلاق نام نبی بر آنان شرعا جایز نیست مانند اینکه اطلاق نام جوهر یعنی موجود بدون موضوع را برخدا نهادن منع‌شد

(مترجم گوید آیه انفسا دلیل مطلب نیست چه دلالتی برشرافت‌وانتساب‌است نه تساوی مانند عبارت فارسی که میگوئیم پسران و دختر خودمان و یا پسران و دختران خودتان)

دوم بعداز آنکه گفتیم حضرت محمد ص برتر از سایر پیامبران‌است‌وصی او هم افضل از سایر انبیاء خواهد بود زیرا ثابت شده که اشتراك‌ایشان درعصمت و توابع آن کمالات بسیاری را واجد بود

«مترجم گوید این دلیل خلاصه دلیل اول بود» سوم فرمایش‌حضرت رسول علماء امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل هستند وائمه هم برتر از دانشمندان امت باشند بنابراین برتر از دانشمندان امت هستند که‌تساوی پیامبران بنی اسرائیل ... مترجم گوید این دلیل ازدو وجه قابل‌انتقاد است نخست آنکه‌اخص‌ازمدعی است زیرا مفضولیت مطلق انبیاء خواهد بود دوم شاید مراد بعلماء ائمه ع باشد نه سایر دانشمندان غیراز ائمه ع

چهارم فرمایش حضرت رسول ص بنا بروایت اخطب خوارزم‌هر کس تصمیم دارد نگاه بعلم آدم ودرفهم نوح وزهدیحی نماید نظر بحضرت علی‌بن‌ابی‌طالب ع کند وبیهقی هم مانند آنرا روایت نمود

وشکی نیست که حضرت‌علی ع در هریك از صفات مساوی با هریك از انبیا بود ودر بهترین صفات حد کمال آنرا دارا بود خود مجموع آنها برتر ازهریك از

پیامبران بود « مترجم مراد بافضلیت این است که در صفات نفسانی افضلیت دارند وروایت هم بآن معنی روشن است ولی افضلیت برحسب منزلت ومقام‌درروزقیامت و جزا اگر مراد باشد حدیث برآن دلالت ندارد حاصل سخن بعداز اینکه ادله بر بر تفضیل حضرت علی ٤ نسبت بسایر پیامبران‌ازآیات واخبار شبیه بیکدیگرومانند هم آن را کمك کند

برما واجب است که اعتقاد کنیم وترك خلاف نمائیم واز مخالفت‌اهل سنت و جماعت نترسیم چه در برتری حضرت علی٤ برسایر پیامبران امری که‌موجب محال عقلی باشد نیست وسنت وقیاس هم آنرا رد نکرده واجماع هم آنرا باطل نکند

چهارم گفت که فقهاء حکم بکفر کسیکه این گونه اعتقادات دارند نمودند گوئیم چنین نیست وبیهوده بهم بافته وشاید کتابش که مشتمل برسخنانی پوچ است نام آنرا نواقض نهاد تحقیق موضوع این است که ائمه افضل از انبیاء واولیابودند وبعضی از علما مادراین باره تحقیقات نیکوئی‌نمودند

مقام نبوت و ولی

که خلاصه اش نفس شریف محمدی از باب اطلاع او برتمام مقامات شهودی و احوال ملکوتی وحقایق کمالات وکیفیات بالا رفتن بوصول قرب ربوبیت قطب کل فی‌الکل شد واو معطی مراتب ثابته ازجهتی از جهات پیامبران و اولیاء مانند مولانا حضرت امیرالمومنین وفرزندان او درعوالم سه‌گانه شد وکیفیت‌اعطاء او بر مراتب ثابته برای ایشان بواسطه روحانیت او بود باین معنی ازمقابله‌نفوس ایشان‌بر نفس محمدی را منعکس شد وشعاع مرآت نبوی ص؛ بر مرای‌نفوس ایشان که‌صور نفوس در او نقش بست که استعداد داشت نفوسی که قبول نور او نمایند از انعکاس شعاع نور او مرای نفوس‌ایشان سبب مقابله کسب مراتب ثابته نمودندبعبارت‌روشن تر نور محمدی بر نفوس آنان تابیده‌وکامل‌نمود مانند انعکاس آینه واین‌هم‌آشکار است که نفوس ائمه بایست اکمل‌استعداد واتم آن نسبت بسایرین باشدزیرابواسطه نیکوئی ونزدیکی روحانی وجسمانی نسبت به پیغمبر ص؛ که ازدیگران‌باونزدیکتر بودند اقتباس آن نور را نمودند بنا بر این دیگر عجبی نیست که ولی افضل باشد چه جانشین او است واز او منشعب شده وشاهد مراتب بلندی ومطلع برتمام‌مقامات شهودی او شدند وافضل واکمل گردیدند نسبت به‌نبی قاصر از کمال و ناقص از اطلاع بر تمام مقامات بودند چه او کمال راازحضرت محمدص؛ تنهابوسیله‌روحانی وجسمانی کسب کمال وفیض نمود اما ولی بواسطه روحانی وجسمانی کسب کمال و

فیض نمود پس ولی مشاهد ازمرآة نبی کامل بواسطه منعکس شدن آن آئینه بر آینه نفس ولی که استعداد آنرا داشت قبول آنرا بالضروره نمود پس خواهد آن ولی از حیث جمعیت اکمل واتم باشد از مشاهدة واقوی شد از جهت دایره واوسع شد از جهت اطلاع از نبی که محجوبست از تمام مشاهدات حتی یك نفر از اولیاء جامع تمام مقامات اوالعزم را جامع وکامل خواهدشد

حتی از اولی العزم هم کامل‌تر میشود وآشکار است آنچه‌را که تقریر نمودیم ولی دریافت نمود چیزی که بواسطه روحانیت پیغمبر که باو مشاهده می کند و می شناسند با او مساوی می‌شوند باعتبار انعکاسی که یاد آور شدیم و هرگاه کسی گوید چگونه توانند باحضرت رسول برابری کنند با آنکه نبی مقامات را بی واسطه مشاهده کنند وایشان بواسطه پیغمبر و بازهم چگونه کسی که بمقام نبوت نرسیده ومحجوب شد از آن کسیکه بآن مرتبه رسیده ومحجوب نشده افضل است گوئیم اول آنست که معنی ازجهت افضلیت نیست هرگاه تمام انبیا واولیاء مساوی باشند که احتیاج داشته باشند کل بسوی مشاهدات بواسطه روحانیت نبی‌ص زیرا اومعطی درعوالم سه‌ثلاثه بوده لکن گفتیم اولیاء او ازجهت ایشان زیادتی اختصاص اطلاع داشتند برقطب محمدیه پس آنان زیادتی که داشتند عجب نیست که افضل و اکمل باشند از دیگران واین شدت اطلاع از برای آنان نیست دوم گوئیم محجوب شدن ائمه از اسم نبوت نه از بابت کوتاهی ایشان از مراتب انبیاء بود ونه‌درمقام وحدت ونه کثرت بلکه ایشان تاخر شدند از خاتم در وجود وموجب منع‌این‌اسم‌از ایشان گردید نه اینکه مقتضی نبود بر خلاف پیامبران که تقدم وجودی از خاتم پیامبران داشتند ومانعی از اسم‌هم نداشتند پس‌از حجت اسم مفضولیت ثابت نمیشود زیرا مقام ایشان‌را گفتم همان مقام انبیاء است با زیادتی وهرگاه کسی گوید همه انبیاء واولیاء کسب کمال ووصول مقامات بواسطه روحانیت پیغمبر نمودند پس تفضیل وبرتری ازکجا بود گوئیم کسب کمال از نور محمدی یك‌دفعه درعالم‌معنی وصور معنویه‌بود ویك‌دفعه درعالم شهود وحضور ووجود صوری‌درمقام‌همه‌شریکند وبرتری ندارد ولی اولیاء باکسب مقام در عالم ثانی‌هم نمودند بنابراین ازغیرخود افضلند پس‌از آن لابد است درآنجا درمقام مشاهده حقیقة حاجت داشته باشد از مشاهده عالم اجرام زیرا درعالم مشاهد حقیقة اعراض دارند از مشاهده عالم اجرام بخاطر این است مقام اخبار بمغیبات کون وفساد از مقام علویت وخواص‌اهل‌الله‌نیست زیرا ایشان ازبابت علو همت خودداری داشتند ازمشاهده عالم اجرام چه مطلوب آنان مشاه[illegible] بود ومستغرق بودند درحضرت قدس این است سبب حاجت انبیا

در تدبیر نوع آدمی بآمدن ملك از برای شناسانیدن حوادث کونیه بعبارت دیگر هرچه کسب نمودند از آن نور بحت از عالم شهود وحقیقت از آن حیث حاجت ندارند بامدن ملك و در غیر آن نیاز بآن فرشته دارد پس اولیاء پیغمبر ص‌ع مشاهده نمودند از آن جمیع مراتب کمال را علی التفصیل بنابراین متخلق هستند بتمام اخلاق امر که خداوند وصف فرموده به تعظیم عظیمی و نفرماید در چیزی بزرگی را مگر اینکه درنهایت عظمت باشند وآنان در تمام راه‌های اجمالی و تفصیلی اقتداء باو نمودند پس‌ازآن حاصل‌شد از برای‌آن جماعت با تمامیت نسبت معنوی که سبب آن تشبه تام وتخلق حقیقی باخلاق او بود نسبت صوری و قرب لحمی و دموی وپس شریك شدند آن گروه با پیغمبر در مواد ومتحد شدند باهم درصورت تو گوئی ایشان‌اویند ص‌ع واوص‌ع ایشان‌است هم هو وهوهم بنابراین محقق شد که این جماعت باعتباراین دو نسبت از برای ایشان مزید کمال وفضل‌واختصاص بمراتب علویت از غیر خود دارند ازاولیا وانبیاء چنانچه از برای پیغمبرص‌ع ثابت شده است بدون‌فرق ملتفت شومقامات الهیه‌وخصایص نبوی ومراتب آنان‌را بشناس تا اینکه عارف بمقام ایشان‌بشوی بحق معرفت‌پیدا کنید چه شناسائی برآدمی‌واجب است بعلت فرمایش حضرت رسول ص‌ع هرکس بمیرد وامام زمان خود را نشناسد بمرك جاهلیت مرده است تمام شد تحقیقات عرفانی

مترجم گوید شکر خدایرا که سخنان این فاضل را خوب ترجمه‌نمودم تا هرکسی بتواند باسانی بهره‌مند شودوبراستی درکمال متانت وسلیقه وذوق‌سخن گفت وبسیاری از مسائل مشکل را حل و روشن ساخت بیهوده گویند که علماء شیعه امامیه ذوقی بمقامات عرفانی ندارند

مولف مصائب گوید درگفتار این فاضل که ختمیت مانع‌از اطلاق اسم نبی بر اولیاء از آل او است دو ایراد نمودند نخست که‌هرولی از اولیاءپیش‌از ختم نبوت اطلاق اسم نبوت براو بشود بطلان این سخن آشکار است مترجم گوید آن فاضل فرمود در اولیاء بعداز نبی مانع دارد از اقتضا نه اینکه مقتضی نیست‌ودر اولیاء سابق‌مانعی ندارد

از اطلاق همین‌قدرمیخواهد بگوید دراین‌جماعت مانع است ودرآن‌جماعت مانع نیست پس اگر درآن‌گروه سابقه دربعضی از ایشان اطلاق نکنندازبابت‌عدم اجازه از خداوند در پیغام آوردن واگر بخواهد اجازه‌دهد می‌تواندامادر اولیا اخیر دیگر محتاج باجازه نیست

«نبوت»

دوم نبوت تنها کمالات مخصوص نیست تا اینکه دعوی‌شود دراولیاء بعداز نبی هست بدون آنکه نام نبوت باشد بلکه نبوت عبارت از دعوی حقیت رسالت از طرف‌خداوند اظهار معجزه می‌باشد اینها هم در اولیاء بعداز نبی نیست‌مترجم گوید از گفتار فاضل معلوم میشود که هر که متصف به کمالات مخصوصه باشد استعداد نبوت را دارد یعنی خداوند اورا می فرستد واظهار معجزه بدست او می نماید نه اینکه می‌گوید تنها استعداد نبی خواهد بود از جواب اول که‌گفتیم این معنی کاملا معلوم میشود.

مولف مصائب گوید ممکن است جواب از اول ما نمی‌گوئیم هرولی دراو معنی نبوت حاصل‌استزیرا استعدادات‌متفاوت‌است واستعداد مرتبه‌نبوت مقداریست خاص آنها که رسم‌نبوت برایشان‌اطلاق نشود از کوتاهی ونرسیدن بمرتبه‌نبوت است وجواب از دوم آنکه‌معنی‌نبوت آنست که انسان مبعوث شود ازطرف‌خداوند بسوی مردم واین معنی‌هم دراولیاءهم هست وبازهم‌سخن ما درصفات‌نفس‌و کمالات آن معنی نبوت است ومقدمه است از اطلاق اسم نبی ظاهر است دعوی و اظهار معجزه بلکه حقیقت نبوت بعث برای مردم نیست واز صفات نفس نمی‌باشد بلکه‌از لوازم اوست

تعریف بانها از راه تعریف بلوازم است وگرنه حقیقت او همان‌صفات کامله است که می‌توان با آن دعوی نمود وآن حالت وصفات هم در ائمه ما ماهست

(عصمت پیامبران و ائمه)

مولف نواقض نوشت که ازبیهوده‌گوئی های شیعیان اعتقاد بعصمت انبیاء وائمه است و بر خداوند واجب دانند که این گروه‌را از تمام گناهان کوچك و بزرك نگاهداری فرماید وبر خلاف مروت هم عمدا یا اشتباها کاری‌انجام ندهند از گهواره تاگور نیکوکار باشند با اینکه قرآن و کتابهای حدیث وتواریخ پر است بر خلاف این ادعا مانند فرمایش خداوند فعصی آدم ربه فغوی وفرمودوقلنا یا آدم اسکن انت وزوجك‌الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما ولاتقربا هذه‌الشجرة فتکونا من‌الظالمین فازلهما‌الشیطان عنها فاخرجهما مماکانافیه وفرمایش خداوندو ذاالنون اذهب مغاضبا فظن‌ان لن‌نقدرعلیه‌فنادی فی‌الظلمات ان‌لااله الاانت‌سبحانك انی کنت من‌الظالمین وفرمود یابن‌ام لاتاخذ بلحیتی ولا برأسی این گونه‌آیات را

هر گاه توانند تاویلات رکیکی کنند واگر قدرت تاویل را نداشته باشند آیه‌اخیر را که درباره موسی وهرون است تاویل کنند چه هر گاه گوئید هـرون سزاوار آزار بود یا نبود بنا بفرض اول نکوهشی درعصمت هرون است و بر فرض دوم نکوهشی در عصمت موسی است با آنکه برهیچیك از مسلمانان اختلافی نیست که ایشان پیامبر بودند •

حدیث غدیر

آیا هیچ نگـاه می کنید که شیعیان مانند این نصوص جلی را تاویلی می کنند که عقل آنرا باور ندارد وبلکه نادانان هم این تاویلات شیعیان را قبول نداشته وخوب ندانند با این حال برما سرزنش‌کنند که‌چرا حدیث غدیرخم‌راروا نداریم که حدیث مزبور دلالتی بر نبودن خلافت ابوبکر وثبوت خلافت حضرت علی٤ بدون واسطه نیست بلکه گوئید که حدیث غدیر نص جلی است و گویند منکر او کافر است وهر گاه پرسش کنید ازحدیث غدیر متواتر گویم آنچه را که شیخ مفید در کتابهای ما بابن معلم تعبیر می‌نمـائیم گفته واز روضة‌الواعظین تلخیص مینمائیم تا بدانید که ایشان درگمراهی دور ودراز سرگردانند و خداوند قـاهر شدیدی است سخنانی شیعیان گویند که یهودان هم آنرا نگویندشیخ مفید نوشت پروردگارجبرئیل را نزد حضرت رسول صم که‌بعداز فراغت ازحجة‌الوداع متوجه مدینه بود فرستاد و در بین راه عرض کرد یا رسول الله خداوند سـلام میرساند ومی فرماید علی٤ را بامامت نصب‌نما پیامبر فرمود ای برادرمن‌جبرئیل خدا داناست که از بعضی از اصحاب من ترسناك هستم که ممکن‌است برزیان‌ما اتفاق کنند از طرف من از پروردگار درخواست عفو نما پس جبرئیل‌صعودنمودو جواب رسول را گفت دوباره بزمین آمد وهمان سخنان را تکرار کـرد و همان جواب را شنید باسمان رفت وخداوند با تندی وسرزنش امر فرمود بجبرئیل ایـن آیه نازل شد یا ایهاالرسول بلغ ماانزل‌الیك من‌ربك فان‌لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من‌الناس و پیغمبر فرمود اکنون‌خداوند مرا ازشر آنان نگاه میدارد آنگاه امر فرمود که پالان شتران را گرد آورده وبرروی یکدیگر نهادند و آن مکانی بود معروف‌بغدیرخم مابین‌مکه ومدینه‌وهواهم بسیار گرم‌بود وحضرت رسول بر بالای آن پالان شتران قرار گرفت وفرمود ای مردم بدانید که حضرت علی٤ امیرالمومنین وجانشین رسول رب‌العالمین وبعدازمن خلیفه‌من‌استوهر که‌را من مولا بودم علی‌هم مولای اواست وخداونددوستدارد هر که‌را او دوست دارد ودشمن‌دارد هر که‌را اودشمن‌دارد

پس از آنکه حضرت ازخطبه فارغ شد عمر گفت بخ بخ یا بن ابی طالب اصبحت مولای ومولا کل مومن ومومنه ای مومنان دقت کنید ایاشقی تر از یهود سمت مخالفت این گونه اوامر را به حضرت رسول میدهد و شیعیان میخواهند ترس ر ثابت کنند با آنکه در آغاز بعثت با کمی یاران ودوستان و بسیاری مشرکان وکافران بت پرست که در تحت قدرت وسلطنت هیچیك از شهریاران نبودند

حضرت رسول نهراسیده وباشجاعت امر رسالت را تبلیغ مینمودو بزرگان و شجاعان از قوت قلب او درشگفت بودند وبعداز استقرار نبوت ورسالت وغلبه اسلام بانان که دشمنان ومنافقان اندك شده بودند دیگر از کجا حضرت رسول ص میترسید که امر ولایت را بتاخیر اندازد ؟!! سخنان شیعیان را نادانان و کوته خردان هم باور ندارند آنچه را که معتقدند دراینجا نقل کردیم تا تذکری باشد برای کسانیکه با خدا سرکار دارند وکسی هم نمی خواهد جدال کند فلن تجد لسنة الله تبدیلا.

رد شبهات انکار عصمت

مترجم گوید هر خردمند دانائی حکم می کند که کسیکه صاحب ریاست عامه بزرگی از طرف خداوند است ناچار باید از تمام زشتی ها ونقص ها و گناهان در هرحال پاك باشد تا دردلها جایگزین شود ودلها از وی بیزاری نجویند چه اگر گناهکار باشد مردم باو توجهی ننمایند گذشته برحکم عقل ازراه لطف واجب هم اقتضاء آنرا دارد ولی آیات وروایات که دلیل برصدور گناه پیامبران است ظاهر آن برخلاف عقل قطعی است وتاویل آن هم بهمان روشی است که در کتاب عیون اخبار رضا ٤ وتنزیه الانبیاء نوشتند.

مولف مصائب نوشت که درنوشته های نواقض ایراداتی است نخست عصمت درهر زمان منکر شد با آنکه مخالف اجماع مسلمانان است زیرا هیچیك از دانشمندان درزمان بعثت منکر عصمت آنان نشدند که بگویند عمدا گناهی را بجای آوردند وفقط اختلاف درایام پیش از بعثت است که گناه کوچکی را انجام دادند یا نه ودر گناهان بزرك سخنی نیست با اینکه این اختلاف بعداز آوردن دلیل رد میشود

دوم انکار عصمت نمودن منافات با نوشته های گذشته اش دارد که اعتراف به بلندی مقام عصمت ائمه اظهار نموده بود سوم نوشته که درقرآن وحدیث پر است از گناهان پیامبران گوئیم اینها افترا برخدا ورسول است زیرا برای آن نوشته ها تاویلاتی است که دانشمندان در کتاب های خود آنرا یاد آور شدند مانند کتاب

تنزیه‌الانبیاء ودر کتاب مزبور درباره آیه یابن‌ام لاتاخذ بلحیتی ولا براسی جواب نیکوئی داد با آنکه مولف نواقض معتقد بود که ممکن نیست باجواب‌های متفرقه آنرا پاسخ دادو بعضی از آنها وافخرالدین رازی در کتاب تفسیر کبیرخود پسندیده وآن این است که بنی اسرائیل درنهایت سوء ظن نسبت بحضرت موسی ع بودند تا آنکه هارون چندی ناپدید شد یهودان گفتند موسی اورا کشت وحضرت موسی وعده سی شب داده‌بود وهارون بعداز ده شب مراجعت نمود وتمام آنچه‌را که باید درالواح نویسد نوشته بود ودید بنی اسرائیل درشك افتاده‌بودند حضرت موسی‌سر هارون را نزدیك خودکشیده واز احوال او جویا شد هرون‌ترسید که‌شاید در دل یهودان چیزی خلجان‌کند که‌اصلی‌نداشت بدین جهت با مهربانی‌بموسی گفت‌لا تاخذ بلحیتی ولا براسی تا یهود گمان نکنند که میخواهد بهارون‌آزار رسانداین‌جواب امام فخر رازی را پسندیدیم با آنکه او ازبزرگان اهل سنت وجماعت بود گوئیم تایید این توجیه از عادت اعراب صحرا نشین از بصره تا حجاز چنین‌است که‌برای نوازش ومحبت گرم دوستی را که دیدار می کنندست بریشش گذاشته‌وهم‌صحبت میشوند وگمانم آنست که مولف نواقض که قاضی حجاز بود واعراب اطراف او را احاطه نموده بودند بلکه بسیاری از اعراب هرزه ولات هم که در مجلس قاضی برای مرافعه حضور بهم‌رسانیدند بریش قاضی دست زده و میخندیدند انکار این توجیه هم انکار وجدان است تعجب است از این گروه مردم آیاتی که ظاهر آن سرزنش است برترك اولی حمل‌کنند با آنکه ظاهرا صدور گناه است باآنکه‌عقل باور ندارد که‌گناهی کرده باشند وسخنان عمر راکه‌ظاهر آن کفر استومقامش هم پائین تر از پیامبران است برخلاف ظاهر تاویل کنند ومنع ظاهر نمایند بدون آنکه تاویلی کنند اینها درست نیست نهایت بی‌انصافی و تعصب و ستمکاری است حکایت کردند از امام فخر رازی که‌گفت (تحقیقا مذهب شیعه ازدومقدمه روئیده شد وجوب عصمت وجواز بر تقیه هرگاه این دو درست باشد لباس وزینتی برای شیعه ن آراسته است)

دلیل بر عصمت امام

شکر خدایرا درستی این دومقدمه ازبرای کسانیکه انصاف دارند ومنحرف شوند ولجاجت را کنارگذارند ثابت شده وجواز تقیه‌را تحقیق نمودیم و وجوب عصمت هم از آیه تطهیر که‌گذشت وفرمایش خداوند یا ایها‌الذین آمنوا کونوا مع‌الصادقین غیر معصوم راستگو نیست پس بودن با غیر معصوم‌هم جایز نبوده‌بلکه

واجب است که معصوم باشد و آنان ائمه اطهار ع می باشند

چنانچه شیعه امامیه هم همین عقیده را دارند و امام باید در ولایت عامه در دنیا و دین جانشین پیامبر باشد و چنانچه در نبی شرط است که حتما باید معصوم باشد امام هم چنین معصوم باشد و فرمایش خداوند که حکایت از ابراهیم نمود و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین گناهکار ستمکار است چه هر کس هر چیزی را در جای خود نگذارد ستمکار و گناهکار می باشد و صلاحیت امامت را ندارد و مطلوب ما هم همین است و همان دلیل هائی که دلالت بر وجوب عصمت پیغمبر دارد در امام هم باید باشد و اگر نبی معصوم نباشد دیگر سودی از نبوت ندارد و اگر امام هم معصوم نبود دیگر چه فایده از نصب امام است و تسلسل لازم آید درصورتیکه امام معصوم نباشد امام و نبوت را تشبیه نمودند به پایان سلسله ممکنات بواجب تا تسلسل لازم نیاید

امر باشد به پیروی از آنان بدون قیدی هرگاه گناهی از او بروز کند لازم دارد که خداوند ما را امر بزشتی کند و آن هم زشت است حکیم چنین امری را نفرماید و اگر امام منکر بجای آورد و کسی هم اورا نهی ننمود ترک نهی منکر نمود و هرگاه نهی اوشود از دل ها خواهد افتاد پس فایدهٔ درنصب چنین امامی نیست امام باید نگهبان و یاور شرع انور باشد هر امامی چنین بود باید بی گناه و معصوم باشد ازلحاظ منطقی از لحاظ صغری ازبابت عموم ریاست دینی و دنیائی و از کبری زیرا هر که نگهبان دین شد ناچار درنزد مردم باید امین و مصون باشد از تغییر و تبدیل احکام و گرنه اعتمادی بگفتار و کردارش نیست و مردم پیرو او نخواهند شد و امر ریاست عموم مختل و از بین میرود و دیگر فایدهٔ برای امامت نیست

هرگاه اعتراض نمایند که لازمه مطلب آنست که مجتهد معصوم باشد زیرا او هم نگهبان دین است ایمن از تغییر و تبدیل نخواهیم بود و همچنین اگر معصوم نباشد در دل ها ارزشی ندارد و دیگر اجتهاد سودی نخواهد داشت و امر بمعروف و نهی از منکر هم ازبین میرود و اگر عصمت نباشد جواب آنست که مقام مجتهد از مرتبه امام پائین تر است زیرا امام ریاست عمومی است ازطرف خداوند بر تمام مردم و مجتهد تنها بمقلدین خود حکومت کند نه بدیگران بنابراین حسن ظن براستگوئی او که ازعدالت ناشی میشود کافی است ولی امامت که ریاست عمومی ازطرف پروردگار است و تنها عدالت کافی نیست که ایمن از زیاده و نقصان اوشویم و گرنه ریاست عمومی آشفته میشود و فایده امامت از بین میرود چنانکه این معنی برمردسالم و عقل سالم پوشیده نیست

میگوئیم بعید نیست که اجتهاد جایز و تقلید مجتهد هم جایز است در ایام غیبت امام معصوم تا تعطیل احکام الهی شود و مانند اجازه‌ئیست که در ایامی که در فشار باشیم خوراك مرده را هم می توان خورد در زمان حضور نبی و امام که نگهبان احکام الهی هستند دیگر احتیاجی نیست چه بدون زحمت می‌توان احکام را از آنان گرفت و بکار برد ودیگر نیازی به‌ارزش عصمت متجهد نیست

مترجم گوید این جواب خالی از اشکال نیست وتحقیق درجواب آنست که حقیقت اختلاف مابین امامیه وسنت وجماعت این است که آنان معتقدند امام و نبی عدالتی که عبارت از ملکه آن باشد نیست ونبی میتواند فاسق وستمکارهم باشد !! امامیه‌گویند شرط است در او که ملکه عدالت داشته وچیز زیادتری‌را هم‌دارا باشد که آن‌را عصمت گویند وعصمت عبارت است که‌ممتنع ازصدور معصیت‌باشد باآنکه قدرت بر انجام گناه داشته باشد یعنی در تمام عمر باید چنین‌باشد چه‌ریاست‌عمومی دینی ودنیائی را دارا است وبرتری او برتمام مردم می‌باشد وهرگاه کوتاهی و نقصانی دریکی از ایام داشت دیگر قابلیت برتری بر دیگران را ندارد و مجتهد چون‌اندك ریاستی را دارد که از احکام خدا را بوسیله پیامبر خبر میدهد بمردم بنابراین برای‌مجتهدعدالت کافی‌است دیگر نیازی بعصمت ندارد اینجانکته‌دقیقی‌است دقت بیشتری شود خلاصه سخن بعداز آنکه آن دومقدمه تقیه‌وعصمت‌بادلیل‌وبرهان روشن شدند مذهب شیعه امامیه هم ثابت شد چنانکه امام فخر رازی که ازبزرگان اهل سنت وجماعت است اعتراف بان نمود وهرگاه گوئید شما شیعه امامیه‌مهمترین دلیلی‌را که درعصمت پیامبران وائمه گوئید گناه وزشتی را روا ندارید با آنکه مقصود از فرستادن انبیاءواولیاء همین انجام کار نیکو است یعنی باید گفتارو کردار آنان را باور داریم زشتی به پیامبران روا نداشتن را بیان نمائید چه‌تا کنون‌صحبت از دو مقدمه عصمت وتقیه بود گوئیم شکی نیست

دفع شبهات ازشرط عصمت

کسیکه جایز باشد برایش که‌گناهی راانجام دهددیگر اطمینانی بچنین‌شخص نیست ونمی‌توان گفتار و کردارش را باور نمود مانند کسیکه زشتی‌را روانداردو شریف مرتضی فرمود این‌است معنی گفتارما که‌مرتکب گناه بزرك دل‌هارا بیزار کند وتشخیص بیزاری دل‌ها ویا بیزار نشدن با رسم وعادت است ودیگر دلیلی نمیخواهد وهر کسی که بعادت خود مراجعه کند می‌داند که ما راست می گوئیم چه مرتکب گناهان بزرك شدن نفرتش کمتر از کار مباحی که دیوانگان هم‌می کنند نیست و

خلاص هم دراین نیست که این کار زشت هم از آنان ممتنع است وهر گاه کسی گوید بسیاری ازمردم گناهان بزرگی را برانبیا روا دارند با این وصف امر آنان را باور نموده وانجام دهند گوئیم این گفتار تناقض دارد با گفتار شما که گوئید گناهان بزرك نفرت آور است گوئیم این سخن کسی است که معنی نفرت را نفهمیده باشد چه ما اراده آن را ننمودیم از معنی نفرت که اطمینان واطاعت را از بین می برد بلکه مقصود از تنفر عدم آرامش نفس است وشکی نیست که هر عاقل وخردمندی درحال روا نداشتن بگناه را بهتر اطمینان دارد تا جایز دانستن بگناهان ودرحال تجویز بگناه گاهی بعید شود وهر گاه کسی گوید این دلیل مقتضی آن نیست که کبایر در حال نبوت از ایشان صادر نشود ولی پیش از امامت ونبوت چرا نشود زیرا حکم گناهان بزرك با توبه مجازات آن از بین میرود دیگر جای نفرتی نیست گوئیم مانع قبول قول مجازات وسرزنش را ندانستیم تا فرقی شود بلکه مانع آن نفرت واضطراب است

که بعداز توبه هم باز آرامش نیست بهمین جهت است که هر گاه واعظی گناهی کند نسبت بواعظ دیگری که پاك وآلوده نشده ارزشی ندارد وبدیهی است که این دو واعظ با یکدیگر تفاوت دارند بلکه وجدانا می‌بینیم که گاه گاه واعظ نخستین را سرزنش می‌نمائیم آری بعداز توبه واعظ نفرت ما ازاو کمتر میشود نه آنکه هیچ از او نفرتی نداشته باشم وهر گاه گوئید چرا گناهان کوچك راهم بر آنان روا نمیدارید با آنکه در گناه کوچك نفرتی نیست گوئیم هر گاه دقتی شود دراوهم نفرتی هست زیرا اطمینان وآرامش با ایمنی از گناهان است نه بدون آنها نهایت گناه کوچك موجب مجازات نیست آنکه نفرت را از بین‌می برد

(حدیث غدیر خم «۱»)

چهارم آنست که نوشت اگر سئوال نمائید از من تواتر حدیث غدیر را ذکر

۱ـ داستان تاریخی که در اینجا نقل میشود دلالتش از حدیث غدیر خم روشن تر و استوارتر است متأسفانه متکلمین شیعه کمتر بدان توجه داشتند و مورخان اسلامی در تاریخ های خود واقعه‌را نقل نمودند چنانکه ابن اثیر جزری متوفی سنه ششصد و سی هجری درجلد دوم کتاب خود بنام الکامل فی‌التاریخ ص ۴۱ـ۴۲ چاپ مصر چنین گوید هنگامی که آیه « و انذر عشیرتك الاقربین » نازل شد حضرت رسول صم دو مرتبه مردم را بخانهٔ خود دعوت فرمود وغذای مفصلی بآنان خورانید در مرتبه دوم

بقیه در صفحه بعد

می کنم
این نوشته اعتراف به نقیض آنچه است که درصدد ابطال حق بود قضارا که خداوند برزبانش جاری نمود وبر قلمش حق را نوشت وحدیث غدیر خم را بتواتر وصف نمود بدون آنکه روش نوشته او چنین اقتضائی را داشته باشد و چون اشتباه نمود وامین در بیان حدیث هم مومنان هستند دراینجا حدیث را یادآورمیشویم مضمون حدیث بر وجه متواتر اتفاق هردو فرقه شیعه وسنی است ودر نزد اهل سنت وجماعت مشهور است وبعضی ازطرق اصحاب ما این است بعداز رجوع حضرت محمد ص از حجة الوداع خداوند این آیه رانازل فرمود یا ایها الرسول بلغ ماانزل الیك من ربك وحضرت درهنگام ظهر بغدیرخم آمد با آنکه مناسبتی نداشت که مسافر درآنجا و درآن هنگام فرود آید چه روز گرم شدیدی بود ومردم ازشدت سوزان آفتاب عبای خود را زیر پای خود گذاشتند تاگرما کمتر اثر کند وحضرت رسول ص امر فرمود که جهازشتر را گرد آورده وخود بربالای آن رفت وفرمود ای گروه مردم خداوند

بقیه ازصفحه قبل
فرمود ای خاندان عبدالمطلب بخدا جوانی را برتر از خود نشناسم چه خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم وپروردکار فرمود که برای خود برادر و وصی وجانشینی برگزینم کدام یك قبول میکنید تا وزیر من شده و با شما بیعت کنم ؟ عربها ازسخنان حضرت محمد ص برآشفتند تا علی ع برخاست وحضرت ص اشاره بحضرت علی ع فرمود که او برادر و وصی و جانشین من است گوش شنوا از او داشته و اطاعت امرش نمائید و در تاریخ طبری این روایت نقل شده که گفت حضرت علی ع دو مرتبه برخاست و حضرت رسول ص امر بنشستن فرمود تا سه مرتبه حضرت تکرار فرمود که کدام یك با من بیعت مینمائید تا وصی و برادر و مصاحب و وارث من گردید ؟ کسی جواب نگفت تاکوچکتر ازهمه آنان برخاست و حضرت بنشستن اشارت فرمود تا سه مرتبه تکرار کرد ر هرسه مرتبه علی ع برخاست ، آنگاه حضرت محمد ص دست علی را گرفت وگفت این برادر و وصی و خلیفه من است از اوگوش کنید و اطاعت امرش نمائید مردم برخاسته و خندیدند و بابی طالب گفتند عجب دینی است که امر میکند از فرزندت حرف گوش کرده و اطاعت اورا نما

در حواشی تاریخ ابن اثیر چاپ مصر اشکال کردند که حدیث مزبور ساختگی است وگرنه چرا حضرت علی ع برای استحقاق خلافت خود بآن حدیث دلیل نیاورد و بعد محشی جواب گفته که حدیث ساختگی نیست چه حضرت علی ع تنها در آن روز مسلمان بود . «مرتضی»

برایم فرستاد بلغ ما انزل الیك من ربك چه دید خداوند مرا نزدیك شده وامر فرمود برسانم آنچه را که مامور تبلیغ آنم ووعید فرمود اگر نرسانم و وعده فرمود مرا بعصمت از مردم آنگاه دست علی ع را گرفت وگفت آیا من اولی از نفس شما نیستم عرض نمودند آری ای رسول خدا فرمود هر که رامن بودم مولای او علی هم مولای او است اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق کیف دارد ومردم پراکنده نشده بودند تا اینکه این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا آنگاه حضرت رسول ص فرمود شکر خدایرا که دین اکمال شد ونعمت تمام شد وپروردگار راضی از رسالت من وبولایت بعد از من شد وازطریق شیعه امامیه نقل شد ازعبدالله بن عباس وزید بن علی زین العابدین ع درحال توجه پیغمبر باو وحی رسید دراظهار فضائل علی ومناقب ولایت او از جهت مصلحت دقت وعدم فوریت امر عرض کرد پروردگارا عهد ایشان بجاهلیت نزدیك است یعنی می ترسم که امر را اطاعت ننمایند وقبول نکنند ولایت امیرالمومنین را سپس به حج رفتند وبعد مراجعت بغدیر خم نمودند و وحی هم بر روش ایجابی وفوری مشتمل بر نهایت مبالغه بود که خداوند فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك یعنی برسان بروجه ایجاب فوری آنچه را که سابقا نازل بتو شده بود درامر نصب امیرالمومنین که مامور بروجه اختیاری غیر فوری بودی و از برای رعایت مصلحت وقت بتاخیر انداختید که هرگاه تاخیر هم افتد زیانی ندارد و بعد خداوند از برای اطمینان پیامبر که ازمردم هراسناك نشود فرمود والله یعصمك من الناس مخفی نیست که هر کسی که انصافی داشته باشد میداند که خداوند رسول خود را خطاب فرمود که درآخر عمر دعا خوانده ودنیا را ترك گوید و بعد از رسانیدن اسلام بمردم ونماز وزکوة وحج وجهاد وسایر احکامی فرمود وان لم تفعل فما بلغت رسالته با آنکه حضرت درمکان غدیر خم فرود آمد که هیچ مناسبتی سابقا از برای فرود آمدن او نداشت که پالان شتر راگرد آورده و بربالای آن رفته و درباره حضرت علی ع سخن فرماید وتنها این امر را بجهت عظمت امری آن اقدام نموده مانند این است که نصب نمودن حضرت علی ع از برای منصوب نمودن بمقام ولایت بود نه ابراز محبت ویاری نمودن خصوصا که فرمود الست اولی بکم من انفسکم ونزول آیه مزبور که از ابتداء وانتهاء آن باید مولی بمعنی اقوی متولی باشد یعنی اولی بتصرف درحقوق مردم وتدبیر درامور جامعه بعد از حضرت رسول ص باشد و البته همین معنی را خواهد داشت وتقریر حجت بان روشی که توضیح دادیم آیا ممکن است کسی ... کرده و یا تاویلی نماید مگر سفها آن تاویلات را بپسندند

وآیا کسی منکر آن میشود ؟ مگر کسیکه گوش وچشم او پوشیده ودلش خاموش باشد یك دفعه سند حدیث را ومرتبه دیگر دلالت حدیث را تردید نموده و تاویلات ناهنجاری می کنند که عقل حکم به بطلان بیهوده گوئیهای آنان مینماید منافقان این زشتکاری را می کنند تا کالای باطل خود را انتشار دهند وحق را از بین برده ونور خدا را خاموش سازند چگونه اهل سنت وجماعت حدیث غدیرخم را رد می کنند با آنکه ازطرق خودشان از حد تواتر هم تجاوز نمود چه رسد نسبت بروایات دیگران

شیخ محدث عمادالدین ابن کثیر شامی شافعی در تاریخ بزرك خود دراحوال محمدبن جریر طبری شافعی نوشت که دیدم از او کتابی که احادیث غدیرخم را در دو مجلد بزرك جمع نموده بود و کتابی دیگر درحدیث طیر تالیف وجمع آوری نموده بود واز ابوالمعالی جوینی نقل شد که تعجب نموده ومیگفت در بغداد دردست صحافی کتابی دیدم که دراو روایات این خبر بود وبر جلدش نوشته شده بود جلد بیست و هشتم از سند وطرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه واز فقیه ابو جعفر بن شهر آشوب نقل شد که گفت از ابی علی عطار همدانی شنیدم که گفت روایت نمایم این حدیث را از دویست وپنجاه طریق ودیدم درنزد مردم چند نسخه رساله که خاتم المحدثین اهل سنت وجماعت شیخ محمد جزری تالیف نموده وبهشتاد طریق تواتر آنرا ثابت نموده بود

خلاصه این خبر خیلی مشهور ومعروف است که خبری درشهرت برابر آن آن نشود تا آنجا که بیشتر ازهزار مجلد درباره حدیث مزبور تالیف نمودند و محققان شیعه امامیه آنرا قبول دارند وکسانیکه منکر وستمکارند ردحدیث مزبور را نمایند و یا آنکه از کتابهای حدیث اطلاعی ندارند منکر آن شوند اینها چیزی بود که اهل سنت و جماعت نقل نمودند واصحاب ما شیعه امامیه بتنهائی زیادتر از حد تواتر نقل نمودند بمراتبی و روایت خطبه پیغمبر بر روش او نقل نمودند و وروایات متعدد موکد مشتمل بر تحذیر از مخالفت مکرر است که دیگر مجالی از برای تاویل آن نیست ومعلوم شود تاکید وتحذیر خبری که از خلیفه ثانی روایت شد که گفت حضرت محمد ص حضرت علی ع را بامامت منصوب گردانید وفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وآل من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره خداوندا توشاهد باش برایشان عمر گفت در کنارم جوان زیبا رو و نیکو بوئی بود بمن گفت ای عمر آیا می بینید قسم بخداوند که عهد وپیمان رسول خدا از شما گرفت که دیگر پیمان را نشکند مگر منافق ویاکسی که ازدین بیرون رود ای

بترس از خداوند که مبادا نقض عهد نموده پیمان را بشکنی گفت درخدمت حضرت رسول ص‌م عرض کردم هنگامیکه شما در باره حضرت علی ٤ می فرمودید جوانی چنین وچنان بمن سخنانی گفت حضرت فرمود میدانید که بود گفتم خدا ورسول دانا است فرمود ای عمر او از فرزندان آدم نبود جبرئیل بود که بنزد شما آمدو تاکید برامر وپیمان نمود مبادا پیمان راشکسته و نقض عهد بنمائید عمر گفت حضرت علی در کنار پیامبر بود ومن نخستین کسی بودم ازمردم که باوتبریك گفتم بخ بخ هنیئالك یابن طالب اصبحت مولای ومولا کل مومن ومومنه پنجم که گفت آیا برحضرت رسول ص‌م دراین باره مخالفت رواباشد گوئیم امرالهی دو دفعه دراین خصوص شد درمرتبه نخست فوریت نداشت بلکه حضرت مختار بود ودرقرآن ومانند آن زیاداست بنابر این مخالفتی ازطرف حضرت محمدص‌م نبود

ششم سخنان مفید را بطور خلاصه نقل‌نموده وتصرفاتی‌درآن نموده وخیانت درنقل قول نموده وبزشتی آنرا تعبیرنمود که مخصوص زبان جولاهای کاشان‌است او را کجا که‌نوشته ارباب کمال را فهمیده تا بتواند درآن به تفصیل ویا خلاصه سخن گوید هفتم نوشت که ای مومن دقت نما گوئیم این از عادات قدیمه‌او است که‌وعظ وسخن او سرد وبی فایده است وسخنانی گوید که بازار گرمی‌او است

زیرا ترس حضرت رسول روشن است چه حضرت دانابود که دل‌مردم پر از خشم بر حضرت علی‌بن ابی‌طالب بود چه علی ٤ پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندانشان را درجنك‌های اسلامی کشته بود چگونه از اوخشمگین نباشند حتی بر حضرت محمد ص‌م اعتراض نمودند وانکار ولایت اورا ازطرف خدانمودندچنانکه ثعلبی «١» که از بزرگان مفسرین است بر این معنی تصریح نموده و نوشت که

١ــ واعظ مفسر احمد بن محمدبن ابراهیم ثعلبی مؤلف کتاب العرائس که قریب بهشت بار تاکنون بچاپ رسیده باآنکه در قصص وتواریخ قرآن کتابهای متعدد چاپ شده معروفتر از همه کتاب مزبور از تألیفات ابو اسحق ثعلبی نیشابوری است که شامل حکایات و اخبار پیامبران و احوال مبتداء ومنتهای عالم است وتفسیری بنام الکشف و البیان عن تفسیر القرآن دارد که به تفسیر کبیر ثعلبی معروف و بر دیگر تفاسیر تقدم‌داشت و زمخشری صاحب کتاب تفسیر کشاف و دیگران حدیث معروف « من مات علی حب آل محمد ص» را ازهمان تفسیر روایت کنند بجهت تشیع یا تعصب کم او است که در تفسیر خود غالباً از اخبار شیعه امامیه نقل نموده و علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار فرمود « ثعلبی صاحب تفسیر شیعه مذهب بود و اگرهم از اهل سنت و

« بقیه درصفحه بعد »

هنگامیکه پیغمبر در غدیر خم مردم را جمع نموده ودست علی ع را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه این خبر انتشار پیدا کرد وبهمه جا منتشر شد تاخبر بحارث بن نعمان عمدی رسید فورا خدمت رسول خدا شتافت ودر ابطح از ناقه خود فرود آمد وشتر را کناری گذاشته بر حضرت رسول ص وارد شد وحضرت درمیان اصحاب خود نشسته بود عرض کرد ای محمد ص امر فرمودی ما را بتوحید ورسالت تو قبول کردیم وامر بنماز پنجگانه نمودی قبول کردیم وامر به روزه نمودید قبول کردیم وامر کردید که زکوة اموال را بدهیم دادیم وامر بحج نمودی قبول داریم باینهاهم راضی نشده تا پسر عموی خودرا برما برتری دادید و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه آیا اینهم از طرف خدا بود یا ازطرف تو بود حضرت محمد ص فرمود بخدا سوگند که از جانب پروردگار است آنگاه حارث بن نعمان بسوی ناقه خود بازگشت و گفت خداوندا اگر آنچه محمد ص می گوید حق است از آسمان برما سنك ببارد یا مجازات شدیدی آید هنوز بناقه خود نرسیده بود که سنگی از آسمان برفرق سرش فرود آمد وفورا کشته شد پس سوره سئل سائل نازل شد وهمین روایت را نقاش که از دانشمندان جمهور است در کتاب تفسیر خود ذکر نموده وبعضی از شافعی ها در کتاب خودشان که بنام فصول المهمه درمناقب ائمه است «۱» یاد آور شدند وازاین گونه مردم نشانه کراهت درهنگام بیعت بروز نمود چنانچه ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه نوشت در باب فضایل عمر که او چنان کسی است که امر خلافت را برای ابوبکر محکم نمود واورا بجای پیامبر نشانید وسینه مقداد شکست وشمشیر زبیر رابرسر مردم برهنه ساخت اینها تمام نشانه اکراه بود

روایت شد ازبراء بن عازب که گفت همیشه دوستدار اهل بیت نبوت بودم هنگامیکه پیامبر اسلام از دنیا رفت چنان اندوهگین شدم که واله وپریشان ازخانه بیرون رفتم دیدم ابوبکر وعمر وابوعبیده باگروهی از ناپاکان بودند وعمر شمشیر را کشیده وبهریك از مسلمانان میرسیدند می گفتند با ابوبکر بیعت نمائید چه مردم

(بقیه ازصفحه قبل)

جماعت بود قلیل التعصب بود و بهمین مناسبت بسیاری از اخبار شیعه را در کتب خود نقل نموده و ما هم بکتاب او بیشتر از کتب سایر اهل سنت مراجعه مینمائیم »

برای تفصیل مراجعه کنید بکتاب طبقات المفسرین من الشیعة الامامیه تألیف نویسنده ناچیز این سطور «مرتضی»

۱ــ کتاب فصول المهمه ابن صباغ مالکی فواید تاریخی وحدیثی بسیار نفیسی را در بر دارد ودر تهران بچاپ رسیده و نسخه آن خیلی کم است «مرتضی»

بیعت بخواهند یا نخواهند عقل ازسرم پرید تابخدمت حضرت امیر علی ع رسیدم و ماجری را عرض کردم حضرت بقبر شریف پیامبر مشغول بود وفرمود بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون اینها دلیل اکراه بود

تحقیق جواب اشکال حدیث غدیر یا تقریر اشکال بروش دیگر

مترجم گوید هرگاه کسی انصاف داشته باشد وتعصب را کنار گذارد واندك دقتی درواقعه غدیر نماید خواهد دانست که حق حضرت امیر را غصب نمودند لکن چند روایتی که شیعیان نقل نمودند خالی از اشکال روزبهان اصفهانی نیست وظاهر روایت هم باعصمت منافات دارد وجواب علامه حلی و مولف مصائب النواصب هم تشکیك را برطرف نمی‌سازد زیرا این امر غیرالزامی وغیر فوری که فرشته بزرگواری مانند جبرئیل بحضرت رسول واردشد یا درامتثال امردر آن هنگام مصلحت بود یا نبود واگر نه‌بود چرا امرشد؟؛ پس صدور آن چون انجام آن بود ازخدا زشت است و خداوند بزرك‌تر ازاینهااست واگر امر بود چرا عذر آورد که مصلحت نیست ومردم مخالفت خواهند نمود وحضرت هم بالاتر از این حرفها است بعلاوه لازم دارد آن جواب نسخ را زیرا امر غیر الزامی وغیر فوری نسخ شد بالزامی وفوری وهیچیك چنین ادعائی ننمودند جواب شبهه این است که امر اول استحبابی بود و در آن مصلحت بود وپیغمبر ص ازبابت مصالح ظاهری اقدام بامتثال امر نه‌نمود

ودراینجا ترك مستحب جایز است بجهت عوارض خارجی وبازهم ازعوارض خارجی صعود ونزول جبرئیل امین هم منافات ندارد با این جواب یا گوئیم جبرئیل متوجه شد که خداوند خواهد چنین امرحتمی را امر فرماید ودربعضی ازاوقات که خدمت حضرت محمد ص بجرئیل میرسید خبر به بناء امر میداد وحضرت هم بیان احوال مردم با پسر عموی خود می‌نمود خلاصه سخن پیش ازصدور امر اخبار بامرشد مانند خواص پادشاهان که بدوستان خود ازنظریات ودستوراتی که بعداشهریاران میدادند صحبت می کردند تابعداز مدتی فرمانها صادر میشودرروایت حاجت باضمار وتقدیر هست تا اینکه منافاتی باعصمت نداشته باشد از کلام سید حمیری درقصیده معروف خودلامرعمر باللواء مربع چنان استفاده میشود که مردم ازحضرت رسول ص خواهش مینمودند واوخودداری کرده ومعذرت میخواست تا اینکه ازخداوند جواب آن رسید که امرولایت را بمردم ابلاغ فرما وتورا ازشر مردم نگاهداری می کنم خدا داناست ومی گوئیم این جماعت معصوم بودند ناچار باید این گونه روایات را قبول نمائید و باید روایات را تاویل کنیم ویا بدور اندازیم خدا داناست

مولف نواقض نوشت که از بیهوده گوئی‌های روافض کافر دانستن مردم صدر اول اسلام است(۱) چنانکه کشی ودیگران در رجال خود از حضرت صادق ٤ نقل نمودند که فرمود بعداز پیغمبر همه مردم مرتد شدند مگر چهار نفر ۱ سلمان ۲ ابوذر ۳ حذیفة ٤ مقداد عرض شد حال عمار چگونه بود حضرت فرمود حاض حیضة ثم رجع !! گوش دهید که اوثق شیعیان در کتاب رجال خود چگونه درباره گروهی که خدا درحق آنان فرمود کنتم خیر امته اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهی عن المنکر وپروردگار به پیامبر خود فرمود والذین آمنوا معه اشداء علی الکفار رحما بینهم آیات واحادیثی که دلیل فضلیت صحابه خصوصا مهاجرین وانصار بود نقل کردیم وهرگاه امر جنان بود که بدترین امت اسلامی بودند

چرا ماتاکنون مطلع نشدیم برامتی که بیشتر ازصدهزار نفر بودند وپیغمبر ایشان هم متجاوز از بیست سال دربین آنان بود ناگهان بعداز وفات پیامبر برای حب جاه ومقام دنیائی همه مرتدشوند ؟!!

وحال آنکه کسیکه مرتبه ولایت داشته باشد نخواهد مرد مگر اینکه از تاثیر سخنان خود آثاری گذاشته ومردم ثابت قدم وفداکاری را بعداز وفات بیادگار گذارد تا آراء وافکار اورا بکار برند این شیعیان از خدا برگشته که محروم از نور ایمان نبوی می باشند معتقدند که اثر نفس شریف محمدی باندازه یك ساعت هم باقی نماند؟!! برفرض اینکه آن مردم پارسا ونیکوکار همه کافر وزشتکار شده باشند و آیات و اخبار را همه بتاویلات دور ودرازی تاویل نمودند وبعداز رضای الهی در جرگه کافران واشرار قرار گرفتند دیگر چرا نفس خودرا درمهلکه هـای کشتار وجنك و جدال انداختند تا نام حق را بلند سازند می کشتند و کشته میشدند تا شریعت اسلامی را نشردهند واز خویشاوندان ودوستان دور شده ودر دیار غربت بسر می بردند تا دیانت را عزیز وگرامی دارند آنانی که نقطهٔ از ایمان در دل دارند میدانند که این درد دلها راست ودرست است

مترجم گوید خوب بود مولف نوافض بعداز یاد آوری واقعه غدیر خم دیگر این نوشته را بهم نمی بافت چه داستان غدیر هرچه را که شیعیان می گویند ثابت نمود

مولف مصائب گوید درنوشته های نواقض نظریاتی است نخست آیه کنتم خیر امة منافات ندارد با آنچه را که کشی دررجال خود نقل نمود

چه مراد کشی از ناس صحابه غیر ذوی القربی ومشاهیر صحابه بود که ملازم خدمت

۱ــ عجب مردی بودند که پدر از جنك حنین فرار کرد و دختر در جنك جمل فرمانده قوا شد «مرتضی»

پیغمبر بودند که نص جلی را درحق امیرالمومنین شنیدند نه تمام صحابه بنابراین علی ع وحسن وحسین ع وبنی هاشم وفاطمه س وتابعان وموالی ایشان درجرگه ارتداد نبودند پس بسیاری ازمسلمانان با آنکه از مشاهیر صحابه نبودند چون نص جلی را شنیدند خیر امة اخرجت للناس شدند دوم آنکه سابقاهم بیان نمودیم که آیات واخبار بیکی ازدلائل سه گانه برمطلوب او دلالت ندارد

سوم آنچه را که درنوشته شبیه بوعظ وخطابه خود اشاره نمود تنها احتمال بعید بودن آنرا گفته با آنکه کسیکه کوچکترین اطلاع ازتاریخ تطورامم گذشته داشته باشد چنین چیزهائی نخواهد بافت ولی آنچه که یاد آورشده اطلاعی نداریم امتی که متجاوز ازصد هزار نفر بودند وبعد از وفات نبی هم مرتد شوند !؟ گوئیم این امری که از ایشان اتفاق افتاد شگفت تر از امت یهود نبود که حضرت موسی برای مدت ده روز ناپدید شد وخبر داد که بعداز ده روز مراجعت نماید برادرخود را درمیان بنی اسرائیل گذاشت رفت با این وصف همه مرتد شده وگوساله پرست شدند !! بعداز آنکه درامت موسی چنین اتفاقی افتاد ممکن است که درامت اسلامی هم بعداز نبی مرتد شده ومخالف امر وصی وجانشین وی رفتار کنندو گوساله پرست شوند خصوصا درحق ایشان وارد شده بود که وما محمد الارسول قدخلت من قبله الرسل افان مات اوقتل انقلبتم علی اعقابکم واز حضرت رسول ص روایت شد که فرمود هرچه در امم گذشته بود عینا دراین امت اتفاق افتد !!

چهارم بر هوشمندان پوشیده نیست که بنام عظمت اسلام کار کردند تا بعوام وتوده مردم نیرنك زده که مبادا بعضی از مسلمانان به خاندان نبوت مراجعه نموده وپیرو اهل بیت کردند چنانکه مولف نواقض درفصل هفتم دربیان عادات نوشت که بنی سفیان چون نزدیك بزمان وحی بودند توانائی آنرا نداشتند که در بسیاری از فروع بدعت گذارند» آنچه لازم آید که آن اندازه هاهم در کفر خود معتقد نبودند چنانکه شاعر گوید:

در کفرهم راسخ نه زنار را رسوا مکن

خلاصه قبول اسلام ظاهری را برای رسیدن بجاه و جلال و ریاست نمودند نه آنکه اسلام را برحق می پنداشتند ؟؟!

(تحریف قرآن«۱»)

مولف نواقض نوشت از بیهوده گوئیهای شیعیان است که در کتابهای حدیث و کلام خود نوشتند که عثمان آیاتی از قرآن مجید را ناقص نمود مانند در سوره

۱ــ نباید بنام تحریف قرآن سخنانی گفت بلکه باید بنام اختلاف قراآت قرآن این بحث را عنوان نمائیم و ابن ندیم در کتاب بسیار نفیس خود « الفهرست » بحث مهمی دارد واختلاف قراآت همیشه بوده و اینهم همان اختلاف لهجه هاست که در معنی و ترکیب کلمات تغییر وتبدیلی نمیشود وشواهد تاریخی زیاد داریم

عمر خواست انصار را با مهاجرین یکی حساب کند وآیه قرآن را بایك واو خواست تحریف کند بوی حمله نمودند

و صدوق با آنکه شدت پارسائی و تقوایش باندازهٔ بود که اخبار احاد را قبول داشته و به حجیت آن معتقد بود تحریف قرآن‌را منکر شده ودر رساله اعتقادات خود گوید که قرآن نه کم شده و نه زیاد شده باآنکه تمام اخبار این خصوص را دیده و سنجیده است مانند کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی را که استاد کلینی بوده و کلینی هم که استاد اوست باور نداشت

و سید اجل سید مرتضي علم‌الهدی در طرابلسیات و کتاب شافی و کتاب امالی و طبرسی درآغاز تفسیر مجمع البیان و شیخ محمد حسن صاحب معالم الاصول و میرزا ابوالقاسم قمی در کتاب قوانین الاصول در حجیت کتاب از جلد اول و شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب کتاب فصول و بسیاری از علماء بزرك امامیه منکر تحریف قرآن میباشند و ملا محمد مهدی نراقی در رساله شیرین تجرید الاصول خود گوید

« اخباریها قائل بتحریف قرآنند و اصولی‌ها عدم تحریف را قائلند بدلیل (نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) و دیگر اگر معتقد بتحریف شوند اعجاز قرآن از بین میرود »

و تحریف‌را اگر بنام ترتیب بگیریم درست است که بعضی ازسور قسمتی مکی و قسمت دیگر مدنی است با آنکه باید مکی‌هارا اول ومدني هارا آخر قرارداد

و از طرفی باجماع متکلمین کتاب های توراب وانجیل که بحد تواتر و شهرت رسیده باجمالش درست است که توراب و انجیلی بوده ولی آیات و کتابهای تورات و انجیل تدوین شده بآن طرزی که اکنون متداول است بحد تواتر و شهرت نرسیده باصطلاح خبر واحداست برعکس قرآن مجید که تمام‌آیات و کلمات آن فرداً فرد بحد

بقیه در صفحه بعد

بقیه ازصفحه قبل

تواتر و شهرت رسیده و شکی نیست که بعضی از ائمه اطهار سم قرآنهائی بخط خود نوشتند و چنانکه مورخین اسلامی هم بدان اشارت نمودند و تاکنون هم کسی در این خصوص شکی ننموده است

موضوع قرآن یکی از مشکلترین مباحث تاریخی و علمی عصر حاضر اسلامی و معرکه آراء است چندیست که دشمنان اسلام قلم در دست گرفته از هر لحاظ قرآن و مایتعلق بآن را مورد بحث و انتقاد بی انصافانهٔ خود قرار دادند و کتابهائی دراین خصوص باستناد اخبار ضعیف که در کتابهای فرق اسلامی‌است نوشتند که برخی از آنها بزبان عربی هم ترجمه ومنتشر شد و بگمان خود میخواهند ازاین راه ریشهٔ اسلام را واژگون سازند ودانشمندان کوته فکر اسلامی‌هم ازهر فرقهٔ مسئله تحریف را دامن زده و بنام شیعه چنین گوید و سنی چنان گوید بدون آنکه بدانند چه گویند بنفع دشمنان اسلامی یاری کرده و موادی را در دسترس آنان میگذارند و توده هم که آشنا بفرهنك اسلامی‌نیست اصلا ارزشی برای قرآن قائل نشده چه موضوع آن را معرکه آرای مسلمانان و بیگانگان ی پندارد بنابراین جهات وبسیاری ازعلل دیگر نگارنده ناچیز این سطور بگواهی بسیاری از دوستان نزدیك خودم سالیان درازی است که همه نیروی خودرا صرف فرهنك قرآن که ریشه وبنیاد معارف جهان اسلام است نموده پایه بسیار مهمی را دست‌بکار شدم که شکر خدای را موفق شدم که آنرا بجائی برسانم و موضوعات بحث را چنین قرار دادم

۱ـ تاریخ القرآن یك مجلد

۲ـ طبقات الحفاظ القرآن من الشیعة الامامیه یك مجلد

۳ـ طبقات القراء من الشیعة الامامیه چهار مجلد

۴ـ طبقات المفسرین من الشیعة الامامیه پنج مجلد بزرك

و چون شیعیان بیشتر درمعرض افتراء وبهتان قرار گرفتند وتاکنون هم بگواهی تاریخ و تذکره های قدیم و جدید هیچیك از دانشمندان شیعه در اینگونه موضوعات کتاب مستقلی تألیف ننمودند « باستثنای رساله مرحوم حاج میرزا ابو عبد الله زنجانی که درمصر چاپ شده » موضوع قرآن و مایتعلق بآن را از لحاظ شیعه امامیه مورد بحث تاریخی وعلمی قرار دادم که امید وارم بزودی وسایل چاپ آن فراهم وبپیشگاه قضاوت دانشمندان اسلامی و فرنگی تقدیم دارد تا بهتر بدانند معنی

« نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون » چیست «مرتضی»

علی ع داشت وسوره احزاب هم مانند سوره انعام بود آیاتی که درفضل ذوی القربی ومانند آن بود حذف کرد ومیدانید که این گونه سخنان از قرآنی که فصل الخطاب وحجة الله وفرقان وتبیان مسلمین است از ارزش واعتماد خواهد انداخت چه تجویز نقصان دریك سوره مستلزم جواز درسایر سورهها است ومستلزم تجویز هم درسورهها زیاد است با این دو احتمال دیگر وثوقی نمی ماند وازلطایف خنده آور شیعیان است که با این اعتقاد سست عقیده دارند که بسیاری از قرآن ها بخط حضرت علی ع و ائمه اطهار ع وفرزندانشان موجود است که باسایر قرآن ها تفاوتی ندارد واز یاوه گوئی های ایشان است که سوره والضحی وسوره الم نشرح یك سوره است و هریك از آن دوسوره جزء سوره است وسوره الم تر و سوره ایلاف یك سوره است

حتی اگر یکی از آن دو را درنماز واجب بخوانند نماز باطل میشود

والله لااله الاهوالحی القیوم تاهم فیها خالدون که یك آیه است آنرا آیهٔ از آیةالکرسی پندارند این سخنان شیعه اطمینان بقرآن مجید را از بین برده ودیگر اعتمادی به بشارات ومژدهها وتهدیدات قرآن نمی توان داشت ؟!؟ مترجم گوید مذهب محققین شیعه است که درقرآن تغییر وتبدیلی نشده بلکه اجماعات چندی برعدم تغییر آنست گرچه قبول کنیم اجماع برعدم زیادی است نه بر کمی پس اعتماد بقرآن هست و آیاتی که متعلق باحکام وتکالیف است کم وزیاد نشده پس زیانی نیست واعتماد بر آن موجود است

مولف مصائب نوشت که در نوشته نواقض ایراداتی است نخست نسبت به شیعه داد که معتقد به تبدیل وتغییر قرآن می باشند این نسبت دروغ وافترا است بلکه یك دسته انگشت شمار شاید چنین معتقداتی داشتند وبراین مطلب شیخ اجل ابی علی طبرسی در تفسیر کبیر خود ازسید مرتضی نقل وتصریح نموده که قرآن ابدا تحریف نشده و قرآن همین است که هست برفرض آنکه خدای ناکرده قبول کنیم که تبدیل و تغییری درقرآن شده باشد این گفته اختصاص بشیعه امامیه نیست بلکه سدی که از مفسرین بزرك سنت وجماعت بود در تفسیر خود گفت درباره فرمایش خداوند یا ایها الرسول که نازل شد بلغ ما انزل الیك من ولایت علی علی ع و دیگر یادآور شده که هرگاه تغییر قرآن را روا بدانیم اعتمادی بقرآن نخواهیم داشت با اینکه این ایراد بهر دو دسته شیعه وسنی وارد میشود قابل انتقاد است چه ایراد وقتی لازم آید که موارد تغییر و بدل معلوم ومضبوط نباشد باآنکه حافظین قرآن باستناد بزرگان مفسرین که از ائمه اطهار ع نقل نمودند نصوص آنرا بخاطر سپردند

دوم فروعی را که بما نسبت داد حنفیه هم قائلند که الم تر وایلاف یك سوره است

و حنفی مذهب دوم و یا سوم مولف نواقض است و هر گاه آنرا هم قبول ندارد باید بمذهب مالك یا احمد بن حنبل رفته و یا مذهب زیدیه را بپذیرد تادل شریف‌های مکه معظمه را بدست آورد درصورتیکه اول باو ثابت شود که هر گاه از مذهب نعمان دست برداشت از مقام منصب قضاوت شهرستانها ومقرری آل عثمان محروم نگردد؟؟

مولف نواقض نوشت از یاوه بافیهای شیعه است که در کتابهای معتبر خود حکایت کنند که هشام گفت درخدمت حضرت امام جعفر صادق بودم خیاطی آمده ودوجامه داشت وعرض کرد که این دوجامه رادوختم یکی با نام خدارند وذکر توحیددوخته ودیگری را با لعن بعمر بن خطاب ونذر نمودم هر کدام را دوستردارید بشما تقدیم دارم حضرت فرمود آنرا که بلعن دوختی قبول دارم وآن جامه که با نام پروردگار است مسترد میدارم !!

هرگز هرگز اکمل اولیاء چنین سخنی نفرماید که مخصوص دورترین نادانان باشد مولف مصائب نوشت که اینها بهتان وافتراء بر شیعیان است مانند افترائی است که به شهید داده که منکر عرفان شده است وبااین جهت نیرنك زده نام کتاب را نبرد چه اگر راست میگفت نامی از کتاب می نوشت.

مترجم گوید اگرچه این روایت در کتابهای معتبر شیعه نیست ثواب تولی زیاد تر از تبری در نزد مانیست بلکه عکس آنست وروایت محمد بن داود نیشابوری از علی بن حمزه ثمالی که نقل نمود براین مطلب شاهداست وروایت مزبور را در رساله شرح دعای صنمی قریش بفارسی نوشتم(۱)

کیفر آخرت

مولف نواقض نوشت از یاوه‌های شیعه است که حلی درشرح تجرید خود گوید امامیه اختلاف نمودند که غیر امامیه ازسایر فرق اسلامی آیا از آتش بیرون آیند بهشت داخل شوند یا اینکه تمام آنان درآتش همیشگی خواهند بود اندکی از آنان عقیده اول و بسیاری عقیده دوم را دارند

ابن نوبخت گوید از آتش بیرون آیند ودربهشت نروند بلکه دراعراف خواهند بود ماگفتار بیشتر آنان را بحث می کنیم چه ازمذهب بیشتر آنان که سواد اعظم هستند بهتر فهمیده میشود و بازهم ازعلماء آنان شهید که ملقب شده در کتاب ذکری گوید شهرت مانند اجماع حجت است بدلیل فوق صادق که

---

۱ ــ رساله شرح صنمی قریش بفارسی تالیف مترجم مصائب النواصب بخط مولف درکتابخانه حفید او که نگارنده ناچیز این سطور باشد موجوداست «مرتضی»

فرمود شهرت را بگیر ونادر را دور انداز گوئیم اگر بهشت برای مردم نادری که اندك هستند آفریده شده باید بسیاری از مسلمان در آتش همیشگی بسر برند زیرا تمام صحابه وتابعین ودانشمندان راسخ واولیاء کامل ابوبکر رادوست دارند ومعتقد بفضل اویند وبرای خاطر این دوستی ازایمان بیرون روند وسزاوار آتش ابدیت را دارند وشاید این گونه ایمان جماعت مورد خشم پروردگار و دوستی شیطان باشد؟!

نمیدانم شیعیان چه گویند درحق کریم منان که خشم پروردگار از رحمتش تقدم پندارند با آنکه اواست غفور ورحیم ورحمن بنابراین اگر بهشتیان منحصر شوند به‌هشتم احول وپیروانش بلرید گفت خشم الهی بر رحمتش پیش افتاد؟! هرگز هرگز وهرخردمندی ازاین گونه سخنان بیزاری جوید وایضا لازم آید که هرآیه که نص برمدح مسلمان باشد آنرا انکار نموده وتاویل نمود هرروایتی که ستایش وفضلیت امت محمدی وشفاعت پیغمبر باشد مسخره نمود و آمرزش پروردگار و بخشایش الهی را بازیچه پنداشت چه آن مردم اندك و انگشت شمار را که از کمی به معدوم شبیه ترند بموجود وشماره وابدا درحساب نیایند

پیغمبر مدح آنان رانموده ومورد شفاعت قرارداده وازگناهانشان به بخشاید تا چه رسد که پروردگار آنان را به بخشاید !؟ مترجم گوید بااستحسان سخنانی بهم بافت چه اکثر کافر وامامی نیستند باتفاق همه مسلمانان کافر هم در آتش ابدیت بسر می برد

مولف نواقض نوشت که درنوشته نواقض ایراداتی است نخست شیعیان اندك نیستند بلکه درسیاری دیه‌ها وشهرستان‌ها و کشورها می باشند ودربعضی از بلاد اختصاص بشیعه دارد ودربرخی باسنت وجماعت اشتراك مکانی دارند گرچه سنت و جماعت بیشتر ازشیعیان است ولی اکثریت که خوب نیست گذشته از اینهااین گفتار مولف تناقض دارد باگفته گذشته‌اش شیعیان باندازه بسیارند که مانندمورچه وپشه می باشند »

دوم لازم دارد که فرقه ناجیه از امت محمدی اندك باشند بعضی ازمکان های بهشت خالی باشد وطول وعرض بهشت باآن وسعت هم اختصاص بآنان داشته باشد و دیگر شریکی از امم سابقه نداشته بناشد ؟، با اینکه چنین نیست
سخنان سرد موّلف نواقض درنزد هوشمندان وخردمندان پوشیده نیست

کتابهای حدیث سنیان و شیعیان

مولف نواقض نوشت از بیهوده گوئیهای شیعیان است که کتابهای احادیث صحیح که مورد قبول امت اسلامی است مانند صحیح بخاری ومسلم منکر شدند با آنکه بسیاری ازدانشمندان عرب گفتند که بعداز کتاب خدا کتاب صحیح مسلم بن حجاج قشیری صحیح‌ترین کتابها است و بسیاری از علما غیرعرب هم گفتند صحیح محمدبن اسمعیل بخاری هوالاصح این‌قول اصح است پس چیزی که هر دو اتفاق دارند متفق‌علیه‌امت است‌آن خبری است که گویند در بسیاری از اوقات‌صحیح‌متفق علیه قصد ایشان اتفاق مسلم و بخاری‌است نه اتفاق تمام امت اگرچه لازمه اواست از باب ثبوت ملازمه باتفاق امت برچیزی که‌این دونفر اتفاق نمودند و باین روش استدلال نمود صاحب ازهار خبری که این دونفر براو اتفاق نمودند چیزی است که روایت نماید آنرااصحابی مشهور بروایت‌ازپیغمبر وروایت‌نماید آنرادوراوی از اتباع تابعین که مشهور بحفظ هستند پس‌روایت کنند ازهریك از این دونفرروات ثقات ازطبقه چهارم پس روایت نمایندازهریك ازایشان شیخ بخاری ومسلم‌احادیث مرویه باین شرایط قریب بده هزار حدیث می‌باشد عمل نمودند بکتاب‌این‌دونفر ائمه مجتهد های کامل بدون جستجووبحث وتعدیل وجرح چه نهایت‌اعتمادباین‌دو کتاب داشته ودارند وبسیاری ازبیماران بوسیله این‌دو کتاب شفایافته و رستگار شدندوبه برکت آن گروه بیشماری ازغرقاب‌نجات یافتند وقدر مشترك‌مابین‌ایشان دو کتاب در اسلام بحد تواتر رسیده ودو رفیق قرآن عظیم ومصحف عظیم قرار گرفتند

شیعیان بواسطه نادانی بسیار و بی شرمی که دارند که‌این دوکتاب صحیح و سایر صحاح رامنکر شده وارزشی برای آن نمی پندارند ودربرابر این صحاح چهار کتابی که جمع شده وبسیاری از دروغ ها وگفتارهای‌اهل بیت‌ع را بهم‌بافتند یکی کتاب من‌لایحضره‌الفقیه فراهم آورده محمدبن بابویه قمی ودیگری کتاب

۱ــ شیخ‌الشریعه اصفهانی رساله‌ای درجرح رجال کتب صحاح سته نوشته و با تحقیقات تاریخی ورجالی هریك از راویان حدیث آنرا انتقاد نمود وچنانکه سابقاهم اشاره نمودیم آقای شیخ محمد حسن مظفر نجفی درمقدمه کتاب دلائل‌الصدق‌جلد اول چاپ طهران رساله‌ای درانتقادرجال صحاح ست تالیف وتمام اقوال وآراء اهل‌سنت و جماعت را درجرح روات‌حدیث صحاح نقل کرده وتنها قلم ودوات و کاغذی برای‌مولفین صحاح قائل‌شده‌است !!! «مرتضی»

کافی گرد آورده محمد بن یعقوب کلینی که در نزد شیعه بصفت مولف معروف است سوم کتاب تهذیب که آنرا ابن مطهر بن بابویه جمع نمود ؟!! ودر خطبه کتاب خود ضامن شده که روایات صحیحه را در آن فراهم آودد با آنکه او اختراع نـامه مینمود که حقیقت داستانش این است از هر مسئله که اعتقاد مینمودند که از مشکلات است آنرا در نامه نوشته و در توی درخت مخصوصی که در بیرون شهر قم بود میگذاشت وروز دیگر رفته و نامه را برمیداشت ودر آغاز آن مشتمل بر احترام و تعظیم بنویسنده سئوال و بعد جواب را دربر داشت و سئوال وجواب تمام از مخترعات و نیرنك های او بود که بمردم القاء میکرد که جواب از امام محمد بن حسن عسگری ع که او مهدی منتظر درنزد امامیه است که بنامه را خواندهٔ وجواب مرقوم داشته است با آنکه خود ابن بابویه سؤال وجواب را هردو نوشته و بنام مهدی بمردم معرفی مینمود و این نیرنك مدتها در نزد مردم قم بطول انجامید بجانم سوگند هر اندازه شیعیان را با رفتار و کردار و پندارشان هجو کنم بازهم بدرازا کشد !(حافظا این قصه دراز است بقرآن که مپرس) خلاصه اتفاق دارند که درست ترین کتابهای حدیث کتاب من لایحضره الفقیه است که نامش را بردیم باآنکه متاخرین شیعه گـویند که کتاب مزبور مشتمل بر بسیاری از احادیث ضعیفه است و بعداز آنکه اصح کتابهای آنان این کتاب کوچك است قیاس نما احوال سایر کتابهای ایشان را کـه مفصل و مبسوط است چه خبر است بلکه تصریح نمودند که این سه کتاب پراست از احادیث ضعیفه بلکه موضوعه نگاه کنید که حقیقت از باطل چگونه آشکار وروشن میشود خودشان از بدی حدیث های خود صحبت و گفتگو مینمایند. آری حق بلنداست و چیزی بلندتر از آن نیست

مترجم گوید مولف نواقض نمیداند راه بحث وانتقاد چیست؟ کتابهای خودشان را برخ شیعیان میکشد بعداز آنکه مرویه عنه طبقه اول ابوبکر وعمر و عثمان وعایشه وابو عبیده جراح وابوهریره وسمرة بن جندب ومعاذبن جبل و کعب الاحبار باشد هرگاه تمام آنان بیایند و برای ما روایت کنند وهمی حاصل نشود تا چه رسد بظن؛ گذشته از اینها بار علیطی که یکی از آخوندهای ایشان است نقل موضوعات از روایات ایشان مینماید واما عیب نمودن بر کتابهای شیعه وسرزنش بصدوق بر شیعیان است کـه مورد بحث قرار دهند نه آنان

مولف مصائب گوید در سخنان مولف نواقض نظریاتی است نخست که در مقدمات این کـتاب گفته شد که احادیثی که در کتابهای مزبور ثبت شده از موضوعات عهد فراعنه است که بنام صحاح مانند تسمیه شئی بضد او است و اما قبول نمودن غیر

فرقه ناجیه از امت او موجب آن نشود که اهل حق بر او توجه نمایند
و گواهی مولف کتاب از هار وغیر از او از سنت وجماعت مانند شهادت شغال بدمش
است و کافی است سخن او که گفت بعد از کتاب خدا این درست‌ترین کتابها است !!
و آن کتاب بخاری که اخباری را جمع نمود وفقها سنت در کتابهای فقهی خود گواهی
دادند باحمقی و کودنی او که تشخیص خوب و بدی را نمیداد وحتی بعضی از شارحان
کتاب هدایه درفقه حنفی نقل نمودند که در بخارا حدیث رضاع را درغیر مکلف مانند
بهائم هم تعمیم داده وفتوی داد تا اینکه علماء عصر بواسطه این فتوی او را راندند
پس دقت نمائید کسیکه آن اندازه‌ها عقل وتشخیص ندارد که آدمی با جانوران
خویشاوند نشود !!

چگونه می‌توان اعتماد باو نمود که تمیز چیزها رابدهد واتفاق افتادن شفای
بیماری دراثر قرائت صحیح مسلم وبخاری هم اگر درست باشد به برکت اخبار شیعه
امامیه است که تا کنون در بعضی از اخبار صحاح ودر آن کتابها باقی مانده است یعنی
صحاحی که اصحاب امامیه بر آن اتفاق دارند

دوم نسبت تضعیف بکتابهای شیعیان داده درنزد مردم هوشمند وخردمند چنین
نیست چه از لحاظ نفاست مطلب وعظمت مولفان آن از آفتاب روشن تر است سوم
کتابهای حدیث ما چهار کتاب نیست بلکه هفت کتاب است که پنجم محاسن تالیف
احمد بن محمد بن خالد برقی وششم کتاب قرب الاسناد تالیف محمد بن عبدالله جعفر
جهرمی وهفتم کتاب مدینه العلم ابن بابویه است

چهارم استبصار را از علامه دانست نادانی او است باحوال بزرگان امامیه چه
کتاب مزبور از تالیفات شیخ طوسی است.

پنجم انکار جلالت ابن بابویه را نمود درایام رجعت که اگر از آن جر که است
براو معلوم میشود وگرنه در روز قیامت بمکافات خود خواهد رسید و نسبت برقعه نوشتن
هم افتراء است و این گونه نسبت ها را به مشایخ نقشبندی هم دادند آری در
کتابهای رجال نوشتند که ابن بابویه غایبانه بنامه از امام ابی محمد محسن العسکری ع
مفتخر شد که مشتمل بر بعضی از وصیت‌هائی بود برای او وبرای سایر شیعیان امامیه
ونامهٔ بوسیله وکیل ناحیه مقدسه مهدویه به پیشگاه حضرت حجت ع نوشت که از
پروردگار بخواهد که فرزندی باو ببخشاید وجواب مرقوم فرمود که دعا کردیم
خداوند دوپسر نیکوکار بتو روزی گرداند قضا را پروردگار ابوجعفر و ابوعبدالله
را باو ارزانی فرمود وابوعبدالله بن حسین بن عبیدالله میگفت که از ابا جعفر شنیدم که
میگفت من بدعای حضرت ولی عصر ع بجهان آمدم وبان مباهات مینمودشم گفتارانه

اطهارع را دروغ پنداشت وچنین حکمی باتفاق ائمه مسلمانان دلالت بر کفر دارد و یاد آورشده که درکتابهای حدیث بعضی از احادیث ضعیف هم هست اینها موجب قدح نشود زیرا ایراد نمودن آن احادیث ضعاف در کتابها از راه غفلت مولف آن نیست تا لازم شود که بگوئیم درست از نادرست را نشناخت بلکه تمام اقسام چهارگانه حدیث را در کتاب های خود تدوین نمودند و برای تمیز احادیث نوشتند که بکتابهای رجال مراجعه نمایند وچنانکه مولف تهذیب درآخر کتاب تهذیب ضابطه نوشت که تمیز صحاح از غیر صحاح بوسیله آن قواعدداده شود ومقصود از تدوین اخبار ضعاف آنست که در وقت معارضه در دوخبر صحیح آنرا مرجح قرار دهند

وعلامه دوانی در کتاب آنموذج خودنوشت جایز بلکه مستحب است که احادیث ضعیف را درفضایل اعمال بکار برد ونووی هم بران معنی تصریح دارد و گذشته از اینها در کتابهای صحاح سته بدون آنکه ضابطهٔ برای تمیز احادیث بدست دهد مشتمل براحادیث صحیح وضعیف می باشد وعلامه تفتازانی درتلویح خود هم باین مطلب اشاره نموده وبعضی ازحاشیه نویسان کتاب بخاری روشن‌تر نوشتند که کتاب صحیح بخاری دوقسم خبررا دربردارد قسمت اول اثبات نموده وقسمت دوم رااستشهاد وتایید آورده است ولی منظور بخاری قسمت اول درست است برخلاف دوم که درست نیست

یکی ازسخنان بیهوده شیعیان تعطیل احکام الهی است وگویند حکم اختصاص بامام ویا نائب امام دارد ونائب بر دو قسم است نایب خاص که امام اورا درکشور ویا بلدی معین مینماید ونایب عام کسی است که بمقام درجه اجتهاد درایام غیبت امام نائل شده وداناتر از اوهم کسی نباشد وچنین شخصی جانشین امام خواهدبودودر امور کوچك وبزرك بجزاو دیگری نباید فتوی داده وحکومت نماید وتقلیدمرده در نزد شیعیان معتبر نیست وپسر عبدالعال دراین مطلب ادعای شهرت نمود که مانند اجماع شهرت را هم حجت دانست وزین‌الدین عاملی‌هم دراین‌خصوص دعوی اجماع نموده واجماع منقول بخبرواحد نزدایشان حجت‌است وابن‌مطهر در کتاب نهایة الاصول ودیگران دعوی حجت نمودند سپس دقت نمائید که گفتار شیعیان چه‌تحقیقی‌دارد و شرط تحقیق در اجتهاد را علم بتمام رواة قائلند از برای اینکه صحیح و ضعیف متفرق است

کتابهای رجال «۱»

ظهور احکام شرعی توقف دارد بر معرفة الرجال وشیعیان را کتابهای رجالی

۱ــ در رشته علم رجال حدیث دانشمندان شیعه امامیه کتابها ورسائل بیشماری تالیف نمودند که مهمترین آنها که اکنون بخاطر دارم از این قرار است

۱- رجال کبیر

۲ــ رجال وسیط

۳ــ رجال وجیز تالیف میرزا محمد اخباری استرآبادی متوفی هزار و بیست و هشت هجری قمری و کتاب رجال کبیر استر آبادی باتعلیمات آقا باقر بهبهانی چاپ شده وجد بزرگوار نویسنده ناچیز این سطور «آقا میرزا محمدعلی مدرس رشتی چهاردهی نجفی مترجم این کتاب مصائب» هم حواشی مختصری برحاشیه آقا باقر بهبهانی نوشت

٤ــ نقدالرجال میر مصطفی تفرشی چاپ طهران

۵ــ وجیزه مجلسی در آخر کتاب خلاصه الاقوال علامه حلی چاپ شد ورساله وجیزه بترتیب اسامی است وبهترین رساله ایست در این رشته وشاید از رجال علامه تعدادش بیشتر است

٦ــ الفهرست شیخ منتجب الدین که در آخر کتاب بحار الانوار چاپ شد

۷ــ معالم العلماء ابن شهر آشوب چاپ تهران

۸ــ رواشح السماویه میرمحمد باقر داماد چاپ طهران

۹ــ رجال سید مهدی بحرالعلوم چاپ شد

۱۰ــ اتقاق المقال شیخ محمد طه نجفی چاپ نجف اشرف

۱۱ــ رجال ابوعلی ضمیمه رجال استرآبادی وامل الامل شیخ حرعاملی چاپ شده

۱۲ــ منتهی المقال تالیف حاج ملاعلی کنی در قواعد رجالی چاپ طهران

۱۳ــ تنقیح المقال تالیف شیخ عبدالله مامقانی در سه مجلد بزرك چاپ نجف

۱٤ــ رجال تالیف حاج ملاعلی یاری تبریزی که شرح نخبه المقال سید حسین بروجردی است در پنج مجلد بزرك ومامقانی در رجال خود از آن بسیار استفاده نمود

۱۵ ــ رجال تالیف آقاسید ابوتراب خونساری مولف شرح شرایع الاسلام در سه مجلد که چاپ نشده

۱٦ــ رجال کوهپایه در چند مجلد بزرك که در کتابخانه ملی ملك در طهران موجود

۱۷ــ رجال تالیف آقا سید حسن صدر خطی

«بقیه در صفحه بعد»

آنان کوچک‌تر از مختصر التلخیص است و احوال بعضی از رجال چگونه در آن نوشته شده تا چه رسد بتمام احوال رجال اگرچه رجال شیعه کمترین رجال‌ها را تشکیل میدهد وبا این وصف در کتاب های خلاصه خود چگونه آنرا مورد بحث قرار دادند وگویند برای آشنائی به رجال شیعه باید مراجعه بکتاب رجال کبیر علامه حلی نمود که به تفصیل احوال رجال شیعه را نوشته و کتاب مزبور هم موجود نیست چنانکه در کتاب مطول خود احوال آنرا شناختیم بنابراین تمام شرایط واوصاف برای مجتهد ممتنع است وازطرفی‌هم امام مخفی ودرپشت کوه قاف است و در هردیه وشهری کسانیکه توانائی فهم صرف زنجانی‌را چنانکه باید وشاید ندارند وتنها بعضی از فروع مسائل را درگوش آنان خوانده‌اند ومسائل اندك انگشت‌شماری از اصول و حدیث آشنا هستند با همه اینها دعوی‌اجتهاد مینمایند که بسیاری ازمردم‌اجتهاد آنان را باور نمودند یااز برای دامنه دادن هوا وهوس خودشان است یا آنکه آخوندها حرام خدا را حلال بنمایند با آنکه اعتقادی ندارند و کسانیکه به‌چنین‌ملاهائی‌اعتقاد ندارند یا از راه حسادت وریا است ویا مستغنی از وصول بمحرمات‌می‌باشندودیگر نیازی به فتوی آن آخوندندارند

مترجم گوید همه دانشمندان میدانند که احکام الهی خدا درنزد پیغمبربود واز او بنواب خاصه رسید وآنان باندازه توانائی خود بافشار جور وستم مقاومت نموده ودر نشر احکام الهی کوشیدندمتاسفانه بواسطه‌قدرت فراعنه که‌بطول‌انجامید احکام صحیح باسایر چیزهامشتبه‌شده بودائمه اطهارع گروهی را برگزیده‌وموازین وقواعدی بانان آموختند تا تشخیص احکام خدائی را ازسایر قوانین‌بدهند ومردم‌هم توجه بآن دسته مردم نمایند واخبار صحاح ازغیر صحاح را ازهم جدا نموده تابآن قواعد شرعی وتمیز آن که‌در کتب علم رجال‌نوشتند مراجعه نمایند

کتابهای رجال شیعه بیشتر از کتب رجالی سنیان است مولف‌مصائب گوید در نوشته های نواقص ایراداتی است در ابتدا اعتراف نمود که‌مجتهد در همه احکام

«بقیه ازصفحه پیش»

۱۸ - رجال تالیف آقا شیخ‌آقا بزرك طهرانی مولف‌الذریعه الی تصانیف‌الشیعه در چند مجلد خطی وبسیاری از منظومه‌های رجالی که‌بعضی ازآنها چاپ شده ودر کتاب مقیاس‌الهدایه مامقانی که درعلم درایة الحدیث ودرآخر کتاب رجال‌مامقانی مجددا بچاپ رسیده‌درحدود چند صفحه از کتابها ورسائل رجالی شیعه امامیه‌را نقل‌می‌نماید ولی‌متاسفانه بیشتر آنها ازلحاظ رجال حدیثی مفید وقابل استفاده است وتراجم احوال‌آن‌اندازه ها بدرد نمی‌خورد وقسمت فهرست کتب تراجم شیعه را هرگاه‌ذکر نمائیم باید کتاب جداگانهٔ در اینخصوص تالیف‌نمود «مرتضی»

جانشین امام است پس تعطیل چگونه لازم آید تعطیل احکام وقتی لازم آید که مجتهد در دنیا نباشد وخوش‌بختانه ولطف‌الهی شامل احوال شیعیان‌شده و تا کنون چنین اتفاقی نشده که مجتهد شیعه درهیچ‌عصری درجهان نباشد ومولف نواقص هم دعوی فقدان مجتهد شیعه ننمود بنابراین ایرادش وارد نیست و گفت‌در نزد شیعه نائب باید اعلم باشد

چنین نیست بلکه جایزاست تقلید اعلم که هر گاه هزار مجتهد متساوی‌ومتصف‌به ...ت باشند میتواند بهر کدام در احکام الهی رجوع نماید وشیخ در رساله جعفریه می‌فرماید«راه آشنائی باحکام از برای کسانیکه ازامام دورند باید دلیل‌های‌تفصیلی را بداند درصورتیکه مجتهد باشد واگر نبود باید به مجتهد مراجعه کند اگرچه بچند واسطه‌هم باشد باید بمجتهد مراجعه کندو بسیاری ازدانشمندان‌شرط نمودند که باید که مجتهد زنده باشد درصورتیکه چند مجتهد موجود باشد بآنکس که‌دانا تر است مراجعه نماید وهرگاه‌مجتهدین درعلم‌مساوی‌باشند آنگاه مختار استاگرچه دریك مسئله در دو واقعه باشد آری عدالت درتمام آنها شرط است»

دوم گفت تقلید‌میت جایز نیست باجماع دورغ است چنانکه در رساله جعفری خلاف آنرا دانستید آری این‌مسئله محل‌اختلاف امامیه است چنانکه‌علمای‌علم‌اصول فقه ازسنت وجماعت هم دراین مسئله مختلف شدند وخطیب رازی (امام فخررازی) درکتاب محصول خود دربحث اجتهاد اشاره‌نمود که اختلاف نمودند در این مسئله وقاضی ارموی در کتاب تحصیل‌خود وبیضاوی در کتاب منهاج وعضدی‌ایجی‌درمبحث اجماع وعلامه تفتازانی هم نقل خلاف دراین مسئله نمودند

سوم نوشته که‌شیعیان کتاب رجال ندارند آری درست استچون کتب رجال شیعه را ندید و کتاب های رجالی متداول اصحاب امامیه است وخردمندان آنرامرتب وتدوین وتهذیب نمودند

بیشتر ازهفت کتاب رجالی شیعه تالیف نمود مانند ۱ـ کتاب خلاصه‌الاقوال ۲ـ و کتاب‌ایضاح‌الاشتباه تالیف علامه‌حلی ۳ـ و کتاب فهرست‌شیخ‌طوسی ٤ـ و کتاب دیگری ازاو ٥ـ و کتاب رجال کشی٦ـ و کتاب‌نجاشی ۷ـ و کتاب‌رجال‌حسن‌بن‌داود و کسانیکه رجال کشی را دیدند میدانند که بزرگتر از مطول تفتازانی استو سایر کتاب ها اگرچه کوچك است ولی مابین آنها عموم خصوص من وجه است وازتمام آنها مقصود بدست آید وازطرفی‌هم اختصار کتب مزبور نه‌از کمی نام های رجالی است بلکه در کتب خود خلاصه نمودند از احوال رجالی ازجرح و تعدیل و دیگر تاریخ تولد ووفات ونام مولفان ومعاصرین به تفصیل کمتر توجه‌داشتند ومفصل آنرا

بکتاب‌های بزرك خود یاد آوری نمودند که مراجعه شود وهر گاه در کتاب های رجالی سنت وجماعت مانند میزان وکاشف ذهبی وتقریب ابن‌حجر ومانند آنها دقت نمائید خواهید دید حذف وزواید بسیار است که اگر آنراحذف کنیم کمترو کوچك تر از کتب شیعه خواهدشد

چهارم نوشت که احوال بعضی از کتب مزبور فهمیده نمیشود وهر گاه مقصود بعضی از نوا در رجال است ودر کتب‌جمهورسنت وجماعت‌هم‌چنین استواگر گروهی از رواة را درنظر دارد افتراء ودروغ باشد و گذشته از اینها اصحاب ما ملتزم شدند در اثناء کتب خلافیه تحقیق‌حال بسیاری‌از رجال که یافت‌نشده در کتب‌رجالی وچنانچه بر کسانیکه سروکاری بکتب رجالی دارند پوشیده نیست و بعد ها هم باز مفصلا بحث می‌نمائیم

پنجم درعراق وفارس وخراسان وآذربایجان که نخبه کشور اسلامی است دانشمندان بزرك از دیرترین‌زمان تاکنون‌که عصر دولت‌صفوی‌است ظهور نمودند که بسیاری از آنان درعلوم عقلی ونقلی ودراصول وفروع دین امامی‌دانا هستند چگونه ممکن است توانائی فهم کتاب صرف زنجانی را نداشته باشند دعوی اجتهاد در حضور گروهی از دانشمندان نمایند مگر بگوئیم صاحب نواقض قیاس بنفس نموده است

مترجم گوید مولف نواقض دریك قسمت از نوشته‌اش راستگو است گروهی دعوی اجتهاد نمایند که بهرهٔ از دانش ندارند ولی این گونه ادعاهای بیجادردیه ها وشهرهائی است که دانشمندی نبوده وآدم یك‌چشم درشهر کوران پادشاه استو ومردم نادان هم ادعای آنان‌را باور می کنند نه شهرها ودیه‌هائی که‌مردم فاضل ودانشمند دارد چه‌بزودی مشتشان‌باز ورسوا می‌شوند !!!

فروغ فقهی «۱»

نواقض نوشت از کارهای بیهوده شیعیان است که دراحکام شریعت‌سستی‌هاو سهل انگاری‌هائی دارند که شبیه کفر والحاد میباشد واین رساله گرامی‌تراز آنست

۱ــ اساس علمی فقه شیعه امامیه کتاب وحدیث وعقل واجتهاد است که‌درحدود هزار وسیصد سال‌است که دانشمندان شیعه امامیه برروی‌آن کار کرده وکتابهاورساله های بسیار دقیق ونفیسی تالیف نمودند ویك قسمت از فقه سنجش فقهی‌است که‌آخوند های ازهری مصر تازه بفکر تجدد واصلاح فقه افتاده وبنام فقه مقارنه میخواهنددست

«بقیه در صفحه بعد»

که آنهمه یاوه ها را در آن درج نمائیم بلکه کتاب ما گنجایش آنرا ندارد تنها برخی را نقل مینمائیم.

با آنکه نماز ومقدمات آن سخت ترین کارهای بدنی است تسهیلاتی در آن مینمایند وهم چنین قیاس شود سایر کارهارا باز ایشان گویند چرك و قی و چرك مخلوط بخون مذی و وذی بول پاك است و نجاست هر حلال گوشتی مانند قاطر و خرهم حلال باشد وآب جاری را نجس ندانند مگر تغییر پیدا کند وتوی دماغ وچشم وزبان نجس نمیشود باین اگر دهان مکلفی خون بیاید پس از آن خون برطرف شود دیگر پاك کردن لازم نیست واگر خون دردهان ودماغ وچشم پیدا شود نجس نخواهد بود وهیچیك از شیعیان فتوی به نجاست آن ندادند وبواسطه این جرئتی که دارند هر کار خوبی را واجب ندانند

شستن پا را در وضو واجب ندانند بلکه روا ندارند ومسح در نزد شیعیان واجب است واکتفا کنند درشستن تمام اعضاء ودر رفع حدث اصغر واکبر باآب مستعمل که به جوشانند پاك کننده دانند وبرای کار کوچکی تیمم را جایز دانند واگر نجاستی ازبدن بیرون رود وضو را باطل ندانند مگر ازدوراه مخصوص بخودبول و غایت خارج شود ولمس زنان ولمس ذکر وفرج وضو راباطل ننماید وجایزدانند که جمع مابین چهار نماز درسفر وحضر بدون عذری بجای آورند وبسیاری ازعدول شیعه چهار نماز را پی دربی ومتصل بجای آوردندونمازرا بتاخیر اندازند تاامام جماعت برای نماز گذاردن بیرون آید وقرص را مانع از بجای آوردن نماز دراول وقت دانند وهنگامیکه برشیعیان ایراد گیریم درجواب گویند واجب مضیق برواجب موسع مقدم است واگر گوئید چرا نماز مغرب وعشاء را تا نصف شب که آخروقت عشاء بعقیده شما بتاخیر اندازید

«بقیه ازصفحه قبل»

بکار شوند با آنکه بحث مقارنه فقهی هم از قدیم ترین زمان‌ها در بین دانشمندان شیعه معمول ومتداول بود وکتابهای بسیار مهمی دراین زمینه تالیف نمودند که مهمترین آنها

۱ - الانتصار تالیف سید مرتضی علم الهدی چاپ تهران

۲ - خلاف تالیف شیخ طوسی که درزیر چاپ است

۳ - تذکرة الفقهاء تالیف علامه حلی در دومجلد بزرك چاپ ایران

٤ - کتاب فقه تالیف میرزا محمد اخباری نیشابوری در دوجلد چاپ بصره

۵ - تحریر المجلة تالیف آقای شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء نجفی در ٤ مجلد چاپ نجف «مرتضی»

این نیست مگر آنکه از عبادت فرار کرده درامر دینی کوتاهی مینمائید آنگاه ناله را سرداده و یا بنام سنی و ناصبی تکفیر می کنند آری این شیوه کسانی است که یقین در دین ندارنم واین گروه درتشهد تنها شهادتین وصلوات بر نبی و آل او را واجب دانند که اگر مسگری در دهان نماز گذار باشد که کم کم آب شود جایز دانند زن یا مرد روزه دار را درپس وپیش او بآبی حقنه کنند جایز دانند و اززشت ترین زشتکاری شیعیان حلال دانستن جماع برپس زن است واین طریقه درمیان آنان شیوع دارد تا آنجا که گویند ابن عبدالعال که بیشتر جماعش از پس زن بود بااین زشتکاری ها بما سرزنش کنند باآنکه دردین شرمی ندارند وهر گاه بگویند این گونه مسائل را که برشیعیان ایراد گرفتند بعضی ازمجتهدینی که درنزد اهل سنت وجماعت مورد رضا است بسیاری از این مسئله ها را یادآور شدند گوئیم آری درست است ولی این همه تسامح وسهل انگاری درهیچ دیانتی مگر درمذهب شیعه که بمذهب زندیق ها وباطنی ها شبیه تر است یافت میشود درخصوص صیغه وحلال کردن کنیز دیگری وزنای با احرار بعداز این یادآور میشویم

مترجم گوید بعداز آنکه امر خلافت وامامت بدلیل ثابت شد که ارثی است بنا براین هرچه بگویند احکام واقعی خدائی خواهد بود و دیگر مورد اعتراض نیست که در فروعات فقهی شیعه چرا چنین وچنان است چه هنگامیکه آنان را امام دانستیم گفتار و کردارشان را بدون چون وچرا باید اطاعت نموده وانجام دهیم مولف نواقض نوشت که درنوشته های نواقض ایراداتی است نخست ادرحکم پاکی قی وچرك و چرك مخلوط بخون ابوحنیفه هم شریك است اما قی مولف شارح وقایه گوید « قی اندك نجس نیست » ظاهرا تفاوتی مابین کمی وزیادی آن نیست بلکه کم آن بیشتر اتفاق می افتد تا بیشتر آن ومسامحه درحکم بپاکی او سخت تر است ازمسامحه درپاکی زیاد آن شارح واقیه گوید اگر زخم فشار داده شود تجاوز می کند و اگرفشرده نشود سرایت نمی کند بنابراین وضو را ناقض نکند وازقواعد متن وقایه است که چیزی ناقض نیست نجس هم نیست پس چرك نجس نخواهد بود مذهب شارح وقایه گذشت هرچه ازقرحه وریش تجاوز نکند ناقض وضو نشود شامل دمبل وریش وچرك مخلوط بخون خواهد بود

دوم بپاکی مذی ووذی معارض به مانند خودش بلکه سخت تر است چه ابوحنیفه گوید جایز است که منی خشك را بدون غسل مالش داده وجدا نموده باآنکه با ما در نجاست منی موافق است تعجب دراین است که بامالش معتقد به از بین رفتن منی نیست چنانکه از کلام قاضی خان معلوم میشود که هر گاه بعداز مالش منی به پارچه آب برسد

صحیح تر آنست که نجاست باز میگردد

سوم حکم بپاکی بول وغایط حیوانی که گوشت آن خورده میشودابوحنیفه هم دراین رای باشیعیان موافق است بلکه از کلام محمدبن‌حسن شیبانی معلوم‌میشود شاش بعضی از جانورانی که گوشت آنها خوراکی نیست مانند موش و گربه نجس نیست بلکه برخی از حنفیه تجویز نمودند که باشــاش جانور خوراکی می‌توان‌نجس را شست پس آن شاش‌ها تنها درنزد ما پاك است ولی درنزد آنان پاك کننده‌است

چهارم یادآوری نمود که خر وقاطر پاك هستند واین منافات بامطلبی دارد که درآغاز گفت ودراینجا اکتفا می نمائیم بانچه را که‌مقدمات صلوة است‌واینها تنها عقیده ما نیست بلکه ابن‌عباس وحسن بصری هم براین فتوی‌داد و ممکن است باتفاق فقهاء اربعه معارض باشد که می‌گویند روبا وخرگوش ومار ماهی کـه فلس ندارد حلال‌است و خوراك کافران‌را حلال دانند وطحال وشکم ومثانه وذکروخایه‌را حلال دانند گوارا باد برآنان با اینگـونه خوراك ها

پنجم گفت شیعیان آب جاری را درصورتیکه تغییر یابد نجس دانند ابوحنیفه هم همین عقیده رادارد چنانکه درمتن کتاب وقایه ومختصر آن که‌دردسترس‌طلبه ها است این مطلب را تصریح نمودند وجای بسی تعجب است که مولف‌نواقض‌مذهب و فتوی امام تازه خود را ندانست با آنکه از مسئله های ضروری است که باید بآن دانا باشد وهم چنین‌آب کم از فتوی مذهب امام قدیم او امام شافعی است بـا آنکه امامیه‌آب کم‌را پاك‌ندانند و کر را که چندبرابر اندك‌است پاك دانندهم چنین قلیتین‌که فتوی مذهب امام قدیم او شافعی است با آنکه امامیه قلیتین راپاك‌ندانند وکر راکه چند برابر آنست پاك‌دانند

ششم یاد آورشد که‌زبان وتوی دماغ وسایرچیز ها را پاك‌دانیم‌این‌هم‌مذهب حنفیه است وشارح کتاب وقایه‌گوید هرخونی که بروز کند وبلندشود برسرجراحتی وسیلان نکند وضورا باطل نسازد واین حکم شامل هرجراحتی است‌حتی دردهان و دماغ وزبان هم جاری است وقاعدهٔ که مولف وقایه‌گوید کـه هرچیزی‌که ناقض نیست نجس نیست برای او نتیجه دهد که‌باطن‌های انسانی‌نجس‌نشود وعلاوه شارح کتاب مذکورگوید اگر آدمی دست خودرا در دماغ خود کند واثرخون بیند وضو باطل نیست

هفتم درهنگام وضو پا را نمی شوئیم نه ازسهل انگاری درامر است بـلکه مسح پا مشکل‌تر ازشست وشوی پااست چه مسح حاجت‌دارد که خصوصیاتی‌راانجام داد مانند آنکه تری دردست باقی باشد وکوچکترین مسامحه روا دارددست خشك

میشود ناچار است که از اول شروع به وضو کند واز طرفی هم رعایت کند که آب زیاد مصرف ننماید چه او غسل میشود با آنکه احتیاجی به غسل ندارد وعلاوه براین ایراد برفرض ورود وارد است برصریح قرآن و گفتار ابن عباس وانس بن مالك و عکرمه وشعبی ومعصومین ومعارض است بتجویز غیر مالك مسح برخفین را با آنکه او مخالف نص قرآن است زیرا واجب نمود خداوند غسل یامسح بردوپاومسح خفین مسح دو پا نیست بلکه مناسبتی مابین امضای بدن آدمی با خف نیست وربطی بیکدیگر ندارند وحضرت امام جعفر صادق ع فرمود اگر هرجلدی را ازمحل خود بردارند طهارت خواهد رفت

«اگر هرچرمی که بر کفش خفین است بردارند و یا کفش خفین را از پا درآورند دیگر پاکی نیست چه آنرا دور گذاردند و کفش ویا دوتا است» وعجب تر ازهمه که اهل سنت وجماعت ازعایشه روایت نمایند که گفت رجلای بالمواشی احب الی من امسح علی الخفین واز ابوهریره روایت کنند که گفت باکی ندارم که مسح کفش بر برخفین کنم ویامسح برپشت شتری دربیابان نمایم هشتم نوشت که شیعیان گویند شستن سایر اعضاء باندازه روغن مالی کافی است گوئیم درهنگام ضرورت و کمی آب ابوحنیفه هم آنرا فتوی داد زیرا فاضل بیرجندی در کتاب شرح وقایه از ذخیره نوشت که ابویوسف شرط نموده در وضو تقاطر وسیلان را بلکه تری هم کافی است

مترجم گوید در کلمات فقهاء ما دارد کفایت می کند در وضوغسل آن ولو کا الدهن مراد ایشان از دهن بفتح دال کمترین جریان آب است نه مطلق تری

نهم آب مستعمل درحدث اکبر محل اتفاق ایشان نیست وعلاوه زفرد دراین حکم با ایشان شریك است وایضا ان فتوی امامیه معارض است با فتوی ایشان که آب مستعمل کفار پاك است ومیتوان با آن غسل نمود وآیاهیچ خردمندی که آب جاری دیده ویا شنیده اند مسلمان وخالی از نجاست را پاك ندانند و گوید نجس است ولی آب مستعمل کافران را پاك نگوید مگر کسانیکه شبیه آنان می باشند

چهاردهم نوشت که شیعیان بهر کار جزئی تیمم نمایند این ها دروغ و افترا است با احتمال ضرر تیمم کنند اختصاص به شیعیان ندارد بلکه اهل سنت وجماعت هم همین عقیده را دارند وعلاوه معارض است ابوحنیفه که تیمم قبل از وقت راجایز دانند وتیمم بر کحل ونمك را هم روا دارد با آنکه بسیاری ازلغویین گواهی دادند که صعید درآیه بمعنی خاك است وابن عباس هم همین معنی را روایت نمود یازدهم نوشت که امامیه گویند وضو باطل نشود مگر با بول وغایط گوئیم برفرض آنکه باور نمائیم و اعتراف کنیم که درمذهب ماسهل انگاری وتسامحی می باشد که درمذهب ابوحنیفه

ا فاق نیفتاد وخون وقی‌را از نواقض‌وضو نمیدانیم‌ودر آینده سهل‌انگاری‌ها ومسامحات ابوحنیفه را که مولف نواقض هم اعتراف بان نموده نقل می‌نمائیم تابدانند که‌سهل انگاری و کوتاهی ما دربرابر فتواهای ابوحنیفه هیچ است و درخصوص‌مس ذکر و فرج هم ابوحنیفه باما موافق است که وضو را باطل نسازد

دوازدهم وجه تاخیر نماز از آن جهت است که مولف نواقض نـوشت بلکه بلکه بعلت آنست که از ائمه‌رسیده که‌هر نمازی حدآن ممتد است به‌حدودی‌چنانچه حنفی در تماز عشا گویند ومعذلك انکار افضلیت اول وقت را ننمایندآری‌بعضی از اهل دنیا برای کارهای دنیائی نماز را بتاخیر اندازند وترك فضلیت کنندواین هـم معارض با فتوی ابوحنیفه است که می گوید نماز صبح درهنگامیکه هوا روشن است مستحب است وتاخیر نماز ظهر وعصر ونماز جمعه را جابز دانست وخصوصیت جمع لازم وفتوی ابوحنیفه است باستحباب تاخیر ظهرین است بـا اینکه استبعاد نمودن مشروعیت جمع بین دونماز را استبعاد نمودن است از ایشان احادیث‌صحیحه باشد و بعضی ازآن‌ها این است که حمیدی در کتاب جمع بین صحیح خود نوشت که‌درمسند عبدالله‌بن عباس درحدیث صدهشت از خبر متفق علیه فرمود رسول‌الله ظهر و عصر ومغرب وعشاء را بدون ترس وسفر جمع میتوان نمود ودرروایت‌ابن زهیر است که سؤال نمودم سعید را که‌چرا چنین نمودی گفت اراده نمود که امت به مشقت داخل شوند.

در روایت جابربن زید درمسند ابن عباس گفت‌حضرت پیغمبرص؛ درمدینه‌نماز خواند هفت‌رکعت وهشت رکعت ظهر وعصر ومغرب و عشاء سیزدهم اقتصار نمودن اصحاب ما درتشهد بدون شهادت وصلوة معارض است به چند برابر آن که ابوحنیفه در قرائت بد وبرك سبز بجای الحمد وسوره واهمال نمودن بسم‌الله درحمد وسوره واحداث حدث بجای تسلیم ولی زشتی این حرکات بر مولف‌نواقض روشن نشده چه باین‌گونه زشتکاری ها عادت دارد

چهاردهم امامیه روا دارند که مسکرات در دهان درحال نماز معارض است بانچه راکه فاضل بیرجندی درشرح مختصر الوقایه نوشت که‌از خواهرزاده‌خود نقل نمود که اگر قسمتی از لقمه خوراك را خورده وقسمت دیگر را درنماز بخـورد نمازش فاسد نیست بلکه نقل ازبعضی شده که اگر در دهان کـسی مسکری باشد که آب نشود نماز را فاسد کند بنابر مختار چنین‌است

لفظ مختار دلالت کند که مسئله مابین آنان محل اختلاف است بنابراین ماهم مانند آنان اختلافاتی درفروغ فقهی داریم پانزدهم درمسئله حقنه با اینکه ازنماز و

مقدمات آن بیرون است مردود است چه ابوحنیفه دواء خشك را جایز داند که در توی بیمار رسانند وفاضل بیرجندی در کتاب شرح مختصر گوید که دوا را در بیمار داخل کنند روزه‌اش باطل شود درصورتیکه دواء فقط تر باشد آنچه‌در کتاب‌الهدایه و کتاب کافی است که دواء خشك درنزد همه روزه را فاسد نکند و معارض است به اینکه روزه دار جایز است حصه ها و یا خاتم ومانند آنرا به بلعد بدون آنکه قضا کفاره آنرا بدهد وعلاوه مسئله در نزد دانشمندان ما محل خلاف است‌چنانچه در کتاب دروس بدان تصریح نمود

شانزدهم یاد آور شده که شیعیان جماع ازپس را روا دارند گوئیم‌این‌مسئله درنزد ما محل خلاف است چه بسیاری از بزرگان شیعه‌آنرا حرام دانندو آنانیکه روا دارند گویند کراهت شدیدی دارد و گذشته از اینها مالك دراین‌مسئله با شیعه موافق است ودرحلیت آن مبالغه دارد حتی از او روایت شد که گفت‌کسی را ندیدم که براو اقتداءوپیروی کنم که شکی در جماع از پس‌زن نماید چه جماع‌زن ازپس حلال است‌وروایت شده از جلال‌الدین سیوطی در کتاب تفسیر مشهورخودگفت که حاصل او آن است که کسی از مالك جویا شد که آیا جماع زن ازپس‌جایز است‌در پاسخ گفت دراین ساعت برای‌اینکار غسل‌نمودم واشاره است به‌داستان‌عبدالرحمن جامی در کتاب بهارستان‌خود که گفت

گفت مملوکه بمالك خویش | کز قفایش گرفت راه فساد
ترك این فعل کن که‌جایز نیست | نزد دین پروران شرع نهاد
گفت خامش که شیخ دین مالك | بچنین عیش رخصت ما داد
گفت مسکین ززیراو که خدات | در زد و گیر مالك اندازد

واز مالك نقل نمودند که جماع با غلام را روا دارد چنانکه قطب‌الموحدین شیخ فریدالدین عطار قدس‌سر فرمود

آبروی غلام خویش مبر | دفتر بد بنام خویش مبر
نتوان زد بگفته مالك | غوطه در ورطه چنین هالك

نقل نمودند ازگروهی ازعلماء شافعی از آن جمله رافعی درکتاب‌شرح‌کبیر از ابن عبدالحکیم شاگرد شافعی که گفت شافعی گفت از پیغمبر نرسیده در تحریم وتحلیل وطی غلام وقیاس اقتضاء کند حلال باشد وبعضی از شافعی از ائمه‌خود نقل نمودند همان چیزیرا که‌عبدالحکیم آنرا روایت‌نمود

با همه اینها معارض است به تحلیل ابوحنیفه‌که گفت جایز است‌آدمی ذکر خود را به‌حریر پیچیده برکون مادران وخواهران و دختران خود کند تا چه رسد

به بیگانگان

هفدهم نوشت که مجموع آنها تنها درمذهب شما یافت میشود این‌سخن را رد می کنیم بانچه‌را که بشما نشان دادیم که‌چند برابر آن درمذهب حنفی‌موجود است بلکه خودشان اعتراف نمودند که تمام اقوال مختلف ومنتشره سایرمذهب‌ها در مذهب حنفیه گرد آمده است

وصاحب کتاب طبقات حنفیه دربیان احوال ابوبکر مسعود احمد کاشانی نقل نمود که (هنگامیکه از کاشان بدمشق آمد فقهاء نزد او حاضر شدند ودرخواست نمودند که درمسئلهٔ سخن‌گوید گفت درمسئله که اصحاب ما خلاف نمودند سخنی نخواهم گفت آنگاه مسئله هائی برای او تعیین نمودند وآغاز بحث نمودوهرمسئله را که میگفت نقل مینمود که فلان وفلان چنین‌وچنان‌گویند واقوال‌وآراء اصحاب ابوحنیفه را درمسئله یادآور شد تا مجلس بپایان رسید)

علاوه اگر درخصوص مذهب ابوحنیفه مجموع آنها نباشد دیگر لا یسمن و لا یغنی من‌جوع است زیرا گوئیم تفاوتی درمذاهب چهارگانه اهل سنت وجماعت نیست ومانند حلقه بهم پیوسته‌اند و از سید مرتضی مشهوراست

که‌مردم یا امامی‌هستند یا کافر وحضرت رسول ص‌فرمود کفر یك‌ملت است وابن‌همام که ازبزرگان متاخرین اهل‌سنت‌وجماعت است مسامحات بی‌پایانی برای برای یك نفر درتکالیف قائل شده که‌هیچیك از پیامبران چنین سهل انگاری را معتقد نشدند و ناصر خسرو علوی حکیم معروف چه نیکو گفت

شافعی گفت که شطرنج مباح است مدام
راست گفتست چنین است که‌فرموده امام
خواجه مالك گفت ازین نازکتر
که بنزدیك خردمند مباح است غلام
بوحنیفه به‌ازین گوید درباب شراب
که ز جوشیده بخورکان نبود هیچ حرام
حنبلی گفت که گر زانکه بغم درمانی
بسته بنك تناول کن وخوش باش مدام
بنك ومی خور وبر کون زن‌ومی‌باز قمار
که مسلمانی ازین چهار امام است تمام

(تصوف)

مولف نواقض نوشت که‌از یاوه بافیهای شیعیان انکار تصوف است وشیخ مقتول آنان در کتاب دروس‌خودگوید تصفیه باطن حرام است وپس‌وای‌بر کسی که‌تصفیه باطن کرده‌وریاضت‌نفس کند ویاذکر اربعین نموده باشد‌بیشتر ازچهارصد نفر بکسی که مورد اتهام وگمان‌است‌حمله‌ورشده وگویند چون ازنقش‌بندی است باید او را کشت ومطالعه کتب صوفیه بدتر از کسی است که انجیل وتورات‌را بکار می‌برد بهمین جهت‌است که شیعیان‌قساوت قلب دارند واگر هزارسال‌دل‌های‌آنان را صیقلی دهند به نورالهی روشن نشده وسر سوزنی اثر ندارد وهرگاه‌منکرید نام یك رافضی را تذکر دهید که در او صفای باطن و نورانیت و کرامتی داشته باشد چه هر باصفا و باکرامت مشاهده کنید باتفاق شیعه از سنت وجماعت است و آنرا در سلسله لعن خود قرار میدهند چه عادت دارند هر پرهیز کاری‌را لعن‌نمایند

اما امیر فضل‌الله استر آبادی که‌قوی‌ترین‌شاهد بر عدم‌تصفیه باطن‌رافضی‌است که از اوخارق عادت‌بروز نمیکرد مجاور نجف‌درمدت بیست سال‌بودواجماع‌داشتند که پارساترین وزاهدترین ودانا ترین شیعیان‌است واندك میلی‌بلعن وسب نداشت تا دلیل شود که ازجرگه مسلمانان باضعفا است چه رسد بینکه ازاولیابوده باشد ومانند استرآبادی زیاد است هنگامیکه حال ایشان چنین باشدچگونه‌خواهد بود احوال‌دیگران که تصفیه‌قلب ازبرای کسیکه متابعت خوبان صالح‌نموده‌وازجماعت دور نشده در اربعین اولی‌ممکن‌است تصفیه باطن بدست آید وبرای کسانیکه‌بهوا وهوس وبدعت دچارند درچهل سال و چهارصد سال‌هم فراهم نشود

حکایت کردند که مریدی بمرشد خود شکایت کرده وگفت که با آنکه ریاضت را بجای آورده وبعهد خود وفا نمود تاکنون کشفی برایش‌بدست نیامده است مرشدگفت شاید در دل توچیزی از کلید معرفت باشد یعنی کدورت‌ابوبکر در دل دارد آنگاه مرید آنرا از دل بیرون کرده و کشف‌حقیقت بوی‌شد ومانند این‌گونه حکایات در کتابهای اولیاء بسیار است

مترجم‌گوید مولف نواقض متصوفه را نسبت نقشبندی‌داد ونمیدانست که فرقه نقش بندیه چه کارها کرده‌ومی کنند وشریعت‌را کنار گذاردندوآنچه دردیانت محمدی است ترك گفته وواجبات ومستحباتی را بجا نیاورند ومدعی هستند بالاترین مراتب حق را واصل‌شدندبلکه عین‌حق شدند وکسانیکه پیرو رسول خدارانموده وواجبات را بجا آورده ومکروهات ومحرمات را ترك گویند و همیشه بیاد خدا

باشند کدام یك از عوام شیعه آنرا منکر میشود تاچه رسد بفضلا ودانشمندان و چنانکه گروهی از شیعیان همین کارها را نمودند وشکر خدایرا بمقام ومرتبه بزرگی نائل شدند که هرگاه نام آنان را تذکر دهیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود

مولف مصائب نوشت در نوشته نواقض ایراداتی است زیرا نسبت داد که شیعیان منکر تصوف هستند این نسبت افتراء وبهتان است وآنچه رابه شهید اول منسوب دانست بعلت آنست که کلام شهید را نفهمید زیرا در کتاب دروس خود در ضمن شماره بعضی از محرمات گوید حرام است تصفیه نفس واظهار اینکه خوبم ودرمن بدی نیست وشکی نیست عقلا وشرعا کارزشتی است چنانکه خداوند فرماید ولاتزکوا انفسکم انه اعلم بمن اتقی تزکیه نفس غیراز تصوف وتصفیه باطن است و مولف نواقض چنین فهمید که مقصود ازشهید حرمت تصوف است وبعد کلام شهیدرا تبدیل نموده ومطابق ذوق وقریحه خود وفق داد تا بتواند بایراد پردازدچه خوب گفتند

وکم من غایب قولاصحیحا　　　　وافته من الفهم السقیم

چگونه میتوان انکار تصوف شیعه را نمود با آنکه بسیاری از بزرگان شیعه در مسئله اثبات امامت علی در کتابهای کلامی وغیره گفتند تمام صوفیه وارباب اشارات وحقیقت باحضرت علی ع می باشند

آری علامه حلی درکتاب کشف الحق ونهج الصدق درباب صفات سلبیه منکر طایفه صوفیه شد که (پروردگار بادیگری متحد نخواهد شد زیرا بطلان اتحاد ضروری است ومعقول نیست دوچیزیك چیز شوند وگروهی از صوفیان اهل سنت وجماعت مخالفت کرده وگویند خداوند باجان عارفان متحد است.

وتا آنجا که بعضی گفتند خدا نفس وجوداست وهر موجودی اوخدا است واینهم عین کفر والحاد است)

این رشته ازصوفیان را جمهور متکلمین بلکه محققین صوفیه هم منکر شدند شیخ علاءالدوله سمنانی درمکتوبی گفت روزی درمطالعه کتاب فتوحات ومباحثه آن رسیدم به قول مولف آن (سبحان من اظهر الاشیاء وهوعینها ی درحاشیه آن نوشتم ای شیخ هرگاه می شنیدید از کسی که میگفت که فضله و غایط شیخ عین وجود شیخ است با او مسامحه روا نداشتی بلکه برچنین صاحب سخنی خشمگین میشدید بنابراین چگونه از خردمندی روا است که این هذیان هارا نسبت بخدادهند باید توبه نصوح کند تا رستگار شود وپرتگاهی که دهریها وطبیعیها ویونانیان از چنین گفتاری خودداری دارند رستگار شوند وبسیاری ازفقهاء ومتشرعین اهل سنت وجماعت بتحریم تصوف حکم نمودند ابن جوزی غزالی را کافر دانست که

چون طریقه صوفیه را خوب میدانست

مولف مواقف گوید ملا عبدالرزاق کاشانی که منکر حلول و اتحاد بود میگفت لیس فی الدار غیره دیاروایندهم عذر بدتر از گناه بود وهرگاه کتاب جامع الاسرار ومنبع الانوار وشرح الفصوص موسوم بنص النصوص که از تالیفات بزرگان شیعه است وهمچنین رساله اوصاف الاشراف محقق طوسی وبعضی از قسمتهای فصول کلامی و کلام امام عالم ربانی شیخ کمال ملت ودین میثم بحرانی در کتاب شرح نهج البلاغه وشرح صدکلمه مرتضوی ازابن میثم و کلام استاد او شیخ کامل صمدانی علی بن سلیمان بحرانی ونوشته شهید ثانی در رساله اسرارالصلوة و رساله مناسك حج آنان را مشاهده کند خواهد دانست که نواقض نسبت دروغ داده که شیعیان منکر تصوف می باشند بلکه مولف جامع الاسرار که از اصحاب امامیه دعوی نمود که صوفی حقیقی نمیشود مگر شیعه امامی وشیعی حقیقی هم نمیشود مگرصوفی واما داستان میر فضل الله استر آبادی شاید برای این بود که تمایل اندك بهدشمنان خدا داشت وآنهم شرك خفی است باین جمع نمیشد باصفای باطن وداستان مرید و مرشد هر دو نقش بندی بودند که واجب دانند برخود وبرتمام مردم کهدشمن حضرت امیر- المومنین علیه السلام شوند گرچه این دشمنی باندازه یك دانه انار ویاجوئی باشد باید داشته باشند واینان مردمی بودند که ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم غشاوة وخنده آور است که ابوبکر کلید معرفت باشد با اینکه همه اتفاق دارند که صوفیه واهل عرفان منسوب بحضرت امیرالمومنین علی می باشند وخرقه را از اومیدانند ونقش بندی ها ها که با عوام ماوراءالنهر خصوصا شهریاران اوزبك متصل بودند بغض و کینه حضرت امیر مومنان را در دل داشتند واین سری است که شیعه امامیه منکر آن فرقه جهنم درهٔ هستند !!!

سجده

مولف نواقض نوشت از بیهوده گوئیهای شیعیان است که ابن عبدالعالی در تالیفات خود موافق علمای سابق خود نوشت که برای تعظیم مردم سجده روا است وبنابراین خود وپیروانش شاه اسمعیل بن حیدر را از برای جلب دنیا ازخداونددور شده وبمخلوق توجه نمودند و این عادت ایشان است تا آنجا که کسیکه اینگونه سجود را ترك کند نامش را یزید گذارند وازبرکت های شیخین دو نعمت بمن ارزانی شد و دوامر بمن ملهم شد کهاز کشته شدن ونقصان در دین رهاشدم وتفصیل آنرادر کتاب مطول خود نوشتم واگر بدان رجوع نمائید داستان شگفت مراخواهید دانست که

یکی مناسب مقام است ودیگری مناسب خلاصه نمودن آنست خلاصه سخن کسیکه‌در دل او ذرهٔ از ایمان باشد میداند که مخلوقی که سرتاپا غرق گناه و عصیان بخداوند و مخالف انبیاء باتفاق همه دانشمندان ایمانی ندارد سجده به چنین کسی بدترین کارها است

مترجم گوید مولف نواقض دروغهائی را بهم بافت چه دانشمندان‌شیعه‌سجده برای غیر از خداوند روا ندارند و اگر دیگری را سجده کنند نه آنکه بجز خدا سجده نمایند بلکه سجده شکر خد است که اورا موفق گردانید که دیگری‌رادیدار وبخدمتش شتافت ومانند آنها است سجده بر قبرهای ائمه اطهارچگونه‌چنین‌نباشد حتی بعضی از فقهاء بزرك مانندابن‌ادریس«۱» در کتاب سرائر بوسیدن‌ضریح‌های مقدسه را روا ندانند زیرا دربعضی از اوقات عنوان سجده درست آید

مولف مصائب نوشت درنوشته نواقض نظریاتی است زیرا سجده تعظیم از برای کسیکه سزاوار تعظیم باشد در شرایع سابق ثابت شده‌است فرشتگان آدم را سجده نمودند وبرادران یوسف هم یوسف را سجده کردند ودرشریعت اسلامی هم‌نسخ آن نشده وبعضی ازعلماء علم‌اصول‌الفقه‌گویند ازراه استصحاب میشود که‌در شریعت اسلام ثابت شود وبر تجویز اوحکم نمودند برفرض اینکه بثبوت نرسد دم از راه تعظیم شاه اسمعیل وشاه طهماسب صفوی را سجده ننمودند بلکه‌سجده شکر الهی را بجای آوردند که ازدیدار شهریارشیعه شادان شده بودند که‌حامی‌دین‌بوده ومردم‌را از زیان دشمنان اسلام محفوظ نگاهداشتند وسجده شکرهم درنزداهل‌سنت وجماعت جایز است وخلاصهٔ هیچیك از دشمنان سجده تعظیمی ازبرای‌غیرازخدا روا ندارند بلکه حکم بحرمت او اصلی است از اصول ایشان حتی اینکه شهیددر کتاب قواعد اصولی خود فصل جداگانه برای آن قراردادوگفت‌چرا سجده بر بت کفراست وسجده بر پدر و کسیکه اراده تعظیم اوشده کفر نیست؟! گفت‌سجود بر بت‌بنابر عبادت است برخلاف سجده برپدر که ازبرای تعظیم براواست

وهرگاه‌گوئید ایشان گویند بت‌های خود را عبادت نمی‌کنیم‌مگر از برای

---

۱ ــ فقه شیعه امامیه شاهکارهای تشریعی بسیاری را دربر دارد که‌از آن جمله شیخ طوسی وابن ادریس صاحب تلخیص تفسیر تبیان وسرایر و فخرالمحققین مولف کتاب‌الایضاح وشیخ اسدالله شوشتری‌صاحب مقابیس و کشف‌القناع وشیخ مرتضی‌انصاری مولف متاجر تاسیساتی در فقه امامیه نموده‌اند که سایر فقه اسلامی فاقدآن شاهکار ها وتاسیسات است«مرتضی»

اینکه بخداوند نزدیك شویم وبت‌ها هم مانند تعظیم پدر نزدیك‌شدن به پروردگار است.

گوئیم دستهٔ ازبت پرستان این‌را گویند ودسته دیگر اعتقاد به‌بت دارند و رهر گاه‌گوئید این‌گروه قطعا کافرانند با آنکه تقرب به پروردگـاررا بدینوسیله معتقدند گوئیم اکتفا نمودن برعبادت بت‌ها خودش کفر است

چنانچه پارسائی نماز وقیام* بران را ازبرای‌تعظیم آدمی‌بجای‌آورد مانند بت پرستان است زیرا نزدیك به خدا شدن راهی دارد که شایسته است‌همان‌راه‌راپیمود و تعظیم پدر وعالم طریقی ازجهت تقرب نمیشود وموجب کفرهم نمیشودچه امری‌در تعظیم آنان بطور خلاصه شده است (پایان سخنان شهید)

با آنکه مولف نواقض در کشور شیعیان بود سجده بر خوانین قزلباش مینمود و خودش اقدام به سجده میکرد و تخصیص رهائی از کشتنش هم از بر کت های شیخین میدانست تلویحی است که‌دوستی حضرت امیرالمومنین‌ع سودی‌باحوالش نداشت واین‌هم بدیهی است زیرا محبت باو با محبت دشمنان او جمع نمیشود

(صیغه ازدواج)

مولف نواقض نوشت ازیاوه بافیهای شیعیـان است که صیغه و جماع بـا کنیز دیگری با اجازه دیگری وبدون عقد وملك یمین جایز دانندوگویند رواباشد عقد برزن بی شوهر بعقد انقطاع که کمترین وقت آن یك ساعت‌وبیشتر آن مدتی است که احتمال بقاءزن وشوهر درآن مدت باشد وعادت را شرط ندانندوحضور شاهد و اذن ولی شرط نیست و تغایر مابین موجب وقابل شرط نیست بلکه اجمـاع علماء امامیه بر استحباب او است که‌گویند ثواب بسیاری دارد واز ائمه خودنقل‌نمودند و حتی روایت کنند کسیکه از جماع صیغه غسل کند هر قطره از آب‌غسل او فـرشته شود که تا روز قیامت برای او دعا کند وگویند جماع کنیز دیگری تنهابـا گفتن مالك احللت‌لك وطیها ازبرای محلل له روا است وبا این فتح‌باب زنـاشد و شبی نیست که در کشور ایران که‌بیشتر ازصدهزار زنا مرتکب نمیشوند بنابراین‌بسیاری از عوام ایران ولدالزنا هستند وبـسیاری فرزند شبهه وخیلی‌خیلی کم فرزند حلال ولد حلال است که درمیان فرزندان حرام شان ومنزلتی ندارندو کسیکه نطفه زنا در رحم منعقد نشود کلام بدون دلیلی است وازلطایف مشهوره ازگفتـار سنی ظریفی حکایت کنند که‌گفت ازکجا حاصل شد برای این جماعت تبری کنندگان که‌اقدام به صیغه کنند نخستین سببی که باعث هجوم قزلباش برمن شده ودشمن من گردیدند تا

تصمیم به کشتن من داشتند اصراری داشتند که صیغه را براندازم وخردمندان میدانند توسعه و انتشار صیغه در اثر غلبه شهوت ایشان برشریعت است شیعیان را دینی نبود تا چه رسد شهوت آنان بر دین برتری یابد بلکه حقیقت شریعت اسلامی در آنان نیست یکی از طرفه هائی که از اصول شیعیان است دراینجا حکایت میکنم درجهادصحیح خمس غنیمت از آن امام است ودرجهاد فاسد تمام تعلق بامام دارد وگفتندجهاددر زمان غیبت امام فاسد است بنابراین هرچه گرفته میشود بعدازغنیمت از کنیز وغلام حق امام خواهد بود وبعد متوجه شدند که امر برآنان سخت شده ناچار ابن بابویه رقعه نیرنك آمیزی از امام زنده آنان بدست آورد وابن معلم روایتی بائمه مرده شیعیان افتراء زدکه امامان برای شیعیان جماع کنیز را روا دارند و آنگاه فتوی دادند که ملکیت کنیز از مال امام است وجماع با او مال ما است !! آیا کسیکه ایمان بحضرت محمد ص ومعتقد بامام است چنین سخنانی میگوید مگرآنکه از راه نفاق آیا آنانیکه بوئی از غیرت بمشامشان رسیده باشد چه مسلمان باشند یا کافر چنین سخنی گوید که کنیز اورا ومملوکه اورا دیگری جماع کند وآیا شیعیان دیگر چیزی از صفات کمال برای امامی از ائمه خود باقی گذاشت بخدا سوگند هرگز !بلکه تمام صفات کمالی را از تمام ائمه سلب نمود بدین طریق از ائمه صحابه بصورت دشمنی و از ائمه اهل بیت خود بلباس محبت نفی کمالات ازآنان نمودند وهر با انصافی تصدیق می کند که شیعیان چه کارها که نکردند وبعد نظر کردم به این یاوه ها که با نهایت نادانی وسفاهت بهم بافتندو گمان میکردم که بالاتر ازآن هم زشتی ورسوائی نیست چیزی را دراینجا نقل می کنم تا بدانید که گمان من نسبت به رافضیان بیهوده نیست که هر نادان وبیهوشی از هم نشینی وانس با آنان بیزار میشوند وحلال دانند صیغه دوری را ونمیدانید که صیغه دوری را روا داشتن بزرگترین خرابی هارا درشریعت اسلامی دربر دارد بلکه هرمومنی ازآن بیزاری جوید بلکه تمام ملل ونحل هم از چنین کاری متنفرند وخداوند برکسانیکه راضی بچنین کاری شده وفتوی برآن داده است مبارك مگر داناد وبدانید که حقیقت آن این است که تمتع کنند مردان متعددی دریك شب از یك زن چه آن زن صاحب قرء باشد یا نباشد وتمام برآن جماع نمایند وبه پسر شیخ علی که فتوی بحلیت صیغه داده ونشر آن نمود وخداوندا اورا به سخت ترین کیفرها مجازات دهد گفتم آیا نسبت باین فتوی به پدر تو ترا بخداوند درست درست است یا نه؟! عبدالعالی بن علی برافروخته گردیده و گفت آیا شك داری در صحت چیزی که علماء امامیه برآن اجماع دارند وچنانچه پدرم تصریح نموده دراین فتوی

تنها نیست ولی صیغه دوری را درصورت مشخص حلال دانست مترجم گوید مولف متعصب نواقض درهر مسئله که واردشد دلیلی نیاورده بلکه از زبان توده مردم نادان سخنانی شنیده‌و بهم بافت وگرنه حلیت صیغه از بدیهیات مذهب شیعه امامیه است که هرگز دراین مسئله تقیه ننمودند و آیات قرآنی خصوصا آیـه فما استمتعتم منهن دلالت دارد وخصوصا قرائت ابن مسعودالی‌احل وروایات خود اهل سنـت و جماعت شاهد بر حلال بودن صیغه است رجوع به کتابها وفصولی که‌دراین خصوص نوشته‌اند بشود.

مولف مصائب نوشت درنوشته‌های نواقض ایراداتی است (نخست آیه کریمه دلالت برحلیت صیغه دارد وجمهورهم از ابن‌عباس ودیگران روایت کنند و چنانکه صاحب کتاب هدایه که ازبزرگان حنفی است وشارح کتاب مقاصدکـه از بزرگترین دانشمندان شافعی است نقل نمودندکه مالك صیغه کردن را حلال دانسته است

وچون مولف مصائب تنها به بعید بودن اکتفا نمود ما هم برای اکتفابه‌ازبین بردن بعیدداستن او نمودیم و تفصیل ادله ازنقض وابرام موکول است به مصنفات اصحاب اعلام ما وباضافه این فتوی معارض است با فتوی ابوحنیفه که‌اگر آدمی با خواهر ویا دختر ویا دختر برادرخود ویا خاله وعمه خودازدواج نموده وبعدازعقد با اوجماع کند حدی براو نزنند اگرچه عقدباطل باشد واگرآدمی باحریری عورت خود را به‌پیچد وبامادر خود جماع کند حد واجب نشود وحدی‌هم برلواط نیست

مالك گوید لواط جایز است وشافعی جایز داند تزویج دختری‌را که‌از حرام پیدا شده باشد واگر آدمی مالك شود خواهر یا مادر وعمه خودرا به‌ملك‌یمین‌دین وطی نزد شافعی وابوحنیفه حد ندارد واگر کسی زنی را طالب است وشوهر او هم طلاق ندهد دونفر شاهد درست کند وادعا نماید نزد قاضی که این‌زن من‌است زن او خواهد شد ظاهرا وباطنا وبرشوهر سابق حرام‌شود اگرچه مرد ودوشاهدمیدانند که آنچه‌گفته‌اند برخلاف حقیقت بوده وگفتند که این مسئله را محمدبن‌شجاع که ازشاگردان محمدبن‌حسن در کتاب‌حیل‌شرعیه ازاستادخود در کتاب وفایه روایت‌نمود ودر هدایه‌مذکور است که ابوحنیفه‌گوید اگر کسی مسافرت نمایدودونفرشهادت دهد که مرد مسافر مردوزن اوعده گرفت‌وبعد شوهر کرد وازاو فرزندانی آورد و بعدازمدت زیادی شوهراولی‌ازمسافرت مراجعت‌نمود

تمام این فرزندان ازآن شوهر اول میشوند واز یکدیگر ارث‌خواهند بـرد دوم شرط نداشتن شهود درنکاح‌موافقت‌نمود اصحاب ما رامالك وداودبلکه‌ابوحنیفه موافق است زیراگوید جایزاست شهود اگرخواب باشند دربسیاری ازموارد قرآن

مجید پروردگار امر بنکاح فرمود بدون آنکه شهادت را شرط ازدواج نمایدواگر شرط بود ذکر می فرمود وبعلاوه ابوحنیفه گوید هرزیادهٔ درقرآن موجب نسخ او شود واگر شهادت شرط باشد نسخ قرآن خواهد شد واگر دلیل آورند بفرمایش حضرت رسول صم که فرمود نکاح نیست مگر باولی مرشد ودوشاهدعدل گوئیم که آن خبر واحداست وطریق روایت مزبور هم مطعون است وزهری انکارنموده ومع ذلک نفی محمول است بر کمال وفضلیت مانند نظایر اولا صلواة لجار المسجد الا فی المسجد سوم بدون اجازه ولی مذهب ابوحنیفه هم هست ابویوسف ومحمد گفته‌اند ازدواج بولی نیازمند است ولکن شرط نیست مالك گوید اگر زن زیبا باشد احتیاج بولی در ازدواج دارد واگر بدتر کیب باشد لازم نیست وداود تفاوتی مابین ثیب و بکر گذارده ودلیل ما برعدم اشتراط مطلقا آیه شریفه ولاتحل له من بعدحتی تنکح زوجا غیره ونسبت عقد نکاح باو دادظاهر آنست که خود مباشرت نماید وفرمایش خداوند فلاتعضلوهن ان ینکحن ازواجهن اذاتراضوا نهی نموداولیاء اورا ازمعارضه با ایشان وظاهر آنست که خود ایشان مباشرت کنند وروایت ابن عباس وغیراو نیز دلالت کند وچهارم جواز تولیت که یکی ایجاب ودیگری قبول نماید محل خلاف است وبعضی بر آن رفته‌اند وبعید نیست خصوصا یکی اصالة وازجهت دیگری نیابت پنجم چیزی راکه بعضی از اصحاب فتوی دادند از تجویز کنیز دیگری به تحلیل ومالك در شناعت فتوی اولی تراز ابوحنیفه نیست که روا دانست انعقاد نکاح رابلفظ هبه و عاریه بلکه تجویز نمود انعقاد ازدواج را بهر لفظی وچیزی که دلالت بر تراضی کند چنانچه نقل نمود از او خواجه ملا صاعدی که صیغه در نزد او معتبر نیست پس چه فرقی است که مولی بغیر بگوید احللت لك وطی جاریتی یا اینکه ولی زوجه بگوید وهبتك اواعیرتك وطی هذه ششم نسبت دادن به سنی ظریف ازجمله تحریفات او است چه سنی ظریفی تاکنون دیده نشده مگر میرشیرعلی که درتمام مدت زندگانی خود مغلوب ملابنائی بود وشاید مقصود مولف نواقض ظریف سنی خودش بود هردو مقدمه ممنوع است وحقیقت این داستان که نواقض تحریف نموده این است که درمکه معارضهٔ مابین یك نفر سنی ویك شیعه اتفاق افتادوشیعه منکر فتوی ابوحنیفه شد که اگر مردی زنی را درمکه عقد نماید درصورتیکه آن زن درماوراءالنهر باشد یاآنکه مرد در مکه است واز آنجا بیرون نرفته وزن هم از ماوراءالنهر بیرون نیامده فرزندای آورد به پدر ملحق میشود

آنگاه سنی جواب داد منکر شدن شما ناشی از این است که ظاهرا در نزد خردمندایق فرزند ولد الزنا است واین احتمال را رد می کنیم چه گفته شد که نطفه

زنا دررحم منعقد نخواهد شد مردشیعه گفت پس مردم ماوراءالنهر که گواهی دروغ دهند وشرط کنند که بغض نسبت بحضرت علی ع باندازه یك حبه گندم وبادانه اناری را در دل پنهان کنند از کجا ناشی شده است

هفتم که نوشت خردمند دانا است گوئیم درنزد ناقد دانا این سخن باور کردنی نیست بدیهی است که عقد مذکور باشرایط اقتضاء ندارد وقوع در زنا را بلکه او مانند عقد بلفظ هبه وعاریه است که ابوحنیفه تجویز نمود واگر زن اهمال نماید درعدم حفظ عده دیگر ملامتی برشارع نیست

زنی از مباشرت سیر نشود ومردان را برخود داخل کند ومردهم از جهت احتیاط خود بعقد فارسی وعربی تزویج کند

بصیغه هبه وعاریه وشهود بیدارهم حاضر باشد اکتفا نکنند شارع چه گناهی کرده است

هشتم روایت از اصحاب ما نمود که مذهب سالمتر اواست که برای خوبی ولادت شیعه که ایشان مباح نمودند ولذا متفرع سازند که فرزندان سنت وجماعت از فرزندان کنیزان زنا زاده می باشند واصحاب ما گویند که جواری ملك آنان است بتملیك امام نه اینکه درملکیت امام باقی باشد واین نسبت دروغ است که به شیعه امامیه زده اند ونهم نسبت به اصحاب ماداد که بهره مردان متعدد را از یك زن اگرچه آن زن ذات اقراء باشد روا دارند این نسبت افتراء ودروغ است آری درصورتیکه زن یائسه باشد در این صورت بعید نیست زیرا مقصود حفظ رحم از التقا دوآب است وچنانچه حکمت عده هم میهن است واین حفظ هم در یائسه حاصل خواهد شد

دلیل اینکه یائسه عده ندارد فرمایش خداوند واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثه اشهر واللائی لم یحض مراد بفرموده خداوند ان ارتبتم یعنی اگر شك نمائید در سبب قطع شدن خون گویا فرمود زنانی که حاصل شد از برای ایشان انقطاع از جهت بزرگی یا بیماری پس فتوی بدهید شما بایشان بعد نگاه داشتن سه ماه عمل باصل عده دراین موقع لازم دارد بر یائسة که عدهٔ نباشد زیرا امید اند که قطع حیض او فقط از برای بزرگی است

بعضی از مفسرین گفتند وسید مرتضی اختیار نمود ارتیاب دروجوب عده است نه سن ودر این هنگام فرمایش الهی واللائی یئسن شامل یائسه از بزرگی هم میشود و مراد باللائی لم یئسن کسانی هستند که بسن حیض نرسیده اند وخبراو که عده ایشان سه قروء است محذوف است زیرا ما تقدم او دلالت براو دارد واگر مراد شك در در ارتفاع حیض باشد

باید بفرماید اگر زنان شك نمایند در ارتفاع حیض نه اینکه مردان شك کنند زیرا مرجع ضمیر درحیض خود زنان هستند ودراین کلام نظر است اولاهر گاه شك وارتیاب در وجوب عده باشد روش کلام مناسب بود که گوید ان جهلتم نه بگویدارتبتم وبعلاوه سبب نزول دلالت کند که پرسش کننده ابی بن کعب بود که شك درعده نداشت بلکه مجهول درنزد او بزرگی وبیماری بود دوم ضمیرمذکر آوردن برای اینکه خطاب بمردان بود.

دهم صیغه دوری را سرزنش نمود معارض است بـا ازدواج دوری که لازمه مذهب حنفیه است زیرا آنان روا دارند خلع وطلاق وظهاررا درحیض وطهری که بدون استبانه حمل وعده جماع حاصل شده باشد واما درنزد شیعه امامیه لازم است که وقوع طلاق درطهر غیر مواقعه اتفاق افتد وبیان لزوم این است که ایشان جـایز دانند که آدمی زن جوان ذات الاقراء خود را بعداز جماع خلع کند و بعداز ساعتی منصرف شده مراجعه باو نموده وزن را خطبه نمود وزن هم راضی شد آنگاه عقد نمود ودر مرتبه دوم آن زن مانند اول زن اوشد وبدون جماعی اورا طلاق دهد و زن از او جدا شده دیگر عدهٔ بر او نیست بنص قرآن وان طلقمتوهن قبل ان یمسوهن فمالکم علیهن من عدهٔ پس برای آن زن حلال است که شوهری بدون شوهر نخستین خـود اختیار کند اگرچه این ازدواج دوم درهمان ساعت باشد چه بنص قرآن که اورا عدهٔ نیست وشوهر دوم هم مانند شوهر اول وهم چنین شوهر سوم بنابراین تا هزار نفر مرد مسلمان زن ذات الاقراء که تمکین کند می تواند شوهر اختیار کند واما بمذهب امامیه لازم نیاید چنین حرکاتی زیرا درطلاق وخلع شرط دانند طهرغیر مواقعه را وصیغه دوری هم چنانکه گفتیم معارض است به پیچیدن حریر وفرو بردن بدون عقد که اهل سنت وجماعت روا دارند

ثواب زیارت ائمه ع

مولف نواقض نوشت از یاوه بافیهای شیعیان است که شیخ شیعه ابوجعفرطوسی در کتاب مصباح وغیر او یاد آور شده که زیارت حضرت اباعبدالله حسین ع برابر است با ثواب صدهزار پیغمبر وزیارت او درنزد خدا افضل از صدهزار حج وصد هزار عمره وصدهزار جهاد بهمراه پیغمبر می باشد وهر گاه چنین ثوابی رادارد دیگر نیازی به حج وجهاد وعمره نخواهد داشت مگر آنکه احمقی باشد که ادای حج وجهاد نماید واینها دلیلی است که شیعیان نادان ترین فرق اسلامی می باشند چه این گونه روایات رادر کتاب های خود نقل کنند بازهم زحماتی را متحمل شده ورنج سفررا کشیده و

بزیارت خانه خدامی‌شتابند تا از راه‌نیرنك وخدعه‌تجارتی نموده‌وگردش کرده‌باشند ومقصود ابن هشام وابن راوندی از جعل این‌رشته از روایات این‌بود که‌مردم کمتر رغبت به خانه خدا پیدا کرده ودشمنی بیشتری باصحاب‌نبی‌پیدا کنند

هم‌چنین روایاتی بر روش زیارت نقل کنند مشتمل بر کلماتی‌است از انواع واقسام لعن برصحابه وشکر خدایرا که‌لعن‌هاو نفرین‌ها برخودلعن کننده‌وطعن کننده بر میگردد

مترجم‌گوید بیشتر این بافندگی های نواقض این است که مراتب فـاضله و مقامات روشن ذریه طاهره رامیخواهند پائین آورده واخباری که‌ازحضرت‌محمدص در باره ائمه اظهار روایت شده چشم پوشیده واز مرتبه خلفا پائین تر بدانند و خیلی بخود فشار دهند تاامامان‌را اولیاءالله دانند اگر همان اعتقادی که شیعیان بائمه خود دارند اهل‌سنت وجماعت‌هم‌داشتند دیگر ثواب زیارت ائمه را بعید نمیدانستندمولف مصائب نوشت که این وصل از کتاب نواقض کاشف است که‌چه اندازه با اهـل بیت نبوت دشمنی داشت وروشن میسازیم از روایتی که ازحضرت امام‌صادق‌دراین‌خصوص روایت شده که فرمود مخنث یا ولدالزناء یا ولدحیض مارا دوست‌ندارد وشاعرچه نیکو گفت

اذالعلوی تابع ناصبی — بمذهبه فما هومن ابیه
وکان الکلب خیرمنه طبعا — لان الکلب طبع ابیه فیه

وگوئیم اگر مراد نواقض کثرت ثواب زیارت سیدالشهداءرامستلزم‌عدم‌توجه به حج وجهاد واجب داند بطلانش ظاهر است وهر گاه مقصودش اززیارت‌ترك حج و عمره وجهاد مستحبی است چه خللی تولید خواهدشد ودیگر شیعیان‌چرا نادان‌باشند چه نادان کسانی هستند که مرادومقصودرا نمی‌فهمند که‌چیست

نمازهای جمعه وجماعت

مولف نواقض نوشت یکی از یاوه های شیعیان ترك نمازهای جمعه و جماعت است و نماز جمعه را واجب ندانند چنانچه پسر عبد العالی در بعضی از مولفات خود در این باره دعوی اجماع امامـیه نموده که در نماز جمعه حضور امام یا نائب امام خاص او شرط است و رساله مخصوصی در منـع نماز جمعه تالیف کرد وحتی اینکه زین‌الدین عاملی چون‌دانست‌منع چنین نمازی‌خبب نفرت دل‌هاازمذهب شیعه فراهم‌گردد

در رد او رسالة تالیف نمود و چه اندازه در رساله مزبور خوب گفته است

درابت الذی ینهی عبدا اذا صلی وضمنا اشاره لطیفی را بیان نمود در بـاره کسیکه نهی نماز جمعه نموده و کسی که آیه درحق او نازل شده بود که مصداق معنوی و تعارف ازلی است نگاه کنند که چگونه شیعیان از عبادت دلگیر ودوستدار گناه می باشند که مجتهد متاخر آنان را به بزرگترین وافضل ترین عبادت ها امر نماید و مجتهد سابق نهی از آن می کند پیروی از او می کنند با اینکه قرآن مجید میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون ودر فرمایش خداوند ان کنتم تعلمون برای کسانیکه ذوق دارند اشاره خفی است که احداث نمود و تابع اوشد

پسر عبدالعالی که کلام خدا را رد نمود و پیرو نفس اماره گردید ومطیع طبیعت خود شده بدون ترس و پشیمانی نماز جمعه را ترك نمود واز حرارت روز قیامت نترسید واگر متصف باین صفات نبود فتوی نمیداد که جماع صیغه ثواب دارد واز طرفی هم ترك نماز جمعه مستلزم مکافات سختی است وشاعر چه نیکو گفت

بمذهب که درست بملت که تمام　　　جماع متعه حلال نماز جمعه حرام

واما لزوم ترك جماعت یکی از اصول فاسده درنزد آنان شرط عدالت است در امام جماعت وبدون عدالت پیشنماز نماز جماعت را باطل دانند وعدالت در نزد ایشان ثابت شود بمعاشرت باطنی واز طرفی هم باطنش آلوده گی دارد وبیکدیگر راضی نشده وتن در نمیدهند بامامت هر کسی وغیر از امامی هم در نزدشان مومن نیست فضلا از عدالتی که با یمان محقق شود وشیطان محرومشان از فضل نماز جماعت نمود چه بارهاتا کنون دیده اید که مساجد شیعیان ویرانه و کثیف وجایگاه سگان و جانوران است و اساس بعضی از مساجد که باقی مانده از اهل سنت وجماعت درآنجا ها رفت وآمد مینمایند ولی نماز جماعت درآنجا قدغن ومحظوراتی دارد بلکه نماز درست در آن فراهم نگردد بلکه در آنجا تنها بلعن ودشنام که افضل عبادات شیعیان است اکتفا می کنند

مترجم گوید در زبور اهل بیت نبوت که بنام صحیفه سجادیه باشد باعتراف امام غزالی ودیگران در دعاء جمعه وعرفه معلوم میشود که نماز جمعه مانند سایر عبادت ها نیست واین نماز از بابت ریاست وسروری ائمه اطهار بآنان اختصاص وبرگذار شد کـه مقام و منصب خودشان بود دیگران را مدخلیتی درآن نیست کـه اقامه نماز جمعه گذارند ویا باید نواب خاص امام نماز جمعه را ادا نماید وروایات بسیاری وارد شد که گواه گویائی درعدم وجوب نماز جمعه درعدم حضور امام و یانایب خاص او است

دیگر تارك نماز جمعه چه سرزنشی دارد وقرآن هم منافات ندارد زیرا در

بابش بیان نمودیم که اگر خطاب مطلقی صادر شود ودرحقیقت مشروط باشد لکن مکلف واجد شرط باشد دیگر نکوهشی بر مثل آن خطاب نیست ازحیث لزوم اغرا وعدم بیان قبح درصورتی لازم آید که مکلف فاقد شرط وخطاب مع‌ذلك مطلق و اما نماز جماعت آری شرط عدالت است مضافا بسوی حکم عقل که باید امام خوب‌تر از ماموم باشد وبتواند احتمال شفاعت قیامت او بدهد از برای خود وروایات بسیاری ازاهل بیت نبوت دراین خصوص واردشد وشاعرچه نیکو گفت کور دگر عصا کش کور دگر شود وحکایت خرابی مساجد دروغ وشکر خدایرا که مساجد بیشماری در هر ده وشهرستانی دایر وبدست آوردن پیشنماز عادل هم آسان است آری بعض از مساجدی که سنیان بنا نمودند شیعیان بآن‌ها تشام زده واز آنها دورند چه گویند که بنای آن مساجد بادشمنی اهل بیت نبوت بنا شده بود

مولف مصائب نوشت درباره نماز جمعه درزمان غیبت امام ع اصحاب سه قول دارند اول بحرمت که سید مرتضی و جماعتی آن را گویند دوم وجوب تخییری باوجود مجتهد که گفتار بسیاری از دانشمندان امامیه است که شیخ علی بن عبدالعالی آنرا اختیار نمود

سوم وجوب عینی با وجود امام عادل میخواهد مجتهد باشد یاغیر مجتهد واین مذهبی است که شیخ زین‌الدین ازمتاخرین اختیار نمود که تحریم کنند که محل استبعاد مولف نواقض است وجوهی دارد بعضی از آن وجوه حرمت موافقت آن حرمت دلیل عقل است.

زیرا دراین نماز که با جماعت ادا میشود درشهرها احتمال اختلافات و ستیزه ها داده میشود و حکمت مقتضی قطع ماده فساد و نزاع است و این هم فراهم نشود مگر باحضور شهریار عادل یا نایب خاص او که دفع فساد شود وتاطبق مقررات قانون اسلام رفتار شود ودرزمان غیبت امام هم چون قدرت ونفوذی دراجرای احکامی نیست وحاکم شرع عادل نمی‌تواند کاملا درفش اسلامی‌را باهتزاز آورد

وبعضی ازوجوه روایتی است که اتفاق نمودند بر صحت آن که ازحضرت محمدص که در خطبه خود فرمود البته خداوند بر شما جمعه را واجب نمودودرامروزمن‌در این ماه ودراین سال پس هر که آنرا ترك نماید درزندگانی من یابعدازوفات من و حالیکه ازبرای او امام عادل باشد ازحیث استخفاف بآن نماز یا افکاراو پس خدا جمع ننماید مثل اورا ومبارك نکند ازجهت او درامر او ونماز او قبول نیست و نه زکوة او ونه حج او ونه روزه او ونه خوبی او مگر اینکه توبه نماید پس اگر توبه نماید خدا توبه اورا قبول نماید وجه دلالت اوع شرط وجوب اورا وجود امام

عادل دانست و او در این زمان ظاهر نیست مترجم گوید اگر ذوق باشد از قول اوع در این مقام وماه وسال هم می‌توان استکشاف نمود واز کلام ما روشن شد که نسبت دادند که شیخ علی که قائل شد برمنع صلوة جمعه دروغ است شکی نیست که افتراء است

زیرا حاصل مذهب او آنست که نماز جمعه افضل ازدوفرد واجب است‌واجب تخییری است اما نسبت دادن بشیخ زین‌الدین که او تعریض نمود برشیخ بقول خود ارایت‌الذی اوهم افتراء است برفرض اعتراض وتعریض بر او اعتـراض کنیم بمثل اعتراضی که یافعی شافعی اعتراض نمود بر کسیکه استدلال نمود برآیه مذکوره بر کسیکه مثل این تعریض واعتراضی نموده برشیخ عزالدین عبدالسلام شافعی که او منکر بود صلوة وغایب ونیمه شعبان‌را وحکم ببدعت آنرا داد با اینکه‌آن دوشعار شهرها ودیه‌ها شده بود واین دو نماز را علما احبار واولباء اخیاربجای می‌آورند ورافعی گفت (رد او برآیه مذکور باطل است زیرا آیه کریمه درداستان ابوجهل‌و نهی نمودن برپیغمبر در اداء آن نماز نازل شده است) مراد آنست که‌نمازمشروع را نهی نمودن بداست واما تعریض برشیخ‌عزالدین بایه غلط است زیرا نمازمزبوررا مشروع ندانسته وگوید بدعت است وظاهر است که مانحن‌فیه مانند نماز پیغمبر صع نیست زیرا سخن درآنست که نماز جمعه دراین زمان بدون حضور امام‌بدعت‌وصاحب شریعت بدان‌امر نفرمود ویادآور شد که رافضیان بقول‌مجتهدمتاخر دربزرگترین عبادت‌ها عمل نکنند واگر مقصود نواقض است که‌هیچیك نماز جمعه اقدام ننمایند گوئیم دروغ باشد چه‌بچشم همه می‌بینند که دربعضی ازشهرستان‌های شیعه‌غالبا نماز جمعه را درپشت سر امام جمعه بجای آورند واگر مراد نواقض آنست که اجماع بر وجوب نماز جمعه ندارند بد نیست زیرا سوای مقلد این مجتهد یامجتهد است که‌رای او مخالف قول او است یامقلدین مجتهد دیگری‌هستند وازطرفی اشاره‌نمود که‌آیه بر بطلان آن ندا می کند جوابش آشکار است زیرا برطبق‌قول علمای علم اصول فقه مگر چند نفر انگشت شماری‌ازآنان که خطابات شفاهی مختص‌به مکلفینی‌است که درعصر نبی‌بودندزیرا خطاب‌بمعدوم زشت است که ازبرای کسانیکه‌موجودنیستند بدلیل خارج تا روز قیامت حکم ثابت‌باشد بنابراین آیه مزبور دلالت کندبروجوب نماز جمعه درزمان نبی ووجوب آن هم دردوره ائمه باجماع ثابت‌شده وباقی‌می‌ماند وجوبش درعصر غیبت که محل کلام آیه دلالت بر وجوب ندارد ودلیل‌صریح‌الدلاله در زمان‌غیبت بر وجوب ندارد با اینکه اصل عدم او است امانسبت‌بشیخ علی دادن که احداث امور نموده همه افتراء و دروغ بود

بعید دانستن تحریم نماز جمعه با فقدان شرط که حضور امام باشد با اینکه بدل او چهار رکعت که ظهر باشد بجا آورند وعلاوه شرط دانستن ما حضور امام را در بعضی از اوقات که باعث شود ازسقوط او معارض است با شرطدانستن شافعی حضور چهل نفر را وابوحنیفه گوید شرط است درشهر و اذن حاکم ستمکار یا نائب در وجوب نمازجمعه چنانچه قاضی ماوردی در کتاب احکام سلطانیه گفته شگفت‌تر آنست که حنیفه جزم بوجوب نمازجمعه دراین‌عصر ندارند بلکه نماز جمعه‌رابعداز نمازظهر ویا پیش‌از نماز ظهر بجا آورند وبیت لطیفی‌را که‌درنواقض آورده در برابر آن اشعاری سرودم که‌این است

تعبدیست در اغلب چه شرعرا احکام — چه چاره خاصه که نبودزعقل بیم ملال
بیا بگو بجلال خدا قسم که چرا است — حلال صوم پس از عید روز عید حرام
چه‌مفسداست بگودرجماع‌متعه که‌هست — بشرط صیغه وکابین و عده در انجام
امام شرط دورکعت کند ازجمعه بود — چو غایب است تو بگذار کوچهار تمام
بلی سزد که کسی با ابوحنیفه کند — بمنع متعه و تجویز عقد اخت بمام
بمذهب که درست و بملت که تمام — نکاح مادر و خواهر حلال متعه حرام

در نواقض نوشت که شیعیان ترک نماز جماعت کنند این نوشته با نوشته سابقش منافات دارد که نوشته بود شیعیان بمردم حسن ظن‌دارند وجواب این‌مطلب از نوشته طرایف که اکنون در نزد مولف نوافض موجود است معلوم میشودولی متاسفانه تجاهل ورزیده یا از جواب آن غفلت ورزید ومولف طرایف نوشت از اهل‌سنت و جماعت شنیدم که میگفتند شیعیان در نماز های جمعه وجماعت ما حاضر نمیشوند اگر با انصافی درعقاید ومذهب آنان دقت کند خواهد دانست چه چیز ها در باره خدا ورسول وعترت پیامبر گفته‌وچه‌معتقداتی بانبیاء دارند وروایت‌هائی دراین‌خصوص دارند زشتکاریهای از صحابه پیغمبر خود که درنزدشان مورد پسند و قبول آید و کتابهای صحیحه آنان گواه شاهد صادق باشد که‌چه نسبت‌های نا روادادندوآنگاه خواهد دانست که بهانه ما از کناره‌گیری از آنان درست باشد زیرا مخفی نیست که اگر آدمی بخواهد مالی را درنزد شخصی بامانت گذارد از همه‌چیز او از دین وپارسائی ودرستکاری واعتبار او تحقیقاتی نموده وبعداز آنکه یقین پیدا کردند که از هرحیث مورد اعتماد است مال را درنزدش میگذارند باآنکه مال‌چیز کوچکی و زیانش‌هم جزئی است پس چگونه نمازی را که‌بزرگترین ارکان‌اسلامی‌است‌از حفاظ قرائت وشرائط آن بمردمی برگذارکنیم که احوال آنان رابخوبی تحقیق‌نمودیم با آنکه‌خداوند فرمود ولاتر کنوا الی‌الذین‌ظلموا فتمسکم‌النار وخداوند می‌فرماید

وما كنت متخذ المضلين عضدا وما روایت هائی درفضلیت نماز جماعت و وجوب نماز جمعه در کتابهای خود نقل مینمائیم که اهل سنت وجماعت آن روایات را ندانسته ونقل نکنند وایضا ازطرایف چیزی که ایشان روایت کنند از ائمه خودشان در درترك نماز جمعه وجماعت بطور کلی وبعد آنرا یادآور میشویم پس چرا که ایشان برای امامان خود بهانه آورند شیعیان آنرا نیاورند قاضی ابوعباس احمد بن محمد جرجانی در کتاب مختصر المعارف درقسمت آخر کتاب مزبور که تابعین را ذکر نموده چنین نوشت (مالك بن انس بن ابی عامر بن حمیر واقدی گفت مالك بمسجد حاضر میشد ونماز های جمعه وجنازه ها وعیادت بیماران وقضاء حقوق را بجا می آورد ودرمسجدی نشست واصحابش دور او جمع میشدند پس از آن ترك جلوس نمود ونماز خوانده میرفت وبعد ها هم این را ترك نموده ونه درمسجد حاضر میشد نه جمعه را بجای می آورد ودرنزد کسانی که اورا می شناختند گمنام شد تا اینکه وفات نمود وبسا اوقات میگفتند که ترك این امور را نمود آنگاه گوید کسی نتواند برای رفتار مالك عذری آورد وغزالی در کتاب احیا العلوم کناره گیری وترك جمعه وجماعت را در باره مالك نقل نمود وازآن جمله سعد بن ابی وقاص وسعید بن عمر ملازم خانه خود درعقیق شده ودر مدینه نرفته وبرای نماز جمعه حضور بهم نمیرسانیدند در باب عزلت غزالی آن را نقل نمود وگوید چرا نباید شیعیان دراین خصوص بمالك شیخ مالکیه وامام ایشان وسعید وسعد که ازصحابه بزرك درنزد مذاهب اربعه بودند پیروی ننمایند و از آن جمله اشخاص احمد بن حنبل بود که ترك نماز جماعت و جمعه نموده بود وبر او ایراد نمودند گفت پیرو حسن بصری شدم وغزالی گفت شیعیان چرا اقتدا بحنابله نه نمایند وهر گاه اقتداء بامام خود نمایند چرا از برای شیعه درعذر دامنه بیشتری نداشته باشند ووسعت عذرهم یاد آورشدیم که ائمه اهل سنت وجماعت ترك نمز جمعه وجماعت نمودند ومن گویم قاضی خان که از بزرگان فقها حنیفه در کتاب بزرك خود روایت نمود از ابراهیم نخعی وابراهیم مهاجر ایشان وقت خطبه صحبت مینمودند بابراهیم گفته شد چرا چنین می نمائی گفت نماز ظهر را در خانه خود خواندم وبعد برای نماز جمعه از راه تقیه اینجا آمدم واز برای این حرکت دوتاویل است یکی اینکه مردم آن عصر دو فرقه بودند دسته ایشان را ستمکار و لایق خلافت نمیدانستند وخلیفه هم ظالم بود وبنابراین درنماز جمعه شرکت نمی کردند وفرقه دیگر ترك نماز جمعه نمودند زیرا خلیفه درموقع خود نماز را نخوانده ونماز جمعه را بتاخیر می انداخت

بدین جهت این دو فرقه تارك نماز جمعه بودند ونماز ظهر را درخانه خود

بجای آوردند و بعد برای نماز جمعه حضور بهمرسانیده وتسبیح میزدند و گویم این‌سخن دردوامر روشن شد یکی اینکه بزرگان آن دوره حضور امام عادل‌رادر وجوب نماز جمعه شرط میدانستند و چنانکه قدماء شیعه امامیه براین روش رفتار مینمودند ودیگر ملتزم نماز جمعه از راه‌تقیه بودند چنانکه تمام امامیه بر آن‌حکم نمودند با اینکه همیشه اهل سنت وجماعت منکر شوند که امامیه هیچگاه‌نمازجمعه وجماعت را بجای نیاورد.

قبله

مولف نواقض نوشت یکی از یاوه بافیهای شیعیان‌تحریف قبله است که‌ابن عبدالعالی ایراد بر آن‌گرفت که شبیه شود بکسی که درچاه زمزم بشاشد برای اینکه خود را از دیگران تمایز دهد تمام محراب های مساجد ایران راکه‌درایام فتح لشگر اسلام صحابه بنا نموده بودند دستور داد خراب کردند وگمان میکرد که آن محراب ها را به قبله بنا ننموده بودند ودلیلی که آورد روایت کرد از یکی از دروغگویان شیعه که او ازائمه ایشان روایت‌نمود که ائمه فرمودندعلامت قبله این است واوقطع‌دارد که او دروغ است زیرا آن‌دلیل مشتمل‌است براینکه قبله دو بلد که‌طول وعرض‌مختلف‌است بدرجات متعدد یکی باشدزیرادرآن‌روایت است که قبله هند وسند یکی است در کثرت اختلاف ازحیث طول و عرض مابین بعضی از بلدان ایشان با بعضی دیگر شکی نیست زیرا منصوریه قصبه سند طول او صدوچهار درجه است وعرض آن هفت‌درجه وچهل دقیقه وسراندیب که حضرت آدم در او هبوط نمودواز جزایر هند است‌طول اوصدسی‌درجه وعرض‌ابی نابهمین نحو و در زیج جدید کورکانی است در زیج ایلخانی که رصد نمود او را مقتدا ایشان خواجه نصیر طوسی قریب باواست پس بالاتفاق اختلاف‌طول وعرض‌ایشان زیادتر از ده درجه‌است ومقتضی است اینکه بین سمت قبله منصوریه وسمت قبله سراندیب بعد کثیری باشد اگر گوئید جزم‌به قول‌اهل‌هیئت درطول وعرض حاصل نگردد گوئیم این مناقشه در مثال است اما وجوب بودن اختلاف مابین‌اول‌هند از جهت شرق وشمال ومابین‌اخر ازجهت‌غرب‌وجنوب از بدیهیات‌است که دیگر نیازی به نقل آن نیست واز غرایب است که شیعه اتفاق دارند بلکه سایر فرق هم اتفاق نمودند که اجتهاد در محراب های معصوم جایز نیست ومحراب مسجد کوفه را از آن محراب هادانند ومارصد نمودیم ودیدیم وکسیکه مستقبل او باشد جدی‌خلف منکب ایمن واقع شود وکسیکه شك دارد این است محراب مسجد برحال‌خود با

جدران مسجد دیگر مناقشه او سودی ندارد و کسیکه مسافرت از کوفه بطوس می نماید میداند که مابین آن دو بلد زیادتر از چهل منزل است سیر درهرروز یامقابل نقطه شرق یا شمال شرقی است پس لازم آید قبله طوس درغربی بسیار از سمت قبله کوفه باشد وپسر عبدالعالی محراب مسجد طوس را تغییر داد ومحراب را بسمت محقق خود بود سمت شرقی قرار داد تا آنکه ازسمت شرقی محراب کوفه گردید نگاه کنید این تفاوت ها چه اندازه از قواعد ریاضیات دور است تا آنجا که آنچه را توده نادان که اندك آشنائی بنجوم دارندمی فهمند اونداشت

مترجم گوید مولف تواقض چون اطلاعاتی در این رشته نداشت آن نوشته ها را بهم بافت زیرا روایت معتبری که درنزد شیعه دراین خصوص است یك دوروایت است که وارد شده از برای اهل عراق درشناسائی قبله از راه جدی که جدی را در پشت سرخود گذارند وعلماء هم آنرا باطلاقش عمل ننمودند بلکه به بعضی ازجهات تقیید مینمایند باین معنی که دربعضی از بلاد عراق نقطه جنوب است و دربعضی از از آن انحراف از آن بسمت شرق وبعضی بسمت غرب وعمدهٔ اختلاف بلدان عراق درسمت قبله اعمال نمودن قواعد ریاضی است واکنون که در مسجد کوفه مشرف هستم محراب منصوب ازنقطه جنوب که محاذات جدی که واقع درقرب نقطه شمالی بچند درجه منحرف است بعبارت دیگر هرگاه کسی برابر محراب بماند جدی رادر کتف ایمن قرار دهد محاذات محراب خواهد بود لکن عمل عرفا شیعه وفقهاایشان تیاسر از محراب نمایند که جدی خلف منکب ایمن ایشان واقع شوداگر تیاسر از محراب ننمایند ومقابل محراب بمانند جدی قریب بین الکتفین واقع خواهد شدیانفس آن آری اگر محراب منصوب عین محراب بود که در او امام نماز جای آورد قطعا ما اجتهاد نمی نمودیم وچون آن قبله برما محقق نشد بلکه تحقیق برخلافش ثابت شد زیرا خلفای عباسی درقبله ازحیث تغییرات تصرفاتی کردند بلکه تصرفات عباسی تغییر وتبدیلی درجهت قبله نمودند چنانچه از کلام مجلسی فهمیده میشود و خلاصه مقصود از این سخن آنست که نقها اثنی عشریه در مسئله قبله کمال اهتمام و دقت را دارند وآیا نمی بینید که دروسط های عراق عرب که جدی معتبراست وبحسب قواعد هیئت که از آن جمله دائره هندسیه است ملاك عمل درتعیین قبله قرارمیدهند وبا این وصف گویند جدی علامت درحالت ارتفاع وانخفاض او نه کیف و ما اتفق میباشد با این حال چگونه گویند دو بلد که مختلف ازحیث طول وعرض است سمت قبله ایشان یك جانب باشد؟! وکدام یك متفقه از متفقهین براین مطلب تصریح نمود تا چه رسد به فقیهی از فقها وآیا هیچ کودك دبستانی هم توهم کند که دو بلدی که عرض

و طول آن مختلفند سمت قبله آن یکی باشد آری خطادر اجتهاد رامنع نمی کنیم(۱)

مولف مصائب نوشت درنوشته نواقص ایراداتی است نخست باآنکه مدتی درخراسان بودیم بر محرابی که منسوب بیکی از صحابه یا تابع یا تابع تابع باشد اطلاعی بدست نیاوردیم بلکه از محراب ها وقبر های مختلف هم ممکن نیست حکم بصحت همه آن ها نمود ویا بصحت یکی حکم نمود چه ترجیح بلا مرجح لازم آید وصحت بعضی بدون تعیین نیز هم اعتمادی بر آن نیست آری امام هشتم حضرت رضاع بروجه معتبری دفن شد چه حضرت امام جواد ع متصدی دفن او بود ولی صندوق قبر را بارها تغییر دادند ومتصدی تغییر آن هم غیر معصوم بود بنابراین بر آن هم اعتمادی نیست دوم ظاهر آنست از تفاوتی که مابین قبله هند وسند واقع است چشم پوشیدند زیرا از آیات کریمه واخبار صحیح وشریعت آسان وگفتار بزرگان امت اسلامی از شیعه وسنی ظاهر است که توسعه وتفاوت علامت‌ها خصوصا اگر تفاوت اندك باشد چشم پوشی مینمایند زیرا معتبر دانستند نشانی های گوناگونی از برای مردم عراق وهم چنین برمردم غیر عراق وآنرا هم مطلق واگذار نمودند مانند بنات النعش را رانشانه قرار دادند با آنکه درعراق مواضع متعددی دارد وهم چنین اعتبار نمودن محل باد ها وقبر ها ومحراب ها را درهر بلدی از کشور اسلامی باآنکه در بسیاری از آبادی ها اختلافات زیادی دیده میشودخصوصا درناحیه‌هائی که اهل سنت وجماعت در آنجا اقامت دارند چه درنزد آنان بعداز تشخیص مغرب ومشرق برای تعیین قبله را کافی میدانند چنانچه شنیدم وروایت هم شده بلکه آنرا بجای آورند که هر گاه در درمسجدالحرام صف کشیده شود تا از محاذات کعبه بیرون روند بازهم نماز آن جمعیت راکه درصف هستند همه را صحیح دانند چنانکه فخر رازی درتفسیر کبیرخود آنرا نقل نموده است

فاضل بیرجندی درشرح مختصر الوقایة گفته که حنیفه درامر قبله اختلاف نمودند واز عبدالله بن مبارك حکایت شد که گفت اهل کوفه جدی را پشت سر خود گذارند دراستقبال قبله ماجدی را بر منکب ایمن میگذاریم و بعضی ازمشایخ گفتند نبات النعش صغری بر گوش یمنی خود قرار داده واندکی بسوی شمال منحرف شوید آنگاه او

۱ــ مترجم مصائب کتابی بنام حاشیه برشرح لمعه شهید بعربی تالیف که قسمت قبله آن راااز لحاظ هیئت جدید مورد بحث ودقت قرار داد رساله قبله بضمیمه رسالهٔ در اصول دین فارسی که ازتالیفات ایشان بود در طهران بچاپ رسید وتمام کتاب حواشی شرح لمعه تالیف آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهار دهی بخط مولف در کتابخانه نویسنده ناچیز این سطور موجود است (مرتضی)

قبله شما است واز عبدالله بن مبارك وابی مطیع وابی معاد ایشان گفته‌اند قبله ما عقرب بسوی غایب شدن اواست بعد که نقل اقوال نمود گفت بر شما مخفی نماند که قبله باختلاف امکنه مختلف می باشد وآنچه را که مجتهدین ذکر نمودند بالنسبهٔ بسوی قبله معین درست است وامر قبله باقواعد هندسه وحساب محقق شود تا بعدمکه را از خط استواء تشخیص داده وآشنا شوند تا آخر کلام او وسوم رواست که مراد ایشان ازهند اواخر هند واوائل سند باشد واین دومکان هم مهمترین آبادانی هائی است که مسلمانان درآنجا اقامت‌دارند وتایید این مطلب رامینماید بسیاری ازمصنفین علم هیئت دربسیاری از احکام ازلحاظ آبادی‌هند را طرح می کنند مانند اینکه گویند حکم خلافی درمعظم معموره چنین است واگر هند را بنام آبادی اعتبار قائل شوند درست نیست که آن‌چنان حکم نمایند وچهارم هرگاه قبول داشته باشیم که مولف نواقض دراین رشته از اهل معرفت باشد چیزی ازرصد را دراینجا گوئیم مسافری که از کوفه بطوس می‌رود موجب آن نمیشود که چیزی را قصد نموده بلکه ناچاراست بیان کند طول وعرض ناحیه را وبا اینکه مولف نواقض معترف‌شده که اختلالی در اسباب شناسائی عرض ها وطول ها موجود است وبازهم با تفاوت‌درجه‌های طول و عرض بلاد تفاوت ایشان درامر قبله غیر معلوم است مگر کسانیکه مهارت در علم هیئت دارند وچگونه می‌توانند حکم شرعی را برآن مترتب نموده ومردم را در هر موقع معین وادار کنند که آن را اجرا سازند

با اینکه آنانیکه مهارت درعلم هیئت‌دارند واطلاعی ازعلم‌رصد بعدازمدتی اگر موفق شده وقبله‌را تشخیص دادند وخداوند هم توفیق دادآنگاه مردم‌رااز راه واجب تکلیف کنند که قبله از این جهت‌است وبس وبدون گفتگو اینهم‌عسر وحرج تمامی است.

پنجم نسبت تغییر محراب طوس به‌شیخ افترا ودروغ است آری درمحراب مسجد جامع مشهد رضوی اجتهادی نمود وتیامن کمی بآن دادند بطرزی که گفته محراب را بسمت‌شرقی ازسمت محراب کوفه قرار دهد ومهارت شیخ‌درفن ریاضیات خصوصا درعلم هندسه وهیئت مشهور تر ازآن است که درباره مقام شامخ علمی و روحانی او بتوان سخنی گفت ومباحثه او درشکل عروس از کتاب تحریر با حکیم علامه محمد خفیری که اعتراف بمهارت شیخ نمود معروف ومشهوراست

قضاوت احکام شرع اسلامی «۱»

مولف نواقض نوشت یکی از بیهوده گوئیهای روافض این است

۱ــ مهمترین ودقیق‌ترین قسمت فقه شیعه امامیه قضاء شهادات و بحث قواعد فقهی است که هر دومبحث برای مجتهد جامع الشرایف و یا قانون گذار اسلامی بسیار مهم ولازم میباشد هرگاه جوانمرد دانشمند وباهمیتی ازفقهای شیعه امامیه که آشنا بعلوم ومقتضیات عصرحاضر باشد وتوفیق پروردگار بوی عنایت فرماید تصمیم گیرد می‌تواند یك‌رشته از کتابهائی درابن زمینة تالیف کند که‌ازلحاظ روح القوانین اسلامی واصول الشرایع‌اسلام موردتوجه ودقت دانشمدان حقوق‌قرار گیرد وخوشبختانه مواد بسیاری دراین خصوص درکتابهای شیعه موجود که مهمترین مدارك و مصادر آن بدین‌قرار است قسمت قضاء وشهادات

۱ــ کتاب قضاء وشهادات ازمجلدات جواهر الکلام جاپ ایران

۱ــ کتاب قضاء وشهادات تالیف حاج ملا علی کنی دریك مجلد چاپ طهران

۳ــ کتاب قضاء وشهادات تالیف حاج میرزا حبیب‌الله رشتی «خطی»

٤ــ کتاب قضاء وشهادات تالیف حاج میرزا حسن آشتیانی که بتازگی درطهران بچاپ رسید

٥ــ رساله‌قضاء وشهادات ازملحقات عروة‌الوثقی ازتالیفات وتقریرات بحث آقاسیدمحمد کاظم یزدی چاپ نجف

در قسمت قواعد فقه

۱ــ کتاب قواعد الفقه شهید چاپ‌ایران

۲ــ کتاب تمهیدالقواعد شهید « « «

۳ــ کتاب شرح قواعد تالیف حرفوشی ازشاگردان شهید «خطی»

٤ــ کتاب عواعد نراقی چاپ طهران

٥ــ مشارق الاحکام نراقی چاپ طهران

٦ــ قواعد فقه که‌جلد اول شرح مفاتیح فیض کاشانی راتشکیل میدهد تالیف آقاباقر وحید بهبهانی

۷ــ عناوین الاصول تالیف میر فتاح چاپ ایران

۸ــ بلغة الفقیه تالیف سید محمد بحر الوم چاپ طهران

۹ــ متاجر تالیف شیخ مرتضی انصاری که‌در آخر کتاب قواعد فقهی بسیار نفیسی رادر

« بقیه درصفحه بعد »

که اعتقاد دارند که سلطان و صاحب امر امام معصوم است و احکام الهی هم اختصاص باو دارد ودیگری را شایستگی تصدی فصل خصومات و قطع دعاوی واجراء حدود نیست و کسانیکه بدون اجازه امام این رشته از کارها را متصدی بشوند فاسق و رانده شده اند و اگر گویند از کجا امام معصوم پیدا کنیم گویند بر خدا از باب لطف لازم است که امام معصوم را منصوب سازد و هر گاه گویند درزمان ما امام کجا است گویند تا کنون زیاده بر هفت صدسال است که غائب است و اگر گویند امور جامعه دراین مدت چه خواهد شد گویند مجتهد جامع الشریط نایب امام خواهد بود و هر کاری را که امام انجام میداد مجتهدهم میتواند انجام دهد و دفعه دوم بگویند اگر مجتهد نباشد چه خواهید نمود و در پاسخ آن مختلف هستند بعضی گویند ممکن نیست که در زمانه مجتهدی نباشد آری از باب لطف ممکن است مخفی میشود پس در پاسخ آنان گوئیم این لطف است اگر اجتهاد و وجوب اطاعت او بر وفق شرع ثابت شود و حال آنکه وجود امام مخفی کافی است در صورتیکه خفا را جزء لطف بدانیم با اینکه آن هم خنده آور دانشمندان است و کتابهای کلامی بحث مفصلی در ایراد این گونه مطالب را در بر دارد و بعضی گویند مکلف در این صورت عمل اضطراری نماید و هر اتفاق افتد بدون قصد تقلیدی بکار بندد و هیچکس را جایز نیست که بقضاوت حکم نماید و هیچ جهت‌های شرعی را نشاید که قاضی شوند بلکه هر کس قضاوت کند بد کند با اینکه در با اینکه درهر بلدی قاضی منصوب از ایشان و مشغول بکار وبعضی از ایشان گویند از جهت اجرای عدالت است در این حال بلوازم قضا مشغول است مگر حد و تعذیر باین مطلب لازم آید که در هر بلدی هزار حاکم باشد در حقیقت رجوع بعدول تعطیل احکام را لازم دارد زیرا وجود عادل مانند عنقا است پس از آن اگر خواهید بدانید که ایشان تا چه اندازه تابع شهوت ها و دور از نیکیها هستند سؤال کنید که آیا شاه طهماسب صفوی امام است یا نه بلکه تکفیر شما را نماید و اگر پرسش کنید که او مجتهد است گویند نه نبودن

« بقیه از صفحه قبل »

بردارد بدیهی است حواشی که بر متاجر شیخ نوشته اند هرکدام مواد واطلاعات دقیقی رادر قواعد فقهی دارد

۱۰- رساله قاعده لاضرر تالیف شریعت اصفهانی چاپ قم

۱۱- فوائد تالیف آقا میرزا صادق تبریزی چاپ طهران

۱۲- تحریر المجلة تالیف آقای شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء نجفی پنج جزء که درحدود نود قاعده فقهی رادر بردارد چاپ نجف «مرتضی»

عدالت او هم مسلم است نزد ایشان و سپس سؤال کنید چرا شاه طهماسب را لعن نمیکنند با آنکه بجای امام بدون استحقاق نشسته و بدون خلاف فاسق هم هست و لعن فاسق را هم جایز بلکه واجب دانید و از طرفی هم بزرگان راستگو را لعن نموده وبالاترین ثوابها دانید وشاه که متصف بامری شده وچرا سزاوار لعن در نزد شما نیست بلکه نهایت احترام و تعظیم او نموده و او را قطب کامل هم می‌پندارد اینها نیست مگر پیروی از شیطان نمودن مولف مصائب نوشت که بیشتر این قسمت از کتاب نواقض تکرار است زیرا اختلاف دارند در عمل نمودن بقول مجتهد میت و بسیاری جایز دانند و عدهٔ معدودی روا ندارند معتقدین دسته اول را اصلاً ایراد وارد نیست و دسته دوم هم در این صورت از باب عسر وحرج تجویز نماید زیرا در این صورت رجوع بقول او شاید واگر وفات نمود رجوع بقول او در صورتیکه مجتهدی نیست وجود عدم لازم آید بنابراین ناچار رجوع بقول اکثر می نمائیم و خلاصه بهر نحو که ممکن است باید احتیاط نمود الاحتیاط بالاحتیاط ودر صورتیکه مانند نادانان باشد اگر چه عمری رادر تحصیل علوم صرف نموده هنوز بمرتبه اجتهاد نرسیده باشد باید مانند دیگران تقلید کنداز یکی از مجتهدین معتبر ونهایت احتیاط را مراعات کند تااینکه از راه احتیاط از راه راست منحرف نگردد دوم گفت جایز نیست که هیچکس متصدی قضاوت شود تا آخر کلام نواقض درست است چه‌احکام الهی رانمیتوانند کاملا اجرا کنند سوم گفت تفویض بعدل تعطیل احکام لازم داردزیرا عدل مانند عنقا است این‌سخن قابل ایرادست چه‌تحصیل عدل ممکن وشایع است ودر صورتیکه عادتی نباشد زیان بخود روا دارند و سزاوار مجازات می‌باشند مانند حجی که فاسد شد دوباره بجا آورند چهارم عدم جواز لعن سلطان وجواز لعن خلفا از آن جهت است که مدعی خلافت نبوده وخود را بجای ائمه نمیدانست ولی فاسق بوده و توبه کرد و توبه نمود ودر جرگه دشمنان اهل بیت نبوت نبود وعاق بود وتوبه کرد بلکه خودرا از بندگان خدا ورعیت امام‌ع دانسته که حفظ مرز کشور امامی را مینمود وتا اندازهٔ که میتوانست درامر بمعروف ونهی از منکر اقدام نموده وبرخود اجرای آنرا واجب میدانست

مشاهد مشرفه

مولف نواقض نوشت یکی از یاوه بافیان شیعیان‌است که گویند هر زمینی که‌جسد معصوم آنرا ملاقات ومس نمود از مکه معظمه برتر است لازم آید که بسیاری از بلاد برتر‌ازکعبه باشد حتی کورهای فرنگستان وهندوستان زیرا بپیامبران خدا در

حدود صدوبیست هزار نفر بودند ودربسیاری ازجاها پراکنده شدند واگر مقصود ایشان بمعصوم حضرت محمد (ص) وفاطمه (ع) وائمه اثنی‌عشر بودند بااینکه اشعار چنین مطلبی افضلیت ولی رااز نبی میرساند وآنهم کفر است چنانکه در باب خود یاد آور شدیم ولازم دارد فضیلت مثلاً دو مکان از سامره بر بیت الله حرام و اینهم خرق اجماع مرکب است چه پیش ازظهور شیعیان اجماع منعقد شد برافضلیت مکه چنانکه ائمه سه گانه هم‌همین عقیده راداشتند یابرافضلیت مکه که‌قول مالك است مترجم گوید شیعیان گویند که سر زمین کربلا اشرف قطعات است وسایر مشاهد درشرف ملحق باو است زیرا خداوند که کعبه راخلق نمود وآنجا را معبد ومطاف قرار داد ارض مزبور بخود بالید وفخر ومباهات نمود که معبد شدم تاندا باورسید که‌در جایگاه خود برقرار وثابت‌شو اگر سر زمین کربلا نبود تورا خلق نمیکردم وزمین کربلا برخود مباهات کرد خطاب باورسید ثابت وبرقرار باش هرگاه حسین نمیشد ترا خلق نمینمودم واز این حدیث شریف چنان استفاده میشود که‌شرف مکان بمکین است بنابراین جایگاه قبر حضرت رسول (ص) وبقعه‌های زمین وبعد از آن تربت علی ع وبعد کربلا بحسب مراتب فضیلت وشرافت می‌باشد وما آنانرا ازتمام پیامبران برتر میدانیم چنانچه در باب خود گذشت پس دعوی خرق اجماع وازوم کفر غلط است مولف مصائب نوشت درنوشته نواقض ایراداتی است نخست شهیددر دروس میفرماید بجز مکان قبر حضرت رسول ص مکه افضل از بقاع ارض است و روایت شده درباره کربلا مرجحاتی روایت شده نزدیکتر آن است که مکان قبور ائمه همچنان است اما بلادی که‌ایشان درآنجا هستند اقرب آنستکه مکه افضل حتی از مدینـه افضل باشد پس تردید مولف نواقض غلط است چه مولف کتاب دروس تصریح نمود که مراد بمعصوم پیغمبر یااهل‌بیت اوست وعبدالرحمن جامی که از متاخرین پیشوایان سنت وجاعت بود در مدح کربلا اشعاری سروده کـه دلالت بر افضلیت کربلا و زیارت آنجا بر کعبه دارد و در اول دیوان اشعار خود چنین گوید

کردم زدیده پای‌سوی‌مشهدحسین | هست این سفر بمذهب عشاق فرض‌عین
کعبه بگرد روضه‌اومیکند طواف | رکب الحجیج این تروحون این این
از قاف تا بقاف پراست ازکرامتش | آن‌به که‌حیله جوی کند ترك شیدوشین

و باز هم از افادات اواست

بسوی کعبه رود شیخ ومن سوی نجف | حق‌کعبه‌که اینجا مراست حق بطرف
تفاوتی که میان من است واو این است | که من‌بسوی‌گهر رفتم او سوی‌صدف

دوم نوشت برتری و به نبی کفر است گوئین درباب خود بیان شد که انکار این مسئله کفر است و ابراز اینگونه سخنان ناشی ازدشمنی باخاندان نبوت است و دعوی خرق اجماع اوهم از تار عنکبوت سستتر است زیرا همه آنان راه خلاف راپیمودند دیگر توجهی باتفاق واختلاف آنان نیست

بزرگترین عید

مولف نواقض نوشت که از بیهوده گوئیهای ایشان است که روز عیدغدیر را برعیدین بزرگتر وافضل قدر وشأن میدانند ومستند برایاتی که ائمه خود استناد مینمایندنقل می کنند واین هم بهتان بزرك و کفر صریحی است زیرا ازضروریات دینی روزعید اضحی خواهد بود که بزرگترین آنها عید اضحی است یا عید فطر میباشد وباتفاق همه مخالف آن گرچه شهادتین راجاری نموده ونماز وروزه واداء زکوة وحج و جهاد رابجای آورد کافر است مانند آنستکه حرمت استعمال ظروف طلا را منکر شده عاقبت نترسد و تشکیکات قریحه آنان را فاسد نموده ومنکر چیزهائی شوند

مولف مصایب نوشت درنوشته نواقض ایراداتی است نخست هرگاه مرادعیدی است که نماز درآن واجب است دوعید واز ضروریات است ولی بهرۀ برای مولف نواقض ندارد واگر مقصود انحصار اطلاق عید برآن دواز ضروریست پس بطلان آن ضروری است زیرا شارع اطلاق عید را بر جمعه نیز نمود بلکه هر روزی که شادان باشند آن وز راهم عید گویند ازاین رشته است فرمایش خداوند درسوره مائده یکون لنا عیدالا ولنا وآخرنا دوم که نوشت عید بزرگتر عید اضحی یافطر وازضروریات دین است گوئیم اگر مراد برتری دادن یکی ازآن روز وبردیگری وآنهم ازضروریات است فایدۀ ازایراد آن چیست وهرگاه برتری یکی ازاین دو روز برهر روزی که اطلاق عیدبر اوشود ازضروریات نیست تامنکر آن کافر است وچگونه بعید است که روز عید غدیر بزرگترین عیدها باشدباآنکه خداوند آنروز رابزرك وگرامی دانست ودر کتاب مجید فرمود الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی مترجم گوید شرافت مکان‌ها وروزها آشکار نشود تادانایان آنها را بیان وخصوصیاتش رانقل کنند وشکی درنزد شیعان نیست که دانایان برافضلیت آن روز شریف اخباری نقل نمودند وبازهم عید ازعود شادمانی وسرور است وبعد از آنکه پروردگار فرمود که من درآن روز اتمام نعمت نمودم آیا کدام شادمانی برتر وبالاتر ازآن روز می‌توان پنداشت

(لعن)

مولف نواقض نوشت که ازرسم وعادت شیعیان لعن برصحابه وزنهای حضرت محمد ص میباشد که آنرا بجای نماز واجب قرار دادند تا آنجا که شاه طهماسب صفوی که بسن شصت وپنج سالگی رسیده بود درتمام مدت عمرش یك رکعت نماز نخوانده فقط در روز های عاشورا نماز میخواند واز ترس طعن مسلمانان بهانه می آورده ومیگفت چون وسواس دارم نماز من مشکل است وهرگاه نماز بخوانم امر سلطنت مشکل ومختل میگردد وشاید ثواب لعن داعی شد که ترك نماز کند ونمیدانید که امور سلطنت شهریار صفوی چگونه بود

مترجم گوید ثواب لعن درنزد شیعه بیشتر ازآنست که در اینجا نقل شود باین وصف لعن را مستحب دانند وبواسطه لعن گفتن دیگر ترك واجب ننمایند وآنرا بدل واجب هم ندانند لعن الله الکاذبین وشاه طهماسب صفوی فاسق بود چه دخلی به عقاید شیعه داشت وفاسق وکافر درجهان بسیارند که نباید درحساب دین گذاشت.

مولف مصائب نوشت در نوشته نواقض اطلاقاتی است که همه ممنوع می باشد یکی برهمه صحابه وزنان حضرت رصول ص لعن نکنند مگر به بعضی ازآنان ودیگری لعن بجای عبادت واجب نیست بلکه دربعضی ازاوقات مکروهه مشغول بآن ذکر شوند و سوم نسبت ترك صلوة به شاه طهماسب صفوی دروغ و افتراء است چه شهریاری پاکدامن ورستکار بود !!

مولف نواقض نوشت یکی از عادات ایشان است که گویند با لعن فاروق هرگونه بیماری شفا یابد

«حکایت» پسر ابن افضل ترك قاضی عسکر وفات کرده بود به تعزیت اوشتافتم دیدم گروهی ازرافضیان درآنجا حضور داشتند که ملاجان پسرمحمد متخلص بصدق بکذوب استر آبادی هم بود وشخصی ازمردم شیراز بر خاست و از فقر وفاقه خود در نزد قاضی شکایت میکرد وشکوه را بدرازا کشانید ملاجان برای اینکه دل مرا بشکند به بینوا گفت هفتاد مرتبه لعن عمر نما تابیچارگی توتبدیل به غنا گردد وخود تجربه نموده ودرنزد هر شیعه هم تجربه شد آن تیره بخت بیچاره ناامید ازمجلس بیرون رفت وبعد ازساعتی ملاجان داد سخن داد کنایهٔ بمن زده وگفت دراین دولت صفوی اهل سنت وجماعت ازبزرگان وثروتمندند وشیعیان در بیچارگی وبینوائی سرمیبرند وشروع کرد بسوگند خوردن که با زن وبچه خود ازبیپولی هفتهٔ دوسه دفعه بیشتر گوشت نمیخورند گفتم سبحان الله مگر تونبودی که میگفتی ازخواص لعن برعمر ثروت

مندی است پس تاکنون بهرهٔ ازآن نبردید تا گهان مردمی که در مجلس حضور داشتند ازلطیفه گوئی من بخنده افتادند واوهم نگران وسرافکنده گردیده وبیرون رفت ومنهم بیاری باطن فاروق شادان شدم مولف مصائب گوید در باره ستمکاران اهل بیت نبوت ختمها ورواياتی روایت شده که ثواب بسیاری برآن مرتبت نمودند مولف نواقض نوشت یکی ازعادات ایشان است که کفاره تمام معاصی و کفریات دشمنی باخلفای سه گانه دانند ودر مستندات خود ازپیغمبر ص روایت کنند که حضرت فرمود حب علی ع حسنة لا یضر منها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة تصریح بتلازم نمود مابین حب اووسب شیوخ وبغض اووترک سب شیوخ وپسرعبدالعالی تعظیم بسیاری بآن بیدین خمار میکند چه آن شهریار صفوی افراط درسب ولعن خلفا مینمودند

مترجم گوید مولف نواقض چرا تلازم رابعید دانست چه بعد ازاینکه در نزد شیعیان بلکه اهل سنت وجماعت روشن گردید که مابین حضرت امیر المومنین وسایر خلفا آشتی نبود وشیعیان هم که ازدوستاران حضرت علی ع هستند ودوستی با دشمنانش جمع نمیشود ومردی بخدمت حضرت امیر ع عرض کرد که شما وعثمان رادوست دارم حضرت فرمود اکنون کور ویا بینا میباشی واگر کفاره گناهان را بعید میدانست روایت ابوحمزه نیشابوری که از موالی اوست درصورتیکه اعتقادی داشته باشد بعید بودنش رابر طرف میسازد

(نوروز)

مولف نواقض نوشت یکی ازعادات ایشان گرامی داشتن روز نو روز است که از شعار جاهلیت بود که آن روز را ارجمند دانند و در ردیف دو عید بزرگ اضحی وفطر قرار میدهند باآنکه دانشمندان ماحکم بکفر کسی کنند که آن روز را گرامی دارند تاچه‌رسد باینکه نوروز رابرتری دهند وهرگاه بعضی از نادانان شیعه منکر ارجمند داشتن عید نو روز شوند خوب است بکتاب مهذب البارع ابن فهد مراجعه کنند که غسل نوروز رامستحب میدانند مترجم گوید چون درروز نوروز برای شیعیان اتفاقاتی افتاد مانند قتل عثمان وخلافت حضرت امیر ع واینگونه حوادث که با تحویل طبیعت سازگار بود شیعیان نوروز راگرامی دارند وحکم بکفر پیرو نوروز هم غلط وبیهوده است آری در صورتیکه بنام نوروز باستانی عید گیرند ممکن است اشکالی داشته باشد ولی شیعیان از برای شرافت وعظمت نوروز آنرا گرامی وارجمند میدانند

(خرابی گورها)

مولف نواقض نوشت یکی‌ازعادات ایشان ویران کردن گورهای دانشمندان صالحی‌است که تااجساد را بیرون آورده وآتش‌زنند وپروردگارهم دراین امر توانائی ومهلتی بآنان داد مانند قاضی بیضاوی مولف اسرار التأویل وانوار التنزیل ومنهاج‌الاصول وسایر کتابها وشیخ ابواسحق کازرونی قطب الاقطاب عصرخود بود که‌بیچارگان دردشت ودریا از باطن اواستمداد مینمودند وعین‌القضاة همدانی شیخ المشایخ عصر خود که‌در سبحه یادآوری شده

مردم دیدهٔ روشن خردان　　　　بحر دانش همه بین و همه دان

وبسیاری دیگر وان گونه ستمها سبب بسیاری ثواب سوختگان داشت که‌از عذاب آتش آخرت دور وبرای سوزندگان مجازاتشان چند برابر شده وبخشم خداوندی نزدیک‌تر میشوند وبرای دستهٔ‌دیگر توانائی چنین کاری نداد وپس از خرابی گور هرگاه‌جسدی رادر قبر نمیدید همه‌گونه توهین‌ها بصاحب قبرروا داشتند مانندانیکه مزار امام اعظم ابو حنیفه راخراب نموده ومبال نمودند مترجم گویداحوال شیعیان دراین گونه موارد مانند احوال بزرگان صحابه است که در باره جسد عثمان روا داشتند ودیگرچه نقصی برشیعیان است که‌چرا آنان رافاسد دانند وداستان امام اعظم چنین‌بود که‌استخوانهای ابوحنیفه رابیرون آورده وسوزانیدند وبعد ازآنکه آنجا را مستراح نمودند سگی رادفن نمودند که‌فعلا آرامگاه است

مولف نواقض نوشت چنانکه درمقدمات خود گفتیم‌چنانکه جدصاحب نواقض سید شریف گفته‌از کجا آنان ازدانشمندان پارسا بودند واین اولین شیشهٔ نیست‌که دراسلام شکست وقیاس کنید که کار بسیاری از صحابه هم‌همین قسم بود چه عثمان را که معتقد بودند از بزرگان خلفا است کشتند چه‌توهین‌ها باوروا داشتند ودر چاه نجاست انداختند تاسه روز اجازه دفن اورا ندادند هنگامیکه مخفیانه برای دفن به بقیع میبردند درآنجا هم مردم انواع واقسام توهینها روا داشتند تا میتوانستند در قبرستان مسلمانان دفن کنند وعثمان رادر گورستان یهود بخاك سپردند

عید بابا شجاع الدین در کاشان

مولف نواقض نوشت یکی از عادات شیعیان عید بابا شجاع الدین است که انواع واقسام زشتی‌ها رامرتکب شوند وداستانش این است که‌مردم کاشان معتقدند که‌چون ابو لؤلوء سیدنا عمر را کشته وبکاشان فرار کرده ودر آنجا پنهان شد و

مردم هم اورا حمایت ونگاهداری مینمودند تاوفات کرد وازاو تعبیر به بابا شجاع الدین کنند و هر که کار خوبی کند او را بدان اسم نام نهد وخواص شیعه میدانند که این مطلب دروغ است وشاید از ابراز اینکار اظهار عصبیت است چنانکه سابقاً هم اشاره نمودیم برای تقرب شهریار گمراه صفوی اینکارها رامیکنند که خلاصه آن اینست که مردم کاشان در روز مذکور مجسمهٔ از خمیر ساخته ودر شکم او شیره میریزند واز بامداد تاشب بانواع لهو ولعب وسب فاروق مشغول میشوند چون شب فرامیرسد یکی از لاتها کاردی برشکم مجسمه زده وآنچه شیره دراوست ریخته میشود اهالی درآشامیدن آن بیکدیگر سبقت میکنند گوئی تشنه خون خلیفه ثانی وامام عادل مسلمین میباشند!!! فاروق درکاشان مانند ابوبکر درسبزوار وعلی در عمان است چنانکه حیرتی گوید

خوارم اندر ولایت قزوین   چون عمر در ولایت کاشان

مثنوی مواوی گوید

سبزوار است اینجهان بی مدار   ماچو بو بکریم دروی خوار زار

مولف مصایب نوشت اینکار مردم کاشان رانه علما برآن فتوی داده ونه بآن راضی بودند وتوده نادان ولاتها اینگونه مسخره بازیها رااختراع نمودند وبدتراز حرکت مردم کاشان رااهل سنت وجماعت بغداد بجای آوردند چنانکه ابن کثیر شامی در تاریخ خودگوید که اهل سنت درعصر خلفای عباسی زن سرخی را عایشه نام گذارده وسوار میکردند وبعضی رابنام طلحه وزبیر گذاشته ومیگفتند با شیعه علی ابن ابیطالب ع جنگ کنیم وازدوفرقه گروهی کشته شدند واشرار هم مرتکب فساد وغارت اموال مردم میشدند تاآنکه گروهی از زنان راگرفته وبدار آویختند تامردم ازشر آن ایمن شدند

ده اول محرم

مولف نواقض نوشت یکی از عادات ایشان است که در ده اول محرم بلکه تا آخر ماه محرم با لباس تازه و اسلحه و فخر و مباهاتی گرد هم آمده با بچه های خود در کوچه و بازار با احساسات و حرکات هیجان انگیزی بانواع و اقسام فسق و فجور مرتکب میشوند و نام آنرا تعزیه داری حضرت باعبدالله حسین ع میگذارند وخوبرویان باهنك های دلنواز معشوقه های خود را خطاب نموده واشعار عاشقانه میخوانند ظاهرا بنام عزای حسینی ودردل بتاریکیو شرارت یزیدی متصف هستندودر شبها انواع واقسام زنا ولواط رامرتکبمیشوند وفرصت خوبی بدست میآورند چه درسایر ایام کمتر مجال فحشاء را دارند خوب است اوضاع و احوال تعزیه داری و سینه زدن و دسته راه انداختن شیعیان را تماشا کنید تا بدانید که آنان دشمن حسین ع هستند نه دوست او و علما شیعه هم با شاگردان خود بیرون آمده ودرهر مجلس تعزیت شرکت کرده ودورمیزنند واشعاری کهلات ها ومسخره بازها نمیخوانند بقرائت آنمشغول میشوندوهنگامیکه خسته و کوفته میگردند باترجیع گویند اناللهوانااليه راجعون !! بعضی ازشاگردان گویند آقا چه خبر است درپاسخ گویند آقا اهل سنت وجماعت منکر شعار تعزیه داری هستندآنگاه زبان بلعن وتکفیر وملامتما شروع کنند وپندارند که کارخوبی را بجای آورند واین گونه حرکات شیعیان مرا از آنان دور ساخت ومحرومین از سعادت ابدی روزه روزعاشورا را مکروه دانند با آنکه درباره آن روز چه غلوها مینمایند این نیست مگر اینکه ازثواب بسیار محروم میشوند وگویند روزه گرفتن درروز عاشورا مکروهاست وامساك درآنروز تابعدازظهر مینمایند وبعد با تربت حضرت اباعبدالله ع امساكرا میشکنند وبرای آنفضلیت بسیاری روایت کنند و وشیطان اکتفا نکرد از اینکه شیعیان را از ثواب روزه محدوم داردبلکه باخوردن تربیت اباعبداللهع گناهدیگری رامرتکب شوند وبر کسانیکهازسنت محمدیوطریقه مرتضوی دور میشوند وشیطان این طرز باتان تسلط پیدا می کند وشایدعدم کراهت روزه عاشورا بلکه مزیت آنضروری است دورنیست که انکار ونضه از دلیل های کفر باشد وبجانم سوگند هرگاه اکتفاباین گونهمطالب میکردیم هرآینه ازتکفیر وروا بکشتن شیعیان احتیاط مینمودیم ولی خداوندآنان را رسوا وزبانشانرا قطع کند که چهاندازه افراط در دروغ ومعاصی نموده ومقالاتیرا ابراز داشتند که هر با دینی شیعیانرا تکفیر کند ویکی از آن گفتارها این است که گویند عمر باعث

کشتن حضرت اباعبدالله ع شد وموالف نواقض دراینجا خصوصا درباره قتل امام حسین که عمر سبب قتل او شد چه غم واندوه‌ها ابراز داشت و بعد می نویسد که شما را مژده انقراض رفض وبدعت میدهم یکی از آن بشارت ها شرعی است که درمسجد بنی امیه یکی ازمردم دیار مغرب که پارسائی بود دیدم وشکایت رافضیان رانزدش نمودم مرا خبر داد که بعداز آنکه برتری یافته وآزار مسلمانان کنند منقرض خواهند شد ودیگر بشارت بقاعده نجومی است وبعد نوشت کاری که شاه اسمعیل حیدر اردبیلی بشریعت محمدی روا داشت مروانیان وبنی امیه ننمودند زیرا اگر آنان سب علی ع نمودند او یکی ازعشره مبشره بود واین جماعت سب تمام نه نفر از ده نفررانمایند و آشکارا مهاجر وانصار ومادران مومنین‌را لعن کنند وشکی نیست که سب بیشتر اصحاب وزنان حضرت محمد ص زشت‌تر ازسب علی ع است

اگرچه فرض کنیم که حضرت علی ع افضل باشد با آنکه بزرگان مجتهدین اورا افضل ندانند.

مولف مصائب نوشت اتفاقاتی که درروز عاشورا میشود کار نادانان است و دانشمندان وپارسایان را درآن دخالتی نیست چه درهردین وفرقه لات و هرزه گرد پیدا میشود وروزه روزعاشورا که مستحب نبودن آن از این جهت است که در نزد شیعه آشکار است که روزه روزعاشورا از بدعت‌های بنی امیه بودچنانچه صاحب کتاب قاموس درلغت که از محدثین اهل سنت بود دررساله سفرالسعادة خود گفت که ائمه حدیث گفته‌اند که سرمه کشیدن درچشم در روز عاشورا بدعتی است که کشندگان حضرت ابا عبدالله‌الحسین ع اختراع نمودند و دیگر گفت شیطان هم اکتفا بدان ننمود بلکه القا خوردن تربت را به شیعیان نمود گوئیم این ها تخفیف در دین واهانت به سبط سیدالمرسلین‌است با آنکه سرگین وامثال آنرا خوراك شما قرارداد چنانچه محمدبن حسن از مجتهدین اهل سنت بدان فتوی داد و دیگر بعید دانست که عمر سبب کشتن حضرت اباعبدالله‌حسین ع شده باشد گوئیم داستان آنرا سابقا نقل کردیم

در نواقض نوشت که زیان شاه اسمعیل صفوی بدیانت حضرت محمد ص بیشتر از ضرربنی امیه وبنی مروان بود بنابراین انقراض دولت قزلباش باید زودتر ازانقراض دولت صفوی فراهم گردد چه قزلباشیان بمراتب بدتر از صفویان بودند

فتوای فقهی مذاهب اربعه

مولف مصائب نوشت اکنون بوعده خود وفا نموده آراء فقها اربعه‌را که بنام اهل سنت وجماعت نامیده شدند در اینجا بیان مینمائیم خصوصا فتاوی که حجازی از شافعیه عراقی از حنیفه دادند وهر گاه خوب تامل شود دانسته‌شود بضرورت عقلی که هیچیك از پیامبران مبعوث نشدند که چیزی از آن آرا تعلیم نمایند وهمه آن فتاوی کفر است ومن خلاصه اقوالی‌را که بعضی‌از بزرگان در کتاب‌فصول‌المنتقات نقل نمودند دراینجا یادآور میشویم وآن مناظره‌است که مابین فقیه حجازی وفقیه‌عراقی اتفاق افتاد

حجازی گفت‌یافتم‌خدای عزوجل‌را که‌می‌فرمود فان‌لم‌تجدوا ماءفتیمموا صعیدا طیباو دیدم عراقی گفت اگرآب ندارید با نبیند وضو بگیرید اگرچه برخلاف‌فرمایش خداوند ورسول او واجماع مسلمین باشد حجازی گفت‌عراقی‌را دیدم که میگفت اگر موشی‌درچاه‌افتاد وبمیرد باید بیست‌دلوآب ازآن چاه باید کشید واگردم‌موش‌افتدتمام آب چاه را باید کشیدوچه‌اندازه تعجب‌است این‌قول که کل منجس نیست‌و بعض‌منجست چیز عجیبی است وعراقی گفت افراط تر ازآن این گفته تر است ای‌حجازی که‌اگر درچاهی که دوقله(۱) آب باشد که موشی درآن افتد آب پاشیده شود آنگاه آب راه طاهر است واگر قله‌از آن برداشته‌شود ودراین بعض موش باشد آن‌آب نجس است وموش بتمام منجس نبود وبعضی‌ازآن منجس آب‌بتماك پاك وبعضی ازاو نجس خواهدبود

حجازی گفت هرگاه درچاهی موش بمیرد بیست دلو آب آنرا کشند و اگر مسلمانی درچاه افتد وبمیرد تمام آب کشیده شود بنابراین موش از اهل‌ایمان‌پاك‌تر است نعوذ بالله من سوء الاختیار !! عراقی گفت دیدم حجازی را میگفت اگر مؤمن مسلمان طاهر مس فرج خود کند وضو براو واجب شود ولی‌مس سك وخوك موجب وضو نگردد نعوذ بالله من‌الخذلان وگویم زکریا بن‌یحیی‌ساوجی‌ازابوحنیفه حکایت نمود که اوگفت اگر جنبی دست خودرا بنیت وضو درآب چاه فرو نماید تمام آن آب فاسد گردد و اگر نیت وضو ننماید‌آب پاك است و این فتوا خیلی عجب است وبازهم حکایت شد ازمحمدبن حسن که میگفت اگر جنب بنیت غسل جنابت داخل چاه شود تمام آب‌فاسد گردد وخودش هم پاك شود ولی‌هرگاه‌ازچاه بیرون آمد بعددفعه دویم داخل شدنه‌خود ونه‌آب هیچکدام‌پاك نمیشوند

---

۱ ـ قله کوزه یاخم کوچك عربی است که آب درآن نهند «مرتضی»

ودفعه سوم حکم او مانند حکم دوم است واگر دفعه چهارم داخل شود پاك میشود وحکایت شد از ابویوسف که هرگاه جنبی داخل چاه شد تا دلوی را بیرون آورد ناگهان درآب فرو رفت آب فاسد نشود وغسل او مجزی نیست ومحمد بن حسن گوید آب فاسد نشود وغسل مجزی باشد واین شگفت ترین گفتار است

حجازی گفت عراقی رد سنن برای نماید وعدول از سنن بسوی رای وقیاس کند زیرا پیغمبر میفرمود انما الاعمال باالنیات ولکل امرء مانوی وعراقی گوید وضو نیت حاجت ندارد عراقی گفت دیدم حجازی را زیادتر از رد نمودن سنت از و اشد اقدام بر بدعت زیرا او می گوید حاجی که احرام حج نمود از برای دیگری وبعنوان نیابت حجةمال خود شودو کفایت او کند ازحجةالاسلام تعجب است ازکسیکه دعوی کند بر عراقی که اورد سنت در وضو بدون نیت صحیح و حالیکه اودرحج که اعظم ارکان دین است مجزی داند بدون نیت

حجازی گفت عراقی میگوید نماز درلباسی که در اوشاش جانوری که گوشت آن خورده نمیشود بیشتر ازاندازه درهم باشد میتوان نماز خواند مگر اینکه شاش بسیاری باشد وبسیار درنزدش باندازهٔ یك چهارم پارچه است همین قسم به بالا واین هم مناقض است که اگر شاة در چاهی که هزار قربه آب داشته باشد بشاشد تمام آن آب نجس میشود واین تناقض فاحش است عراقی گفت حجازی مناقض میگوید زیرا میگوید اگر انسان تیمم نماید بخاك مخلوط بآرد مجزی نیست آن تیمم واگر بآب مخلوط بلبنیات وضو گیرد آن وضو درست است واین شگفت تر از آن است وحجازی گفت خدا میفرماید دروضوء بترتیب اول صورت بعد دست سپس مسح سر وبعد مسح دوپا وپیغمبرص فرمود دروضو ابتداء کند بچیزی که آغاز نمود وعراقی گوید برخلاف ترتیب پروردگار انجام دهد وعراقی گفت میبینم تورا ای حجازی در اصل دیانت مانند چیزیکه برمن سرزنش نمودی زیرا خداوند مجاهد را بر نشسته برتری داد ومساوی هم قرار نداد مابین عالم کمتر ازاو دررتبه علمی وهمه ما مقدم نمودیم ابوبکر راهم نشسته ودرعلم کمتر ازعلی ع بود رعیت شریك میباشم وتنها رافضیان درسلامت باشند وتو باین راضی نخواهد شد همه مامیاسر برمیامن مقدم کنیم و ترتیب واجب نمیدانیم پس همه درترتیب مخالف خدا شدیم حجازی گفت عراقی را درمذهب خودمنحرف دیدم واقدام نماید بعصمت انبیاء ونجس داند اصفیاء واخیار را وقائل شود براینکه منی نجس است وحال آنکه از منی انبیاء خلق شدند بعد از آنکه درتنجیس نفس خود فکرنکند وآیا خدارا باقی گذاشت که اقدام نمود بر انبیاء خود به تنجیس وحال آنکه خدا ایشان راپاك ازنجاست گردانید

عراقی گفت حجازی راسخت درتعصب وانحراف دیدم که بر قول باطل بود زیرا گوید هرگاه موئی ازز نده جدا کنند نجس است واین ردبر پیامبران ص؛ وردبر سنت خواهد بود زیرا پیغبرص؛ درمنی سررا تراشیده وموی سرخود رامابین اصحاب خود تقسیم نمود تابرکت بآنان رسد واگر نحس بود چنین کاری رامرتکب نمیشد بلکه حال مومانند سایرفضلات میبود حجازی گفت عراقی میگوید تحریم نماز تظیم است وتحلیل او بضرط وبول غایط شود عراقی گفت حجازی بمثل آن بلکه زشتتر گفت زیرا گوید کسی قذف محصنات درخود نماید سهو نماز اودرست است وپیغمبر ص؛ تسلیم راخروج درنماز قرار داد وقذف محصنات چگونه شود که موجب خروج نگردد واین ردبر پیامبر ص؛ است ومع ذلك مناقض گوید زیرا اوگوید دراول نماز نماز اگر بگوید الا کبر الله والله اکبر نگوید و در سلام گوید اگر علیکم السلام بگوید ازنماز بیرون خواهد رفت

حجازی گفت خدا قرآن را بزبان عربی بیان فرمود عراقی گوید قرآن رادر نماز تبدیل بفارسی کند جیزاست وحالیکه اوتحریف نمود وداخل نمود اورا درباطل وقرآن رااز اعجاز انداخت نعوذ بالله من الخذلان

عراقی گفت حجازی دراین زشتکاری اما رفیق است وکتاب وسنت راباطل نمود زیرا خدا فرماید پیغمبری نفرستادم مگر بزبان قوم اوتا مردم اقتداء نمایند به پیغمبر وهرگز دیده نشده که حضرت محمد ص؛ بفارسی سخن گوید تاچه رسد باینکه نماز خود رابفارسی بجای آورد **وخلافی** نیست که تشهد نماز واجب است وحجازی تجویز نماید تشهد بفارسی راپس اگر عراقی مخالف قرآن شد حجازی مخالف قرآن وسنت گردید

حجازی گفت پیامبر نماز بدون ام الکتاب را نماز نمیدانست عراقی گوید آیه کوتاه هم مانند مدها متان والف لام میم هم جایز است اینها تجری بر پروردگار است

عراقی گفت حجازی گوید اگر کسی آیه درازی را که باندازه فاتحه الکتاب باشد بخواند مجزی است پس اوهم مخالف حدیث نمود **حجــازی** گفت عراقی مدعی قیاس است وحال آنکه اوسخت ترین مردم مناقض ودورتر ازایشان درعمل قیاس است زیرا سخن اشتباهی درنمازها راباطل داند ولی سلام اشتباهی را باطل نداند **عراقی** گفت حجازی سخت ترین مناقض است زیرا گوید آنکسیکه به نفس خود ازدشمن ونحو آن ترسناك باشد باید نماز بغیر قبله خواند ودیگر اعاده لازم ندارد

وهرگاه از ترس نفس خود ازانجام غسل تیمم کند ونماز بخواند باید نماز را اعاده کند

حجازی گفت عراقی چیزیرا که خدا حرام نموده بود اومباح دانست وآن جواز اکل گوشت مرده دروقت ضرورت است ازبرای کسیکه مفید درارض است **عراقی** گفت حجازی مباح دانست مسح بخفین رایك روز ویك شب ازبرای متیمم **حجازی** گفت عراقی رادیدم که میگفت اگر انسان درروز جمعه نماز ظهر میخواند ورسید بامام درنماز ونماز باو بخواند واگر درك ظهر نکرد بچهار رکعت اعاده نماید پس این نماز درحالی مجزیست ودر حالی مجزی نیست اینها بازی در دین است

عراقی گفت حجازی دربازی دین سخت تراست زیرا گوید اگر امام خطبه بخواند درروز جمعه دوخطبه وجلوس هم فاصله نکند مابین دوخطبه اومجزی نیست اگر چه مابین دوخطبه ودو رکعت نماز جای آورد دلیل اوفعل نبی است پس جایز نیست خلاف کار پیامبر نمود ومع ذلك گوید که پیغمبر اعتکاف بدون روزه بجای نیاورد وحال آنکه خودتجویز کند اعتکاف بدون روزه را خلافاً لرسول الله ولجمیع اصحابه **حجازی گفت** عراقی فتوای اودر طهارت وصلوة مناقض است درز کوة هم بازهم تناقض دارد زیرا پیغمبر درچهل گوسفند یك گوسفند زکوة قرارداد **وعراقی** یك سگ وپیغمبر ص ز کوة فطره از گندم وجو قرار داد وعراقی گوید سقمونیا هم توان داد !! **عراقی گفت** پیغمبر ص دربنج شتر شاة قرار داد وحجازی گوید دربنج شتر یك شتر وحجازی گفت پیغمبر فرمود در کمتر ازپنج اوسق زکوة نیست عراقی گوید اگر مرد اورا باشد ده مثقال بر او زکوة است خلافاً للسنه **عراقی گفت** دیدم حجازی را که ردقول پیغمبر ص نموددرقول او که در کمتر ازپنج اوسق نیست واو واجب داند زکوترا برهرهزار نفری که ازبرای ایشان دویست درهمست وواجب نداند بر کسیکه صدهزار درهم ازمالك ازمیان رفته باشد این نهی دراحکام است

حجازی گفت عراقی درروزه هم تناقض دارد زیرا گفت اگر دواء درجوف برسان روزه براوقضاء است واگر حصه ویا خاتم را عمداً ببلعد براو قضائی نیست عراقی گفت دراین مناقضه حجازی شریك است زیرا گویند مسافر وبیمار اگر در ماه مبارك رمضان افطار نمایندوبعد قضای آنرا بجای نیاوردند تااینکه ماه مبارك رمضان دیگر آید برایشان قضاء وکفاره هردو لازم آید **ومع ذلك گفت** اگر کسی عمداً دررمضان بدون عذری افطار کند قضاء وکفاره است **حجازی گفت** عراقی درروزه تناقض دارد زیرا گوید اگر در تمام ماه رمضان **دیوانه** باشد بر او قضاء نیست وهرگاه خوب شد آنچه ازاو گذشت باید قضاء بجای آورد آنکه درتمام ماه بیهوش باشدقضاء تمام ماه رابجای آورد اینهم تناقض است **عراقی گفت** حجازی

مانندابن راگفته زیراگفت اگر کودکان درقسمتی ازروز رمضان بالغ شدند واجب است که امساك نماید ودیگر قضاء لازم نیست‌ولی بر کسیکه درقسمتی ازروز اسلام آورد قضاء روزه آن روز رابجای آورد **حجازی گفت** عراقی رادیدم که‌در حج مانند سایر عبادات‌خود بدعت گذاشت مانند آنکه نکاح درحج راجایز داند وپیغمبر نکاح رادر آن جایز نمیدانست **عراقی گفت** حجازی مانند آن رفته است زیرا پیغمبر صلعم فرمود محرم هرگاه نعلین نپوشدوخفین بپوشد وخفین رااز پائین کعبین بیرون کشد تو گوئی پوشیدن خفین حرج نیست اگر چه‌از اسفل اوقطع نشود ورد صریح پیامبر را نمودید

حجازی گفت عراقی کار نبی را رد نماید ودر سنت بدعت کند زیرا پیغمبر صلعم اشعار به‌سنت‌مینمود وعراقی گوید اشعار بدعت است

حجازی گفت پیغمبرقیمت سگ‌را زشت دانست و امر نمود بکشتن‌سگان **عراقی** فروش آنرا وخوردن قیمت‌آنرا روا دانست عراقی‌گفت حجازی مانند اینگوید زیرا از پیغمبر صلعم روایت شد که‌هر که‌مالك محرم خود شود اوحراست حجازی گوید مرد مالك خواهر خود شود واین رد پیغمبر است حجازی **گفت عراقی** خون کافر با مسلمان‌را مساوی داند بااینکه خداء کفاررا بر مسلمانان نگردانید واورا اعتقاد آنست که مسلمانان بسبب کافر کشته شوند واز برای اهل ذمه اهل ایمان را قصاص کنند

عراقی گفت شماهم میگوئید اگرمسلمانی قاطع طریق‌باشد وذمی‌را بکشد آن مسلمان را بواسطه آن ذمی میکشند ومترجم گوید این فتاوی مذکوره که‌از طرفین ملاحظه شد گرچه بحسب ادله شیعه‌همه آن آراء فاسد است وبقواعد مذهب اهل سنت وجماعت بلکه مذهب شیعه موجب کفر نشود زیرا کفر عبارت از تکذیب خداء یارسول ایشان درفتاوی خود تکذیب و یا غرض ندارند بلکه بسیاری ازفتاوی آنان ازراه قیاس واستحسان است وبعضی هم‌از روی نفهمیدن قواعدکلی که‌ازاهل بیت پیغمبر وخود پیغبر رسیده وبعضی دیگر ازراه تعصب و حسادت و بحاجت فتوا میدهند اعاذنا الله بذلك وچون نظر باوراق مولف نواقض نمودیم غیر از بحاجت وتعصب چیزی ندیدیم ودرترجمه کتاب مزبور بداء حاصل شد ولی چون ملاحظه نموده دیدم که در اثناء بعضی از مدایح وفضایل علی ابن ابیطالب بود ناچار شدم که‌ترجمه راپایان رسانم

ازاخطب خوارزم نقل شد که‌گفت پیغمبر صلعم فرمود براستی ازبرای برادرم علی ع فضایل بیشماری قائل شد پس هر که فضیلتی از فضائل اورا نقل کرده واقرار بدان داشته باشد خداوند گناهان گذشته وآینده اورا میبخشد وهر کس فضیلتی ازفضائل علی ع رابنویسد همیشه فرشتگان از برای اواستغفار نمایند مادامیکه آن کتابت اثرو

علامتش باقیست وهر کس فضیلتی از علی ع را گوش دهد خداوند گناهان اورا میبخ
وهر که نظر نماید بکتابی از کتاب فضائل علی ع پروردگار اورا خواهد آمرز
وگناهانشان راخواهد بخشید بعد پیغمبر فرمود هر کس نگاه بصورت حضرت
ع نماید ویاذکر او کند عبادت خواهد بود و خداوند ایمان بندگانرا قبول نم
مگر بولایت اوو دوری ازدشمنانش

تعجب است که با این گونه احادیث فرقه شیعه رالعن و طعن نماید بلکه
شیعیان راکافر ترازدیگران دانند چنانچه از مقالات مولف نواقض معلوم میشود ک
بدترین مردم راشیعه میپنداشتند گوئیم ولایت چه‌معنی دارد وبرائت ازدشمنان چیس
خود اهل سنت وجماعت اگرانصاف داشته باشد میدانند که‌شیوخ سه‌گانه آنان چ
ستمها درباره خاندان نبوت نمودند نمیتوانند آنرا پنهان ویا توجیه نمود و در
تقوی ورباضت هم بعکس نتیجه داد چنانچه فرقه نقشبندی سنیان هم بهمین منوال ا
حزب الله خارج ودر جرگه حزب شیطان داخل شدند

وشیخ محی‌الدین عربی درباب هفتاد و سیم از کتاب فتوحات خود گوید دو نف
از عدول شافعیه که گمان رفض در ایشان نمینمودند با یکی از اولیاء د
دیار بکر دیدم صحبت داشتند فرمود بایشان که‌شما رابصورت خوك می‌بینم و ای
علامتی است که میان من‌و خداوند که رافضیان را بدان صورت مشاهده می کنم ا
ودرباطن ازآن مذهب عدول نمودند فرمود این ساعت توبه نمودید شمارا بصور
آدمی میبینم وایشان معترف شدندوازاین معنی تعجب نمودند ای‌خوانندگان کرام
بااین یاوه بافیها دیانت را نمیتوان اثبات نمود آری این طرز کلمات برای نادانا
گفتن دردیانت فاسد مستقیم میگرداند - اعوذبالله من‌موبقات الادیان و اعتصم به‌م
وساوس الشیطان و استعین منه وبه من حب اولیاء الرحن الذین طهرهم‌الرجس بنص
القرآن وقد وقع الفراغ بیدالمترجم وقت عشیة الخمیس فی ثانی رجب من سنة ا
ثلاثمأة وثمانیة فالتمس من اخواننا ان‌لا ینساونی فی حیاتی ومماتی والحمد الله
وآخراً سنه ۱۳۰۸ خود مترجم یك نوبت ملاحظه نمودم

« الاحقر محمد علی‌الرشتی‌الغروی »

پایان نوشته مرتضی مدرسی چهاردهی حفید مترجم کتاب مصائب النواص

در طهران درشب جمعه نیمه شعبان **۱۳۶۹**